



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



كنوز الحكم و فنون الكلم

تأليف:

العلم الرباني

حضرت آیت الہ اعلیٰ حاج سید حسن المر جہانی الطباطبائی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کنوز الحکم و فنون الکلم

نویسنده:

محمد حسن میرجهانی طباطبائی

ناشر چاپی:

حسینیه عمادزاده اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	کنوزالحکم و فنون الکلم
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۹	باب اول امام حسن مجتبی علیه السلام
۲۸۰	درباره مرکز

کنوزالحکم و فنون الکلم

مشخصات کتاب

سرشناسه : میرجهانی طباطبائی، محمدحسن، ۱۲۸۰ - ۱۳۷۱.
 عنوان و نام پدیدآور : کنوزالحکم و فنون الکلم / محمدحسن میرجهانی طباطبائی؛ تحقیق امیرحسین اسلامی.
 مشخصات نشر : اصفهان: بهار، حسینیه عمادزاده اصفهان، ۱۳۷۱.
 مشخصات ظاهری : ۴۰۰ص.
 شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۳۸-۶۳۷-۶
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا
 یادداشت : فارسی - عربی.
 موضوع : چهارده معصوم -- احادیث - قسمت امام حسن مجتبی علیه السلام
 شناسه افزوده : اسلامی، امیرحسین، ۱۳۷۲ -
 رده بندی کنگره : BP۱۳۶/۹م۹۳ک ۹ ۱۳۸۹
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۱۲۹۷۹۹
 ص : ۱

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا هو الجزء الاول من كتاب كنوزالحكم و فنون الكلمه فيما صدر عزائمه عليهم السلام من الكلمات و الخطب و الوصايا و الكتب
بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين الحمد لله الذى لا تحيط بعظمته العلوم و لا تدرك حقيقه جلاله الفهوم عجزت العقول عن
ادراك ذاته و كلت اللسن عن عدمحامده و صفاته دانت له السموات و الارض بالعبوديه و اقوت له بالوحدانيه و شهدت له بالربوبيه
و اعترفت له بالالهيه و الصلوه و السلام

على شمس الظلام و كلمه الله الملك الغلام المرسل رحمه لعالمين و شفيع العصاه يوم الدين من كن نبيا و آدم بين الماء و الظين سيد
الانبياء و المرسلين ابى القاسم محمد خاتم النبيين و اله الطيبين الطاهرين المعصومين حجج الله على الخلق اجمعين و كلماته التامات و
الكتاب المبين مظاهر صفات جلاله و جماله الاضه الهادين و اللعن الدائم على اعدائهم من الان الى قيام يوم الدين اما بعد فيقول
المحتاج الى عفو ربه و المفتقر لغفران ذنوبه ابن على بن القاسم المحمدي ابادى الجرقوي الاصبهاني الحسن الميرجهاني الطباطبائي لما
فرغت من تاليف كتابي المسمى بمصباح البلاغه فيمشكوه الصياغه مستدركا نهج البلاغه فى جوامع خطب الامام الهمام وصي
بلافصل الرسول و زوج البتول والد السيد بن عابى طالب صلوات الله و سلامه عليه و كلماته و وصايا و مواعظه و
كتبه و حلى بحله الطبع و صار بحمد الله تعالى و حسن توفيقه كتابا جامعاً فى بابيه رأيت ان اولف كلمات سائر الاثمه و الحجج صلوات
الله عليهم و خطبهم و مواعظهم و وصاياهم و كتبهم و اجمع شئاتها فاسخرت الله سو كلاً عليه و مستمندا منه التمام ما هو املى و
رجائى و منيتى و مراد

مى لعل الله ان يجعله ذخيره ليوم فقرى و فاقتى و زاد المعادى و ينفعنى به و بمن استفادمنه فانه ولى التوفيق و خير انيس و رفيق و لقد
سميته بكنوزالحكم و فنون الكلم و بوبته باحدى عشر بافى اجزاء و ابتدأت اولاً بما يتعلق بالامام الثانى و السبب الاول الحجة
المتحن ابى محمّد الحسن المجتبى واحد سيدى شباب اهل الجنه صلوات الله عليه و اختمه ان شاء الله بما صدو عن هو فى الكون
محور و للممكن مصدر العدل المؤمل و الحجة المنتظر الذى من امن به فقد ظفر و من ججده فقد كفر قاطع البرهان و صاحب العصر
و الزمان و خليفته الرحمن محمد بن الحسن العسكري عليه و على جدّه و جدّته و ابائه افضل الصلوات و اكمل التحيات

و رأیت ان اترجم کلمما جمعتها فی تالیفی هذا ممّا صدر عنهم علیهم السّلام بالفاسیة ایضاً لکی ینتفع بها اخوانی المؤمنین من العجم و کان نفعه عامّاً و ما توفیقی الا بالله علیه توکّلت و الیه انیبُ

التّرجمة بنام خدای بخشنده مهربان و از او یاری میطلبیم هر گونه ستایش و ثنا مخصوص ذات خدائست که احاطه ندارد بر عظمت و بزرگی و بزرگواری او همه دانشها و درک نمیکنند حقیقت جلال او را همه فهمها و ناتوانست همه عقلها از ادراک حقیقت ذات او و عاجز و خسته است همه زبانها از شمردن محامد و صفتهای جلال و جمال او اهل آسمانها و زمین بیدگی کردن برای او به او نزدیک شوند و اقرار بیگانگی او کنند و بخدائی او معترفند و گواهی علمی پروردگاری او دهند و درود و تحیت همیشگی بر افتاب تابناک هدایت و برطرف کننده تاریکیهای گمراهی و غوایت و کلمه خدای پادشاه بسیار دانا یگانه فرستاده و پیغمبری که وجود او رحمت است برای جهانیان و شفاعت کننده است گناهکارانرا در روز جزا و ان کسی است که خبر داده شده و نبی بوده در وقتیکه هنوز ادم در میان اب و گل بوده و او است اقا و پیشوای همه انبیا و همه پیغمبران و درود و تحیت همیشگی بر اهل بیت او باد که پاکان و پاکیزگان و بیگناهانند و حجتهای خدایند بر همه افریدگان و کلمات تأمّات الهیه و کتاب واضح کننده حق و حقیقت و مظاهر صفات جلال و جمال خدا و پیشوایان و راهنمایان خلق اند و لعن و نفرین همیشگی بر دشمنان ایشان از حال حاضر تا زمان برپا شدن روز قیامت که جزای اعمال هرکسی داده می شود باد پس از ستایش و ثنا و درود و تحیت چنین گوید نیازمند به بخشش پروردگار خود و محتاج امرزش گناهان خود فرزند علی پسر قاسم محمدآبادی جرقویه‌ای اصفهانی حسن میرجهانی طباطبائی که چون از تألیف کتاب خودم که مصباح البلاغه نامیده شده بعنوان مستدرک کتاب نهج البلاغه که مشتمل است بر خطبه‌ها و کلمات و وصیتهای و پندها و نامه‌های وصی بلافضل پیغمبر و شوهر فاطمه اطهر و پدر دو سبط ان بزرگوار امیرمؤمنان علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و بتوفیق خدایتعالی کتاب جامعی است در باب خود و بحمدالله بزبور طبع درامد بنظر آمد که تألیف کنم و جمع‌آوری نمایم کتاب دیگر را که مشتمل باشد بر کتاب و خطبه‌های سایر امامهای یازدهگانه و حجتهای الهیه صلوات الله علیهم اجمعین و مواعظ و وصایا و نامه‌های ایشان و انها را از کتب پراکنده در یکجا جمع‌آوری کنم فلذا طلب خیر می‌کنم از خدا و مدد میطلبم از او که مرا توفیق دهد برای تمام کردن آنچه که امید و ارزوی انرا دارم و تمنا و مقصود من انجام و اتمام انست امید از خداوند متعال که انرا اندوخته و روز تنگدستی و بیچارگی و توشه بازگشت من در قیامت قرار دهد و بسبب ان سود دهد مرا و کسانی که از ان منتفع میشوند و او است ولی توفیق و بهتر انیس و رفیق و این کتاب را بکنوز الحکم و فنون الکلم (گنجهای حکمت و انواع سخنان) نام نهادم و تقسیم بیزده باب نمودم باب اول

از خطب و کلمات حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام شروع میکنم و بباب یازدهم که خطب و کلمات و نامه‌های حضرت بقیه الله صاحب الزمان امام دوازدهم شیعیان محمدبن الحسن العسکری ارواح العالمین له الفداء و عجل الله تعالی فرجه خاتمه میدهم انشاء الله تعالی الحمد لله الذی هدنا لهذا و ما كنا لتهدی لولا ان هدانا الله

باب اول امام حسن مجتبی علیه السلام

الباب الاول فيما بلغنا عن الامام الثاني ابي محمد الحسن المجتبی علیه السلام من خطبه و کلماته و وصایاه و مواعظه و کتبه حسبما روته العامة و الخاصة فی کتبهم و مؤلفاتهم من خطبه علیه السلام

التي رواها الشيخ الجليل السعيد ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي الملقب بالصدوق ره المتوفى سنة ۳۸۱ الهجرية في كتاب التوحيد ص ۳۲ المطبوع في بمبئی قال حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد ره قال حدثنا محمد بن يحيى العطار و احمد بن ادريس جميعاً قالوا حدثنا محمد بن احمد بن يحيى عن بعض اصحابه رفعه قال جاء رجل الى الحسن بن علي عليهما السلام فقال له يا بن رسول الله (صلى الله عليه واله) صف لي ربك حتى كاني انظر اليه فاطرق الحسن عليه السلام ثم رفع رأسه فقال الحمد لله الذی لم يكن له اول مغنوم و لا اخر متناهي و لا قبل مدرك و لا بعد محدود و لا امد تجي و لا شخص فيتجزى و لا اختلاف صفة فيتناهي فلا تدرك العقول و اوهامها و لا الفكر و خطراتها و لا الالباب و اذهانها صفة فتقول متي و لا يدي مما و لا طاهر على ما و لا باطن فيما و لا تارك فهلا خلق الخلق فكان بديناً بديعاً ابتداء ما ابتدع و ابتدع ما ابتداء و فعل ما اراد ما استراد ذلكم الله رب العالمين

الترجمة یعنی مردی امد نزد امام حسن علیه السلام و عرضه داشت که ای پسر رسول خدا وصف نما برای من پروردگار خودت را بطوریکه گویا او را میبینم پس حضرت امام حسن علیه السلام سر خود را بزیر انداخت

و بعد سر خود را بلند کرد و فرمود ستایش مختص خدائستکه برای او اول معلومی نبوده یعنی منزّه از زمانست و همیشه خدا بوده و آخری نیست برای خدائی او که منتهی به ان شود و بدون قید زمان انتها همیشه خدا خواهد بود و قبل و بعدی در ساحت قدس او راه ندارد که توان درک قبلیت و تحدیدی بعدیت او را نمود و مدّتی برای خدائی او نیست که بسراید و مشخص نیست تا قابل تجزیه باشد و در صفت مختلف نیست تا پایان داشته باشد و همه عقلها و همها و فکرها و خاطرات عقول و ذهنها نمیتوانند درک صفت او را کنند و بگویند کی بود و در کجا است و از چه چیز ابتداء شده و بر بالای چه چیز پیدا و اشکار است و در چه چیز پنهان است و چون و چرا کنند که چرا نکرد یا چرا کرد افریدگانرا ابتداءً بدون ماده و ایجاد کرد آنها را بدون مثال و میکند آنچه را که میخواهد و اراده میکند آنچه را میخواهد زیاد شود اینست خدای شما که پروردگار جهانیانست

و من خطبه علیه السلام کتاب الاحتجاج تالیف ابی منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی ره طبع مطبعة النعمان فی النجف الاشرف ص ۴۱۸ من الجزء الاول قال وروی ان عمرو بن العاص قال معاویة ابعث الی الحسن بن علی فمره ان یصعد المنبر و یخطب الناس فلعلمان یحصر فیکون ذلک مما نعیره به فی کل محفل منبث الیه معاویة ما صعده المنبر و قد جمع له الناس و رؤساء اله الشام فحمدالله الحسن صلوات الله علیه و اثنی علیه ثم قال ائیها الناس من عرفتنی فانا الذی یعرف و من لم یعرفنی فانا الحسن بن علی بن ابی طالب ابن عم رسول الله اول المسلمین اسلاماً و امی فاطمه بنت محمد رسول الله و جدی محمد بن عبدالله نبی الرحمة انا ابن البشیر النذیر انا ابن السیراج المنیر انا ابن بعث رحمته للعالمین انا ابن من بعث الی الجنّ و الإنس اجمعین فقطع علیه معاویة فقال یا ابا محمد خلنا من هذا وحدثنا فی نعت الرطب اراد بذلك تخحجیله فقال الحسن علیه السلام نعم التمر الریح تنفخه و الحرّ ینضجه و اللیل یرده و یطیبه ثم اقبل الحسن علیه السلام فرجع فی کلامه الاول فقال انا ابن مستجاب الدعوه انا

ابن

ص: ۵

الشَّفِيعِ الْمَطَاعِ اَنَا ابْنُ اَوَّلٍ مَنْ يَنْقُضُ عَنْ رَاسِهِ التَّرَابُ اَنَا ابْنُ مَنْ يَقْرَعُ لَهُ بِابِ الْجَنَّةِ فَيَفْتَحُ لَهُ فَيَدْخُلُهَا اَنَا ابْنُ مَنْ قَاتَلَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةَ وَاحْتَلَّ لَهُ الْمَغْنَمُ وَ نُصِرَ بِالرَّعْبِ مِنْ مَسِيرَةِ شَهْرٍ فَاكْثَرَ فِي هَذَا النُّوعِ مِنَ الْكَلَامِ وَ لَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى اَظْلَمَتِ الطُّنْيَا عَلَى مَعَاوِيَةَ وَ عَرَفَ الْحَسَنَ مِنْ لَمْ يَنْ عَرَفَهُ مِنْ اَهْلِ الشَّامِ وَ غَيْرِهِمْ ثُمَّ نَزَلَ فَقَالَ لَهُ مَعَاوِيَةُ اَمَا اَنْتَ يَا حَسَنَ قَدْ كُنْتَ تَرْجُوَانُ تَكُونُ خَلِيفَةً وَ لَسْتُ هُنَاكَ فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اَمَا الْخَلِيفَةُ فَمَنْ سَارَ بِسَيَرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَمِلَ بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَيْسَ الْخَلِيفَةُ مَنْ سَارَ بِالْجُورِ وَ عَطَلَ السِّنِينَ وَ اتَّخَذَ الدُّنْيَا اِبَا وَ اَمَا وَ عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا وَ مَالَهُ ذَوْلًا وَ لَكِنَّ ذَلِكَ اَمْرٌ وَ مَلِكٌ اَصَابَ مَلِكًا فَتَمَتَّعَ مِنْهُ قَلِيلًا وَ كَانَ قَدْ اِنْقَطَعَ عَنْهُ فَاتَخَمَ لَذْتَهُ وَ بَقِيَتْ عَلَيْهِ تَبَعُهُ وَ كَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ اِنْ اَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ اِلَى حِينٍ مَتَعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ وَ مَا اَعْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَعُونَ وَ اَوْمَى بِيَدِهِ اِلَى مَعَاوِيَةَ ثُمَّ قَامَ فَانصَرَفَ فَقَالَ مَعَاوِيَةُ الْعَمْرُو وَ اللَّهُ مَا اَرَادَتْ اِلَّا شَيْئًا حِينِ اَمْرَتْنِي بِمَا اَمْرَتْنِي وَ اللَّهُ مَا كَانَ يَرَى اَهْلَ الشَّامِ اِنْ اَحَدًا مِثْلِي فِي حَسَبٍ وَ لَا غَيْرِهِ حَتَّى قَالَ الْحَسَنُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَا قَالَ قَالَ عَمْرُو وَ هَذَا شَيْءٌ لَا يَسْتَطَاعُ دَفْنُهُ وَ لَا تَغْيِيرُهُ لِشَهْرَتِهِ فِي النَّاسِ وَ اِتْضَاحُهُ فَسَكَتَ مَعَاوِيَةَ

الترجمه در کتاب احتجاج طبرسی که یکی از کتب مهم معتبره است و مؤلف آن یکی از بزرگان علماء و محدثین قرن

پنجم تا اوائل قرن ششم اسلامی است گفته است که چنین روایت شده که عمرو بن العاص بمعایه گفت بفرست بسوی حسن بن علی و او را فرمان ده که بمنبر بالا رود و برای مردمان خطبه بخواند شاید در سخن گفتن عاجز شود و باینجهت در هر مجلسی او را سرزنش کنیم پس معاویه بطلب انحضرت فرستاد و او را بر منبر صعود داد و مردم و رؤساء اهل شام را در نزد او جمع کرد پس آن بزرگوار حمد و ثنای الهی را بجای آورد پس از آن فرمود ایگروه مردمان هر که مرا میشناسد من همانکسی هستم که مرا میشناسد و هر که مرا نمیشناسد منم حسن پسر علی پسر ابی طالب پسر عموی پیغمبر خدا که اول کسی است از مسلمانان که دین اسلام را پذیرفت و مادر من فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و اله است و جد من محمد بن عبدالله است که پیغمبر رحمت است منم فرزند بشارت دهنده به نیکوکاران و بیم‌دهنده به بدکاران منم فرزند چراغ نوردهنده ادمیان و پریان- پس معاویه کلام انحضرت را قطع کرد و گفت ای ابامحمد واگذار ما را از این سخنان و در وصف رطب سخن گو و مقصود او از این کلام خجالت دادن بانحضرت بود- پس انجناب فرمود نیکو است خرما باد در او میدمد و حرارت او را مییزاند و شب او را خنک و خشبو میکند- پس رو آورد به سوی مردم و برگرداند رشته کلام را بسخنان اول و فرمود منم فرزند کسیکه دعای او مستجابست منم فرزند شفاعت کننده‌ای که طاعت کرده شده است منم فرزند اول کسیکه سر از قبر بیرون کند و گرد و خاک از سر او ریخته شود منم فرزند کسیکه درب بهشت برای او کوبیده گردد تا باز شود برای داخل شدن او در آن منم فرزند کسیکه بکمک و یاری او فرشتگان با او قتال کردند و حلال کرده شد بردن غنیمت برای او و یاری کرده شد برعب و ترسی که از مسافت یکماه راه از او در دلهای دشمنانش میافتاد- پس بسیاری از اینگونه سخنان را پیوسته اداء فرمود که دنیا در پیش چشم معاویه تاریک شد و هرکسی از اهل شام و غیره که حضرت حسن علیه السلام را نشناخته بود شناختند پس انحضرت از منبر فرود آمد معاویه گفت ای حسن امید داری که خلیفه باشی ولی تهنیت گفته بان نخواهی شد پس امام حسن علیه السلام فرمود خلیفه کسی است که بسیره رسول خدا صلی الله علیه و اله رفتار کند و مطیع فرمان خدای عزوجل باشد و و خلیفه نیست کسی که سیره او جور و ستمگری است و سنت و روشهای پیغمبر را معطل گذارده و دنیا را مادر و پدر خود بداند و بندگان خدا را بندگی خود بگیرد و مال خدا را دولت خود قرار دهد اینکار کار پادشاهی است که بملک و سلطنتی کوتاه برسد و بهره کمی از آن بگیرد و از آن سلطنت بریده و برکنار شود و سنگین شود برای او لذت آن و باقیمانده بضرر او و زر و وبال آن چنانچه خدایتعالی فرموده ایا نزدیک یا دور است شاید که آن امتحانی باشد برایشما و بهره بردن تا زمان کمی بهره‌مند میکنیم ایشانرا سالهای چندی پس از آن میاید ایشانرا آنچه که بان وعده داده میشوند و بیناز نمیکند ایشان را آنچه بهره‌مند شدند از آن- پس حضرت بدست خود اشاره فرمود بطرف

معاویه و برخواست و از مجلس بیرون رفت انگاه معاویه بعمرو عاص گفت بخدا قسم از این پیشنهادی که کردی نخواستی جز زشت کردن مرا بخدا قسم اهل شام و غیره احدیرا در حسب مانند من نمیدانستند تاکنون که حسن گفت آنچه را که گفت عمرو گفت این چیزی شد که نمیتوان از آن روپوشی کرد و نمیشود تعبیر داد زیرا که در میان مردمان شهرت یافت و بمردم واضح شد پس معاویه ساکت شد

وَمِنْ خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابُ الْاِحْتِجَاجِ ص ۴۲۰ قَالَ وَ رَوَى عَنِ الشَّعْبِيِّ اَنْ مَعَاوِيَةَ قَدِمَ الْمَدِيْنَةَ فَقَامَ خُطْبِيَا فَقَالَ اَيْنَ عَلِيٌّ بِنِ ابِي طَالِبٍ فَقَامَ الْحَسَنُ بِنِ عَلِيٍّ فَخُطِبَ وَ حَمَدَ اللّٰهَ وَ اَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ

اِنَّهُ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا اِلَّا جَعَلَ لَهُ وَصِيًّا مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا اِلَّا - وَ لَهُ عَدُوٌّ مِنَ الْمَجْرِمِيْنَ وَ اِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ وَصِيًّا رَسُوْلِ اللّٰهِ (صَلِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنْ بَعْدِهِ وَ اَنَا بِنِ عَلِيٍّ وَ اَنْتَ ابْنُ صَخْرٍ وَ جِدَّكَ حَرْبٌ وَ جَدِّي رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ اَمَّكَ هِنْدٌ وَ اُمِّي فَاطِمَةٌ وَ جَدَّتِي خَدِيْجَةٌ وَ جَدَّتُكَ نَشِيْلَةٌ فَلَعَنَ اللّٰهُ الْاِمْنَآ حَسَبًا وَ اَقْدَمْنَا كُفْرًا وَ اَحْمَلْنَا ذِكْرًا وَ اَشَدَّنَا نِفَاقًا فَقَالَ عَامَّةُ اَهْلِ الْمَجْلِسِ اَمِيْنَ فَتَزَلُ مَعَاوِيَةَ وَ قَطَعَ خُطْبَهُ

الترجمه در کتاب احتجاج از شعبی روایت شده که معاویه بمدینه آمد و بپای ایستاد و خطبه خواند پس گفت کجا است علی بن ابیطالب حضرت امام حسن از جابر خواست و حمد خدا را بجا آورد و او را ثنا گفت و خطبه خواند پس فرمود مبعوث نشد هیچ پیغمبری مگر آنکه از برای او وصی قرار داده شد و نبود هیچ پیغمبری مگر آنکه برای او دشمنی از گناهکاران بود و علی علیه السلام از روی تحقیق وصی رسول خدا بود و بعد از او و من پسر علی هستم و تو پسر صخری و جد تو حرب بود و جد من رسول خدا است و مادر تو هند بود و مادر من فاطمه و جد من خدیجه بود و جد تو نشیله پس خدا لعنت کند هر یک از ما را که حسبش لثیم تر و پست تر است و کفر او قدیمتر و گمنامتر و نفاق او شدیدتر است همه اهل مجلس امین گفتند

ص: ۸

و معاویه خطبه خود را قطع کرد و فرود آمد و مِنْ حُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كتاب الاحتجاج ص ۴۲۰ قال وروى انه لما قدم معاوية الكوفة قيل له ان الحسن بن علي مرتفع في انفس الناس فلوا مرتبه ان يقوم دون مقامك على المنبر فتدركه الحداثة و العى فيسقط من انفس الناس و اعينهم فابى عليهم و ابوا عليه الا ان يامر به بذلك فامرهم فقام دون مقامه فى المنبر فحمد الله و اثنى عليه ثم قال

أَمَا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّكُمْ لَوَطَلَبْتُمْ بَيْنَ كَذَا وَ كَذَا لِتَجِدُوا رَجُلًا حَيْدُهُ نَبِيٌّ لَمْ تَجِدُوا غَيْرِي وَ غَيْرَ أَخِي وَ أَنَا أَعْطِينَا صِيْفَقَتْنَا هَذَا الطَّاعِيَةَ (و اشار بيده الى اعلا- المنبر الى معاوية) وَ هُوَ فِي مَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْمُنْتَبِرِ وَ رَأَيْنَا حِقْنَ دِمَائِ الْمُسْلِمِينَ أَفْضَلَ مِنْ أَهْرَاقِهَا وَ أَنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (و اشار بيده الى معاوية فقال له معاوية ما اردت بقولك هذا فقال) مَا أَرَدْتُ بِهِ إِلَّا مَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ (فقام معاوية فخطب خطبه عييته فاحشه فسب فيها امير المؤمنين عليه السلام و الصي لموه فقام اليه الحسن بن علي عليه السلام فقال له و هو على المنبر) وَيْلَكَ يَا بَنَ الْاِكْبَادِ أَوْ أَنْتَ تَسُبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّ بَنِيَّ وَ مَنْ سَبَّ بَنِيَّ فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ سَبَّ اللَّهَ ادْخَلَهُ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا مُخَلَّدًا وَ لَهُ عَذَابٌ مُقِيمٌ (ثم انحدر الحسن عليه السلام عن المنبر و

دخل داره و لم یصل بعد ذلك ابدا التَّرجُمَةُ کتاب الاحتجاج ص ۴۲۰ روایت کرده است که چون معاویه بکوفه آمد باو گفته شد که حسن بن علی در نفوس اهل کوفه مقام رفیعی دارد اگر فرمان دهی که بر منبر مقامی پست تر از مقام تو بایستد و تکلم کند در خود حوادث سن و خستگی و ناتوانی احساس میکند یعنی مهابت تو او را فرو میگیرد و نمیتواند سخن گوید و در سخنان خود خطا میکند و مقام او در نفوس مردم پست میشود و از چشمهای ایشان میافتد پس معاویه از پیشنهاد ایشان ابا کرد و ایشان هم از مخالفت معاویه ابا کردند و او را ناچار کردند که باید چنین پیشنهاد را بپذیرد لذا حضرت امام حسن را گفت که بر منبر بالا رود و یک پله پائین تر از او بایستد پس انحضرت بر منبر بالاتر رفت و حمد و ثنای خدا را بجای آورد بعد از آن فرمود ای گروه مردمان اگر شماها طلب کنید در بین مشرق و مغرب یامیان جا برسا و جابلقا مردیرا که جدش پیغمبر خدا باشد غیر از من و برداردم نخواهید یافت ما دست بیعت خدا باین طاغیه (تجاوزکننده از حد خود) دادیم (در حالیکه اینکلام را میفرمود اشاره کرد بطرف بالای منبر بسوی معاویه) که در عرشه منبر در جای رسول خدا صلی الله علیه واله قرار گرفته چون دیدم که

حفظ خونهای مسلمانان افضل است از ریخته شدن خونهای آنان و نمیدانم شاید امتحانست برای شماها و بهره‌مندی کمی است تا زمانی کوتاه (و اشاره فرمود بدست خود بسوی معاویه پس معاویه گفت از اینسخن چه اراده‌ای کردی فرمود) اراده‌ای نکردم جز آنرا که خدای عزوجل اراده کرده معاویه از جا برخاست و خطبه خسته‌کننده زشتی بیان کرد و در بیانات خود دشنام داد امیرمؤمنان علیه الصلوة و السلام را پس حضرت امام حسن از جا بلند شد و رو کرد بمعاویه و فرمود وای بر تو ای پسر خورنده جگرها (مراد انحضرت هندجگرخوار مادر معاویه است که جگر حمزه سیدالشهداء را خائید) تو دشنام میدهی امیرمؤمنان را و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه واله و سلم فرمود هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده و هر که خدا را دشنام دهد خدا او را در آتش جاویدانی جهنم درآورده در آنجا جانوید خواهد ماند و برای اوست عذاب و شکنجه پایدار همیشگی پس انحضرت از منبر بزییر آمد و بخانه خود رفت و بعد از اذان هرگز در آنمحل نماز نگذارد

وَمِنْ حُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَجْلَدُ الْعَاشِرُ مِنْ كِتَابِ بَحَارِ الْأَنْوَارِ لِلْعَلَمَاءِ الْمَجْلِسِيِّ اعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ فِي بَابِ كَيْفِيَّةِ مَصَالِحَةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَعَاوِيَةَ نَقَلَتْهَا عَنِ النُّسخَةِ الْمَطْبُوعَةِ نَفَقَةَ امِينِ الضَّرْبِ ص ۱۱۱ وَ قَدْ نَقَلَهَا عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الْحَدِيدِ قَالَ قَالَ ابْنُ رُؤَيْبٍ ابُو الْحَسَنِ الْمَدَائِنِيُّ قَالَ سَأَلَ مَعَاوِيَةَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بَعْدَ الصَّلَاةِ أَنْ يَخْطُبَ النَّاسَ فَامْتَنَعَ فَمَا شَدَّ أَنْ يَفْعَلَ فَوَضَعَ لَهُ كُرْسِيًّا فَجَلَسَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

تَوَحَّدَ فِي مَلِكِهِ وَ تَفَرَّدَ فِي رُبُوبِيَّتِهِ يُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ وَيَنْزِعُهُ كَمَنْ يَشَاءُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَ بِنَا مُؤْمِنَكُمْ وَأَخْرَجَ مِنَ الشِّرْكَ
 أَوْلَكُمْ وَ حَقَّنَ دِمَاءَ إِخْرِكُمْ فَبَلَاءُنَا عِنْدَكُمْ قَدِيمًا وَ حَدِيثًا أَحْسَنَ الْبَلَاءِ إِنْ شَكَرْتُمْ أَوْ كَفَرْتُمْ أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ رَبَّ عَلَيَّ كَانَ أَعْلَمَ بِعَلَيٍّ حِينَ
 قَبَضَهُ إِلَيْهِ وَ لَقَدْ اخْتَصَّهُ بِفَضْلِ لَنْ تَعْهَدُوا وَ بِمِثْلِهِ وَ لَنْ تَجِدُوا مِثْلَ سَابِقَتِهِ فَهِيَ هَاهُنَا هَاهُنَا طَالَ مَا قَلْبْتُمْ لَهُ الْأُمُورَ حَتَّى أَغْلَاهُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ
 هُوَ صَاحِبُكُمْ غَزَاكُمْ فِي بَيْدَرٍ وَ أَخَوَاتِهَا جَزَعَكُمْ رَنْقًا وَ سَيْقَاكُمْ عَلَقًا وَ أَذَلَّ رِقَابَكُمْ وَ شَرَفَكُمْ بِرَيْقِكُمْ فَلَسْتُمْ بِمُؤْمِنِينَ عَلَى بُعْضِهِ وَ إِيْمُ
 اللَّهُ لَا تَرَى أُمَّةً مُحَمَّدٍ حَظًّا مَا كَانَتْ سَادَتْهُمْ وَ قَادَتْهُمْ فِي بَنِي أُمَيَّةَ وَ لَقَدْ وَجَّهَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ فِتْنَةً لَمْ تَصِيدُوا عَنْهَا حَتَّى تُهْلِكُوا الطَّاعَتِكُمْ
 طَوَاعِيَّتِكُمْ وَ أَنْصَوَاتِكُمْ إِلَى شَيْطَانِكُمْ فَعِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ مَا مَضَى وَ مَا يَنْتَظِرُ مِنْ سُوءِ رَغِيَّتِكُمْ وَ حَيْفِ حِلْمِكُمْ ثُمَّ قَالَ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ لَقَدْ
 فَارَقْتُكُمْ فِي الْأَمْسِ سَيِّئًا مِنْ مَرَامِي اللَّهُ صَاحِبٌ عَلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ نَكَالٌ عَلَى فُجَّارٍ قُرَيْشٍ لَمْ يَزَلْ اخْتَدَا بِحَنَاجِرِهِ جَائِمًا عَلَى أَنْفْسِهَا لَيْسَ
 بِالْمُلُومَةِ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ لَا بِالسَّرْقَةِ فِي مَالِ اللَّهِ وَ لَا

ص: ۱۱

بِالْفُرُوقِ فِي حَرْبِ اَعْدَاءِ اللّٰهِ اَعْطَى الْكِتَابَ خَوَاتِيمَهُ وَ غَرَائِمَهُ دَعَا فَاَجَابَهُ وَ قَادَهُ فَاتَّبَعَهُ لَا تَاْخُذُهُ فِي اللّٰهِ لَوْمَةٌ لَّا تُمِمْ فَصَلَمَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ رَحْمَتُهُ

التَّوَجُّعُ یعنی درخواست کرد معاویه از حضرت امام حسن علیه السلام بعد از انجام کار صلح که انحضرت برای مردمان خطبه‌ای بخواند انجناب امتناع فرمود قسم داد حضرت را که خواهش او را بپذیرد پس کرسی‌ای گذارده شد و انحضرت بالای کرسی نشست و فرمود ستایش مخصوص خدائست که یگانه است در ملک خود و تنها است در پروردگاری خود میدهد ملک را بهر که میخواهد و میگیرد انرا از هر که میخواهد و حمد مختص خدائست که گرمی داشت بوجود ما ایمان اورندگان شما را و بیرون برد از شرک پیشینیان شما را و حفظ کرد خونهای بازماندگان شما را پس امتحان ما در نزد شما از کهنه و تازه نیکوتر امتحانست خواه شکرگذاری کنید یا کافر شوید ایگروه مردمان پروردگار علی بحال علی داناتر است زمانی که جان او را گرفت و او را مخصوص گردانید بفضیلتی که مانند ان معهود نبوده و هرگز سابقه‌ای برای ان نخواهید یافت پس چه بسیار دور است کارها را برای او زیر و رو کردید تا اینکه خدا او را بر شما برتری داد و حال آنکه او یار شما و رفیق شما بود در بدر و سایر غزوات با شما جنگید و جرعه کدورت را بر شما چشانید و خون بسته بشما خورانید و گردنهای شما را ذلیل و خوار کرد و شربت غصه به کام شما ریخت اگر کینه او را در دل بگیرید ملامتی بر شما نیست سوگند یاد میکنم بذات خدا که تا زمانیکه بنی امیه رؤسا و زمامدار امت محمدند این امت بهره‌ای نخواهند بدر و از روی تحقیق خدا فتنه‌ایرا متوجه شما کرده که از خود نمیتوانید دور و منع کنید انرا تا وقتیکه هلاک شوید و این بجهت فرمانبرداری و اطاعت کردن شما است از بتهایتان (یعنی بنی امیه) و میل کردن شما بسوی شیطانها تا پس نزد خدا طلب خیر میکنم از آنچه که گذشته است و آنچه انتظار ان کشیده میشود از بدمیلی شما و ناقص بودن عقلها تا پس اذان فرمود ای اهل کوفه دیروز تیرهای خدا که اصابت میکرد بر دشمنان خدا از میان شما مفارقت کرد و او مدافع و قوی بود بر فجار قریش همیشه گیرنده بود گلوی انها را شیر درنده‌ای بود در برابر انها در امثال امر خدا از ملامت باک نداشت و دزد مال خدا نبود و در محاربه با دشمنان خدا فرع کننده و بیمناک نبود تا اینکه کتاب عمر خود را پایان داد و دین خود را اداء کرد و دعوت خدا را اجابت فرمود و قائد مرک او را کشانید بسوی حق پس او را پیروی کرد و در راه خدا ملامت ملامت کننده در او تأثیری نبخشید درود پی در پی همیشگی و رحمت خدا بر او باد

وَمِنْ حُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَجْلِدُ الْعَاشِرُ مِنَ الْبَحَارِ فِي بَابِ كَيْفِيَّةِ مَصَالِحَةِ الْحَسَنِ ص ۱۰۸ روى عن فرات بن ابراهيم انه قال قال معاوية

للحسين

ص: ۱۲

بعد الصلح اذکر فضلنا فحمد الله و اثنی علیه و صلی علی محمد التبی و اله ثم قال من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا الحسن ابن رسول الله انا ابن البشیر النذیر انا ابن المصطفی بالرسله انا ابن من صیلت علیه الملائکه انا ابن من شرفت به الامه انا ابن من کان جبرئیل السفیر من الله الیه انا ابن من بعث رحمه للعالمین (فلم یقدر معاویه یکتب عداوته و حسده فقال یا حسن علیک بالزطب فانعتہ لنا قال نعم یا معاویه) الریح تلقه و الشمس تنفحه و القمر یلونه و الحر ینضجه و اللیل یرده (ثم اقبل منطقه فقال) انا ابن المستجاب الدعوه انا ابن من کان من ربه کقاب قوسین أو أدنی انا ابن الشفیع المطاع انا ابن مکة و منی انا ابن من خصعت له قریش رغماً انا ابن من سجد تابعه و شقی خاذله انا ابن من جعلت له الارض طهوراً و مسجداً انا ابن من كانت اخبار السماء الیه تتری انا ابن من اذهب الله عنهم الرجس و

طهرهم تطهیراً (فقال معاویه اظن نفسك یا حسن تنازعک الی الخلافة فقال) ویلک یا معاویه انما الخلیفته من سار بسیره رسول الله و عمل بطاعه الله و اعمری انا لاعلام الهدی و منار الثقی و لکنک یا معاویه ممن ابار السنن و احیا البدع و

ص: ۱۳

اتَّخَذَ عِبَادَ اللَّهِ حَوْلًا وَ دِينَ اللَّهِ لِعِبَاءٍ فَكَانَ قَدْ أَحْمَلَ مَا أَنْتَ فِيهِ فَعِشْتَ وَ بَقِيتَ عَلَيْكَ تَبَعَاتُهُ يَا مُعَاوِيَةَ وَ اللَّهُ لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ مَدِينَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَ الْأُخْرَى بِالْمَغْرِبِ إِسْمَاهُمَا جَابَلْقَا وَ جَابَلْسَا مَا بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمَا أَحَدًا غَيْرَ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (فقال معاوية يا ابا محمد اخبرنا عن ليلة القدر قال) نَعَمْ عَنْ مِثْلِ هَذَا فَاسْتَلَّ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ سَبْعًا وَ الْأَرْضِينَ سَبْعًا وَ الْجِنَّ مِنْ سَبْعٍ وَ الْإِنْسَ مِنْ سَبْعٍ فَتَطَلَّبُ مِنْ لَيْلَةٍ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ إِلَى لَيْلَةٍ سَبْعٍ وَ عِشْرِينَ (ثم نَهَمَنَ)

الترجمه علامه مجلسی اعلی الله مقامه در جلد دهم بحار الانوار در باب کیفیت صلح حضرت امام حسن علیه السلام از فرات بن ابراهیم روایت کرده که معاویه بعد از صلح بانحضرت عرضه داشت که فضیلت و برتری ما را بر دیگران ذکر کن پس انحضرت حمد و ثنای خدا را یاد کرد و درود فرستاد بر پیغمبر خدا محمد و اهل بیت او و فرمود هر که مرا میشناسد میشناسد و هر که مرا نمیشناسد منم حسن فرزند رسول خدا منم فرزند کسی که مژده دهنده است نیکوکارانرا بثواب و ترساننده است بدکارانرا بعذاب و عقاب منم فرزند برانگیخته شده به پیغمبری منم فرزند کسیکه فرشتگان بر او درود فرستند منم فرزند کسی که این امت باو شرافت یافتند منم فرزند کسی که جبرئیل از جانب خدا باو فرستاده شد منم فرزند کسی که مبعوث شد تا رحمت باشد برای تمام جهانیان (پس معاویه نتوانست حسد و دشمنی خود را کتمان کند گفت ای حسن برای ما از وصف رطب بگو) اری ای معاویه باد انرا تلقیح میکند افتاب انرا خوشبو میکند ماه انرا ونک میدهد شب انرا سرد و خنک میکند (پس به سخنان قبل خود برگشت و فرمود) منم کسی که دعای او مستجابست منم فرزند کسی که از طرف خدا باآسمانها بالا رفت و بمقام ام قاب قوسین او ادنی رسید منم فرزند شفاعت کننده‌ای که اطاعت کرده شده منم فرزند مکه و منی من فرزند کسی که قرییش از ترس

او ذلیل شدند و بینهایتان بخاک مالیده شد من فرزند کسی که هر که پیروی از او کرد سعادت یافت و هر که مخالفت فرمان او کرد بدبخت شد منم فرزند کسی که زمین برای او سجده گاه و پاک کننده قرار داده شد منم فرزند کسی که پیوسته خبرهای آسمانی باو میرسید منم فرزند کسی که خدا هر گونه پلید را از آنها برد و پاک و پاکیزه کرد آنها را در کمال پاکی و پاکیزه کرد آنها را در کمال پاکی و پاکیزگی (پس معاویه گفت ای حسن همچو گمان میکنیم که نفس تو با تو منازعه میکند و میخواهی خلیفه باشی انحضرت فرمود) وای بر تو ای معاویه جز این نیست که خلیفه پیغمبر باید کسی باشد که بسیره و روش پیغمبر رفتار کند و بطاعت و فرمانبرداری خدا عمل نماید و بجان خودم قسم است که مائیم نشانهای هدایت و محل نور پرهیزکاری ولیکن تو ای معاویه از کسانی هستی که فاسد و ناجیز و باطل میکنند و میمیرانند روشهای پیغمبر را و زنده میکنند بدعتها را و بندگان خدا را بیندگی خود میگیرند و دین را بازیچه خود قرار میدهند تضعیف و ناتوان و مانده خواهی شد و وزور و وبال ان برای تو باقی خواهد ماند ای معاویه بخدا قسم که خدا

افریده است دو شهری را که یکی در طرف مشرق است و یکی در طرف مغرب که نام آنها جابلسا و جابلقا است خدا بسوی آنها کسیرا به پیغمبری نفرستاد مگر جد من رسول خدا صلی الله علیه و اله را (پس معاویه گفت ای ابا محمد ما را از شب قدر خبرده فرمود) اری از مانند این از من پیرس خدا شماره آسمانها را که افریده هفت قرارداده و زمینها را نیز هفت افریده و جن را از هفت و انس را نیز از هفت افریده پس طلب میکنی از شب بیست و سوم تا شب بیست و هفتم را (پس از جا برخواست)

وَمِنْ حُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابُ الرَّشَادِ لِلشَّيْخِ الْمُفِيدِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْعُكْبَرِيِّ الْبَغْدَادِيِّ الْمَطْبُوعِ بِالْحَجْرِ سَنَةِ ۱۳۲۵ الْهَجْرِيَّةِ الْقَمْرِيَّةِ ص ۱۶۹ قَالَ رَوَى أَبُو مُحَمَّدٍ لُوطُ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنِي اشْعَثُ بْنُ سُرٍّ عَنْ أَبِي اسْحَقَ السَّبَّيْعِيِّ وَغَيْرِ قَالُوا خُطِبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي صَبِيحَةِ اللَّيْلَةِ الَّتِي قَبِضَ فِيهَا امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَمَدَ اللَّهُ وَاثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ لَقَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ لَمْ يَسْبِقْهُ الْأَوْلُونَ بِعَمَلٍ وَلَا يَدْرُكُهُ الْآخِرُونَ بِعَمَلٍ لَقَدْ كَانَ يُجَاهِدُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فَيَقِيهِ بِنَفْسِهِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُوجِّهُهُ بِرَأْيِهِ فَيَكْنُفُهُ جِبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِهِ وَلَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ وَ لَقَدْ تَوَفَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي

عُرِّجَ فِيهَا بَعْثُ بِنِ مَرْيَمَ وَ فِيهَا قُبُضُ يُوْشَعِ بْنِ نُؤْنَ وَ وِصِيُّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا خَلَّفَ صَفْرَاءُ وَ لَا بَيْضَاءُ إِلَّا سَبْعَمَاءَ دَرَاهِمٍ فَضَلَّتْ عَنْ عَطَائِهِ أَرَادَ أَنْ يَبْتَاعَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ (ثم خنفته العبره فبكى و بكى الناس معه ثم قال) أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ أَنَا ابْنُ النَّذِيرِ أَنَا ابْنُ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ أَنَا ابْنُ السَّرَّاجِ الْمُتَمِيرِ أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ فَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ تَعَالَى قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسِيئَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا فَالْحَسِيئَةُ مَوَدَّتُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ (ثم جلس) (الترجمة) در کتاب ارشاد شیخ مفید از ابی محنف لوط بن یحیی بسند خود از جمعی روایت کرده که گفتند خطبه خواند حضرت امام حسن علیه السلام در صبحج ان شیکه امیرالمؤمنین علیه بدرجه رفیعہ شهادت رسید حمد و ثنای خدا را بجا آورد و درود بر پیغمبر و ال او فرستاد پس از ان فرمود که در اینشب مردی از دنیا رفت که پیشینیان بر او سبقت نگرفتند در عمل و پسینیان هم پایه عمل او نخواهند رسید کسی بود که جهاد میکرد با پیغمبر خدا و انحضرترا نگاهداری میکرد بجان خود و پیغمبر خدا او را بجنگها میفرستاد و پرچمدار پیغمبر بود و جبرئیل در جانب راست او و میکائیل در جانب چپ او او را حمایت میکردند و برنمیگشت مگر اینکه خدا فتح و فیروزی را به دو دست او قرار میداد و در مثل چنین شبی عیسی بن مریم باسمان بالا برده شد و یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام از دنیا رفت و اینمرد یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام اندوخته‌ای از طلا- و نقره بعد از خود باقی نگذارد مگر هفتصددرهم که از عطای او زیاد آمده بود و اراده داشت با انوجه خدمتگذاری برای اهل خود خریداری کند (پس گریه راه گلوی انحضرت را گرفت و گریه کرد و مردمان هم با او گریستند بعد از ان فرمود) منم فرزند مژده‌دهنده منم فرزند بیم‌دهنده منم فرزند خواننده مردم بسوی خدا منم فرزند چراغ نور دهنده منم از خانواده‌ای که خدا هر پلیدی را از انها برده و پاک و پاکیزه کرده ایشانرا بکمال پاک و پاکیزگی منم از خانواده‌ایکه واجب کرده

است خدا دوست داشتن ایشان را بر تمام جهانیان و به پیغمبر خود فرموده که بگو مزد پیغمبری خود را از شما بهیچوجه نمیخواهم غیر از دوست داشتن خویشاوندان من و فرموده کسیکه کسب خوبی کند زیاده می‌کنم خوبی او را پس مراد از خوبی محبت و دوستی ما اهل بیت است (پس انحضرت بجای خود نشست) وَ مِنْ خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَجْلَدُ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ الْمَنَاقِبِ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ شَهْرَاشُوبِ الْمَازَنْدَرَانِيِّ طَبْعُ طَهْرَانَ ص ۱۵۲ عَنْ الْمَنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو أَنَّهُ قَالَ سَأَلَ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَصْعَدَ الْمَنْبِرَ وَيَتَسَبَّ فَصَعَدَ فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَسَا يُبَيِّنْ لَهُ نَفْسِي بِلَدِي مَكَّةَ وَ مَنِي وَ أَنَا ابْنُ الْمَرْوَةِ وَ الصَّفَا وَ أَنَا ابْنُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَ أَنَا ابْنُ مَنْ عَلَّمَ الْجِبَالَ الرَّوَاسِي وَ أَنَا ابْنُ مَنْ كَسَا مُحَاسِنَ وَجْهِهِ الْحَيَاءُ أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ أَنَا ابْنُ قَلِيلَاتِ الْعُيُوبِ نَقِيَاتِ الْجُيُوبِ (وَ أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ فَقَالَ اشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ الْمَعَاوِيَةُ) أَبِي أُمِّ أَبِيكَ فَإِنْ قُلْتَ لَيْسَ بِأَبِي فَقَدْ كَفَرْتَ وَ إِنْ قُلْتَ نَعَمْ فَقَدْ أَقْرَرْتَ ثُمَّ قَالَ أَصَبَحْتُ قُرَيْشٌ تَفْتَحِرُّ عَلَيَّ الْعَرَبُ بِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا وَ أَصَبَحَتِ الْعَرَبُ تَفْتَحِرُّ عَلَيَّ الْعَجَمُ بِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا وَ أَصَبَحَتِ الْعَجَمُ تَعْرِفُ حَقَّ الْعَرَبِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا يَطْلُبُونَ حَقَّنَا وَ لَا يُزِدُونَ إِلَيْنَا (الْتَّرْجِمَةُ) ابن شهر اشوب مازندرانی در جلد دوم مناقب از منهال بن عمرو روایت کرده که درخواست شد از حسن بن علی علیه السلام که بر منبر بالا رود و نسب خود را بیان کند بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای

خدا را بجا آورد بعد از آن فرمود هر که مرا میشناسد بشناسد و هر که مرا نمیشناسد و هر که مرا نمیشناسد نسب خود را برای او بیان میکنم شهر من مکه است و منی و منم فرزند مروه و صفا و منم فرزند پیغمبر مصطفی منم فرزند انکسی که بر کوههای بلند بالا رفته منم فرزند انکسی که لباس

ص: ۱۷

حیا بر روی خود پوشیده منم فرزند فاطمه سیده زنان منم فرزند زنهائیکه عیبهایشان کمست و امین و دارای عفت بوده‌اند (چون کلام انحضرت باینجا رسید مؤذن اذان گفت و گفت اشهد ان لاله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله پس فرمود) ای معاویه ابا محمد پدر من است یا پدر تو اگر بگوئی پدر من نیست کافر شدی و اگر بگویی پدر منست اقرار کردی (پس فرمود) صبح کرد قریش در حالیکه بر همه عرب مفتخر است که محمد از ایشان است و صبح کرد عرب در حالیکه مفتخر است بر عجم که محمد از ایشان است و صبح کرد عجم در حالیکه حق عرب را می‌شناسند که محمد از ایشان است حق ما را می‌طلبند و بما رد نمیکنند و من خطبه علیه السلام فی المناقب ایضاً ص ۱۵۱ عن محمد بن سیرین قال ان علیاً علیه السلام قال لابنه الحسن اجمع الناس فاجمعوا فاقبل و خطب الناس فحمد الله و اثنی علیه و تشهد ثم قال ایها

الناس ان الله اختارنا لنفسه و ارتضانا لِدینہ و اصطفانا علی خلقه و انزل عَلینا کتابه و وحیه و ایم الله لاینقضنا احدٌ من حَقنا شیئاً الا انتقضه الله من حقه فی عاجل دُنیاه و اخرته و لایکون عَلینا دوله الا کانت لنا العاقبتة و لتعملن بناه بعد حین ثم قول فجمع بالناس و بلغ اباه فقبل بین عینیه ثم قال بابی و امی ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم التَّرجمه در کتاب مناقب از محمد بن سیرین روایت کرده که علی علیه السلام بفرزند خود حسن فرمود که با مردمان نماز جمعه بخوان چون مردمان جمع شدند انحضرت رو آورد بجانب آنها و خطبه خواند حمد و ثنای خدا را بجای آورد و شهادتین گفت پس از آن فرمود ای گروه مردمان خدا ما را اختیار کرده است برای خود و خوشنود ست از ما برای دین خود و برگزیده است ما را بر افریده‌های خود و نازل کرده است بر ما کتاب و وحی خود را سوگند یاد میکنیم خدای را که کم نمیکند از ما احدی چیزی از حق ما را مگر اینکه کم میکند خدا از حق او در دنیای شتابنده او و آخرت او و برای ما قلب و انقلابی پیش نمی‌آید مگر اینکه عاقبت خیر برای ما است و

البتة خبر انرا بعد از زمانی خواهید دانست (پس از منبر بزیر آمد و نماز جمعه را با مردمان بجای آورد چون خبر بامیرمؤمنان رسید

بوسید

ص: ۱۸

میان دو چشم او را و فرمود پدر و مادرم فدای ذریه‌ای که بعضی آنها از بعضی دیگرند یعنی همه از یکنورند و خدا شنوا است گفتار ایشانرا و دانا است بکردار ایشانو مِنْ خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَجْلَدُ الْعَاشِرُ مِنْ كِتَابِ الْبَحَارِ ص ۹۷ عن فرات بن ابراهیم عن احمد بن القسم معنعناً عن ابی الجارود قال سمعت ابا جعفر يقول قال علی بن ابی طالب للحسن علیهما السَّلَامُ قم الیوم خطیباً و قال لامهات اولاده فمن فاسمعن خطبه ابنی قال فحمد الله و صلّی علی النبی ثم قال ما شاء الله ان یقول ثم قال ان امیر المؤمنین علیه السلام فی بابٍ و منزّل من دخله کان امناً و من خرج منه کان کافراً اقول قولی و استغفر الله العظیم لی و لکم و نزل فقام علی علیه السلام یقبل راسه و قال بابی انت و امی ثم فرء ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم التّرجمة در جلد دهم بحار الانوار مسند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود روزی علی بن ابی طالب بحضرت امام حسن فرمود که برخی امروز

خطبه‌ای بخوان و بزنان مادران اولاد خود فرمود که برخی زید و بشنوید خطبه فرزندانم را (فرمود) پس حمد کرد حضرت مجتبی خدا را و درود فرستاد بر پیغمبر صلی الله علیه واله و گفت آنچه را که خدا میخواست بگوید پس فرمود که امیر مؤمنان علیه السلام در دربار و خانه ایست که هر که دران دربار و خانه داخل شود ایمن است از عذاب خدا و هر که خارج شود از ان کافر است میگویم گفتار خود را و امرزش میطلبم از خدای بزرگ برای خودم و برای شماها (پس نشست و امیر مؤمنان از جای برخاست و سر او را بوسید و این ایه را قرائت کردم ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم و مِنْ خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَجْلَدُ الْعَاشِرُ مِنْ الْبَحَارِ ص ۹۷ عن فرات بن ابراهیم عن ابی جعفر الحسنی و الحسن بن عیاش معنعناً عن جعفر بن محمد قال قال علی بن ابی طالب علیه السَّلَامُ یا بنی قم فاخطب حتی اسمع کلامک قال یا ابتا کیف اخطب و انا انظر الی وجهک استحیی منک قال فجمع علی بن ابی طالب علیه السَّلَامُ امهات اولاده ثم توارى عنه حیث یسمع کلامه فقام الحسن فقال الحمد لله الواحد بغير تشبیه الدائم بغير تکوین القائم بغير کلفه الخالق بغير منصبه الموصوف

بغير غایه المعروف بغير محدودیه العزیز لم یزل

قدیماً فی القدمِ وَ دَعَتِ الْقَلُوبُ لِهَيْبَتِهِ وَ ذَهَلَتِ الْعُقُولُ لِعِزَّتِهِ وَ خَضَعَتِ الرِّقَابُ لِقُدْرَتِهِ فَلَيْسَ يَخْطُرُ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ مَبْلَغُ جَبْرُوتِهِ وَلَا يَبْلُغُ التَّاسُّ كَنَّهُ جَلَالِهِ وَلَا يَفْصِيحُ الْوَاصِعَةَ فَمَنْ مِنْهُمْ لَكُنْهَ عَظَمَتِهِ وَ لَا تَبْلُغُهُ الْعُلَمَاءُ بِالْبَابِهَا وَ آلُ أَهْلِ التَّفَكُّرِ بِتَدْبِيرِ أُمُورِهَا أَعْلَمَ خَلْقِهِ بِهِ الَّذِي بِالْحِدِّ لَا يَصِفُهُ يُدْرِكُ الْإِبْصَارُ وَ لَا يُدْرِكُهُ الْإِبْصَارُ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ عَلَيْنَا بَابٌ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ لِي وَ لَكُمْ فَقَامَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ ذُرِّيَّةُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (التَّرْجِمَةُ) در جلد دهم بحار الانوار نیز از فرات بن ابراهیم بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود علی بن ابی طالب بفرزند خود حسن علیهما السلام که ای پسرک من بخرخیز خطبه‌ای بخوان تا کلام تو را بشنوم عرضه داشت که ای پدر چگونه خطبه بخوانم و بصورت تو نگاه کنم از تو حیا میکنم پس جمع کرد علی بن ابی طالب علیه السلام مادر های فرزندان نخود را و خود را مخفی داشت تا بشنود کلام حسن را حضرت حسن از جا بلند شد و فرمود ستایش مختص خدای یگانه ایست که شبیه ندارد و همیشه خدا بودنه بدون انکه کسی او را ایجاد کرده باشد پایدار است بدون مشقت بخودی خود افریننده ایست بدون تعب و رنج وصف کرده شده ایست که اوصاف او پایان ندارد شناخته شده ایست بدون حد و تعریف قدیم بالذاتی است که همیشه بوده است و دلها از هیبت او ترسانست و گردنها در پیشگاه قدرت او ذلیل و خوار است مبلغ جبروت او در هیچ دلی خطور نمیکند و هیچ بشری اندازه گیری انرا در خاطر خود نمیتواند بگذراند و مردمان بکنه جلال او نمیتوانند رسید وصف کنندگان عاجزند از وصف کنه عظمت و بزرگی او و همه دانایان با عقلهائی که دارند و همه صاحبان فکر با تدبیرهائی که در امور دارد حقیقت عظمت او را نمیتوانند درک کنند داناترین خلق او

باو کسانی هستند که او را محدود ندانند و بحدّ وصف نکنند درک میکند چشمها را و هیچ چشمی او را درک نخواهد کرد و او است لطیف و با خبر از سرائر و ضمائر هر کسی و از همه مصنوعات و مخلوقات خود خبر دارد (پس از حمد و ثنای خدا از روی تحقیق علی دریست که هر که از این در داخل شود مؤمن است و هر که از این در بیرون رود کافر است میگویم اینسخن را که گفتار من است و از خدای بزرگ طلب امرزش مینمایم برای خودم و برایشما (پس علی علیه السلام از جا برخاست و میان دو چشمان انجناب را بوسید و فرمود ذریه ایست که بعضی از بعض دیگر است یعنی همه آنها یکنورند و خدا شنوا و دانا است.

وَمِنْ حُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَجْلَدُ الْعَاشِرُ مِنَ الْبَحَارِ ص ۹۹ عَنْ كِتَابِ الْعَدَدِ قَالَ قِيلَ طَعَنَ اقْوَامٌ مِنْ اَهْلِ الْكُوفَةِ فِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالُوا اِنَّهُ عَمِيٌّ لَا يَقُومُ بِحُجَّتِهِ فَبَلَغَ ذَلِكَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَعَا الْحَسَنَ فَقَالَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ اِنْ اَهْلَ الْكُوفَةِ قَدَ قَالُوا فَيْكَ مَقَالَهُ اَكْرَهَهَا قَالَ وَ مَا يَقُولُونَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ يَقُولُونَ اِنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَمِيٌّ لَيْسَ لِي لِسَانٌ لَا يَقُومُ بِحُجَّتِهِ وَ الْمَنْبِرُ حَاضِرٌ فَاصْعِدْ عَلَيْهِ فَاخْبِرِ النَّاسَ فَقَالَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا اسْتَطِيعُ الْكَلَامَ وَ اَنَا اَنْظُرُ إِلَيْكَ فَقَالَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اِنِّي مَتَخَلَّفٌ عَنْكَ فَنَادَى اِنَّ الصَّيْلَوَاءَ جَامِعَةٌ فَاجْتَمَعَ الْمُسْلِمُونَ فَصَيَّرَ عَدَدَ الْمَنْبِرِ فَخَطَبَ خُطْبَةً بَلِيغَةً وَ جِيزَةً فَضَجَّ الْمُسْلِمُونَ بِالْبَكَاءِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ اعْقِلُوا عَنْ رَبِّكُمْ اِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اصْطَفَى اَدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ اِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ فَنَحْنُ الذُّرِّيَّةُ مِنْ اَدَمَ وَ الْأَسْرَةُ مِنْ نُوحٍ وَ الصَّفْوَةُ مِنْ اِبْرَاهِيمَ وَ السَّلَالَةُ مِنْ اِسْمَاعِيلَ وَ آلُ مِنْ مُحَمَّدٍ نَحْنُ فِيكُمْ كَاسْمَاءِ الْمَرْفُوعَةِ وَ الْأَرْضِ الْمَدْحُورَةِ وَ الشَّمْسِ الصَّاحِيَةِ وَ كَالشَّجَرَةِ الزَّيْتُونَةِ لِأَشْرَقِيَّتِهِ وَ لِأَغْرَبِيَّتِهِ الَّتِي بُورِكَ زَيْتُهَا النَّبِيُّ أَصْلُهَا وَ عَلِيُّ فَرْعُهَا وَ نَحْنُ وَ اللَّهُ ثَمَرَةُ تِلْكَ الشَّجَرَةِ فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُضِّ مِنْ أَغْصَانِهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا فَالَى النَّارِ هَوَى فَقَامَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ اقْصَى النَّاسِ يَسْحَبُ رِدَائِهِ مِنْ خَلْفِهِ حَتَّى عَلَا الْمَنْبِرَ مَعَ الْحَسَنِ فَقَبَّلَ

بین عینیه ثم قال یا بن رسول الله اثبت عی القوم حججتک و اوجبت علیهم طاعتک فویل لمن خالفک التَّرجِمَةُ در جلد دهم بحار از کتاب عدد روایت کرده که جمعی از اهل کوفه در حق حسن بن علی طعن زدند و گفتند که او عاجز است در سخن گفتن و قائم بحجت یعنی لایق امامت نیست اینخبر به امیرمؤمنان علیه السلام رسید پس حضرت امام حسن را خواست و فرمود ای پسر پیغمبر اهل کوفه درباره تو سخن گفته‌اند که مرکوه خاطر من است عرضکرد مگر چه گفته‌اند فرمود گفته‌اند حسن عاجز است در سخن گفتن و قائم بحجت نیست اینک منبر حاضر است برخیز بر منبر بالا- رو و مردمانرا خبردار کن بحجت بودن خود عرضه داشت که یا امیرالمؤمنین من در برابر شما قادر به سخن گفتن نیستم کنایه از این که حیا مانع سخن گفتن من است فرمود من بعقب میروم که مرا نبینی پس نداکن که مردم جمع شوند چون مسلمانان جمع شدند انحضرت بر منبر بالا رفت خطبه مختصری خواند در نهایت بلاغت که همه مسلمانان صداها را بگریه بلند کردند بعد از آن فرمود ایگروه مردمان از پروردگار خودتان عقل بخواهید زیرا که خدای عزوجل برگزید برسالت ادم و نوح و ال ابراهیم و ال عمران را بر همه جهانیان ذریه‌ای هستند که بعضی از آنها از بعض دیگرند و خدا شنوا و دانا است پس مائیم از ذریه ادم و مائیم معروفین از ال نوح و برگزیدگان از ال ابراهیم و ساللم اسمعیل و از ال محمد مادر میان شما بمنزله اسمان بلند و زمین غلطان و افتاب روشن مرتفع و مانند درخت زیتونم در حد اعتدال و استواء کوفه مشرقی هستیم و نه مغربی که برکت داده شده است روغن آن و اصل و ریشه آن پیغمبر است و فرع و شاخه آن علی است و ما قسم بذات خدا میوه این درختیم پس کسیکه دست اویز خود قرار دهد یکی از شاخهای این درخت را نجات مییابد از عذاب خدا و کسیکه از آن عقب‌نشینی کند در آتش میافتد) پس امیرالمؤمنین علیه السلام از عقب مردمان از جای خود بلند شد و ردای خود را از عقب بر زمین میکشید تا آمد و بر منبر بالا- رفت و میان دو چشم امام حسن را بوسید و فرمود ای پسر پیغمبر ثابت کردی حجت بودن بر اینجماعت و واجب کردی برایشان طاعت خود را پس وای بر کسانی که با تو مخالفت کنند و من خُطبه عَلَیهِ السَّلام المجلد العاشر من البحار ص ۹۹ عن کتاب جامع الاخبار و الامالی للشیخ المفید عن اسمعیل بن محمّد الابناری عن ابراهیم بن محمد الارزی عن شعیب بن ایوب عن معاویة بن هشام عن سفیان عن هشام بن حسان قال سمعت ابامحمّد

الحسن بن علی یخطب الناس بعد البيعة له بالامر فقال نحن حيز الله الغالبون و عترته رسوله الاقربون و اهل بيته الطيبون الطاهرون و احد الثقلين الذين خلفهما رسول الله (صلى الله عليه واله) في امته و التالي كتاب

اللَّهِ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ لآيَاتِهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ فَالْمَعْوَلُ عَلَيْنَا فِي تَفْسِيرِهِ لِأَنَّنَا تَأْوِيلُهُ بَلْ نَتَّبِعُنَّ حَقَائِقَهُ فَاطِيعُونَ فَإِنَّ طَاعَتَنَا مَفْرُوضَةٌ إِذْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولِهِ مَقْرُونَةً قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ وَالرَّسُولِ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ وَ لَوْ رُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ

لَعَلَّمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَأَحْذَرُكُمْ الْأَصْغَاءَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ فَتَكُونُوا أَوْلِيَاءَهُ الَّذِينَ قَالَ لَهُمْ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَأَنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ فَتَلْقَوْنَ إِلَى الرَّمَاحِ وَزَرًا وَإِلَى السُّيُوفِ جَزْرًا وَاللُّعْمِيدِ حَطْمًا وَاللِّسْهَامِ غَرَضًا ثُمَّ لَا تَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا أَلَلَّغَاتِ قَالَ الْعَلَامَةُ الْمَجْلِسِيُّ رَه قَالَ الْجَوْهَرِيُّ التَّنْظِي أَعْمَالِ الظَّنِّ وَأَصْلُهُ التَّنْظَنُّ إِبْدَلُ مِنْ أَحَدِي النُّونَاتِ يَاءُ وَقَوْلُهُ الْوَزْرُ مَحْرُكَةُ الْجِبَلِ الْمَتَّبِعِ وَ كَلَّ مَعْقِلٌ وَالْمَلْجَأُ وَالْمَعْتَصِمُ وَالْوَزْرُ بِالْكَسْرِ الْأَثْمُ وَالثِقَلُ الْكَادَةُ الْكَبِيرَةُ وَالسِّيلَاحُ وَأَحْمَلُ الثَّقِيلَ وَوَزَرَ الرَّجُلُ غَلْبَهُ وَالْأَظْهَرُ أَنَّهُ الْوَزْبُ لِتَحْرِيكِ أَي تَكُونُونَ مُعَاقِلًا لِلرَّمَاحِ تَأْوِي الْيَكْمُ وَيَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ بِالْكَسْرِ الْوَزْرُ كَمَا وَ لَا تُثَمِّكُمْ أَوْ الْحَالُ أَنْكُمْ كَالْحَمْلِ الثَّقِيلِ وَقَالَ الْجَوْهَرِيُّ

ص: ۲۳

الجزور من الابل يقع على الذكر والانی و الجمع الجزور و السباع اللحم الذی تاكله يقال ترکوهم جزراً بالتحریک اذا قتلوهم و الجزر ایضا الشاة السیمنه و قال الجزری فیہ ابشر بجزره سیمنته ای شاة صالحه لان تجزرای تذبح للاکل و منه حدیث الضحیته فانما هی جزره اطعمها اهله و تجمع علی جزر بالفتح و منه حدیث موسی و السحرة حق صارت حبالهم للثعبان جزرا و قد تكسر الجحیم انتهى و لاظهر انه بالتحریک و الحكم الكسر و خاص بالیابس و صعده حطم ككسر ما تكسر من الیس ذكره الفیروزابادی و العمد بالتحریک و بضمین جمع العمودای تحطكم و تكسر كم العمد و نصب الجمع بالحالیة ان قرء فتلقون علی بناء المجهول و یحتمل التمیز و بالمفعولیة ان قرء علی بناء المعلوم التَّرْجَمَةُ در جلد دهم بحار از جامع الاخبار و امالی شیخ مفید مسند روایت کرده از هشام بن حسان که گفت شنیدم از ابی محمد حسن بن علی بعد از اینکه مردمان با او بیعت کردند بخلافت و قیام بامر خطبه‌ای خواند و فرمود مائیم گروه خدا یعنی لشکر خدا که غلبه کننده‌ایم بر دشمنان او مائیم عترت پیغمبر که از همه کس باو نزدیکتریم مائیم خانواده‌ای که پاکان و پاکیزگانیم از هر نقص و عیب و پلیدی و زشتی مائیم یکی از دو متاع نفیس گرانبهاییکه پیغمبر از خود باقی گذارد در میان امت مائیم تالی و جفت کتاب خدا که دران بیان شده تفصیل هر چیزی و باطل و ناسحی دیگر در برابر ان و پس از ان نخواهد آمد و تفسیران بعهد ما واگذار شده و در تأویل ان مابگمان و حدث سخن نمیگوئیم بلکه از روی یقین حقایق انرا میدانیم و میگوئیم پس فرمانبردار ما باشید که طاعت و فرمانبرداری از ما بر شما واجب شد و اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او محمد را و صاحبان امریکه از شما هستند یعنی امامهائی که بعد از پیغمبر قائم بامرند بنصب خدا و تعیین پیغمبر پس اگر منازعه کردید در چیزی ردّ کنید نزاع خود را بسوی خدا و رسول و صاحبان امر از ایشان او که اگر ردّ کردید نزاع خود را بسوی ایشان هراینه میدانند حکم انرا کسانیکه استنباط میکنند انحکم را از ایشان و شما رامیترسانم از گوش دادن بصداهای شیطان زیرا که او دشمن واضحی است برای شما که اگر گوش بصداهای او دهید از دوستان او خواهید بود که بایشان گوید که امروز هیچ کس از مردمان بر شما غالب نخواهد شد و من پناه دهنده شمایم و چون دو دسته با هم روبرو شدند یعنی دسته حق که اولیاء رحمانند با دسته باطل که اولیاء شیطانند در مقابل یکدیگر ایستاد شیطان بعقب برمیگردد و باولیاء خود میگوید که من از شما بیزارم و میبینم آنچه را که شماها نمیبینید پس هدف نیزها و تیرها خواهید شد و جایگاه شمشیرها و چوب خشک شکسته میشود و اگر درانحال ایمان بیاورید از ایمان خود نفع نخواهید دید زیرا که هیچ نفسی از ایمان خود نفع نمیبرد هرگاه از پیش ایمان نیاورده باشد یا کسب خیری در ایمان خود نکرده باشد

وَ مِنْ حُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَجْلَدُ الْعَاشِرُ مِنَ الْبَحَارِ ص ۱۰۰ عَنْ كِتَابِ نِصُوصِ الْمَعْجَزَاتِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدِ الْخَزَاعِيِّ عَنِ الْجَلُودِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ عَتْبَةَ عَنِ الضَّحَّاكَ عَنِ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ قَالَ لَمَّا قَتَلَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَفِيَّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَى الْمَنْبَرِ فَارَادَ الْكَلَامَ فَخَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ فَقَعَدَ سَاعَةً ثُمَّ قَامَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَانَ فِي أَوْلِيَّتِهِ وَحِدَانِيَّتِهِ وَفِي آرَئِيَّتِهِ مُتَعَزِّمًا بِالْهَيْئَةِ (بِالْهَيْئَةِ) مُتَكَبِّرًا بِكِبْرِيَائِهِ وَجَبْرُوتِهِ إِبْتَدَاءً مَا ابْتَدَعَ وَانْشَاءً مَا خَلَقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ سَبَقَ مِمَّا خَلَقَ رَبَّنَا اللَّطِيفَ الْبَلُغَةَ رُبُوبِيَّتِهِ وَبِعِلْمِ خَبْرِهِ فَتَقَى وَبِأَحْكَامِ قَدْرَتِهِ خَلَقَ جَمِيعَ مَا خَلَقَ فَلَا مُبَدَّلَ لِخَلْقِهِ وَلَا مُعَيَّرَ لِصُنْعِهِ وَلَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَلَا رَادَّ لِأَمْرِهِ وَلَا مُسْتَرَاخَ عَنْ دَعْوَتِهِ خَلَقَ جَمِيعَ مَا خَلَقَ وَلَا زَوَالَ

لِمُلْكِهِ وَلَا- انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ عِلًّا- وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ دَنَى فَتَجَلَّى لِخَلْقِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يُرَى وَ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى إِحْتَجَبَ بِنُورِهِ وَ سَمَا فِي عُلُوِّهِ فَاسْتَتَرَ عَنْ خَلْقِهِ وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ وَ بَعَثَ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ لِيُعَقَّلَ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوا فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْسَنَ الْخِلَافَةَ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ عِنْدَهُ نَحْتَسِبُ

ص: ۲۵

عَزَانَا فِي خَيْرِ الْآبَاءِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ عَزَانَا فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَقَدْ أُصِيبَتْ بِهِ الشَّرْقُ وَالْغَرْبُ
وَاللَّهُ مَا خَلَفَ دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا إِلَّا أَرْبَعِمِائَةَ دِرْهَمٍ أَرَادَ أَنْ يَتَنَاعَ لِأَهْلِهِ خَادِمًا وَلَقَدْ حَدَّثَنِي حَبِيبِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ
الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَى عَشَرَ إِمَامًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَصَفَوْتَهُ مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ

مَسْمُومٌ ثُمَّ نَزَلَ عَنْ مَنْبَرِ فَدَعَا بِنِ مَلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَاتَى بِهِ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ اسْتَبْقِنِي أَكُنْ لَكَ وَكَأَكْفِكَ أَمْرٌ عَدَّوْكَ بِالشَّامِ فَعَلَاهُ
الْحَسَنُ بِسَيْفِهِ فَاسْتَقْبَلَ

السَّيْفِ بِيَدِهِ فَقَطَعَ خَنْصَرَ ثُمَّ ضَرَبَهُ ضَرْبَةً عَلَى يَافُوخِهِ فَقَتَلَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ التَّرْجَمَةَ فِي جِلْدِ دَهْمٍ بِحَارِ الْانْوَارِ فِي كِتَابِ نِصُوصِ الْمَعْجَزَاتِ
بِسُنْدِ خُودِ أَزْ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَزْ پَدْرَشِ رَوَايَتِ كَرْدِهْ كِهْ كَفْتِ بَعْدِ أَزْ كَشْتِهْ شَدْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ حَضْرَتِ اِمَامِ حَسَنِ
عَلَيْهِ السَّلَامِ بِرِ مَبْرِ بِالَا- رَفْتِ چُونِ خَوَاسْتِ سَخْنِ بَگَوِيْدِ گَرِيَهْ گَلُوِيْ او رَا گَرَفْتِ پَسِ سَاعَتِي بِنَشَسْتِ وَ بَعْدَازِ اِنِ اِيَسْتَادِ وَ فَرْمُودِ
سِتَايِشِ مَخْتَصِ خَدَائِيَسْتِ كِهْ دَرِ اَوْلِيَّتِ خُودِ يَكْتَا بُوْدِ وَ دَرِ هَسْتِي هَمِيَشْگِي خُودِ بَخَدَائِي خُودِ بَزْرَگِ وَ دَرِ كَبْرِيَائِي وَ جَبْرُوتِ خُودِ
مَتَكَبَّرِ بُوْدِ اِغْزَا اِيْجَادِ وَ صَنَعِ فَرْمُودِ وَ اَفْرِيْدِ اَفْرِيْدِ گَانْرَا بَدُوْنِ مَانْدِ وَ مِثَالِي كِهْ پِيَشِ اَزِ اِنِ بَاشْدِ پَرُورْدِ گَارِ مَا لَطِيْفِي اَسْتَكِهْ بَلَطْفِ
پَرُورْدِ گَارِي وَ بَدَانَشِ وَ خَبْرُويَّتِ خُودِ بِيْرُوْنِ اُوْرْدِ اَزِ نِيَسْتِي هَمِهْ هَسِيْتَهَا رَا وَ بَقْدَرْتِ مَحْكَمِهْ خُودِ اَفْرِيْدِ هَمِهْ اِنْچِهْ رَا كِهْ اَفْرِيْدِ وَ
كُسي نِيَسْتِ كِهْ بَتُوَانْدِ خَلْقِ او رَا تَبْدِيْلِ كَنْدِ يَا صَنَعِ او رَا تَغْيِيْرِ دَهْدِ يَا حَكْمِ او رَا تَعْقِيْبِ كَنْدِ يَا فَرْمَانِ او رَا رَدِ كَنْدِ يَا اَزِ قِيْدِ دَعُوْتِ
او رَا حَتِ بَاشْدِ اَفْرِيْدِهْ وَ مِيَاْفَرِيْنْدِ اِنْچِهْ رَا كِهْ اَفْرِيْدِهْ وَ مِيَاْفَرِيْنْدِ مَلِكِ او زُوَالِ نَادَرْدِ وَ مَدَّتِ اَفْرِيْنِشِ او قَطْعِ نَخُوَاهْدِ شْدِ بَرْتَرِ وَ بِالَا تَرِ
اَسْتِ بَرِ هَرْچِيْزِي وَ نَزْدِيَكْتَرِ اَسْتِ اَزِ هَرْچِيْزِي بَرَايِ خَلْقِ خُودِ جَلُوِهْ كَرْدِهْ بَدُوْنِ اِيْنَكِهْ دِيْدِهْ شُوْدِ وَ حَالِ اِنْكِهْ او

دَرِ نَظْرِ گَاهِ بِالَا تَرِ اَسْتِ مَحْتَجِبِ اَسْتِ بِنُورِ خُودِ وَ مِتَعَالِي اَسْتِ بَعْلُوْ شَأْنِ خُودِ وَ پُوَشِيْدِهْ اَسْتِ اَزِ اِنْظَارِ مَخْلُوقِ خُودِ وَ بَرَا نَگِيْحْتِهْ اَسْتِ
بَرَايِ خَلْقِ خُودِ كُسي رَا كِهْ بَرَا نَهَا گُوَاهِ بَاشْدِ وَ مَبْعُوْثِ كَرْدِ دَرِ مِيَاْنِ اِيْشَانِ اَنْبِيَائِي رَا كِهْ مَزْدِهْ دِهَنْدِهْ ثَوَابِ او بَاشْنْدِ بَنِيَكُو كَارَانِ وَ بِيْمِ
دِهَنْدِهْ اَزِ عَذَابِ وَ عِقَابِ او بَاشْنْدِ بَرِ مَنَكْرَانِ وَ بَدِ كَرْدَارَانِ تَا هَلَاكِ شُوْدِ هَرْ كِهْ هَلَاكِ مِيَشُوْدِ اَزِ رُوِي حُجَّتِ وَ دَلِيْلِ وَ زَنْدِهْ جَاوِيْدِ
شُوْدِ هَرْ كِهْ زَنْدِهْ مِيَشُوْدِ اَزِ رُوِي حُجَّتِ وَ دَلِيْلِ وَ تَا اِيْنَكِهْ عَاقِلِ وَ اَزِ جَهْلِ بَرَكْنَارِ شُوْدِ وَ بَشْنَا سَنْدِ پَرُورْدِ گَارِ

خود را پس از آنکه منکر او بوده ستایش مختصّ خدائیستکه احسان کرد بر ما اهل بیت جانشینی و خلافت را و در پیشگاه او تحمل و بردباری میکنیم ماتم خود در ا در فقدان بهترین پدران رسولخدا صلی الله علیه واله و در پیشگاه او صبر و شکیبائی میکنیم ماتم خود را در مفارقت امیر مؤمنان علیه السلام که شرق و غرب در عزای او مصیبت زده و اندوهناکند بذات خدا سوگند انجناب بعد از خود درهم و دیناری باقی نگذارد مگر چهارصد درهم که میخواست بدان خدمتگذاری برای کسان خود خریداری کند و هرینه حدیثکرد مرا حیب من جدّم رسول خدا صلی الله علیه واله که امر خلافت را مالک میشوند دو ازده نفر امام از اهل بیت من و برگزیدگان از ایشان نیست از ما امامان احدی مگر اینکه یا کشته میشود یا مسموم میشود یعنی زهر داده میشود (پس از منبر بزیر آمد و ابن ملجم را در پیش خود خواند انملعون را آوردند عرضه داشت که ای پسر رسول خدا مرا باقی بگذار برای خود تا کار دشمن تو را که در شام است تمام کنم یعنی معاویه را بکشم پس حضرت امام حسن شمشیر خود را برای کشتن او بلند کرد ان لیعن دست خود را در برابر شمشیر حضرت گرفت انگشت کوچک او قطع شد حضرت ضربت دیگر بر کاسه سراو زد و ارا کشت لعنت خدا بر او باد وَ مِنْ خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَجْلِدُ الْعَاشِرُ مِنَ الْبَحَارِ ص ۱۰۵ عَنْ كِتَابِ الْاِحْتِجَاجِ لِاحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبِ الطَّبْرَسِيِّ وَ عَنْ كِتَابِ الْعَدَدِ لِلشَّيْخِ رَضِيِّ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ يَوْسُفَ بْنِ الْمُطَهَّرِ الْحَلِيِّ اخِي الْعَلَامَةِ الْحَلِيِّ رَحِمَهُ اللهُ عَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ قَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى الْمَنْبَرِ حِينَ اجْتَمَعَ مَعَاوِيَةُ فَحَمِدَ اللهُ وَ اثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مَعَاوِيَةَ زَعَمَ أَنِّي رَأَيْتُهُ لِلْخِلَافَةِ أَهْلًا وَ لَمْ أَرَ نَفْسِي لَهَا أَهْلًا وَ كَذِبَ مَعَاوِيَةَ أَنَا أَوْلَى النَّاسِ فِي كِتَابِ اللهِ وَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّ اللهِ فَاقْسِمُ بِاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّاسَ بَايَعُونِي وَ أَطَاعُونِي وَ نَصَرُونِي لَأَعْطَيْتُهُمُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا وَ الْأَرْضَ بَرَكَتِهَا وَ لَمَا طَمَعْتَ فِيهَا يَا مَعَاوِيَةُ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا قَطُّ وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ أَلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مِلَّةِ عَيْدَةَ الْعِجْلِ وَ قَدْ نَزَكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ هَرُونَ وَ اعْتَكَفُوا عَلَى الْعِجْلِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّ هَرُونَ

خَلِيفَةُ مُوسَى وَقَدْ نَزَكَتِ الْأُمَّةُ عَلَيَّا وَقَدْ سَجِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ لِعَلِّي أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرِ الثُّبُورَةِ فَلَا نَبِيَّ بَعْدِي وَقَدْ هَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ قَوْمِهِ وَهُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ حَتَّى فَرَّ إِلَى الْغَارِ وَلَوْ وَجَدَ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا مَا هَرَبَ مِنْهُمْ وَلَوْ وَجِدَتْ أَنَا أَعْوَانًا مَا بَايَعْتُكَ يَا مُعَاوِيَةَ وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ هَارُونَ فِي سَبْعَةٍ حِينَ اسْتَضَعْفُوهُ وَكَادُوا يَقْتُلُونَهُ وَلَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي سَبْعَةٍ حِينَ فَرَّ مِنْ قَوْمِهِ لِمَا لَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا وَكَذَلِكَ أَنَا وَآبِي فِي سَبْعَةٍ مِنَ اللَّهِ حِينَ تَرَكْنَا الْأُمَّةَ وَبَايَعْتَ غَيْرَنَا وَلَمْ نَجِدْ أَعْوَانًا وَإِنَّمَا هِيَ السُّنَنُ وَالْأَمْثَالُ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا أَيُّهَا النَّاسُ لَوْ التَّمَسْتُمْ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمْ تَجِدُوا رَجُلًا مِنْ وُلْدِ نَبِيِّ غَيْرِي وَغَيْرِ أَخِي أَلْتَرَجُمَهُ فِي جِلْدِ دَهْمٍ بَحَارٍ مِنْ كِتَابِ احْتِجَاجٍ وَ كِتَابِ عَدَدِ مِنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسِ هَلَالِي

روایت کرده که گفت بپاخواست حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام هنگامیکه با معاویه مجتمع بودند و بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای خدا را بر زبان جاری کرد بعد از آن فرمود ای گروه مردمان معاویه چنین گمان میکنند که چون من او را لایق خلافت دانستم و خودم را لایق آن ندانستم خلافت را با او واگذار کردم دروغ میگوید معاویه من اولی ترم از مردمان بخلافت بر ایشان در کتاب خدا و بزبان پیغمبر خدا بخدا سوگند یاد میکنم که اگر مردمان با من بیعت کرده بودند و مرا اطاعت و یاری کرده بودند آسمان باران خود را بر آنها میبارید و زمین برکات خود را ظاهر میکرد

و هرآینه تو طمع دران نمی‌کردی ای معاویه رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود والی امر امت نمیشود هرگز مردی که در میان ایشان کسی از او داناتر باشد مگر آنکه امران امت رو به پستی می‌رود تا برگردند بملت گوساله پرستان بنی اسرائیل هرون را ترک کردند و دور گوساله را گرفتند و حال آنکه میدانستند که هرون خلفه است از موسی این امت هم علی را وا گذاشتند و حال آنکه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله که بعلی می‌فرمود که تو از جانب من بمنزله هرون هستی از جانب موسی در همه چیز غیر از پیغمبری زیرا که بعد از من پیغمبری نیست و فرار کرد پیغمبر از قوم خود و حال آنکه آنها را میخواند بسوی خدا و

فراراً در غار رفت او اگر یآوری برای خود می‌یافت برای دفاع از خود فرار نمی‌کرد من هم اگر برای خود یارانی می‌یافتم ای معاویه با تو بیعت نمی‌کردم چون هرون را ضعیف و ناتوان کردند خدا برای او گشایش داد نزدیک بود او را بکشند برای آنکه یآوری نداشت همچنین خدا برای پیغمبر صلی الله علیه و اله گشایشی قرار داد هنگامیکه از قوم خود فرار کرد و برای او یار و یآوری نبود و برای من و پدرم نیز خدا گشایشی داد زمانیکه امت ما را وا گذاشتند و یار و یآوری نداشتیم اینگونه روشها و مانند آنها پی در پی از برای بعضی بر بعضی دیگر بوده است ای گروه مردمان اگر طلب کنید در میان مشرق و مغرب نخواهید یافت مردی را که از اولاد پیغمبر باشد جز من و برادرم و من خطبه علیه السلام فی کتاب امالی لابن الشیخ فی مجلس یوم الجمعة الحادیه عشر من صفر سنه ست او سع و خمسین و اربعمائه و هو المجلس العشرون منه قال حدّثنا الشیخ ابو جعفر محمد بن علی الطّووسی رضی الله عنه قال اخبرنا جماعه عن ابی المفضّل قال حدّثنا ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمن الهمدانی بالكوفه رسالته قال حدّثنا محمد بن المفضل بن ابراهیم بن قیس الاشعری قال حدّثنا علی بن حسان الواسطی قال

حدّثنا عبدالرحمن بن کثیر عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جدّه علی بن الحسین علیهم السّلام قال لما اجمع الحسن بن علی علیهما السلام علی صلح معاویة خرج حتّی لقاها فلما اجتمعا قام معاویة خطیباً فصعد المنبر و امر الحسن علیه السّلام ان یقوم اسفل منه بدرجته ثم تکلم معاویة فقال ایها الناس هذا الحسن بن علی و ابن فاطمه رأنا للخلافه اهلا و لم یرنفسه لها الها و قد اتانا لیبايع طوعا ثم قال قم یا حسن فقام الحسن عیه السّلام فخطب فقال الحمد لله المُستحمد بالالاء و تتابع النعماء و صارف الشدائد و البلاء عند الفهماء و غیر الفهماء المُدعین من عباده لامتناعه بجلاله و کبريائه و علوه عن لحوق الاوهام ببقائه المُرتفع عن کنه ظنائه المخلوقین من ان تُحیط

بِمَكْنُونٍ غَيْبِهِ رَوَّيَاتٌ عُقُولِ الرَّائِيْنَ وَ أَشْهَدَانِ لِإِلَهِ الْإِلَهِ وَاللَّهُ وَحْدَهُ فِي رُبُوبِيَّةٍ وَجُودِهِ وَ وَحْدَانِيَّتِهِ صَيِّمًا لِأَشْرِيكَ لَهُ فَرْدًا الْإِظْهِيْرَ لَهُ وَ أَشْهَدُ
 أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ أَصْطَفَاهُ وَ أَنْتَجَبَهُ وَ ارْتَضَاهُ وَ بَعَثَهُ دَاعِيًا إِلَى الْحَقِّ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا وَ
 لِلْعِبَادِ مِمَّا يَخَافُونَ نَذِيرًا وَ لِمَا يَأْمَلُونَ بَشِيرًا فَانصَحْ لِلْأُمَّةِ وَ صَدِّعْ بِالرِّسَالَةِ وَ أَبَانَ لَهُمْ دَرَجَاتِ الْعِمَالَةِ شَهَادَةً
 عَلَيْهَا أَمَاتٌ وَ أَحْشَرَ وَ بَهَا فِي الْأَجَلِ أَقْرَبَ وَ أَخْبَرَ وَ أَقُولُ مَعَشَرَ الْخَلَائِقِ فَاسْمَعُوا وَ لَكُمْ أَفِيْدَةٌ وَ اسْمِعُوا إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ أَكْرَمِنَا اللَّهُ
 بِالْإِسْلَامِ وَ اخْتَارَنَا وَ اصْطَفَانَا وَ اجْتَبَانَا فَادْهَبْ عَنَّا الرَّجْسَ وَ طَهِّرْنَا تَطْهِيْرًا وَ الرَّجْسُ هُوَ الشُّكُّ فَلَا تُشْكُ فِي اللَّهِ الْحَقِّ وَ دِيْنَهُ أَيْدًا وَ
 طَهِّرْنَا مِنْ كُلِّ آفٍ وَ عَيْبٍ مُخْلِصِيْنَ إِلَى أَدَمِ نِعْمَةٍ مِنْهُ لَمْ يَفْتَرِقِ النَّاسُ قَطُّ فِرْقَتَيْنِ إِلَّا جَعَلْنَا اللَّهُ فِي خَيْرِهِمَا فَادَّتِ الْأُمُورُ وَ أَفْضَتِ الدُّهُورُ
 إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلنَّبِيَّوَّةِ وَ اخْتَارَهُ لِلرِّسَالَةِ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابَهُ ثُمَّ أَمَرَهُ بِالْدُّعَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَكَانَ أَبِي عَلَيْهِ
 السَّلَامُ أَوَّلَ مَنْ اسْتَجَابَ لِلَّهِ تَعَالَى وَ لِرَسُوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ وَ صَدَّقَ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ

ص: ۳۰

تَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْمُنزَلِ عَلَى نَبِيِّهِ الْمُرْسَلِ أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ فَرَسُولُ اللَّهِ الَّذِي عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَابِي الَّذِي
يَتْلُوهُ وَهُوَ شَاهِدٌ مِنْهُ وَقَدْ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ أَمَرَهُ أَنْ يَسِيرَ إِلَى مَكَّةَ وَالْمَوْسِمِ بِرَأْيِهِ سِرَّهَا يَا عَلِيُّ فَإِنِّي أُمِرْتُ أَنْ
لَا يَسِيرَ بِهَا إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي وَأَنْتَ هُوَ يَا عَلِيُّ فَعَلَيْكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَرَسُولِ اللَّهِ مِنْهُ وَقَالَ لَهُ تَبِيُّ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ قَضَى بَيْتَهُ
وَبَيْنَ أَخِيهِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ

مَوْلَاهُ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ وَآيِنَهُ حَمَزَةً أَمَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ فَمَنِي وَآنَا مِنْكَ وَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي فَصَدَّقَ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
سَابِقًا وَوَقَى بِنَفْسِهِ ثُمَّ لَمْ يَزَلْ رَسُولُ ثِقَةً بِهِ وَطُمَانِينَةً إِلَيْهِ لِعِلْمِهِ بِنَصِيحَتِهِ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَإِنَّهُ أَقْرَبُ الْمُقَرَّبِينَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ
عَزَّوَجَلَّ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ وَكَانَ لَهُ سَابِقُ السَّابِقِينَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَقْرَبُ الْأَقْرَبِينَ
وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى

ص: ۳۱

لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً فَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ إِيْمَانًا وَآمَنَ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ هِجْرَةً وَ لِحَوْقًا وَ أُولَئِكَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ وَأُسْعَىٰ نَفَقَةً قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيْمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ

رَحِيمٌ فَالْتَأَسُّ مِنْ جَمِيعِ الْأُمَمِ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ لِسَبِّقِهِ إِيْمَانَهُمْ إِلَى الْإِيْمَانِ بِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَى الْإِيْمَانِ بِهِ أَحَدٌ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ فَهُوَ سَابِقُ جَمِيعِ السَّابِقِينَ فَكَمَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَضَّلَ السَّابِقِينَ عَلَى الْمُتَخَلِّفِينَ وَ الْمُتَأَخِّرِينَ فَكَذَلِكَ فَضَّلَ سَابِقِ السَّابِقِينَ عَلَى السَّابِقِينَ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اجْعَلْتُمْ سَيِّمَاتِي الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَا آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَقًّا وَ فِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَ كَانَ مِمَّنْ اسْتَجَابَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَمْرَةَ وَ جَعْفَرُ بْنُ عَمَّةٍ فَقَتِلَا شَهِيدَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي قَتْلَى كَثِيرَةً مَعَهُمَا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

ص: ۳۲

عَلَيْهِ وَالْه فَجَعَلَ اللَّهُ حَمْرَةَ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ مِنْ بَيْنِهِمْ وَجَعَلَ لِجَعْفَرِ جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ كَيْفَ يَشَاءُ مِنْ بَيْنِهِمْ وَذَلِكَ لِمَكَانِهِمَا
 مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْه وَ مَنْزِلَتِهِمَا وَقَرَابَتِهِمَا مِنْهُ وَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْه عَلَى حَمْرَةَ سَبْعِينَ صَلْوَةً مِنْ بَيْنِ
 الشُّهَدَاءِ الَّذِينَ اسْتَشْهَدُوا مَعَهُ وَكَذَلِكَ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى نِسَاءَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْه لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْهُنَّ أَجْرَيْنِ وَ لِلْمُسِيئَاتِ مِنْهُنَّ وَ زَرَيْنِ
 ضِعْفَيْنِ لِمَكَانِهِنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْه وَ جَعَلَ الصَّلَاةَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْه بِأَلْفِ صَلْوَةٍ فِي سَائِرِ
 الْمَسَاجِدِ أَلْفًا مَسْجِدِ خَلِيلِهِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكَّةَ وَ ذَلِكَ لِمَكَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْه مِنْ رَبِّهِ وَ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الصَّلَاةَ
 عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْه عَلَى كَافَّةِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ فَقَالَ قُولُوا اللَّهُمَّ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فَحَقَّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْنَا مَعَ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْه فَرِيضَةً وَاجِبَةً وَ أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى
 خُمْسَ الْغَنِيمَةِ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْه وَ أَوْجَبَهَا لَهُ فِي كِتَابِهِ وَ أَوْجَبَ لَنَا مِنْ ذَلِكَ مَا أَوْجَبَ

لَهُ وَ حَرَّمَ عَلَيْهِ الصَّدَقَةَ وَ حَرَمَهَا عَلَيْنَا مَعَهُ فَادْخَلْنَا فِيهِ الْحَمْدَ فِيمَا ادْخَلَ فِيهِ نَبِيَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَخْرَجْنَا وَ زَهْنًا مِمَّا أَخْرَجَ وَ نَزَهَهُ عَنْهُ كِرَامَةً أَكْرَمَنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا وَ فَضِيلَةً فَضَلَّنَا بِهَا عَلَى سَائِرِ الْعِبَادِ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ حَجَّاهُ أَهْلُ الْكِتَابِ وَ حَاجُّوهُ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَنْبَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهَلْ فَنَجْعَلْ لِعَنَتِهِ اللَّهُ عَلَى الْكَاذِبِينَ فَأَخْرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْأَنْفُسِ مَعَهُ أَبِي وَ مِنَ الْبَنِينَ إِتَايَ وَ أَخِي وَ مِنَ النِّسَاءِ أُمِّي فَاطِمَةَ مِنَ النَّاسِ جَمِيعًا فَنَحْنُ أَهْلُهُ وَ دَمُهُ وَ لَحْمُهُ وَ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ مِنْهُ وَ هُوَ مِنْنَا وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا فَلَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ التَّطْهِيرِ جَمَعْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا وَ أَخِي وَ أُمِّي وَ أَبِي فَجَلَلْنَا وَ نَفْسَهُ فِي كِسَاءٍ لَأُمَّ سَلَمَةَ خَيْرِيَّةٍ وَ ذَلِكَ فِي حُجْرَتِهَا وَ فِي يَوْمِهَا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ هَؤُلَاءِ أَهْلِي وَ عِترتي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا فَقَالَ أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ادْخُلْ مَعَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ

ص: ۳۴

أَنْتِ عَلَى خَيْرٍ وَإِلَى خَيْرٍ وَمَا أَرْضَانِي عَنْكَ وَلَكِنَّهَا خَاصَّةٌ لِي وَلَهُمْ ثُمَّ مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ ذَلِكَ بَقِيَّةَ عُمُرِهِ حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَاتِينَا كُلَّ يَوْمٍ فَيَقُولُ الصَّلَاةُ يَرْحَمُكُمْ اللَّهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِسَيِّدِ الْأَبْوَابِ الشَّارِعِيَّةِ فِي مَسْجِدِهِ غَيْرِ بَابِنَا فَكَلَّمُوهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ إِنِّي لَمْ أَسَيِّدْ أَبْوَابَكُمْ وَأَفْتِيحُ بَابَ عَلِيٍّ مَنْ تَلَقَّاهُ نَفْسِي وَلِكُنِّي أَتَّبِعُ مَا يُوحَى إِلَيَّ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِسَدِّهَا وَفَتْحِ بَابِهِ فَلَمْ يَكُنْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ أَحَدٌ تُصَيِّبُهُ جَنَابُهُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيُولَدُ فِيهِ الْأَوْلَادُ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ وَآبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَكْرِمَةً مِنَ اللَّهِ تَعَالَى لَنَا وَفَضْلًا اخْتَصَّنَا بِهِ عَلَى جَمِيعِ النَّاسِ وَهَذَا بَابُ أَبِي قَرِينٍ بَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَسْجِدِهِ وَمَنْزِلُنَا بَيْنَ مَنَازِلِ

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ نَبِيَّهُ أَنْ يَبْنِيَ مَسْجِدَ فَبْنَى فِيهِ عَشْرَةَ آيَاتٍ تِسْعَةٌ لِبَنِيهِ وَأَزْوَاجَهُ وَعَاشِرُهَا وَهُوَ مُتَوَسِّطُهَا لِأَبِي فَهِيَ هُوَ لِسَبِيلِ مَقِيمٍ وَالْبَيْتُ هُوَ الْمَسْجِدُ الْمُطَهَّرُ وَهُوَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَهْلُ الْبَيْتِ فَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَنَحْنُ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا

الرِّجْسَ

ص: ۳۵

وَ طَهَّرْنَا تَطْهِيرًا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لَوْ قُتُّمْ حَوْلًا فَحَوْلًا أَذْكَرَ الَّذِي أَعْطَانَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ حَخَّصْنَا بِهِ مِنَ الْفَضْلِ فِي كِتَابِهِ وَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ لَمْ أَحْصِهِ وَ أَنَا ابْنُ النَّبِيِّ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ السَّرَاحِ الْمُنِيرِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَ أَبِي عَلِيٍّ وَ لِيِ الْمُؤْمِنِينَ وَ شَبِيهُ هِرُونَ وَ إِنَّ مُعَاوِيَةَ بْنَ صَخْرٍ زَعَمَ أَنِّي رَأَيْتُهُ لِلْخِلَافَةِ أَهْلًا- وَ لَمْ أَرَنْفَسِي لَهَا أَهْلًا- فَكَذَبَ مُعَاوِيَةَ وَ أَيَّمُ اللَّهُ لَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ غَيْرَ أَنَا لَمْ نَزَلْ أَهْلَ الْبَيْتِ مُخِيفِينَ مَظْلُومِينَ مُضْطَهَدِينَ مُنْذُ قَبُضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَاللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَنْ ظَلَمْنَا حَقًّا وَ نَزَلَ عَلَيَّ رِقَابِنَا وَ حَمَلَ النَّاسَ عَلَيَّ أَكْتَفَانَا وَ مَنَعَنَا سَهْمَنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ الْغَنَائِمِ وَ مَنَعَ أُمَّنَا فَاطِمَةَ إِرْثَهَا مِنْ أَبِيهَا أَنَا لَا نُسَمَّى أَحَدًا وَ لَكِنْ أُقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا تَالِيًا لَوْ أَنَّ النَّاسَ سَجَعُوا قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ رَسُولَهُ لَأَعْطَتْهُمْ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا وَ لَمَّا اخْتَلَفَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ سَيْفَانِ وَ لَأَكْلُوها خَضْرَاءَ خُضْرَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ إِذَا وَ مَا طَمَعَتْ فِيهَا يَا مُعَاوِيَةُ وَ لَكِنَّهَا لَمَّا خُرِجَتْ سَالِفًا مِنْ مَعْدِنِهَا وَ زُخْرِحَتْ عَنْ قَوَاعِدِهَا تَنَا زَعْتَهَا قُرَيْشٌ بَيْنَهَا

ص: ۳۶

و تَرَامَتْهَا كَتْرَامِي الْكُرَّةِ حَتَّى طَمَعَتْ فِيهَا أَنْتَ يَا مُعَاوِيَةَ وَأَصْحَابُكَ مِنْ بَعْدِكَ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا قَطُّ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَيْفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكُوا وَقَدْ تَرَكْتَ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَكَانُوا أَصْحَابُ مُوسَى هَرُونَ أَخَاهُ وَخَلِيفَتَهُ وَوَزِيرَهُ وَعَكَّفُوا عَلَى الْعِجْلِ وَأَطَاعُوا فِيهِ سَامِرِيَهُمْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّ خَلِيفَتَهُ مُوسَى وَقَدْ سَمِعَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ ذَلِكَ لِأَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ مَنِي بِمَنْزِلَتِهِ هَرُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَقَدَّرَ أَوْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ نَصَبَهُ لَهُمْ بِغَدِيرِ حُمٍّ وَسَمِعُوهُ وَنَادَى لَهُ بِالْوِلَايَةِ ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يُلْبِغَ الشَّاهِدُ مِنْهُمْ الْغَائِبَ وَقَدْ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خِدَارًا مِنْ قَوْمِهِ إِلَى الْغَارِ لَمَّا أَجْمَعُوا أَنْ يَمَكُرُوا بِهِ وَهُوَ يَدْعُوهُمْ لَمَّا لَمْ يَجِدْ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا وَلَوْ جَدَّ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا لَجَاهَدَهُمْ وَقَدْ كَفَّ أَبِي يَدَهُ وَنَاشَدَهُمْ وَاسْتَعَاثَ أَصْحَابَهُ فَلَمْ يُعِثْ وَلَمْ يُنْصِرْ وَلَوْ وَجَدَ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا مَا أَجَابَهُمْ وَقَدْ جُعِلَ فِي سَعَةِ كَمَا جُعِلَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَعَةِ وَقَدْ خَذَلْتَنِي الْأُمَّةُ وَبَايَعْتَكَ يَا بَنَ

ص: ۳۷

حَرْبٍ وَلَوْ وَجِدْتُ عَلَيْكَ أَعْوَانًا يُخْلِصُونَ مَا بَايَعْتُكَ وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ هَرُونَ فِي سَبْعَةِ حِينٍ اسْتَضَعَفَهُ قَوْمُهُ وَعَادُوهُ كَذَلِكَ أَنَا وَ
 أَبِي فِي سَبْعَةِ حِينٍ تَرَكْنَا الْأُمَّةَ وَبَايَعْتَ غَيْرَنَا وَلَمْ نَجِدْ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا وَإِنَّمَا هِيَ السَّنَنُ وَالْأَمْثَالُ تَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ لَو
 التَّمَسَّيْتُمْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ رَجُلًا جَدُّهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَبُوهُ وَصِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ تَجِدُوا غَيْرِي وَ
 غَيْرَ أَخِي فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَضَلُّوا بَعْدَ الْبَيَانِ وَكَيْفَ بِكُمْ وَأَنِّي ذَلِكُمْ مِنَ الْإِوَاتِي قَدْ بَايَعْتُ هَذَا وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ
 فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يُعَابُ أَحَدٌ بِتَرْكِ حَقِّهِ وَإِنَّمَا يُعَابُ أَنْ يَأْخُذَ مَا لَيْسَ لَهُ وَكُلُّ صَوَابٍ نَافِعٌ وَكُلُّ خَطَاءٍ ضَارٌّ
 لِأَهْلِهِ وَقَدْ كَانَتْ الْقَضِيَّتُهُ فَفَهَّمَهَا سُلَيْمَانَ فَنَفَعَتْ سُلَيْمَانَ وَلَمْ تَضُرَّ دَاوُدَ فَأَمَّا الْقِرَابَةُ فَقَدْ نَفَعَتْ
 الْمُشْرِكَ وَهِيَ وَاللَّهُ لِلْمُؤْمِنِ أَنْفَعُ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَمَّةِ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ فِي الْمَوْتِ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْفَعُ لَكَ بِهَا يَوْمَ
 الْقِيَمَةِ وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

ص: ۳۸

وَالِه يَقُولُ لَهُ وَ بَعْدُ إِلَّا مَا يَكُونُ مِنْهُ عَلَى يَقِينٍ وَ لَيْسَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ غَيْرَ شَيْخِنَا اَعْنَى اَبَا طَالِبٍ يَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَ لَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى اِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ اِنِّى تُبْتُ اَلَانَ وَ لَا الَّذِيْنَ يَمُوتُوْنَ وَ هُمْ كَفَّارٌ اَوْلِيْكَ اَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا اَيُّهَا النَّاسُ اَسْمَعُوا وَ اَعُوْا وَ اتَّقُوا اللهَ وَ رَاجِعُوا وَ هِيْهَاتَ مِنْكُمْ الرَّجْعَةُ اِلَى الْحَقِّ وَ قَدْ صَارَ عَكُمْ التُّكُوْصُ وَ خَامَرَ كُمْ الطُّغْيَانُ وَ الْجُحُوْدُ اَنْزَلْنَا مُكْمُوْهَا وَ اَنْتُمْ لَهَا كَارِهُوْنَ وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰى قَالَ فَقَالَ مَعَاوِيَةُ وَ اللهُ مَا نَزَلَ الْحَسَنَ حَتَّى اظْلَمْتَ عَلَى الْاَرْضِ وَ هَمَمْتَ اَنْ اَبْطِشَ بِهْ ثُمَّ عَلِمْتَ اَنْ الْاَغْضَاءَ اَقْرَبَ اِلَى الْعَافِيَةِ (التَّرْجِمَةُ) در كتاب امالى ابن الشیخ از پدر خود شیخ طوسى رحمه الله مسندا روایت کرده از حضرت زین العابدین علیه السلام که فرمود چون حسن بن علی علیهما السلام با معاویه صلح کرد و همدیگر را ملاقت کردند معاویه از جا برخاست و بر منبر بالا رفت و بحضرت امام حسن فرمان داد که بر منبر رود و یک پله

پائین تر از او بنشیند پس معاویه گفت ای گروه مردمان این حسن فرزند علی پسر فاطمه چون مرا سزاوار خلافت دید و در خود اهلیت خلافت ندید لذا از روی میل و اختیار با ما بیعت کرد پس از آن گفت ای حسن برخیز و حضرت امام حسن علیه السلام از جا برخاست و خطبه‌ای خواند و فرمود ستایش مختص خدائست که خواهان ستایش است در برابر نعمتهای باطینه و پی در پی بودن نعمتهای ظاهریه او و گرداننده سختیها و بلاها است در نزد کسانی که دارای فهمند و کسانی که دارای فهم نیستند و معترفند بعزت و قوت و غلبه بزرگی و بزرگواری و علو شأن او بحدی که بوهم نیاید و در خزانه خیال احدی ننگجد و عقول و افکار صاحبان عقل و فکر بکنه حقیقت ذات و غیبیبت او نرسد و شهادت میدهم بیکتائی و یگانه بودن او در ربوبیت و پروردگاری وجود او و بینیازی او از شریک و پشتیبانی که او را کمک و پشتیبانی کند و شهادت میدهم باینکه محمد بنده و فرستاده و اختیار کرده شده و برگزیده شده و خشنودی شده اوست و اینکه او را برانگیخته است تا خواننده مردمان باشد بسوی حق و چراغ نور دهنده باشد در میان بندگان خدا و مژده دهنده باشد نیکوکاران از بندگان را و بیم دهنده باشد بدکاران از ایشان را پس ناصح بود در میان امت و بحق تکلم کرد

و اشکار کرد امر رسالت را و ظاهر کرد برای مردمان درجات کارکنان در دنیا را و این شهادت شهادتی است که خدا بران میمیراند بندگان را و زنده میکند و بمحشر می‌آورد و شهادت دهنده بان در میان بزرگان نزدیکتر و نیکوکارتر است ایگروه خلایق بشما میگویم بشنوید از برای شما است دلها و گوشها و گفته‌های مرا محفوظ نگاهدارید ما خانواده‌ای هستیم که خدا گرامی داشته است ما را بدین اسلام و اختیار کرده و برگزیده است ما را در میان مخلوقات خود و از ما برده است رجس و پلیدیرا و مراد از رجس شک است و پاکیزه و پاک گردانیده است ما را از عیب و نقصی که در راه خدا هیچ شکی در حقانیت اسلام و دین او نداریم هرگز و طاهر گردانیده است ما را از ضعف رأی و هرچیز ناپسندی و ما را خالص گردانیده است پدر بر پدر تا ادم یعنی همه پدران ما تا ادم موحد و خدانشناس بوده‌اند و نجاست و کفر و شرک آنها را الوده نکرده و این نعمت از جانب او به ما اختصاص داده شده و مردمان دو فرقه نشدند هرگز مگر اینکه خدا ما را در بهترین از آنها قرارداد تا کارها رسید بجائیکه پس از گذشتن روزگارها برانگیخت خدا محمد صلی الله علیه و آله را برای پیغمبری نبوت و رسالت و کتاب خود یعنی قران را بر او فرستاد او را فرمان داد تا دعوت کند مردمان را بسوی او و اول کسیکه خدای عزوجل و پیغمبر او را اجابت کرد و ایمان آورد و تصدیق نمود خدا و رسول او را پدر من بود چنانچه خداوند متعال فرمود در کتاب خود که به پیغمبر خود فرستاده افمن كان علی بینه من ربّه و يتلوه شاهد منه مراد از بینه درایه شریفه رسول خداست و مراد از شاهد پدر من است که رسول خدا او را مامور کرد ببردن سوره براءت بمکه و فرمود یا علی این سوره را ببر بمکه زیرا که من از جانب خدا مدمورم که کسی این سوره را بمکه نبرد جز خودم یا کسیکه از من باشد وانکس توئی یا علی پس علی از پیغمبر است و پیغمبر از علی و نیز فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامیکه حکم کرد در میان او و برادرش جعفر بن ابی طالب علیهما السلام و غلام خود زید پسر حارثه در موضوع پر او حمزه که یا علی تو از منی و من از توام و توئی ولی هر مؤمنی بعد از من پس پدر من تصدیق کرد رسول خدا را پیش از آنکه دیگران او را تصدیق کنند و بجان خود نگاهداری کرد رسول خدا را شبی که در بستر او بجای او خوابید پدر من است که رسول خدا او را در جنگهای مقدم میداشت و در هر پیش آمد سختی او را میفرستاد و باو اطمینان داشت و میدانست که او برای خدا و رسول نصیحت کننده است و او نزدیکترین از نزدیکشدگان بخدا و رسول است چنانچه خدای تعالی فرموده و السّابِقون السّابِقون اولئک المقربون پدر من پیشقدمتر از همه پیشقدمها است بسوی خدای عزوجل و بسوی رسول او صلی الله علیه و آله و نزدیکترین همه نزدیکان بخدا و رسول است خدایتعالی میفرماید لایستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجه یعنی مساوی نیست بعضی از شما با کسیکه پیش از فتح انفاق کند و با دشمنان خدا مقاتله کند آنهایکه پیش از فتح انفاق میکنند و با دشمنان خدا مقاتله مینمایند درجه ایشان بزرگتر است در نزد خدا از دیگران پدر من در اسلام و ایمان اول بوده و در هجرت به سوی خدا و رسول

و ملحق شدن باو نیز اولیت داشت و در قدرت و گشایش و بخشش از ایشان اول بود چنانچه خداوند تعالی میفرماید الذین جاء و امن بعدهم یقولون ربنا افرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمانَ و لا- تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلًا لِلذین امنوا ربنا انک رءوف رحیم یعنی انکسانیکه میانند بعد از ایشان میگویند پروردگار ما بیامرز ما را و برادرهای ما را که پیش گرفتند بر ما به ایمان آوردن و کنیه انهاییکه ایمان آوردند در دل ما قرار نده پروردگار ما تو رءوف و مهربانی پس مردمان از همه امتهای طلب امرزش میکنند برای پدرم برای اینکه او پیش از همه ایشان ایمان آورده است به پیغمبر خدا صلی الله علیه واله زیرا که احدی بر او سبقت نگرفته است در ایمان آوردن برسول خدا و فرموده است خدای تعالی وَالسَّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْانصَارِ وَ الذِّیْنَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسَانٍ یعنی انائیکه اول پیشقدم شدند در ایمان آوردن از انهاییکه هجرت کردند و انهاییکه از انصار بودند و انهاییکه بعد از ایشان ایمان آوردند و متاخرند افضل میباشند همچنین سابق سابقین که پدر من است افضل از سابقین است چنانچه ایه‌ای که خدای عزوجل میفرماید اجعلتم سقایة الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَ الْمَجَاهِدِ فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ (یعنی ایا قرار میدهید سیراب کرد حاجیان و تعمیر و آبادانی مسجدالحرام را مانند کسانیکه ایمان بخدا و روز قیامت آوردند و جهادکننده با دشمنان خدا هستند در راه خدا از روی حقیقت) این ایه در شأن پدر من نازل شده و او از کساناست که اجابت کرد رسول خدا صلی الله علیه واله را وقتیکه حمزه عموی پیغمبر و جعفر پسر عموی او شهید گشته شدند (خشنود باد خدا از ایشان) با گروه بسیاری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه واله خدایتعالی حمزه سیدالشهدا قرار داد و دو بال بجعفر عطا فرمود که بانها با ملائکه پرواز میکند در میان ایشان هر طوریکه بخواهد و این برای مقامیست که نزد پیغمبر دارند و تقرب ایشان باو و مقام و تقرب حمزه در نزد رسولخدا چنان بود که در میان همه شهداء انحضرت بجزاه حمزه هفتاد نماز گذارده و همچنین خدا بزنها نیکوکار پیغمبر صلی الله علیه واله دو برابر مزد و ثواب میدهد نسبت بسایر زنها نیکوکار و بزنها بدکردار او دو برابر سایر زنها بدکردار عذاب میکند و هر یک از این دو نسبت بمقام ایشان است در نزد پیغمبر صلی الله علیه واله و هر یکنمازی که در مسجد پیغمبر خوانده شود خدای تعالی انرا ثواب هزار نماز میدهد که در سایر مساجد خوانده شود مگر مسجدی که ابراهیم خلیل الله در مکه بنا گذارده و این ثوابها برابر مقامیست که پیغمبر در نزد خدا دارد و خدا واجب کرده است صلوات فرستادن بر رسولخدا را بر همه اهل ایمان پس انحضرت پرسیدند که چگونه بر تو صلوات بفرستیم فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و ال محمد لذا بر هر مسلمانی حق واجبست که با صلوات فرستادن بر پیغمبر بر ما صلوات بفرستد و خدا حلال کرده است خمس هر غنیمتی را برای رسول خدا صلی الله علیه واله و واجب کرده برای او در کتاب خود و برای ما نیز واجب کرده آنچه را از خمس که برای او واجب گردانیده و صدقه را بر او و بر ما

حرام گردانید و با او شریک قرار داد در حرام بودن آن پس ستایش مخصوص خدائستکه داخل کرد ما را در انچیزی داخل کرد پیغمبر خود را در آن و بیرون کرد و منزّه ساخت ما را از آنچه که بیرون کرد و منزّه ساخت پیغمبر خود را و این کرامتی است که خدای عزوجل ما را بان گرامی داشته و فضیلتی است که ما را بان فضیلت داده است بر سایر بندگان و زمانیکه اهل کتاب کافر شدند برسولخدا و منکر رسالت او شدند خدا بمحمد صلی الله علیه واله چنین خطاب کرد هنگامیکه با او محاجّه کردند فقل تعالوا ندع ابناؤنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین (یعنی پس بگو ای محمد بیائید ای اهل کتاب ما میخوانیم پسران و زنهای و نفسهای خودمان را و شما هم بخوانید پسران و زنهای و نفسهای خودتان را پس نفرین میکنیم در حق یکدیگر و قرار میدهیم لعن خدا را بر دروغگویان) پس بیرون آورد رسولخدا صلی الله علیه واله از نفسها با خود پدر مرا و از پسران من و برادرم را و از زنان مادر من فاطمه را از میان همه مردمان پس ماها اهل او و گوشت او و خون او و جان او هستیم ما از اوایم و او از ما است و خدای تعالی فرمود اَما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّركم تطهیرا (یعنی جز این نیست خدا میخواهد ببرد از شما اهل بیت پلیدیها را و پاک و پاکیزه گرداند شما را بتمام پاکی و پاکیزگی) چون ایه تطهیر نازلشد جمعکرد ما را رسولخدا صلی الله علیه واله من بودم و برادرم و مادرم و پدرم ما را پوشانید در کساء خبیری که از امّ سلمه بود در حجره او در روزی که نوبت او بود گفت خدایا اینها اهل بیت منند و خانواده و عترت منند ببر از ایشان هرگونه پلیدی را و پاک و پاکیزه گردان ایشانرا بتمام پاکی و پاکیزه گی امّ سلمه رضی الله عنها عرض کرد ایا من هم با ایشان داخل شوم یا رسول الله انحضرت فرمود خدا رحمت کند تو را تو در طریق خیر و بسوی خیرخواهی رفت و خدا مر از تو راضی و خشنود کرده ولیکن جمعشدن در زیر این کساء مخصوص من و ایشانست پس پیغمبر تا زنده بود هر روز طلوع فجر میامد بنزد ما و میفرمود وقت نماز است خدا شما را رحمت کند اَما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّركم تطهیراً تا یاکه خدا روح او را قبض کرد- و امر کرد رسولخدا صلی الله علیه واله بگرفتن درهائیکه در مسجد او راه داشت غر از دریکه از خانه ما بان راه داشت در این باب با او سخن گفتند در جواب آنها فرمود من مسدود نکردم درهای شما را و باز نگذاردم درب علی را از پیش خودم ولیکن من پیرو وحی خدایم خدا مرا امر فرمود همه درها را مسدود کنم و درب او را بازگذارم بعد از آن شخص جنبی دران راه نداشت و فرزندى در آن زائیده نشد مگر برای رسولخدا و برای پدرم علی بن ابی طالب و این کرامتی بود از خدای تعالی برای ما و فضیلتی است که بما اختصاص داده شده در میان همه مردمان و درب خانه پدرم قرین درب خانه رسول خدا صلی الله علیه واله بود در مسجد او و در مسجد ده خانه بنا کردند خانه برای زنهای و فرزندان خود و یک خانه که در میان همه خانهها بود برای پدرم و آن براه ثابت بود و مراد از خانه همان مسجد مطهر است و همان خانه است که خدا فرمود اهل البیت پس ما ئیم اهل بیتی که خدا فرموده و ما ایم کسانیکه خدا برده است از

ایشان

ص: ۴۲

پلیدیها را و پاک و پاکیزه گردانیده است ایشانرا در نهایت پاک و پاکیزه گی ائها الناس اگر من سالها بایستم و یاد کنم عطاهائیرا که خدای عزوجل ما را بان مخصوص کرده از فضیلت و منقبت در کتاب خود و بزبان پیغمبرش نمیتوانم انها را بشمارم و منم پسر پیغمبر مژده دهنده به نیکوکاران و بیم دهنده به بدکاران و فرزند چراغ نور دهنده که او را رحمت قرار داده برای همه جهانیان و پدر من علی است که ولّی همه مؤمنان است و شبیه هرونست معاویه پسر صخر گمان میکند که من او را اهل و سزاوار خلافت دیده‌ام و خودم را اهل و سزاوار ان ندانسته‌ام دروغ میگوید معاویه سوگند یاد میکنم خدایرا که ما سزاوارترین مردمانیم بخلافت برای مردمان در کتاب خدا و در زبان پیغمبر صلی الله علیه واله الا اینکه ما اهل بیت همیشه ترسناک و مظلوم و مقهور بوده‌ایم از زمانیکه رسول خدا صلی الله علیه واله از دنیا رحلت کرده خدا در میان ما و کسانیت که بما ظلم کردند و حق ما را از ما گرفتند و برگردن ما سورا شدند و مردان را برشانهای ما سوار کردند و سهمیکه خدا برای ما قرار داده از ما منع کردند و مادر ما فاطمه را از ارثی که از پدر خود میبرد منع کردند ما نام احدیرا نمیبریم ولیکن

سوگند یاد میکنم سوگند پی در پی که اگر مردمان میشنیدند گفتار خدای عزوجل و پیغمبر او را هرینه اسمان برایشان میبارید بارانهای خود را و زمین ظاهر میکرد برکات خود را و در این امت دو شمشیر با هم رد و بدل نمیشد و هرینه میخوردند از نعمتهای ان و زمینهای سبزه‌زار و سبز بود تا روز قیامت و تو ای معاویه طمع در خلافت نمیکردی اما چون در گذشته خلافت از معدن خود بیرون رفت و دور شد از قاعده‌های خود و قریش بر سران با یکدیگر منازعه کردند مانند کره‌ای که با ان بازی کنند و دست بدست بینزند تا اینکه تو در ان طمع کردی ای معاویه و بعد از تو اصحاب تو طمع خواهند کرد و حال انکه فرمود رسول خدا صلی الله علیه واله و الی امر امت نمیشود احدی هرگز که در میان ایشان داناتر از او باشد مگر اینکه کار ان امت به پستی خواهد کشید تا اینکه برگردند بسوی انچیزیکه ترک کردند یعنی برگردند و ان داناتر را بخلافت بپذیرند ایا ندانسته‌اید بنی اسرائیل که اصحاب موسی بودن هرون برادر او را که خلیفه و جانشین او بود و وزیر او ترک کردند و دور سامری و گوساله او را گرفتند و او را اطاعت کردند و حال انکه میدانستند هرون خلیفه موسی است این امت هم از رسولخدا صلی

الله علیه واله شنیدند که پدرم فرمود که علی از من بمنزله هارون است از موسی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد آمد و شنیدند از رسولخدا صلی الله علیه واله روزی که در غدیر خم او را نصب کرد بولایت و ایشانرا فرمود که حاضرین بغائبین برسانند- و یاد کنید زمانیرا که پیغمبر اکرم صلی الله علیه واله از ترس قوم خود زمانیکه خواستند او را بکشند بیرون رفت بسوی غار و قتیکه انها را دعوت بدین کرد چون یار و یآوری نداشت و اگر یار و یآوری با او بود با ایشان جهاد میکرد و همچنین پدرم بعد از رحلت پیغمبر هر چند باصحاب استغاثه کرد و انها را قسم داد چون او را یاری نکردند دست از گرفتن خلافت که حق ثابت او بود برداشت و اگر یآوری داشت انها را اجابت نمیکرد و با ایشان میجنگید لذا در سعه و گشایش ماند همچنانکه پیغمبر در سعه و گشایش قرار گرفت و پس رحلت او این امت مرا یاری نکردند و با من مخالفت ورزیدند تا اینکه با تو بیعت کردم ای پسر حرب و اگر یاوران

با اخلاصی داشتیم با تو بیعت نمی‌کردم خدا هرون را در توسعه قرار داد زمانیکه قوم او را یاری نکردند و ضعیف و ناتوان شد و با او دشمنی کردند همچین من و پدرم در توسعه و گشایش قرار گرفتیم زمانیکه امت ما را وا گذاشتند و با غیر ما بیعت کردند و ما یآوری برای خود نیافتیم همیشه این سیره از پیش جاری بود و هست که بعضی از انهادنبال بعضی دیگر واقع شده- ایگروه مردمان اگر طلب کنید در میان مشرق و مغرب مردیرا که جدش پیغمبر خدا و پدرش وصی رسولخدا باشد غیر از من و برادرم نخواهید یافت پس پرهیزید، از خدا گمراه نشوید پس از آنکه حق بر شما واضح شد چگونه‌اید شما و چه خواهید کرد آگاه باشید که من با این شخص (و اشاره فرمود با دست خود بطرف معاویه) بیعت کردم نمیدانم شاید امتحانی است برای شما و بهره کمی است تا مدت کوتاهی ایگروه مردمان این عیب نیست که کسی از حق خود بگذرد عیب اینست که کسی حق دیگری را بگیرد بنا روایی در صورتیکه حقی نداشتند باشد هر کار صوابی نفع دارد و هر کار خطائی ضرر دارد برای صاحبش سلیمان پیغمبر قضیه را فهمید و نفع برد و داود پیغمبر ضرر نکرد مشرک از خویشاوندی نفع میرد و بذات خدا سوگند است که نفع خویشاوندی برای مؤمن

بیشتر است رسولخدا صلی الله علیه واله در وقت مردن عمویش ابوطالب باو فرمود بگو لا اله الا الله تا تو را بگفتن ان در روز قیامت شفاعت کنم دور است از پیغمبر که کلامیرا بگوید که یقین بان نداشته باشد و این کرامت مخصوص است برای شیخ ما ابوطالب و برای هیچکس از مردمان نیست چنانچه خدایی عزوجل میفرماید لیست التوبه للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الاون و لالذین یموتون و هم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیماً (یعنی توبه قبول نخواهد شد از کسانیکه مرتکب گناهانند تا وقتیکه مرگ را مشاهده کنند انوقت بگویند که من الان از گناهان خود توبه کردم و توبه قبول نخواهد شد از انهاییکه کافر بمیرند اینجماعت را برایشان مهتیا کرده‌ایم عذاب و شکنجه دردناکی را) ایگروه مردمان بشنوید و در خاطر نگاه دارید و پرهیزید از خشم خدا و برگردید و چه بسیار دور است از شما که باذگشت کنید بسوی حق بر زمین زده است شما را بازگشت از حق و پوشانیده است چشمها و گوشهای شما را سرکشی و انکار حق کردن ایا ما ملزم کنیم شما بتوبه و بازگشت و حال آنکه شما از ان کراهت دارید درود و تحیت بر کسی باد که پیرو هدایت و راهنما است- (گفت پس معاویه گفت بذات خدا قسم که حسن از منبر فرود نیامد تا اینکه زمین را بر من تاریک کرد و من همت بر مؤاخذه و سخت گیری و کشتن او گماشتم بعد چنین مصلحت دانستم که چشم پوشی کنم بعافیت نزدیکتر است و مِنْ خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْجَزْوَالثَّانِي مِنْ كِتَابِ جُمْهُرَةِ خُطْبِ الْعَرَبِ طَبْعُ مِصْرِ ص ۳ تالیف احمد زکی صفوت استاذاللغه العربیه بدار العلوم نقلها عن شرح ابن ابی الحدید قال خطبة الحسن بن علی فی الحث علی الجهاد اما بعد فإن الله كتب الجهاد علی خلقه و سماء کرها ثم قال لِأهل الجهاد مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

(اصبروا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ) فَلَسْتُمْ أَهْلَهَا النَّاسُ نَائِلِينَ مَا تُحِبُّونَ إِلَّا بِالصَّبْرِ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ بَلَّغْنِي أَنَّ مُعَاوِيَةَ بَلَّغَهُ أَنَا كُنَّا أَرْمَعْنَا عَلَى الْمَسِيرِ إِلَيْهِ فَتَحَرَّكَ لِذَلِكَ اخْرُجُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى مُعَسِّبِكُمْ بِالنُّخَيْلَةِ حَتَّى نَنْظُرَ وَتَنْظُرُوا وَنَرَى وَتَرَوْا وَ أَنَّهُ فِي كَلَامِهِ لِيَتَخَوَّفَ خَدْلَانَ النَّاسِ لَهُ فَسَكْتُوا فَمَا تَكَلَّمُ مِنْهُمْ أَحَدٌ وَلَا اجَابَهُ بِحَرْفٍ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَدِي بْنُ حَاتِمٍ قَالَ فَقَالَ أَنَا ابْنُ حَاتِمٍ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَقْبَحَ هَذَا الْمَقَامَ لَا تَجِيئُونَ إِيَّائِي وَمَنْ مَعَكُمْ وَابْنُ بَنْتِ بَنِيكُمْ إِيْنِ خُطْبَاءِ مُضَرَ الَّذِينَ اسْتَنْتَهُمْ كَالْمَخَارِيقِ فِي الدَّعْوَةِ فَذَا جَدُّ الْجَدِّ فَرَوَاغُونَ كَالثَعَالِبِ أَمَا تَخَافُونَ مَقْتَ اللَّهِ وَلَا عِيْبَهَا وَ عَارَهَا ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْحَسَنَ بِوَجْهِهِ فَقَالَ أَصَابَ اللَّهُ بِكَ الْمَرَاثِدَ وَجَنَّبَكَ الْمَكَارِهِ وَوَفَّقَكَ لِمَا تَحْمَدُ وَرُودَهُ وَصُدُورَهُ وَقَدْ سَمِعْنَا مَقَالَاتِكَ وَانْتَهَيْنَا إِلَى أَمْرِكَ وَ سَمِعْنَاكَ وَأَطَعْنَاكَ فِيمَا قُلْتَ وَمَا رَأَيْتَ وَ هَذَا وَجْهِي إِلَى مُعَسِّبِكُمْ فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُؤَافِنِي فَلْيُؤَافِنِي ثُمَّ مَضَى لِوَجْهِهِ إِلَى النُّخَيْلَةِ وَقَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ أَصْحَابِ السِّنِّ فَانْبَوِا النَّاسَ وَ

لَا مَوْهَمَ وَ حَرَضُوهُمْ وَ كَلَّمُوا الْحَسَنَ بِمِثْلِ كَلَامِ عَدْتِي بْنُ حَاتِمٍ فَقَالَ لَهُمْ صَيَّدْتُمْ رَحِمَكُمُ اللَّهُ مَا زِلْتُمْ أَعْرَفْتُمْ بِصَدَقِ النَّبِيِّ وَالْوَفَاءِ وَالْقَبُولِ وَالْمَوَدَّةِ الصَّحِيحَةِ فَجَزَاكُمْ اللَّهُ خَيْرًا ثُمَّ نَزَلَ وَ خَرَجَ النَّاسُ فَعَسَكُرُوا وَ نَشَطُوا لِلْخُرُوجِ

و سَارَ الْحَسَنَ فِي عَسْكَرٍ عَظِيمٍ وَ عَدَّهُ حَسَنَةً التَّرْجُمَةَ فِي جُزْءِ دَوْمِ كِتَابِ جَمَهْرَةَ ابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ رَوَيْتُكَ كَمَا كَفَتْ حَضْرَتِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) فِي تَرْغِيبِ أَصْحَابِ خُودِ بِجِهَادِ دَشْمَنَانِ خُطْبَةِ إِيْ خُواندِ فَرَمُودِ پَسِ اَزْ حَمْدِ وَ ثَنَائِ خُدا خُدا وَ اِجْبِ كَرْدِ جِهَادِ رَا بِرِ خُلُقِ خُودِ وَ اِنِ رَا كَرِهَ نَامِ كُذَّارِدِ يَعْني چيزيكه در ان مَشَقَّتْ باشد و مَكْرُوهِ خُاطِرِ پَسِ فَرَمُودِ بِمُجَاهِدِينَ اَزْ مُؤْمِنِينَ كَه (صَبْرِ وَ بَرْدْبَارِي كُنيد كَه خُدا بِا صَبْرِ كُنند گانست) اِيْگروهِ مَرْدَمَانَ شَمَا بَانِچَه دُوسْتِ مِيْدَارِيْدِ نَخُواهِيْدِ رَسِيْدِ مَكْرِ بَصْبِرِ كَرْدَنِ وَ بَرْدْبَارِ شَدَنِ بَرَانِچَه كَه اَزْ اِنِ كَرَاهَتِ دَارِيْدِ يَعْني اَزْ جِهَادِ بِا دَشْمَنَانَ خُدا بِمَنْ خَبَرَ رَسِيْدَه

که بمعاضه خبر رسیده که ما عزم خود را ثابت کرده‌ایم برای حمله کردن بسوی او از اینجهت حرکت کرده که بر ما بتازد برون روید بسوی لشکرگاه خود خدا شما را رحمت کند تا فکری کنیم و شما هم فکری کنید و هر کدام رأیهای خود را بگوئیم (اینچنین انحضرت از ترس این بوده که او را کمک یاری نکنند) پس همه ساکت شدند و احدی از آنها سخن نگفت و کسی جواب او را نداد چون عدی بن حاتم حال را چنین دید از جا برخاست و گفت منم پسر حاتم سبحان الله تعجب میکنم در اینمقام که چرا شما جواب امام خود و پسر دختر پیغمبر خود را نمیگوئید کجا رفتند خطباء مضر که زبانهای ایشان در وقت سکوت و آرامش مانند شمشیرهای بزنده بود و در وقت جدّ و جهد و کوشش و جدال مانند روباهها مکر و حيله بکار میبرند ایا از غضب خدا نمیترسید و از عیب و عار اندیشه ندارید پس رو کرد بحضرت امام حسن علیه السلام و گفت خدا بسبب تو راههای هدایت را بما نشان دهد و دور گرداند تو را از آنچه موجب کراهت خاطرست و توفقی دهد تو را در آنچه که صدور و درود ان پسندیده‌تر است سخنان تو را شنیدیم و فرمان تو را بأخر میرسانیم شنیدیم و فرمان بردار تویم در آنچه فرمان و نیز برخواستند و مردمان را ملامت و تحریص کردند و مانند عدی بن حاتم سخن راندند پس حضرت بآنها فرمود راست گفتید خدا شما را رحمت کند همیشه بتیبت راست و وفاداری و قبول گفتار و دوستی صحیح شما را شناخته‌ام خدا شما را مزد نیکو دهد پس انحضرت از منبر فرود آمد و مردمان بطرف لشکرگاه حرکت کردند و برای رفتن بلشکرگاه شتاب کردند و حضرت امام حسن هم با لشکر عظیم وعده‌ای نیکو روانه شد و مِنْ حُطْبَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمْعُهُ خُطْبَةُ الْعَرَبِ ص ۴ نقل عن شرح ابن ابی الحدید قال خطبة الحسن و قد جنح الی مصالحة معاوية ثم نزل الحسن ساباط فلما أصبح نادى فی الناس الصیلمة جامعه فاجتمعوا فصعد المنبر فخطبهم فقال الحمد لله کُلَّمَا حَمِدَهُ حَامِدٌ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ کُلَّمَا شَهِدَ لَهُ شَاهِدٌ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ وَ اتَّيَمَّنَهُ عَلَى الْوَحْيِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَّا بَعْدُ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ قَدْ أَصْبَحْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ مَنْهُ وَ أَنَا أَنْصَحُ خَلْقِهِ لِخَلْقِهِ وَ مَا أَصْبَحْتُ مُحْتَمِلًا عَلَى مُسْلِمٍ ضَعِيفَةٍ وَ لَا مُرِيدًا لَهُ بِسُوءٍ وَ لَا غَائِلَةً إِلَّا وَ إِنْ مَا تَكْرَهُونَ فِي

الْجَمَاعَةَ خَيْرَ لَكُمْ مِمَّا تَخْبُونَ فِي الْفُرْقَةِ الْآلَا وَ إِنِّي نَظَرْتُ لَكُمْ خَيْرًا مِنْ نَظَرِكُمْ لِنَفْسِكُمْ فَلَا تَخَالِفُوا أَمْرِي وَلَا تَرُدُّوا عَلَيَّ رَأْيِي عَفَرَ اللَّهُ لِي وَ لَكُمْ وَ أَرَشَدَنِي وَ إِيَّاكُمْ لِمَا فِيهِ مَحَبَّتُهُ وَ رِضَاؤُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ (ثم نزل فنظر الناس بعضهم الى بعض وقالوا ما ترونه يريد بما قال - قالوا نظنه يريد ان يصلح معاوية و يكلم الامر اليه - كفرو الله الرجل - ثم شدوا على فسطاطه فانتهبوه حتى اخذوا مصلاها من تحته و شد عليه بعضهم فنزع مطرفه عن عاتقه فبقى جالسا متقلدا اسيفا بغر رداء فدعا بفرسه فركبه واحدق به طوائف من خاصيته و شيعته و منعوا منه من اراده و لاموه و وضعفوه لما تكلم فلما مر في مظلم ساباط قام اليه رجل من بني اسد يقال له جراح بن سنان و بيده معول فاخذ بلبجام فرسه و قال الله اكبر يا حسن اشرك ابوك ثم اشركت انت و طعنه بالمعول فوقعت في فخذه فشقتة حتى بلغت اربيته و سقط الحسن الى الارض بعد ان ضرب الذي طعنه بسيف كان بيده و اعتنقه فخرًا جميعا الى الارض الترتجمة ابن ابي الحديد چنین روایت کرده است خطبه حسن را هنگامیکه مایل بصلح با معاویه شد گفت حسن در ساباط مدائن که

طاق کسری باشد فرود آمد چون صبح شد در میان مردم ندا کرد که وقت نماز است بجماعت حاضر شوید پس مردمان جمع شدند انجناب بر منبر بالا رفت و برایشان خطبه خواند و فرمود که هر اندازه ستایش کنندگان ستایش کنند خدایرا همه ان ستایشها مخصوص اوست و گواهی میدهم که نیست خدائی که مستحق پرستش باشد غیر از ذات خدای یکتا بقدر هرچه گواهی دهند بیکتائی او همه گواهی دهندگان و گواهی میدهم که محمد (صلی الله علیه و اله) فرستاده اوست که او را با دین حق ثابت فرستاده و امین و حی خود قرار داده درود خدا پیوسته بر او و ال او باد پس از ستایش و درود بذات خدا سوگند که من امیدوارم شبی را که صبح کردم بحمد و مت خدا در حالتی هستم که نصیحت کننده ترم بر خلق خدا از همه مردمان و صبح نکرده ام در حالتیکه کینه کسی را در دل داشته باشم یا اراده بدی نسبت بکسی در دل گرفته باشم یا مکر و حيله با کسی در ضمیر من باشد آگاه باشید تا زمانیکه شما با گروهی همراه و در میان ایشان باشید هر چند مکروه خاطرهای شما باشد بهتر است برای شما از اینکه تفرقه و جدائی را دوست داشته باشید و آنچه بنظر من میرسد بهتر است از نظریه‌های شما برای خودتان پس مخالفت فرمان من نکنید و رأی مرا من برنگردانید خدا بیامرزد مرا و شما را و هدایت کند مرا و شما را برای آنچه که دوست میدارد و به ان راضی است ان شاء الله (پس از منبر بزیر آمد و مردمان بهمدیگر نگاه

نگاه کردند و گفتند چه فکر میکنید مراد او از اینسخن چیست گفتند گمان میکنم میخواهد با معاویه صلح کند و امر خلافت را باو واگذار کند بخدا سوگند که اینمرد کافر شد پس برانحضرت سخت گرفتند و خیمه او را غارت کردند و سجاده را از زیر پای او کشیدند و بعضی از ایشان بشدت بر او حمله کردند و ردای او را که از خز و مرع و دارای نشانها بود از تن او کنند و انحرث نشسته بود با شمشیر بسته بدون رداء پس اسب خود را طلبید و بران سوار شد و جمعی از خواص و شیعیان او اطراف او را گرفتند و کسانیرا که در صدد ازار او بودند از او دور میکردند و انها را ملامت میکردند بنحویکه نتوانند انحضرت را ازار کنند و حضرت هم ساکت بود و چون ان بزرگوار بجای تاریک ساباط مدائن رسید مردی بطرف او برخاست که از طایفه بنی اسد بود او را جراح بن سنان میگفتند و دیلم کوهکنی در دست داشت زمام اسب انحضرت را گرفت و گفت الله اکب ای حسن پدرت مشرک شد پس از ان تو هم مشرک شدی و دیلم را بطرف انجناب فرود آورد بر ران انحضرت اصابت کرد و تا بیخ ران را شکافت و انبزرگوار از اسب بزمین افتاد بعد از انکه انحضرت با شمشیری که در دست داشت ضربتی باو زد و با یکدیگر دست و گردن شدند و هر دو بزمین افتادند و مِنْ خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابُ الْاِمَامَةِ وَالسِّيَاسَةِ تَالِيفُ اَبِي مُحَمَّدٍ عَبْدِاللهِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ قَتِيْبَةَ الدِّيْنُوْرِي الْمَوْلُوْدِ سَنَةِ ۲۱۳ وَ الْمَتُوْفِي سَنَةِ ۲۷۶ الْهَجْرِيَةِ الطَّبْعَةُ الثَّلَاثَةُ بِمِصْرٍ وَ هُوَ الْمَعْرُوْفُ بِتَارِيْحِ الْخُلَفَاءِ قَالِ فِي الْجَزْوِ الْاَوَّلِ مِنْهُ ص ۱۴۶ (و هی خطبه علیه السّلام فی الردّ علی مستنکر الصلح) فتکلم الحسن فحمد الله ثم قال أمّیا بعد فإناکم شیعتنا و أهل مودتنا و من نعرفه بالنصیحه و الإستقامه لنا و قد فهمت ما ذکرتم و لو کنت بالحرم فی امر الدنیا و للدنیا عمل و انصب ما کان معاویة یبأس منی بأسا و أشد شکیمه و لکان رأیی غیر ما رأیتم ولیکنی أشهد الله و إیاکم انی لم أرد بما رأیتم إلّا حقن دماءکم و أصلح ذات بینکم فاتقوا الله و ارضوا بقضاء الله و سلّموا لأمر الله و الزّموا بیوتکم و کفّوا أیدیکم حتّی یستریح برّ أو یستراح من

فَاجْرَ مَعَ أَنْ أَبِي كَانَ يُحَدِّثُنِي أَنَّ مُعَاوِيَةَ سَيَّلِي الْأَمْرَ فَوَاللَّهِ لَوْ سَبَرْنَا إِلَيْهِ بِالْجِبَالِ وَالشَّجَرِ مَا شَكَّكَتُ أَنَّهُ سَيَظْهَرُ إِنَّ اللَّهَ لَمُعَقَّبٌ لِحُكْمِهِ وَ لَا رَادًّا لِقَضَائِهِ وَ أَمَا قَوْلُكَ يَا مُدِلُّ الْمُؤْمِنِينَ فَوَاللَّهِ لَئِنْ تَذَلُّوا وَ تَعَاَفُوا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَعَزُّوا وَ تُقْتَلُوا فَإِنَّ رَدَّ اللَّهِ عَلَيْنَا حَقُّنَا فِي عَافِيَةِ قَبْلِنَا وَ سَأَلْنَا اللَّهَ الْعَوْنَ عَلَى أَمْرِهِ وَ أَنْ صَرَفَهُ عَنَّا رَضِينَا وَ سَأَلْنَا اللَّهَ أَنْ يُبَارِكَ فِي صَرْفِهِ عَنَّا فَلَيْكُنْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ حِلْسًا مِنْ إِحْلَاسِ بَيْتِهِ مَا دَامَ مُعَاوِيَةُ حَيًّا فَإِنَّ يَهْلِكُ وَ نَحْنُ وَ أَنْتُمْ أَحْيَاءُ سَأَلْنَا اللَّهَ الْعَزِيمَةَ عَلَى رُشْدِنَا وَ الْمَعُونَةَ عَلَى أَمْرِنَا وَ أَنْ لَا يَكِلُنَا إِلَى أَنْفُسِنَا فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ التَّرْجُمَةُ این خطبه ایست از حضرت امام حسن علیه السلام در ردّ کسانیکه منکر صلح انحضرت با معاویه بودند پس زبان بتکلم گشود و خدا را سپاس گفت و پس از ستایش او فرمود شما شیعیان و دوستان مائید و کسانی هستید که شما را بنصیحت و استقامت

شناخته‌ایم برای خود و فهمیدم آنچه را که یاد کردید اگر من در امر دنیا شدت بکار میبردم و برای دنیا کار می‌کردم و خودم را بمشقت می‌انداختم معاویه در جنگجویی از من سخت‌تر و سربلندتر نبود و هرینه رأی من غیر از رأی شما است و لکن من خدا را گواه میگیرم و همچنین شما را که من از صلح کردن با معاویه چنانکه دیدید نخواستم مگر حفظ کردن خونهای شما و سازش دادن در میان شماها را پس بپرهیزید از خشم خدا و راضی باشید بقضای او و واگذار کنید کار را بخدا و ملازم خانه‌های خود باشید و دستهای خود را نگاه دارید تا نیکوکار راحت شود و یا از شرّ فاجر ستمکار اسوده باشد پدرم برای من حدیث کرد که زود باشد معاویه ولی امر شود و چنان استیلا یابد که اگر ما بالای کوهها و درختها جاگزین شویم شکی نیست که بر ما غلبه خواهد کرد و حکم خدا را تعقیب کننده‌ای نیست و ققضای او را ردّ کننده‌ای نخواهد بود و اما اینکه گفتم بمن ای خوارکننده مؤمنان بذات خدا سوگند که اگر خوار و ذلیل باشید و عافیت داده شوید

دوست تر دارم از اینکه بشما سخت گرفته شود و کشته شوید پس هرگاه خدا حق ما را در حال عاقبت بمارد کند قبول میکنیم و در کار خود از خدای یاری میخواهیم و اگر حق ما را از ما گردانید ما راضی هستیم و از خدا میخواهیم که در گردانیدن ان هم از ما برای ما مبارک گرداند لذا باید هر کدام از شماها بمنزله فرش خانه خود باشید یعنی از جای خود حرکت نکنید و ساکت باشید تا معاویه زنده است پس هرگاه او هلاک شد و ما و شما زنده ماندیم از خدا اراده و رشد خود را میخواهیم باینکه در کار ما یاری کند و ما را بخودمان وانذارد البتّه خدا با کسانی خواهد بود که پرهیزکار و نیکوکردار باشند و مِنْ خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَجْلَدُ الْأَوَّلُ مِنْ كِتَابِ الْاِحْتِجَاجِ لِلشَّيْخِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِي الطَّبْرَسِيِّ رَه ص ۴۰۱ و هی التي احتج بها الحسن بن علی علیهما السّلام عی جمالعة من المنكرين لفضله و فضل ابيه من قبل بحضرة معاوية روى عن الشعبي و ابي محنف و يزيد بن ابي حبيب المصري انهم قالوا لم يكن في الاسلام يوم في مشاجرة قوم اجتمعوا في محفل اكثر ضجيجاً و اعلى كلاماً و لا اشدّ مبالغه في قول من يوم اجتمع فيه عند معاوية بن ابي سفيان عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن العاص و عتبة بن

ابي سفيان و الوليد بن عقبه بن ابي معيط و المغيرة بن ابي شعبه و قد تواطئوا على امر واحد- فقال عمرو بن العاص لمعاوية الاتبعث الى الحسن بن علي فتحضره فقد اجبى سنة ابيه و خفتت النعال خلفه امر فاطيع و قال فصدّق و هذان يرفعان به الى ما هو اعظم منها فلو بعث اليه فقصرنا به و بابيه و سبناه و سبنا اباہ و صغرنا بقدره و قدر ابيه و قعدنا لذلك حتى صدّق لك فيه- فقال لهم معاوية اني اخاف ان يقلدكم قلائد يبقى عليكم عارها حتى يدخلكم قبوركم و الله ما رأيت قط الا كرهت جنابه و هبت عتابه و اني ان بعثت اليه لانفصته منكم- قال عمرو بن العاص اتخاف ان يشامى باطله على حقنا و مرضه على صحتنا- قال لا- قال فابعث اذا اليه- فقال عتبة هذا رأى لا- اعرفه و الله ما تستطيعون ان تلقوه باكثر ولا اعظم ممّا في انفسكم عليه و لا يلقاكم باعظم ممّا في نفسه عليكم و أنّه لاهل بيت خصم و جدل- فبعثوا الى الحسن فلما اتاه الرسول قال له يدعوك معاوية- قال و من عنده- قال الرسول عنده فلان و فلان و سمى كلّا منهم باسمه- فقال الحسن عيه السلام مالهم حرّ عليهم السقف من فوقهم و اتاهم العذاب من حيث لا يشعرون- ثم قال يا جارية ابليني ثيابي- ثم قال اللهم اني

ادربك في نحورهم و اعوذ بك من شرورهم و استعين بك عيهم فاكفينهم بما شئت و اني شئت من حولك و قوتك يا ارحم الراحمين- و قال للرسول هذا كلام الفرج فلما اتى معاوية رجب به و حياه و صافحه- فقال الحسن عليه السلام ان الذي حييت به سلامة و المصافحة امن- فقال معاوية اجل ان هؤلاء بعثوا اليك و عصوني ليقروك ان عثمان قتل مظلوما و ان اباك قتله

فاسمع منهم اجهم بمث ما یکلّمونک فلا یمنعک مکانی من جوابهم التّرجّمه از خطبهای انحضرت خطبه‌ایست که احتجاج کرده است بأن با جماعتیکه فضل او و پدر او را انکار کردند پیش از انخطبه در حضور معاویه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از شعبی و ابی محنف و یزید بن ابی حبیب مصری روایت کرده‌اند که در اسلام دیده نشده هیچ روزی شدیدتر و پر سرو صدا تر و پر گفتگو تر از روز که جمع شدند در انروز گروهی برای منازعه و مخاصمه باحضرت مجتبی علیه السلام در مجل معاویه بن ابی سفیان که عبارتند از عمرو بن عثمان بن عفّان و عمرو بن عاص و عتبّه بن ابی سفیان و ولید بن عقبه بن ابی معیط و مغیره بن ابی شعبه که همه آنها با یکدیگر توافق کرده بودند در یک کار که ان دشنام دادن و سبک کردن حضرت مجتبی باشد- عمرو بن عاص از معاویه درخواست کرد که بفرست بطلب حسن بن علی و او را در مجلس خود حاضر کن زیرا که روش و سنّت پدر خود را زنده کرده و هر کجا می‌رود مردمان در دنبال او راه می‌روند و اطاعت فرمان او میکنند و هر چه می‌گوید گفتار او را تصدیق میکنند و این سبب رفعت مقام او و پدر او شده بزرگتر و بیشتر ان آنچه شأن ایشان است اگر در طلب او بفرستی ما

تقصیر را بگردن او و پدر او خواهیم گذارد و او و پدرش را سب و دشنام خواهیم داد و قدر و مرتبه او و پدرش را کوچک خواهیم کرد تا تو را در خلافت تصدیق کند معاویه گفت در جواب ایشان من می‌ترسم قلادهائی بگردنهایتان بیندازد که ننگ و عار ان برایتان باقی بماند تا وقتیکه شما ر در قبر گذارند بخدا سوگند که من هرگز او را نمی‌بینم مگر اینکه کراهت از دیدن او دارم و از عتاب او می‌ترسم و اگر در طلب او بفرستم در حق او انصاف خواهم داد از آنچه با شما بگوید- عمرو بن العاص گفت ایا می‌ترسی که باطل خود را بر حق ما غلبه دهد و بیماری خود را بر صحت ما برتری دهد- معاویه گفت نه- عتبّه گفت نمیدانم این چه رأیست سوگند بخدا نمیتوانید بیشتر و بزرگتر از آنچه در نفسهای شما است با او محاجّه کنید و او هم محاجّه نمیکند بزرگتر از آنچه در نفس او است بر علیه شما و او از خانواده ایستکه خصومت و جدال میکنند- پس فرستادند بطلب حسن علیه السلام چون فرستاده معاویه بنزد انحضرت امد عرض کرد معاویه تو را طلب میکند فرمود چه کسی در نزد اوست گفت فلاّن و فلاّن و اسم هر یک را گفت- حضرت مجتبی فرمود چه میخواهند خدا سقف را بر سرانها خراب کند و بفرستد بر ایشان عذاب را از جائیکه

نفهمند- پس بکنیز خود فرمود لباسهای مرا بیاور پس حضرت ایندعا را خواند اللهم انی ادا بک فی نحورهم و اعوذ بک من شرورهم و استعین بک علیهم فاکفنیهم بما شئت و انی شئت من حولک و قوتک یا ارحم الراحمین (یعنی خدایا من دفع میکنم بیاری تو آنچه در گلوهای ایشان است و پناه میبرم بتو از بدیهایشان و یاری میطلبم از تو بضرر ایشان پس بازدار مرا از شر ایشان بانچه که میخواهی و هر طور میخواهی از حول و قوه خود ایرحم کنندترین رحم کنندگان- پس بقاصد فرمود اینست دعای فرج و هنگامیکه بر معاویه وارد شد معاویه او را خوشامد گفت و درود براو فرستاد و باو دست داد حضرت فرمود در این درودی که گفتی و این دستی که بمن دادی سلامتی هست و در امانم معاویه گفت اری این گروه فرمان مرا نبردند و بسوی تو فرستادند تا تو را باقرار بیاورند که بگوئی عثمان مظلوم کشته شد و پدر تو او را کشت پس از ایشان بشنو و برگفته ایشان جواب بگو و ملاحظه از من مکن که من مانع از جواب گفتن تو

بایشان نیستم فَقَالَ الْحَسَنُ فَسُبْحَانَ اللَّهِ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْإِذْنُ فِيهِ إِلَيْكَ وَاللَّهِ لَئِن آجَبْتَهُمْ إِلَى مَا أَرَادُوا إِنِّي لَأَسْتَحْيِي لَكَ مِنَ الْفُحْشِ وَ
 ان كَانُوا عَلَّبُوكَ عَلَى مَا تُرِيدُ إِنِّي لَأَسْتَحْيِي لَكَ مِنَ الضَّعْفِ فَبَايَهُمَا تَقَرَّرَ وَمِنْ آيِهِمَا تَعْتَدِرُ وَأَمَّا إِنِّي لَوْ عَلِمْتُ بِمَكَانِهِمْ وَاجْتِمَاعِهِمْ
 لَجِئْتُ بِعَدَّتِهِمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ مَعَ آتِي مَعَ وَحَدَّثِي هُمْ أَوْحَشُ مِنِّي مِنْ جَمْعِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَوْلِيَّ الْيَوْمَ فَمُرَّهُمْ فَلْيَقُولُوا فَاسْمَعُ وَ
 لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ فَتَكَلَّمَ عَمْرُو بْنُ عَثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ فَقَالَ مَا سَمِعْتُ كَالْيَوْمِ ان بَقِيَ مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَلَى وَجْهِ
 الأَرْضِ مِنْ أَحَدٍ بَعْدَ قَتْلِ الْخَلِيفَةِ عَثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ وَكَانَ ابْنُ اخْتِهِمْ وَالْفَاضِلُ فِي الأِسْلَامِ مَنْزِلُهُ وَالْوَخْشُ بِرَسُولِ اللَّهِ أَثَرُهُ فَبِئْسَ كِرَامَةُ
 اللَّهِ حَتَّى سَفَكُوا دَمَهُ اعْتِدَاءً وَطَلَبًا لِلْفِتْنَةِ وَحَسَدًا وَنَفَاسِيَةً وَطَلَبًا مَا لَيْسُوا بِأَهْلِينَ لِذَلِكَ مَعَ سَوَابِقِهِ وَمَنْزِلُهُ مِنَ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ وَمِنْ
 الأِسْلَامِ فَيَادُلَاهُ ان يَكُونَ حَسَنًا وَسَائِرِ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَتَلَهُ عَثْمَانُ أَحْيَاءَ يَمْشُونَ عَلَى مَنَاكِبِ الأَرْضِ وَعَثْمَانُ بِدَمِهِ مُضْرَجٌ مَعَ ان لَنَا
 فِيكُمْ تِسْعَةَ عَشَرَ دَمًا بِتَقْلِي بَنِي أُمَيَّةَ بَدْرَ ثُمَّ تَكَلَّمَ عَمْرُو بْنُ العَاصِ فَحَمَدَ اللَّهَ وَاثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّ ابْنِ أَبِي تَرَابٍ بَعَثْنَا إِلَيْكَ لِتَقْرَرَكَ ان
 أَبَاكَ سَمَّ أَبَا بَكْرٍ الصَّدِيقِ وَاشْتَرَكَ فِي قَتْلِ عَمْرِو الفَارُوقِ وَقَتَلَ

عَثْمَانَ ذِي النُّورَيْنِ مَظْلُومًا وَادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ حَقٌّ وَوَقَعَ فِيهِ وَذَكَرَ الْفِتْنَةَ وَغَيْرَ بِشَأْنِهَا ثُمَّ قَالَ انكُمْ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ
 لِيُطِيعَكُمْ الْمَلِكُ فَتَرْكَبُونَ فِيهِ مَا لا- يَحِلُّ لَكُمْ ثُمَّ انْتِ يا حَسَنُ تَحَدَّثُ نَفْسَكَ بِأَنَّكَ كَاتِنٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالسُّعْدُ عِنْدَكَ عَقْلٌ ذَلِكَ وَ
 لَأَرَأَيْهِ وَكَيْفَ وَقَدْ سَلَبْتَهُ وَتَرَكْتَ أَحْمَقَ فِي قَرِيشٍ وَذَلِكَ لِسُوءِ عَمَلِ أَبِيكَ وَانَّمَا دَعَوْنَاكَ لِنَسْبِكَ وَإِيَّاكَ ثُمَّ انكَ لا تَسْتَطِيعُ ان
 تَعِيبَ عَلَيْنَا وَلا ان تَكْذِبَنَا بِهِ فَان كُنْتَ تَرَا انَا كَذَبْنَاكَ فِي شَيْءٍ وَتَقُولُنَا عَلَيْكَ بِالْبَاطِلِ وَادَّعِينَا عَلَيْكَ خِلافَ الْحَقِّ فَتَكَلَّمَ وَالأَ فَاعْلَمْ
 انَّكَ وَابَاكَ مِنْ شَرِّ خَلْقِ اللَّهِ فَاثَمًا أَبُوكَ فَقَدْ كَفَانَا اللَّهُ تَقْلَهُ وَتَفَرَّدَ بِهِ وَانَّمَا انْتِ فَانَّكَ فِي أَيْدِينَا نَتَخَيَّرُ فِيكَ وَاللَّهُ ان لَوْ قَتَلْنَاكَ مَا كَانَ
 فِي قَتْلِكَ إِثْمٌ عِنْدَ اللَّهِ وَلا عَيْبٌ عِنْدَ النَّاسِ ثُمَّ تَكَلَّمَ عَتْبَةُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ فَكَانَ أَوَّلَ مَا ابْتَدَأَ بِهِ ان قَالَ يا حَسَنُ انَّ أَبَاكَ كَانَ شَرًّا قَرِيشِ

لقريش

ص: ۵۲

اقتطعه لارحامها و اسفکه لدماءها و انک لمن قتلۀ عثمان و ان فی الحق ان تقتلک به و ان علیک القود فی کتاب الله عزوجل و انا قاتلک به و اما ابوک فدق تفرد الله بقتله فکفانا امره و اما رجاءک الخلفه فلست فیها لافی قدحه زندک و لافی رجحه میزانک ثم تکلم الولید بن عقبه بن ابی معیط بنحو من کلام اصحابه فقال یا معشر بنی هاشم کنتم اول من دب بعیب عثمان و جمع الناس علیه حتی قتلتموه حرصاً علی الملک و طلباً للدنیا الخبیثه و حبا لها و کان عثمان خالکم فنع الخال کان لکم و کان صهرکم فکان نعم الضیهر لکم قد کنتم اول من حسده و طعن علیه ثم ولیم ثقله فکیف رأیتم صنع الله بکم ثم تکلم المغیره بن شعبه فکان کلامه و قوله کلاً فی علی علیه السلام ثم قال یا حسن ان عثمان قتل مظلوماً فلن یکن لابیک فی ذلک عذر برئ و لا اعتذار مذنب غیر انا یا حسن قد ظننا لابیک فی ضمۀ قتله عثمان و ایوائه لهم و ذبۀ عنهم انه بقتله راض و کان و الله طویل السیف و اللسان یقتل الحی و یعیب المیت و بنو امیه خیر لبنی هاشم من بنی هاشم لبنی امیه و معاویه خیر لک یا حسن منک لمعاویه و قد کان ابوک ناصب رسول الله (صلی الله علیه و اله) ثم کره ان ینایع

بابکر حتی اتی به قوداً ثم دس علیه و سقا «سماً فقتله ثم نازع عمر حتی هم ان یضرب رقبتہ فعمد فی قتله ثم طعن علی عثمان حتی قتله کل هؤلاء قد شرک فی دمهم فای منزله له من الله یا حسن و قد جعل الله السیطان لولی المقتول فی کتابه المنزل فمعاویه ولی المقتول بغیر حق فکان من الحق لو قتلناک و اخاک و الله مادم علی باخطر من دم عثمان و ما کان الله لیجمع فیکم یا بنی عبدالمطلب الملک و النبوه ثم سکت الترجمه پس حضرت مجتبی علیه السلام فرمود منزله است خدا (و اینکلام در مقام تعجب گفته میشود) خانه خانه تست و وارد شدن در ان منوط باذن تست اگر اجابت کنی انها را در گفتن آنچه اراده کرده‌اند من حیا میکنم که تو را فحش دهم و اگر انها بر تو غالب باشند و برخلاف اراده تو سخن گویند من حیا میکنم بجهت ضعف و ناتوانی تو بکدام یک از این دو اقرار میکنی و از کدام یک از ایندو عذر میخواهی اما من اگر میدانستم بودن و اجتماع ایشان در اینجا مطابق عدۀ ایشان از بنی هاشم با خود همراه میاوردم با اینکه من تنها هستم این جماعت از من از همه انها وحشتناک ترند زیرا که خدای عزوجل امروز ولی من است پس فرمانده ایشانرا تا بگویند آنچه میخواهند و من

بشنوم حرکت و توانائی نیست مگر بخواست خدای برتری دارنده بزرگ پس عرموبن عثمان بن عفان اغاز سخن کرد و گفت تا امروز نشنیده‌ام در روی زمین بعد از قتل خلیفه عثمان کسی از پسران عبدالمطلب باقی مانده باشد و در اسلام دارای فضیلتی باشد که در مقام و منزلت و مخصوص بودن برسولخدا و وارث علم و مکرمت و صفات پسندیده او بود مانند عثمان که پسر خواهر ایشانست باشد چه بد کرامتی است خدا را تا انکه خون او را ریختند از روی دشمنی و فتنه‌جویی و حسد و جاه‌طلبی و خواستن چیزی که اهلیت انرا ندارند با سابقه‌ها

و مقامی که از خدا رسول و اسلام داشته چقدر ذلت و خواری است که حسن و سایر اولاد عبدالمطلب زنده روی زمین راه روند و عثمان بخون خود اغشته باشد با اینکه برای ما است انتقام نوزده خون دیگر از بنی امیه که در جنگ بدر کشته شدند پس عمرو بن العاص بسخن درآمد و پس از حمد و ثنای بر خدا گفت ای پسر ابی تراب ما بطلب تو فرستادیم که تو را باقرار درآوریم که پدرت ابوبکر صدیق را سم خورانی و در کشتن عمر فاروق شریک شد و در قتل عثمان ذوالنورین شرکت کرد و او مظلوم کشته شد و ادعا کرد چیزها که حق او نبود (یعنی خلافت را) و دران واقع شد و یاد کرد فتنه را و سرزنش و ملامت کرد او را بوارد فتنه شدن پس از ان گفت ای پسران عبدالمطلب خدا ملک را مطیع شما نگردانیده که در ان سوار شوید و بر چیزی که در ان برای شما حلال نیست ای حسن تو با خود حدیث نفس میکنی که امیرمؤمنان شوی و حال انکه عقلی برای تو نیست و رأیی برای خلافت نداری چگونه لایق ان باشی و حال انکه از خودت سلب کردی و بنادانی از ان بازماندی در میان قریش و این از جهت بدی عمل پدرت بود ما تو را برای این دعوت کردم که تو و پدرت را دشنام دهیم و تو نتوانی عیبی بر ما بگویی و ما را تکذیب کنی پس اگر میبینی که ما تو را تکذیب میکنیم و بر باطل چیزی میگوئیم و ادعای ما برخلاف حق است سخن بگو و الا بدان که تو و پدرت از بدترین خلق خدا هستی اما پدر تو خدا بکشتن او ما را کفایت کرد و بتنهائی کشته شد و اما تو در دست ما گرفتاری بخدا سوگند اگر تو را بکشیم در کشتن تو پیش خدا گناهکار نیستیم و در پیش مردم هم عیبی نیست پس از ان عتبه بن ابی سفیان بسخن درآمد و اول سختی که گفت این بود که ای حسن پدر تو بدترین قریش بود برای قریش و از همه کس بیشتر قطع رحم میکرد و خونریزتر از همه بود و تو از کشتندگان عثمانی و حق این است که تو را باین سبب بکشیم و در کتاب خدا حکم تو کشتن تو است و ما کشته توایم و اما در کشتن پدرت خد متفرد بود و برای ما کفایت امر او را کرد و تو بخلافت امیدوار نباش که اهل ان نیستی و کسی برأی تو نیست و میزان تو رجحان و برتری ندارد پس از ان ولید بن عقبه تکلم کرد و سخن او مانند سخنان یاران او بود گفت ای گروه بنی هاشم شما اول کسی هستید که بجنب و جودر امیدید برای عیبگویی از عثمان و مردمان را بر او شورانیدید تا اینکه از جهت حریص بودن بر ملک او را کشتید و قطع رحم کردید و امت را بهلاکت انداختید و برای حرصی که برای در دست گرفتن ملک داشتید خون امت ریخته شد و این برای طلب دنیای خبیثه و شبکهای ان بود و حال انکه عثمان خالوی شما و نیکو خالویی براری شما بود و داماد شما و خوب دامادی بود برای شما شما اول کسی بودید که بر او حسد بردید و او را طعن زدید بعد از ان او را کشتید خدا با شما چه خواهد کرد پس مغیره بن شعبه سخن گفت و سخنان او هم دربد گوئی از علی (علیه السلام) بود گفت این حسن عثمان مظلوم

کشته شد و پدرت هرگز معذور نیست باینکه بگوید من بیزار از کشته شدن اویم و عذری برای گناهکار بودن او نیست ای حسن جز اینکه گمان ما این است که پدرت با کشتندگان او همراه بود و آنها را جای داد و از آنها دفاع میکرد دلیل است براینکه راضی بکشتن او بوده و پدرت شمشیر و زبان دراز دشات کشنده زنده و عیبگوی مرده بود و بنی امیه برای بنی هاشم خیرخواه‌تر بودند از بنی هاشم برای بنی امیه و معاویه ای حسن برای تو بهتر است از تو برای معاویه و پدر تو دشمن رسولخدا (صلی الله علیه واله) بود در زندگی او بیشتر او را میترسانید و اراده کشتن او را داشت و رسولخدا این امر را میدانست و بعد از پیغمبر کراهت داشت از اینکه با ابوبکر بیعت کند تا اینکه او را باجبار کشانیدند نزد او پس از ان ابوبکر را مسموم کرد و بسم او را کشت و بعد از ان با عمر نزاع کرد تا اندازه‌ایکه همت برانگماشت که گردن عمر را بزند و تعمّد داشت برای کشتن او و بعد از عمر بن عثمان طعنه زد تا انکه او را کشت شریک در خون همه آنها هست با اینحال چه مقامی دارد در نزد خدا ای حسن و حال انکه خدا در کتابیکه نازل کرده تسلط داده است ولی مقتول را و معاویه ولی مقتولی است که بناحق کشته شده و

حق اینستکه تو و برادرت را بکشد خون علیّ خطیرتر از خون عثمان نیست خدا پیغمبری و ملک را در فرزندان عبدالمطلب جمع نکردهی پس از ان ساکت شد فَتَكَلَّمَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَىٰ أَوْلَكُمْ بِأَوْلِنَا وَ أَخْرَجَكُمْ بِأَخْرِنَا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ جَدِّي مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اسْمَعُوا مَقَالَتِي وَ أَعِيرُونِي فَهَمَّكُمْ وَ بَكَ أَبَدًا يَا مُعَاوِيَةُ إِنَّهُ لَعَمْرُ اللَّهِ يَا أَرْزَقَ مَا شَتَمَنِي غَيْرُكَ وَ مَا هُوَ لَاءِ شَتَمُونِي وَ لَا سِبِّ بَنِي غَيْرُكَ وَ مَا هُوَ لَاءِ سِبِّ بَنِي وَ لَكِن شَتَمْتَنِي فَحُشًّا مِنْكَ وَ سُوءَ رَأْيٍ وَ بَعْثًا وَ إِنَّهُ وَ اللَّهُ لَوْ كُنْتُ أَنَا وَ هُوَ لَاءِ يَا أَرْزَقَ مُشَاوِرِينَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ حَوْلِنَا الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ مَا قَدَرُوا أَنْ يَتَكَلَّمُوا

بِهِ وَلَمَّا اسْتَقْبَلُونِي بِمَا اسْتَقْبَلُونِي بِهِ فَاسْمَعُوا مِنِّي أَيُّهَا الْمَلَأُ الْمُجْتَمِعُونَ الْمُتَعَاوِنُونَ عَلَيَّ وَ لَاتَكْتُمُوا حَقًّا عَلِمْتُمُوهُ وَلَا تُصَيِّدُوا بِبَاطِلٍ إِنْ نَطَقْتُ بِهِ وَ سَابَدْتُ بِكَ يَا مُعَاوِيَةَ وَ لَا- أَقُولُ فِيكَ إِلَّا دُونَ مَا فِيكَ أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ الرَّجُلَ الَّذِي شَتَمْتُمُوهُ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ كِلْتَيْهِمَا وَ أَنْتَ تَرَاهُمَا جَمِيعًا وَ أَنْتَ فِي ضَلَالَةٍ تَعْبُدُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ كِلْتَيْهِمَا بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ وَ بَيْعَةَ الْفَتْحِ وَ أَنْتَ يَا مُعَاوِيَةَ بِالْأَوْلَى كَافِرٌ وَ بِالْآخِرَى نَاكِثٌ ثُمَّ قَالَ أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ مَا أَقُولُ حَقًّا إِنَّهُ لَقَيْكُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ يَدْرُ وَ مَعَهُ رَايَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَعَكَ يَا مُعَاوِيَةَ رَايَةُ الْمُشْرِكِينَ وَ أَنْتَ تَعْبُدُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى وَ تَرَى حَرْبَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَضًا وَاجِبًا وَ لَقَيْكُمْ يَوْمَ أُحُدٍ وَ مَعَهُ رَايَةُ النَّبِيِّ وَ مَعَكَ يَا مُعَاوِيَةَ رَايَةُ الْمُشْرِكِينَ وَ لَقَيْكُمْ يَوْمَ الْأَحْزَابِ وَ مَعَهُ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَعَكَ يَا مُعَاوِيَةَ رَايَةُ الْمُشْرِكِينَ كُلُّ ذَلِكَ يُفْلِحُ اللَّهُ حُجَّتَهُ وَ يَحِقَّ دَعْوَتُهُ وَ يَصْدُقُ أَحْدُوثُهُ وَ يَنْصُرُ رَايَتَهُ وَ كُلُّ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ يُرَى عَنْهُ رَاضِيًا فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا سَاخِطًا

عَلَيْكَ التَّرْجُمَةُ پس تکلم فرمود ابو محمد حسن بن علی علیه السلام و فرمود ستایش خدا را که هدایت کرد اول شما را باوّل ما و آخر شما را باآخر ما، و درود پیوسته خدا بر جلد من محمّد پیغمبر خدا و اهل بیت او باد با تحیت بشنوید از من گفتار مرا و توجه دهید فهم خود را برای ظاهر کردن موضع طعن و خلل خود ای معاویه بتو ابتدا میکنم سخن خود را سوگند بعمری که خدا بمن داده ای زاغ چشم بمن هرزه گویی نکرد مگر تو و مرا دشنام نداد غیر از تو اینجماعت مرا دشنام ندادند ولیکن تو مرا دشنام دادی و هرزه گفتی تو بدگوئی کردی و این از بدی رأی و گمراهی و دشمنی و حسدی است که بر ما میبری و از جهت عداوتی است که از قدیم تا هم اکنون با محمّد صلی الله علیه و اله داشته‌ای و داری بخدا سوگند که اگر من با اینجماعت مشاور در مسجد رسولخدا صلی الله علیه و اله بودیم و مهاجر و انصار در اطراف ما بودند اینها قدرت سخن گفتن نداشتند که باین گفتارهای زشت تکلم کنند و با من روبرو نمیشدند بشنوید ایر گوهیکه با یکدیگر کمک میکنند بر ضرر من و حقی را که میدانید کتمان نکنید و اگر باطل سخن گفتن تصدیق نکنید اوّل روی سختم با تست ای معاویه و نمیگویم در حق تو مگر کمتر از بدیهائی که در حق تو باید گفت شمارا بخدا سوگند میدهم آیا میدانید اینمردی که باد هرزه گویی میکند (یعنی علی علیه السلام) کسی است که بطرف دو قبله نماز گذارده با پیغمبر و تو آنها را با هم میدیدی وقتی در گمراهی بودی و بندگی دو بت بزرگ خود لات و عزی را میکردی و کسی است که دو مرتبه با پیغمبر بیعت کرد یکی در بیعت رضوان و یکی در بیعت فتح و تو ای معاویه به بیعت اوّل کافر بودی و در بیعت دوم بیعت خود را شکستی پس فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید آنچه که من میگویم حق است پدر من بود که با رسولخدا ملاقات کرد با شما در روز بدر و با او بود پرچم رسولخدا صلی الله علیه و اله با مؤمنین و تو ای معاویه پرچمدار مشرکین بودی و بت میپرستیدی لات و عزی را و جنگ با رسولخدا را فرض واجب میدانستی پدر من بود که با شما تلاقی کرد در احد و با او بود پرچم پیغمبر و تو پرچمدار مشرکین بودی پدر من بود که ملاقات کرد شما را در روز احزاب و با او بود پرچم رسولخدا صلی الله علیه و اله و پرچمدار مشرکین تو بودی در همه اینجاها ظفر داد خدا حجت خود را و ثابت کرد دعوت او را و راست کرد حدیثهای او را و یاری کرد پرچم او را و در همه اینجاها پیغمبر صلی الله علیه و اله از او راضی و خشنود و بر تو خشمناک دیده میشد ثُمَّ اُنشُدْكُمْ بِاللّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَاضِرَ رَبَّنِي قُرَيْظَةَ وَبَنِي النَّضِيرِ ثُمَّ بَعَثَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَمَعَهُ رَأْيَةُ الْمُهَاجِرِينَ وَ سَعْدَ بْنَ مَعَاذٍ وَمَعَهُ رَأْيَةُ الْأَنْصَارِ فَأَمَّا سَعْدُ بْنُ مَعَاذٍ فَجَرَحَ وَ حُمِلَ جَرِيحًا وَ أَمَّا عُمَرُ فَجَرَعَ هَارِبًا وَ هُوَ يَجْبُنُ وَ يُجْبِنُ أَصْحَابَهُ وَ يُجْبِنُهُ أَصْحَابُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَعْطِينَ الزَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللّهُ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللّهُ

و رَسُولُهُ كَرَارًا غَيْرُ فَرَارٍ ثُمَّ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ فَتَعَرَّضَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَغَيْرُهُمَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَعَلَيٌّ يَوْمَئِذٍ أَرْمِيدُ شَدِيدُ الرَّمِيدِ فَدَعَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَتَقَلَّ فِي عَيْنَيْهِ فَبَرَّءَ مِنْ رَمِدِهِ وَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ فَمَضَى وَلَمْ يَتْنِ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَنَّهُ وَطَوْلِهِ وَأَنْتَ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ عِدُّوْ اللَّهِ وَلِرَسُولِهِ فَهَلْ يَسْتَوِي بَيْنَ رَجُلٍ نَصَحَ اللَّهُ وَلِرَسُولِهِ وَرَجُلٍ عَادَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ ثُمَّ أُقْسِمَ بِاللَّهِ مَا أَسْلَمَ قَلْبُكَ بَعْدَ وَلَكِنَّ اللِّسَانَ خَائِفٌ فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا لَيْسَ فِي الْقَلْبِ أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتَخْلَفَهُ عَلَى الْمَدِينَةِ فِي غَزَاهِ تَبُوكٍ وَلَا سَيْخَطَ ذَلِكَ وَلَا كِرَاهِيَةَ وَتَكَلَّمَ فِيهِ الْمُنَافِقُونَ فَقَالَ لَا تَخْلَفْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَإِنِّي لَمْ أَتَخَلَّفْ عَنْكَ فِي غَزْوَةٍ قَطُّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْتَ وَصِييٌّ وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِ بَمَنْزِلِهِ

هَرُونَ مِنْ مُوسَى ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ تَوَلَّانِي فَقَدْ تَوَلَّى اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى عَلِيًّا فَقَدْ تَوَلَّانِي وَمَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي

التَّارِجُمَةُ شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که رسولخدا صلی الله علیه واله زمانیکه محاصره کرد بنی قریظه و بنی نضیر را عمر را سر کرده مهاجرین قرار داد و با پرچم مهاجرین بجنگ آنها فرستاد و سعد بن معاذ را با رایت انصار فرستاد سعد مجروح شد و او را در حال مجروحی حمل کردن و عمر بحال فرار برگشت و ترسناک بود و اصحاب خود را میترسانید و اصحاب او هم او را میترسانیدند پس رسولخدا فرمود فردا پرچم را بدست کسی میدهم که دوست میدارد خدا و رسول را و خدا و رسول هم او را دوست میدارند پی در پی حمله کننده است در جنگها و هیچوقت از دشمن فرار نمیکند و برنمیگردد تا خدا فتح را بدست او قرار دهد- پس ابوبکر عمرو غیر ایشان از مهاجرین و انصار هر یک از ایشان در طلب بودند که شاید رسولخدا پرچم را بدست او دهد و در انروز علی علیه السلام مبتلا بدرد چشم شدید بود پس انحضرت او را به پیش خود خواند و اب دهان در چشم او انداخت رمد ان زایل شد پرچم را بدست او داد پس او رفت و برگشت تا خدا او را فاتح برگردانید بفضل و احسان خود و تو در انروز در مکه دشمن خدا و رسول او بودی آیا تساوی و برابریست در میان کسیکه برای خدا و رسول او نصیحت میکند با کسیکه دشمن خدا و رسول او است بخدا سوگند یاد میکنم که دل تو هنوز اسلام را نپذیرفته است ولی زبان تو ترسانست سخن میگوید بآنچه که در دل تو نیست شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که رسول خدا صلی الله علیه واله هنگامیکه خواست بغزوه بتوک رود بدون هیچگونه خشمی و کرامتی او را در مدینه خلیفه خود قرار داد و منافقان در اینباب سخنانی گفتند که او گفت یا رسول الله مرا در مدینه باقی نگذارید زیرا که من در هیچ غزوه‌ای از تو جدا نبوده‌ام هرگز پس رسولخدا صلی الله علیه واله فرمود تو وصی و جانشین منی در میان کسان من همچنان که هارون از جانب موسی خلیفه بود پس گرفت دست علی را و فرمود هر که مرا ولی خود بداند خدا را ولی خود دانسته و هر که علی را ولی خود بداند مرا ولی خود دانسته و هر که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته و هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته ثُمَّ قَالَ أَنشُدْكُمْ بِاللَّهِ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ فِي حَجَّةِ الْوِدَاعِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَمْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي

فَاحِلُوا حَلَالَهُ وَ حَرَّمُوا حَرَامَهُ وَ أَعْمَلُوا بِمُحْكَمِهِ وَ آمَنُوا بِمُتَشَابِهِهِ وَقُولُوا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ أَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي وَ عِتْرَتِي وَ الْوَالِئِ مِنَ الْوَالِيَّاتِ وَ انصُرُوهُمْ عَلَى مَنْ عَادَاهُمْ وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَزَالَا فِيكُمْ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ دَعَا وَ هُوَ عَلَى الْمِثْبَرِ عَلِيًّا فَاجْتَدَبَهُ بِيَدِهِ فَقَالَ اللَّهُمَّ وَ آلِ مَنْ

والاَهُ وَ عَادٍ مِّنْ عَادَاهُ اللَّهُمَّ مَن عَادَى عَلِيًّا فَلَا تَجْعَلْ لَهُ فِي الْأَرْضِ مَقْعَدًا وَلَا فِي السَّمَاءِ مَصْعَدًا وَ اجْعَلْهُ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِّنَ النَّارِ وَ
 أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ اتَّعَلَّمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَهُ أَنْتَ الذَّائِدُ مِنْ حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ تَذُودٌ عَنْهُ كَمَا يَذُودُ أَحَدُكُمْ الْغَرِيْبَةَ مِنْ
 وَسْطِ إِبِلِهِ وَ أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ اتَّعَلَّمُونَ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تَوَفَّى فِيهِ فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ فَقَالَ عَلِيُّ مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يُبْكِينِي أَنِّي أَعْلَمُ أَنَّ لَكَ فِي قُلُوبِ رِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي ضَغَائِنَ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ حَتَّى اتَّوَلَّيْتُ عَنْكَ
 أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ اتَّعَلَّمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ وَ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ بَيْتِهِ قَالَ اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِي وَ عِزَّتِي
 اللَّهُمَّ وَ آلٍ مِّنَ الْوَالِدِمْ وَ عَادٍ مِّنْ عَادَاهُمْ وَ قَالَ إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَسَفِينَةِ نُوحٍ مِّنْ دَخَلَ فِيهَا نَجَّى وَ
 مَن تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَ أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ اتَّعَلَّمُونَ أَنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدِ سَلَّمُوا عَلَيْهِ بِالْوِلَايَةِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ فِي حَيَاتِهِ التَّرْجُمَةَ پَسِ فَرَمُودِ شَمَا رَا بِخُدَا قَسَمِ مِيدِهِمْ آيَا مِيدَانِيدِ كِهَ رَسُولِ خُدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

فرمود در سفر حجه الوداع ایگروه مردمان من باقی میگذارم در میان شما چیزی را که گمراه نشوید پس از آن و آن کتاب خدا و عترت و اهل بیت من است پس حلال بدانید حلال او را و حرام بدانید حرام او را و بمجکم آن عمل کنید و بمتاشبه آن ایمان بیاورید و بگوئید ایمان آوردیم بآنچه که خدا در اینکتاب فرستاده است و دوست بدارید اهل بیت مرا و عترت مرا و دوست بدارید کسی را که ایشانرا دوست بدارد و یاری کنید ایشانرا بر ضرر کسی که با ایشان دشمنی کند و این دو چیز که کتاب و عترت باشند همیشه با شما هستند در میان شما تا وقتیکه وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر در روز قیامت پس در همان حال که بالای منبر بود علی را خواند و دست او را گرفت و گفت خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد خدایا جای نشستنی قرار مده در روی زمین و راه صعودی قرار مده در آسمان برای کسی که با علی دشمنی کند و او را در درکه پائین تر از آتش قرار ده و شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که رسولخدا صلی الله علیه و اله درباره او فرمود که تو سیراب کننده‌ای از حوض من در روز قیامت سیراب میکنی از آن همچنانکه سیراب کند از شما در میان شترهای خود

شتر دوراز آب افتاده‌ایرا و شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که او یعنی علی در مرض موت پیغمبر صلی الله علیه و اله بر او وارد شد پس گریه کرد رسولخدا علی عرضه داشت که ای رسولخدا چه چیز شما را بگریه در آورد فرمود کینه‌های مردانی از امت من که از و در دلهای ایشان است و ظاهر نمیکنند آنها را مگر پس از مرگ من که از تو دور می‌شوم و شما را بخدا قسم میدهم که آیا میدانید که رسولخدا صلی الله علیه و اله در حال احتضار وقتیکه میخواست از دنیا رحلت کند اهل بیت خود را در نزد خود مجتمع دید گفت خدایا اینجماعت اهل بیت منند و عترت من خدایا دوست بدار هر که ایشانرا دوست بدارد و دشمن بدار هر که ایشانرا دشمن دارد و فرمود مثل اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح است هر که در آن داخل شد نجات یافت و هر که تخلف ورزید از آن غرق شد و شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که اصحاب رسولخدا صلی الله علیه و اله بر او سلام کردند بولایت وقتیکه هنوز رسولخدا صلی الله علیه و اله زنده بود آنشدکم بالله اَتَعْلَمُونَ اِنَّ عَلِيًّا اَوَّلُ مَنْ حَرَّمَ الشَّهَوَاتِ كُلَّهَا عَلَي نَفْسِهِ مِنْ اَصْحَابِ رَسُوْلِ اللهِ فَانزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ

اٰمَنُوْا لَا تُحَرِّمُوْا طَيِّبَاتٍ مَا اَحَلَّ اللهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوْا اِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِيْنَ وَكُلُوْا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ حَلٰلًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِيْ اَنْتُمْ بِهٖ مُؤْمِنُوْنَ وَكَانَ عِنْدَهٗ عِلْمُ الْمَنٰيَا وَعِلْمُ الْقَضَايَا وَفَصَلِّ الْخَطَابِ وَرُسُوْخِ الْعِلْمِ وَمُنزَلُ الْقُرْآنِ وَكَانَ رَهْطًا لَّا نَعْلَمُهُمْ يَتَمَّمُوْنَ عَشْرَةَ نَبَاَهُمُ اللهُ اَنْهُمْ

مُؤْمِنُونَ وَأَنْتُمْ فِي رَهْطٍ قَرِيبٍ مِنْ عِدَّةٍ أُولَئِكَ لُعِنُوا عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاشْهَدُوا لَكُمْ وَأَشْهَدُ عَلَيْكُمْ أَنَّكُمْ لُعْنَاءُ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ كُلُّكُمْ وَأَنْشَدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ إِلَيْكَ لِكِتَابِ لَهْ لِبْنِي خُزَيْمَةَ حِينَ أَصَابَهُمْ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ فَانصَرَفَ إِلَيْهِ الرَّسُولُ فَقَالَ هُوَ يَأْكُلُ فَأَعَادَ الرَّسُولُ إِلَيْكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كُلَّ ذَلِكَ يَنْصَرِفُ الرَّسُولُ إِلَيْهِ وَيَقُولُ هُوَ يَأْكُلُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ اللَّهُمَّ لَا تَشْبِعْ بَطْنَهُ فَهِيَ وَاللَّهِ فِي نَهْمَتِكَ وَأَكَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ قَالَ أَنْشَدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ مَا أَقُولُ حَقًّا إِنَّكَ يَا مُعَاوِيَةَ كُنْتَ تَسُوقُ بِأَبِيكَ عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ يَقُودُهُ أَخُوكَ هَذَا الْقَاعِدُ وَهَذَا يَوْمَ الْأَحْزَابِ فَلَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ الْقَائِدَ وَالرَّاكِبَ وَالسَّائِقَ فَكَانَ أَبُوكَ الرَّاكِبَ وَأَنْتَ يَا أَرْزَقَ السَّائِقُ وَأَخُوكَ هَذَا الْقَاعِدُ أَنْشَدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَنَ أَبَا سَيْفِيَانَ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَوْلَاهُنَّ حِينَ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَأَبُوسَيْفِيَانَ جَلَوْا مِنَ الشَّامِ فَوَقَعَ فِيهِ أَبُوسَيْفِيَانَ فَسَبَّهُ وَأَوْعَدَهُ وَهَمَّ أَنْ يَبْطِشَ بِهِ ثُمَّ

ص: ۶۲

صَرَفَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْهُ وَالثَّانِيَةَ يَوْمَ الْعِيرِ حَيْثُ طَرَدَهَا أَبُو سَفِيَانَ لِيَحْرَزَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَالثَّلَاثَةَ يَوْمَ أُحُدٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ اللَّهُ مَوْلَانَا وَ لَأَمَوْلَى لَكُمْ قَالَ أَبُو سَفِيَانَ لَنَا الْعُزَى وَ لَأَعُزَى لَكُمْ فَلَعَنَهُ اللَّهُ وَ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ أَجْمَعُونَ التَّرْجُمَةُ شَمَا رَا بَخْدَا قِسْم مِيدَهْم آيا ميدانيد كه على اول كسى است كه حرام كرد همه خواهشها را بر نفس خود در ميان اصحاب رسول خدا پس خداى عزوجل در حق او اين آيه را فرساده كه ظاهر مفاد آن اينست يكسانيكه ايمان آورده اند حرام نكنيد برخودتان چيزهاى پاكيه ايرا كه خدا روزى شما کرده و برايتان حلال فرموده و سر از فرمان حق نپيچيد و تجاوز نكنيد كه خدا دوست نمدارد تجاوزكنندگان را و بخوريد از آنچه كه روزى داده است خدا بشما در حاليكه حلال و پاكيه باشد و بپرهيزيد از خدائيكه باو گرویده ايد و در نزد ايشان است علم آجل و علم قطع خصومات و بيان آنچه كه در قران است و متمكن بودن در علم هرچيزيكه در قران نازل شده و گروهى ميباشند كه ده نفر نميشوند و شماره آنها بده نميرسد كه خدا بمؤمن بودن ايشان را خبر داده است و شما در گروهى هستيد كه شماره آنها نزديك بشماره اين عده مؤمن ميباشد يعنى قريب ده نفرند كه آنها بزبان رسول خدا صلى الله عليه واله لعن کرده شده اند پس گواهي ميدهم براى شما و بر ضرر شما كه شما لعنت شدگان خدائيد همگي بزبان پيغمبر خدا و قسم ميدهم شما را بخدا كه آيا ميدانيد كه رسول خدا بطلب تو فرستاد تا نامه اى براى بنى خزيمه تا سه مرتبه او را بطلب تو فرستاد و در هر مرتبه برميگشت و ميگفت مشغول خوردنست پس رسول خدا گفت خداى سیر مكن شم او را پس اينصفت پرخورى و همت گماشت در خوراك در توهست و مشمول لعنت خواهى بود تا روز قيامت پس فرمود شما را بخدا قسم ميدهم آيا ميدانيد كه من راست ميگويم آنچه را ميگويم اى معاويه در روز احزاب پدر تو بر شتر سرخى سوار بود و تو دنبال او بودى و اين برادرت كه در اينجا نشسته در جلو قائد او بود پس رسول خدا قائد را كه برادر تو بود و راكب را كه پدر تو بود و سائق را كه تو بودى لعنت كرد شما را بخدا قسم آيا ميدانيد كه رسول خدا صلى الله عليه واله در هفت موضع ابوسفيانرا لعن كرد اول آن زمانى بود كه از مكه بجانب مدينه بيورن ميرفت و ابوسفيان از شام ميآمد ابوسفيان او را هرزه گفت و دشنام داد و ترسانيد و بر او سخت گرفت و

ميخواست او را بكشد خدا شتر او را از انحضرت برگردانيد و موضع دوّم روزى بود كه قافله از شام برميگشت و ابوسفيان قافله را كنار كشيد و از راه دور كرد تا از تلاقى با پيغمبر آنها را دور كند و حفظ نمايد موضع سوّم در روز احد بود كه رسول خدا فرمود خدا وى ما است و شما را ولى نيست و ابوسفيان گفت عزي كه بت بزرگست مخصوص ماست و عزائى مخصوص شما نيست پس خدا و فرشتگان و پيغمبران خدا و همه مؤمنان او را لعن كردند وَ الرَّابِعَةُ يَوْمَ حُنَيْنٍ يَوْمَ جَاءَ أَبُو سَفِيَانَ يَجْمَعُ قُرَيْشَ وَ هَوَازِنَ

وَ جَاءَ عُيَيْنَةُ بَعْطِقَانَ وَ الْيَهُودَ فَرَدَّهُمُ اللَّهُ بِعِيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا هَذَا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ فِي سُورَتَيْنِ فِي كِلْتَيْهِمَا يُسَمَّى أَبُو سُفْيَانَ وَ أَصْحَابُهُ كُفَّارًا وَ أَنْتَ يَا مُعَاوِيَةَ يَوْمَئِذٍ مُشْرِكٌ عَلَى رَأْيِ أَبِيكَ بِمَكَّةَ وَ عَلِيُّ يَوْمَئِذٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَى رَأْيِهِ وَ دِينِهِ وَ الْخَامِسَةُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْهَوْدَى مُعْكَوْفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَ صَيَّدتْ أَنْتَ وَ أَبُوكَ وَ مُشْرِكُوا قُرَيْشٍ رَسُولَ اللَّهِ فَلَعَنَهُ اللَّهُ لَعْنَةً شَمَلَتْهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ وَ السَّادِسَةُ يَوْمَ الْأَحْزَابِ يَوْمَ جَاءَ أَبُو سُفْيَانَ بِجَمْعِ قُرَيْشٍ وَ جَاءَ عُيَيْنَةُ بْنُ حُصَيْنٍ بْنُ بَدْرِ بَعْطِقَانَ فَلَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ الْقَادَةَ وَ الْآتِبَاعَ وَ السَّاقَةَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا فِي الْآتِبَاعِ مُؤْمِنٌ قَالَ لَا تَعِيبُ لِاتَّصِبُ اللَّعْنَةُ مُؤْمِنًا مِنَ الْآتِبَاعِ أَمَا الْقَادَةُ فَلَيْسَ فِيهِمْ مُؤْمِنٌ وَ لَا مُجِيبٌ وَ لَا نَاجٍ وَ السَّابِعَةُ يَوْمَ النَّبِيِّ يَوْمَ شَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ رَجُلًا سَبَعَهُ مِنْهُمْ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَ حَمْسَةَ مِنْ سَائِرِ قُرَيْشٍ فَلَعَنَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ حَلِّ النَّبِيِّ غَيْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَائِقِهِ وَ قَائِدِهِ ثُمَّ أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبُو سُفْيَانَ دَخَلَ عَلَى عُثْمَانَ حِينَ

بُويعَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ يَا بَنَ أَخِي هَلْ عَلَيْنَا مِنْ عَيْنٍ فَقَالَ لَأَقْفَالَ أَبُو سَيْفِيَانٍ تَدَاوَلُوا الْخِلَافَةَ يَا فِتْيَانَ بَنِي أُمَيَّةَ فَوَا الَّذِي نَفْسُ أَبِي سَيْفِيَانٍ بِيَدِهِ مَا مِنْ جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ وَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ أَبَاسُفِيَانَ أَخَذَ بِيَدِ الْحُسَيْنِ حِينَ بُويعَ عُثْمَانُ وَقَالَ يَا بَنَ أَخِي أَخْرَجَ مَعِيَ إِلَى بَقِيعِ الْعَرَقَةِ فَخَرَجَ حَتَّى إِذَا تَوَسَّطَ الْقُبُورَ اجْتَرَّهَ فَصَاحَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ الَّذِي كُنْتُمْ تُقَاتِلُونَا عَلَيْهِ صَارَ بِأَيْدِينَا وَ أَنْتُمْ زَمِيمٌ التَّرْجُمَةَ وَ مَوْضِعَ چَهَارم در روز حنین بود و آنروزیست که ابوسفیان با جماعت قریش و قبیله هو ازن آمد و عینیه با قبیله عطفان و یهود آمد و خدا غیظ و خشم آنها را بخودشان برگردانید و بخیر و خوبی نائل نشدند و خدای عزوجل در دو سوره قرآن ابوسفیان و اصحاب او را کافرها نامیده و ای معاویه تو در انروز مشرک بودی و با پدرت هم رأی بودی در مکه و علی در آنروز با رسول خدا صلی الله علیه و اله بود و با او هم رأی و هم دین بود- و موضع پنجم وقتی بود که خدای عزوجل فرموده قربانی باز داشته شد از اینکه بجای خود برسد و مانع شدی تو و پدرت و مشرکین قریش رسول خدا را پس لعنت کرد خدا پدرت لعنی که شامل شد او و ذریه او را- و موضع ششم در روز احزاب بود که ابوسفیان با جمعی از قریش آمد و عینیه پسر حصین پسر بدر با قبیله عطفان آمد که رسول خدا لعن کرد پیشرو و پیروان و دنباله آنها را تا روز قیامت پس بر رسول خدا گفته شد که آیا در پیروان آنها مؤمنی نیست فرمود لعنت مؤمن را معیوب نمیکند هر یک از اتباعیکه مؤمن باشند لعن بآنها ضرر نمیرساند اما پیشروان آنها در میانشان مؤمنی نیست و اجابت کننده دعوت حق و اهل نجات نیستند- و موضع هفتم روز ثنیه یعنی عقبه که سخت گرفتند دوازده نفر بر رسول خدا که هفت نفر آنها از بنی امیه بودند و پنج نفر از سایر قریش پس خدای تبارک و تعالی و رسول خدا لعن کرد کسی را که داخل عقبه شود غیر از پیغمبر صلی الله علیه و اله و پیشرو و راننده انحضرت- پس شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که ابوسفیان روزی که مردم با عثمان بیعت کردند بر او وارد شد در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله و گفت این پسر برادرم اینجا جاسوس بیگانه‌ای نیست گفت نه پس ابوسفیان گفت خلافت را در دست بگیر ای جوانان بنی امیه قسم بانکسیکه جان ابی سفیان بدست او است هیچ بهشت و آتشی نیست- و شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که ابوسفیان روزیکه مردم با عثمان بیعت کردند دست حسین را گرفت و گفت ای پسر برادرم بیا با همدیگر برویم در بقیع غرقد و بیرونرفت تا میان قبرها و بصدای بلند فریاد کرد که ای اهالی قبرها که با ما برسر خلافت قتال کردید خلافت بدست ما آمد و شما زیر خاک پوسیدید

فَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَبَّحَ اللَّهُ شَيْبَتَكَ وَقَبَّحَ وَجْهَكَ ثُمَّ نَتَرَيْدَهُ وَتَرَكَهُ فَلَوْلَا النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ أَخَذَ بِيَدِهِ وَرَدَّهُ إِلَى الْمَدِينَةِ لَهَلَكْتَ فَهَذَا لَكَ يَا مُعَاوِيَةَ فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَرُدَّ عَلَيْنَا شَيْئًا وَمِنْ لَعْنَتِكَ يَا مُعَاوِيَةَ أَنَّ أَبَاكَ أَبَا سُفْيَانَ كَانَ يُهْمُّ أَنْ يُسَلِّمَ فَبَعَثَتْ إِلَيْهِ بِشَعْرٍ مَعْرُوفٍ مَرُورٍ فِي قُرَيْشٍ وَغَيْرِهِمْ تَنْهَاهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَتَضِيدُهُ وَمِنْهَا أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَلَبَّاكَ الشَّامَ فَخُنْتُ بِهِ وَوَلَبَّاكَ عُثْمَانَ فَتَرَبَّصْتُ بِهِ رَبِّبَ الْمُتُونِ ثُمَّ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ جُرْءُ تُكَ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِنَّكَ قَاتَلْتَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ عَرَفْتَهُ وَعَرَفْتَ سَوَابِقَهُ وَفَضْلَهُ وَعِلْمَهُ عَلَى أَمْرِ هُوَ أَوْلَى بِهِ مِنْكَ وَمِنْ غَيْرِكَ عَدَا اللَّهُ وَعِنْدَ النَّاسِ لِأَذِيَّتِهِ يَلِ أَوْطَاتِ النَّاسِ عِشْوَةٌ وَأَرَقَتْ دِمَاءَ خَلْقٍ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ بِخَدَعِكَ وَكَيْدِكَ وَتَمْوِيهِكَ فِعْلَ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ وَلَا يَخْشَى الْعِقَابَ فَلَمَّا بَلَغَ الْكِتَابَ أَجَلُهُ صِرَتْ إِلَى شَرِّ مَثْوَى وَعَلَى إِلَى خَيْرِ مُنْقَلَبٍ وَاللَّهُ لَمَكَ بِالْمِرْصَادِ فَهَذَا لَكَ يَا مُعَاوِيَةَ خَاصَّةً وَمَا أَمْسَيْتُ عَنْهُ مِنْ مَسَاوِيكَ وَعُيُوبِكَ فَقَدْ كَرِهْتُ بِهِ التَّطْوِيلَ التَّرْجِيهَ بِسِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَرَمُودَ زَشْتِ كَرْدَانِ خَدَا سَفِيدِي مُو وَرُورِي تُو رَا بِسِ دَسْتِ خُودِ رَا كَشِيدِ وَ اُو رَا

ص: ۶۶

واگذارد اگر نعمان بن بشیر نبود که دست او را بگیرد و بمدینه برگرداند هرآینه هلاک میشد ای معاویه این است بدیهای کردار تو آیا میتوانی رد کنی چیزی از اینه را بر ما و از چیزهاییکه موجب لعنت تست اینستکه پدرت ابوسفیان میخواست مسلمان شود تو شعر معروف خودت را که در میان قریش و غیر ایشان روایتشده و معروفست راجع به بازداشتن و از مسلمان شدنش باو نوشتی و از جمله موجبات لعن تو آنست که چون عمر بن خطابتو را والی شام کرد و باو خیانتکردی و چون عثمان تو را والی کرد انتظار مردن او را میکشیدی و بزرگتر از همه اینها برخدا و رسول او جرئت کردی و با علی مقاتله کردی در صورتیکه او را شناخته بودی و سوابق علم و فضل و شایستگی او را برای خلافت میدانستی که او از تو و غیر تو سزاوارتر بود برای خلافت در نزد خدا و مردم با اینحال او را آزار کردی و امر را ب مردم مشتبه کردی و خون خلقی از خلق خدا را ریختی بخدعه و فریب و تزویر خود و این کار کسی است که ایمان بمعاد ندارد و از عقاب خدا نمیترسد پس چون مدت ماندن تو در دنیا تمام شود در بدترین جای جایگاه تو خواهد بود علی در بهترین جایگاه انتقال خواهد یافت و خدا در کمین تو خواهد بود ای معاویه اینست از

بدیهای تو که بتو اختصاص دارد و من از ذکر همه بدیها و عیبهای تو خودداری کردم کراهت دارم از طول دادن کلام بذکر آنها و
 أَمَّا أَنْتَ يَا عَمْرُوبَنَّ عُثْمَانَ فَلَمْ تُكُنْ لِلْجَوَابِ حَقِيقًا بِحُمُقِكَ أَنْ تَتَّبِعَ هَذِهِ الْأُمُورَ فَإِنَّمَا مَثَلُكَ مَثَلُ الْبُعُوضِ إِذْ قَالَتْ لِلنَّخْلَةِ اسْتَمْسِكِي
 فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْزِلَ عَنْكَ فَقَالَتْ لَهَا النَّخْلَةُ مَا شِعْرُكَ بِوُقُوعِكَ فَكَيْفَ يَشُقُّ عَلَيَّ نُزُولُكَ وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا شِعْرُكَ أَنْ تَجْسِرِي أَنْ تُعَادِي لِي
 فَيَشُقُّ عَلَيَّ ذَلِكَ وَإِنِّي لَمُحِبِّبُكَ فِي الَّذِي قُلْتَ إِنَّ سَبِّكَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْقُصُّ فِي حَسْبِهِ أَوْ يُبَاعِدُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ أَوْ بِسُوءِ بَلَائِهِ فِي
 الْإِسْلَامِ أَوْ بِجُورٍ فِي حُكْمٍ أَوْ رَغْبَةٍ فِي الدُّنْيَا فَإِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً مِنْهَا فَقَدْ كَذَبْتَ وَأَمَّا قَوْلُكَ أَنَّ لَكُمْ فِينَا تِسْعَةَ عَشَرَ دَمًا بِقَتْلِي مُشْرَكِي بَنِي
 أُمَيَّةَ بِنْدَرٍ فَإِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ قَتَلَهُمْ وَلَعَمْرِي لَتَقْتُلُنَّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ تِسْعَةَ عَشَرَ ثُمَّ يُقْتَلُ وَثَلَاثَةٌ بَعْدَ تِسْعَةَ عَشَرَ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ تِسْعَةَ عَشَرَ وَ
 تِسْعَةَ

عَشْرَ فِي مَوْطِنٍ وَاحِدٍ سِوَى مَا قُتِلَ مِنْ بَنِي أُمِّيَّةَ لَا يَحْصِي عَدَدَهُمْ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ إِذَا بَلَغَ وُلْدُ الْوَزْعِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا أَخَذُوا مَالَ اللَّهِ بَيْنَهُمْ دُولًا وَ عِبَادَهُ خَوْلًا وَ كِتَابَهُ دَعْلًا فَإِذَا بَلَغُوا ثَلَاثِمِائَةً وَ عَشْرَ حَقَّتِ اللَّعْنَةُ عَلَيْهِمْ وَ لَهُمْ فَإِذَا بَلَغُوا أَرْبَعِمِائَةً وَ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ كَانَ هَلَاكُهُمْ أَسْرَعُ مِنْ لَوْ كِ تَمَرَةٌ فَاقْبَلِ الْحَكْمَ مِنْ أَبِي الْعَاصِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ الذِّكْرِ وَ الْكَلَامِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ اخْفِظُوا أَصْوَاتَكُمْ فَإِنَّ الْوَزْعَ يَسْمَعُ وَ ذَلِكَ حِينَ رَأَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَنْ يَمْلِكُ بَعْدَهُ مِنْهُمْ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَعْنِي فِي الْأَنَامِ فَسَاءَةٌ ذَلِكَ وَ شَقٌّ عَلَيْهِ فَانزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ يَعْنِي بَنِي أُمِّيَّةَ وَ أَنْزَلَ أَيْضًا لَيْلَةَ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ فَاشْهَدْ لَكُمْ وَ أَشْهَدْ عَلَيْكُمْ مَا سُلْطَانُكُمْ بَعْدَ قَتْلِ

عَلَى إِلَّا أَلْفَ شَهْرٍ الَّتِي أَجَلَّهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ التَّرْجُمَةَ أَمَا تَوَايَ عَمْرُوبِ بْنِ عَثْمَانَ بِسَبَبِ نَادَانِي كِه دَارِي سَزَاوَارِ جَوَابِ شَنِيدَنِ نِيَسْتِي كِه دِنْبَالِه اِينْكَوْنِه كَارِهَا رَا بْكَيْرِي مِثْلِ تُو مَانَنْدِ پِشِه اِيَسْتِ كِه بَدْرَخْتِ خَرْمَا بْكَوِيْدِ خُودْتِ رَا نْكَاهْدَارِ تَا مِنْ اَزِ تُو فِرُودِ بِيَايِمِ وَ دَرَخْتِ خَرْمَا دَرِ جَوَابِ اُو بْكَوِيْدِ مِنْ دَرِ خُودِ قَرَارِ كَرْفْتَنِ تُو رَا نَفْهِيْمِيْدِمِ كِه بَرِ مِنْ مَشَقَّتِ

داشته باشد پائین آمدن تو بخدا قسم ای پسر عثمان من ندانستم که تو چنین جسارتی را خواهی کرد که با من دشمنی کنی

که جسارت تو بر من مشقت داشته باشد و من در جواب تو میگویم دشنام دادن تو علی را ایا نقصی در حسب او وارد میکند یا او را از رسول خدا دور میکند یاد را اسلام بد امتحان داده یا در حکم کردن جور و تعدی کرده یا بدنیا میل و رغبت داشته پس اگر یکی از اینها را در حق او بگوئی دروغ گفته‌ای و اینکه گفتمی برای شما ولایت خون نوزده تن از مشرکین بنی امیه است که در جنگ بدر کشته شدند بدانکه خدا و رسول خدا آنها را کشتند بجان خودم قسم است که هر آینه شما نوزده نفر از بنی هاشم را خواهید کشت و بعد از نوزده نفر سه نفر دیگر را خواهید کشت پس از آن نوزده و نوزده تن که سی و هشت نفرند از بنی امیه کشته خواهند شد در یکجا غیر از آنچه که از بنی امیه کشته خواهند شد که شماره آنها را جز خدا کسی نمیداند و رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که چون فرزندان بزمجه (سام ابرص) شماره مردانشان بسی نفر برسد، مال خدا را در میانه دولت خود قرار دهند و بندگان خدا را بغلامی خود بگیرند و در کتاب خدا مکر و خدعه کنند و چون بسیصد و ده نفر برسند برای ایشان ثابت میشود لعنت و آن بر ضرر ایشانست و چون بچهارصد و هفتاد و پنج نفر برسد هلاک شدن آنها از خوردن یکدانه خرما آسانتر

و سریعتر است در اینوقت حکم بن ابی العاص وارد شد رسول خدا فرمود آهسته سخن بگوئید که بزمجه میشود و این کلمات را رسول خدا صلی الله علیه و اله وقتی فرمود که در خواب دیده بود که پس از رحلت او مالک میشوند کسانی از ایشان دوالی امر امت او میشوند در میان مردمان پس انحضرت را بدد آمد و ناراحت شد تا اینکه خدای عزوجل این آیه را براو فرستاد که مفاد آن اینست ما قرار دادیم خوابی را که بتو ارائه دادیم مگر امتحانی برای مردمان و درخت لعنت شده در قرآن مراد بنی امیه است و نیز این آیه را نازل فرمود که شب قدر بهتر است از هزار ماه پس گواهی میدهم برای شما و شهادت میدهم بر ضرر شما که دوره سلطنت شما از کشته شدن علی نیست مگر هزار ماه که اینمدت را خدا در کتاب خود قرار داده و *أَمَا أَنْتَ يَا عَمْرُوبَنَّ الْعَاصِ الشَّانِيَّ* *اللَّعِينِ الْأَبْتَرِ فَإِنَّمَا أَنْتَ كَلْبٌ أَوَّلُ أَمْرِكَ إِنْ أُمِّكَ بَغِيَّةٌ وَإِنَّكَ وَعَلِيٌّ فِرَاشٌ مُشْتَرِكٌ فَتَحَاكَمْتَ فِيكَ رِجَالُ قُرَيْشٍ مِنْهُمْ أَبُو سَهْيَانَ* *بَنَ الْحَرْبِ وَالْوَلِيدُ بْنُ الْمُعَيَّرَةِ وَعُثْمَانُ بْنُ الْحَرْبِ وَالنَّضْرُ بْنُ الْحَرْثِ بْنِ كَلْدَةَ وَالْعَاصُ بْنُ وَايِلٍ كُلُّهُمْ يَزْعَمُ إِنَّكَ ابْنُهُ* *فَعَلَبَهُمْ عَلَيْكَ مِنْ بَيْنِ قُرَيْشٍ الْأُمُّهُمُ حَسَبًا وَآخِبْتَهُمْ مَنْصِبًا وَأَعْظَمَهُمْ بَغِيَّةً ثُمَّ قُمْتَ خَطِيئًا وَقُلْتَ أَنَا شَانِيٌّ مُحَمَّدٍ وَقَالَ الْعَاصُ بْنُ وَايِلٍ* *إِنَّ مُحَمَّدًا رَجُلٌ أَبْتَرٌ لَا وَلَدَ لَهُ فَلَوْ قَدْ مَاتَ انْقَطَعَ ذِكْرُهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ*

وَتَعَالَىٰ إِن شَأْنِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ وَكَانَتْ أُمُّكَ تَمْشِي إِلَىٰ عَبْدِ قَيْسٍ تَطْلُبُ الْبَغِيَّةَ تَأْتِيهِمْ فِي دُورِهِمْ وَرَجَالِهِمْ وَبُطُونٍ أَوْدِيَّتِهِمْ ثُمَّ كُنْتُ فِي كُلِّ مَشْهَدٍ يَشْهَدُهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ عِدْوِهِ أَشَدَّهُمْ لَهُ عِدَاوَةٌ وَأَشَدَّهُمْ لَهُ تَكْذِيبًا ثُمَّ كُنْتُ فِي أَصْحَابِ السَّفِينَةِ الَّذِينَ أَتَوْا إِلَى النَّجَاشِيِّ وَ الْمُهَاجِرِ الْخَارِجِ إِلَى الْحَبَشَةِ فِي الْإِسْطِطَةِ بَدَمَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ سَائِرِ الْمُهَاجِرِينَ إِلَى النَّجَاشِيِّ فَحَاقَ الْمَكْرُ السَّيِّئُ بِكَ وَجَعَلَ جِدَّكَ الْأَسْفَلَ وَ أَبْطَلَ أُمَّيَّتَكَ وَ خَيَّبَ سَعِيَّكَ وَ أَكْذَبَ أَحْدُوثَكَ وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ أَمَا قَوْلُكَ فِي عُثْمَانَ فَمَآنْتَ يَا قَلِيلَ الْحَيَاءِ وَ الدِّينِ الْهَبْتِ عَلَيْهِ نَارًا ثُمَّ هَرَبْتَ إِلَىٰ فِلَسْطِينَ تَتَرَبَّصُ بِهِ الدَّوَائِرُ فَلَمَّا آتَاكَ خَيْرٌ قَتَلَهُ حَبَسْتَ نَفْسِكَ عَلَىٰ مُعَاوِيَةَ فَبِعْتَهُ دِينَكَ يَا حَبِيثُ بَدُنِيَا غَيْرِكَ وَ لَسْنَا نُلُومُكَ عَلَىٰ بُغْضِنَا وَ لَمْ نُعَابِتْكَ عَلَىٰ حُبِّنَا وَ أَنْتَ عِدُوٌّ لِيْنِي هَاشِمٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْإِسْلَامِ وَ قَدْ هَجَوْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِسَبْعِينَ بَيْتًا مِنْ شِعْرٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنِّي لَا أَحْسُنُ الشُّعْرَ وَ لَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَقُولَهُ فَالْعَنُ عَمْرُوبَنَّ الْعَاصِ بِكُلِّ بَيْتٍ أَلْفَ لَعْنَةٍ وَ أَنْتَ يَا عَمْرُؤُ الْمُؤَثِّرُ دُنْيَاكَ عَلَىٰ دِينِكَ أَهْدَيْتَ إِلَى النَّجَاشِيِّ الْهَدَايَا وَ رَحَلْتَ

إِلَيْهِ رَحَلَتِكَ الثَّانِيَةَ وَلَمْ تَنْهَكَ الْأُولَى عَنِ الثَّانِيَةِ كُلُّ ذَلِكَ تَرْجِعُ مَغْلُومًا حَسِيرًا تُرِيدُ بِذَلِكَ هَلَاكَ جَعْفَرٍ وَأَصْحَابِهِ فَلَمَّا أَخْطَاكَ مَارَجَوْتُ وَأَمَلْتُ أَحَلَّتْ عَلَيَّ صَاحِبِكَ عَمَارَةَ بَنِ الْوَلِيدِ (التَّرْجِمَةُ) اما تو ای عمرو پسر عاص کینه و لعنت شده و بریده شده از خیر که عقبی برای تو نیست در اول امرت سگ دیوانه‌ای بودی و مادرت زاینه بود از زوج مشترک زائیده شدی و در باب تو مردانی از قریش با یکدیگر محاکمه کردند که از جمله ایشان ابوسفیان پسر حرب و ولید پسر مغیره و عثمان پسر حرث و نصر پسر حرث بن کلد و عاص بن وائل بوده‌اند که هر کدام از جمله ایشان مدعی بودند که تو پسر او هستی و در محاکمه کسی برایشان غالب شد از قریش که حسب او پست تر و مصب او خبیث تر و گرامهی او از همه ایشان بیشتر بود و تو کسی بودی که خطبه خواندی و گفتی که محمّد مردی است که پسر ندارد هر گاه بمیرد ذکر او از زبانها بریده میشود پس خدای تبارک و تعالی آیه‌ای فرستاد خطاب به رسول خدا که سرزنش کننده و بریده شده از چیزی که تو را برای نداشتن پسر سرزنش میکند عقبی برای او نخواهد ماند و مادر تو میرفت و نزد عبدقیس و درخواست میکرد که با او زنا کند میامد در خانهای ایشان و با مردهای آنها و در رودخانهایشان که با او زنا کنند و تویکه در هر جنگی از جنگهای پیغمبر دشمنی تو با پیغمبر از همه دشمنان او زیادتر و سخت تر بود و شدیدتر از همه آنها رسول خدا را تکذیب میکردی و تویکه با اصحاب کشتی نبرد نجاشی بحیثه رفتید برای تند کردن آتش غضب او بجهت ریختن خون جعفر پسر ابیطالب و سایر مهاجرین پس مکر بدی که بکار بردید بخود شما احاطه و برگشت کرد و کوشش پست تو را ناچیز نمود و آرزوها و کوششهای تو را باطل و سخنان تو بدورغ تلقی شد و خدا کلمات کفار را پست گردانید و کلمه خود را برتری داد و امّا آنچه را که درباره عثمان گفتی ایکسیکه حیا و دین تو کمست تو شعله آتش را برافروختی و فرار کردی بطرف فلسطین و منتظر عاقبت کار بودی هنگامیکه خبر کشته شدن او بتو رسید خودت را وقف معاویه کردی و دینت را باو بدنای او فروختی و ما کسی نیستیم که تو را بکینه و دشمنی که با ما داری ملامت کنیم و بتو عتاب کنیم برای دوست شدن تو با ما تو در جاهلیت و اسلام همیشه دشمن بنی هاشم بودی توایکه هفتاد بیت شعر در هجو رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود برای من نیکو نیست شعر گفتن و سزاوار نیست که شعر بگویم

خدایا تو لعنت کن عمرو پسر عاص را بهر بیت شعری هزار لعنت ای عمرو توایکه دینت را بدنایت فروختی و هدیه‌ها برای نجاشی بردی و بعد از آنکه از نزد او نا امید و خوار برگشتی اینخواری و نا امیدی تو را باز نداشت دو مرتبه بسوی او بار بستى و در هر دو مرتبه مغلوب و حسرت زده مراجعت کردی و حال آنکه هلاکت جعفر و یاران او را میخواستی چون تیر تو بخطا رفت و امیدت بریده شد و اگذار کردی امر سعی در هلاکت جعفر و یاران مسلمان او را به رفیق خود عماره پسر ولید و امّا أَنْتَ يَا وَلِيدَ بْنَ عَقْبَةَ فَوَاللَّهِ مَا أَلْوَمُكَ أَنْ تَبْغِضَ عَلِيًّا وَقَدْ جَلَدَكَ فِي الْخَمْرِ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَقَتَلَ أَبَاكَ صَبْرًا بِيَدِهِ يَوْمَ بَدْرٍ أَمْ كَيْفَ تَسُبُّهُ وَقَدْ سَمَّاهُ اللَّهُ مُؤْمِنًا

فِي عَشْرَةِ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ وَ سَيِّمَاكَ فَاسِيًّا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ وَ قَوْلُهُ إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ وَ مَا أَنْتَ وَ ذِكْرُ قُرَيْشٍ وَ إِنَّمَا أَنْتَ ابْنُ عَلِيجٍ مِنْ أَهْلِ صِفِّ فُورِيَّةِ اسْمُهُ ذِكْوَانٌ وَ أَمَا زَعْمُكَ أَنَا قَتَلْنَا عُثْمَانَ فَوَاللَّهِ مَا اسْتَطَاعَ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ عَائِشَةُ أَنْ يَقُولُوا ذَلِكَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَكَيْفَ تَقُولُهُ أَنْتَ وَ لَوْ سَأَلْتَ أُمَّكَ مَنْ أَبُوكَ إِذْ تَرَكْتَ ذِكْوَانَ فَالصَّحْفَةَ بَعْقَبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ أَكْتَسَبَتْ بِذَلِكَ عِنْدَ نَفْسِهَا سِتْنَاءً وَ رَفَعَهُ مَعَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ وَ لِأَبِيكَ وَ لِأُمَّكَ مِنَ الْعَارِ وَالْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَا اللَّهُ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ ثُمَّ أَنْتَ يَا وَلِيدُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ فِي الْمِيلَادِ مِمَّنْ تُدْعَى لَهُ فَكَيْفَ تَسُبُّ عَلِيًّا وَ لَوَاشْتَعَلْتَ بِنَفْسِكَ لَثَبْتَ نَسَبَكَ إِلَىٰ أَبِيكَ لَا إِلَىٰ مَنْ تُدْعَى لَهُ وَ لَقَدْ قَالَتْ لِذَلِكَ أُمَّكَ يَا بِنْتِي أَبُوكَ وَ اللَّهُ الْأَمُّ وَ

أَخْبَثَ مِنْ عُقْبَةِ التَّرْجَمَةِ أَمَا تَوَايَ وَلِيدٍ بِسِرِّ عَقْبِهِ بَذَا خِذَا قِسْمِ تَوَا مِلَامَتِ نَمِيكِنِم كِه چِرَا كِينِه عَلِي رَا دِر دِل دَارِي زِيرَا كِه تَوَا رَا هَشْتَاد تَازِيَانِه بَرَاي حَدِّ شَرِبِ خَمِرِ زَدِه وَ پَدَرْتِ رَا بِقَتْلِ صَبْرِ دِر رُوزِ بَدْرِ كَشْتِه بَلِي چِگُونِه دَشْنَام مِيدِهِي اُو رَا وَ حَالِ اِنِكِه خِذَا دِر دِه آيِه اَزِ قُرْآنِ اُو رَا مُؤْمِنِ خَوَانْدِه وَ آنِ كَفْتِه خِذَايِ عَزْوَجَلِّ اسْتِ كِه آيَا كَسِي كِه مُؤْمِنِ

اسْتِ بَا كَسِيكِه فَاسِقِ اسْتِ يِكْسَانِ اسْتِ وَ دِيكِرِ فَرْمُودِه كِه اِكْرَ فَاسِقِي آمِدِ وَ بِشَمَا خَبْرِي دَادِ تَحْقِيقِ كَنِيدِ مَبَادَا آسَبِ رَسَانِيدِ گِرُوهِرَا بِنْدَانِسْتِكِي پَسِ صِيحِ كَنِيدِ وَ بَضْرَرِ آنچِه كِرْدِه اَيِدِ پَشِيمَانِ شُويدِ تَوَا رَا بَا قُرَيْشِ چِكَارِ اسْتِ كِه اَزِ ايشَانِ يَادِ كِنِي تَوَا پَسِرِ يِكِي اَزِ كَفَّارِ عَجْمِي اَزِ اَهْلِ صِفُّورِيَّةِ كِه نَامِ اُو ذِكْوَانِ بُوْدِه وَ اَمَا اَيْنِ گِمَانِي كِه

کرده‌ای که ما عثمانرا کشته‌ایم بذات خدا قسم که طلحه و زبیر و عایشه قدرت نداشتند که چنین سخنی را بگویند در حق علی بن ابی طالب چگونه تو این سخن را می‌گویی اگر از مادرت پرسسی که پدر تو کیست پس از اینکه ذکوان را ترک گفت تو را چساند بعقبه پسر ابی معیط تا برای خود درجه و مقام رفعی تحصیل کند با اینکه مهیا کرده است خدا برای تو و پدر و مادرت ننگ و خاری دنیا و آخرت را و خدا ستمکار در حق بندگان نیست و تو بخدا قسم در میلاد بزرگتری از آنکه پسرخوانده او ای ایولید تو در فرزندی پسرخوانده عقبه‌ای و پسر صلیبی او نیستی چگونه علی را دشنام می‌دهی برو نسب خود را بیدرت ثابت کن که تو پسر ذکوانی نه پسر عقبه و بهمین جهت بود که مادرت بتو میگفت ای پسرک پدر تو بخدا قسم لئیم تر و خبیث تر است از عقبه و اَمَّا اَنْتَ يَا عْتَبَةُ بْنُ اَبِي سَيْفِيَانَ فَوَاللّٰهِ مَا اَنْتَ بِحَصِيْفٍ فَاْجَاوِبُكَ وَ لَا عَاقِلٍ فَاُعَاقِبُكَ وَ مَا عِنْدَكَ خَيْرٌ يُّرْجَى وَ مَا كُنْتَ وَ لَوْ سَبَبْتَ عَلِيًّا لَا عَيْزُ بِهِ عَلَيْكَ لِاَنَّكَ عِنْدِي لَسْتَ بِكُفُوٍ لِعَبْدِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ فَاَزِدْ عَلِيَّكَ وَ اُعَاتِبْكَ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ لَكَ وَ لِاَبِيكَ وَ اُمِّكَ وَ اَخِيكَ لَبَالْمِرْصَادِ فَاَنْتَ ذُرِّيَّةُ اَبَائِكَ الَّذِيْنَ ذَكَرَهُمُ اللّٰهُ فِي الْقُرْآنِ فَقَالَ عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ تَصَلِي نَارًا حَامِيَةً تُسْقِي مِنْ عَيْنِ اَيْتِهِ اِلَى قَوْلِهِ مِنْ جُوعٍ وَ اَمَّا وَعَيْدُكَ اِيَّايَ اَنْ تَقْتُلَنِي فَهَلَّا قَتَلْتَ الَّذِي وَجَدْتَهُ عَلِيٌّ فِرَاشِكَ مَعَ حَلِيْلَتِكَ وَ قَدْ غَلَبَكَ عَلِيٌّ فَرَجَهَا وَ شَرَّكَكَ فِي وُلْدِهَا حَتَّى اَلْصَقَ بِكَ وَ لَدَا لَيْسَ لَكَ وَيْلًا لِمَكَ لَوْ شَغَلَتْ نَفْسِيَّكَ بِطَلَبِ ثَارِكَ مِنْهُ كُنْتَ حَرِيْدِيْرًا وَ لَذَلِكَ حَرِيْبًا اِذْ تَسُوْمُنِي الْقَتْلَ وَ تُوْعَدُنِي بِهِ وَ لَا اَلُوْمُكَ اِنْ تَسُبُّ عَلِيًّا وَ قَدْ قَتَلَ اَخَاكَ مُبَارَزَةً وَ اشْتَرَكَ هُوَ وَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِي قَتْلِ جَدِّكَ حَتَّى اَصْلَاهُمَا اللّٰهُ عَلَيَّ اَيْدِيْهِمَا

نَارَ جَهَنَّمَ وَأَذَاقَهُمِا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ وَ نَفَى عَمَّكَ بامر رَسُولِ اللَّهِ وَ أَمَا رَجَائِي الْخِلَافَةَ فَلَعَمْرُ اللَّهِ إِنْ رَجَوْتُمْهَا فَإِنَّ لِي فِيهَا لَمُلْتَمَسًا وَ مَا أَنْتَ بِنظِيرِ أَخِيكَ وَ لَا بَخْلِيفَةِ أَبِيكَ لِأَنَّ أَخَاكَ أَكْثَرُ تَمَرَّدًا عَلَى اللَّهِ وَ أَشَدُّ طَلَبًا لِإِهْرَاقِهِ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ طَلَبٍ مَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ يُخَادِعُ النَّاسَ وَ يَمْكُرُهُمْ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ وَ أَمَا قَوْلُكَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ شَرُّ قُرَيْشٍ لِقُرَيْشٍ فَوَاللَّهِ مَا حَقَّرَ مَرْحُومًا وَ مَا قَتَلَ مَظْلُومًا (التَّرْجُمَةُ)

و اما تو ای عتبه پسر ابی سفیان بذات خدا قسم تو شخص محکم خلل ناپذیری نیستی که تو را جواب بگویم و عاقل نیستی که تو را عقوبت کنم و اهل خیری نیستی که بتو امیدوار باشم و اگر علی را دشنام بدهی تو را سرزنش نمیکنم به آن زیرا که تو هموزن و برابر با غلام علی نیستی تا تو را جواب گویم و عتاب کنم ولیکن خدای عزوجل در کمین تو و پدر و مادر و برادرتست تو از ذریه پدرانی هستی که خدا در قرآن از آنها یاد کرده و فرموده که عمل کننده و رنج کشنده اند و داخل میشوند در آتشی که نهایت گرمی و سوزندگی

است و بآنها میچشانند از چشمه ای که آب آن بینهایت گرم و سوزاننده است و نباشد برای ایشان خوردنی ای مگر از خارهای آتشی تلخ تر از صبر و بدبو تر از مردار و گرمی آن سخت تر از آتش و شبیه خارهای دنیا است که نه آنها را فربه کند نه دفع گرسنگی از آنها نماید و اما اینکه مرا از کشتن میترسانی چرا آنکسی را که یافتی بازنت در فراش تو جفت شد و بردخول در فرج او بر تو غالب شد و شریک تو شد در فرزند او تا اینکه آن زنزاده را بتو چسبانید که نطفه آن از تو نبود نکشتی و ای بر تو اگر خودت را باو مشغول میکردی و طلب خون خود را از او میکردی و او را میکشتی البته کشتن او سزاوارتر بود از اینکه مرا بکشی و از کشتن بترسانی من تو را ملامت نمیکنم که علی را دشنام دهی و حال آنکه برادرت را بمارزه کشت و شریک بود با حمزه بن عبدالمطلب در کشتن جدت تا اینکه خدا بدست ایشان آندو را در آتش جهنم انداخت و چشانید بآنها عذاب دردناک را و پدر من عموی تو را بامر رسول خدا تبعید و اخراج بلد کرد و اما در موضوع امیدوار بودن من برای خلافت قسم بعمریکه خدا داده است اگر امید انرا دارم حق ثابت من است و چندین مرتبه دفعه ای بعد از دفعهای طلب آنرا کردم اما تو نظیر برادرت و

جانشین پدرت نیستی زیرا که برادر تو عناد و سرکشی او از فرمان خدا از تو بیشتر و برای طلب ریختن خون مسلمانان از تو سخت تر است و برای آنچه که اهل و سزاوار آن نیست یعنی

خلافت خدعه و مکر او با مردمان افزون چنانچه آنها را فریب میدهد و بآنها مکر میکند و با خدا هم مکر میکند و خدا در معامله مکر کردن بهتر از همه مکر کنندگانست و اما اینکه گفتی علی بدترین قریش است برای قریش بذات خدا قسم او هیچ رحمت شده ایرا خوار و کوچک نکرد و هیچ ستم دیده ایرا نکشت و أَمَا أَنْتَ يَا مُعِيرَةَ بَنِ شُعْبَةَ فَإِنَّكَ لِلَّهِ عَدُوٌّ وَ لِكِتَابِهِ نَابِدٌ وَ لِنَبِيِّهِ مُكَذِّبٌ وَ

أَنْتِ الزَّانِيَةُ وَقَدْ وَجِبَ عَلَيْكَ الرَّجْمُ وَشَهِدَ عَلَيْكَ الْعِدُولُ الْبِرَّةُ الْأَنْفِيَاءُ فَأُخِّرَ رَجْمُكَ وَدُفِعَ الْحَقُّ بِالْأَبَاطِيلِ وَالصُّدُقُ بِالْأَغَالِيظِ وَ ذَلِكَ لِمَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ مِنَ الْعِذَابِ الْأَلِيمِ وَالْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْعِذَابِ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَأَنْتِ الَّذِي ضَرَبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى أَدْمَيْتَهَا وَأَلْقَتْ مَا فِي بَطْنِهَا اسْتِدْلَالًا مِنْكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مُخَالَفَةً مِنْكَ لِأَمْرِهِ وَانْتِهَاءِ كَالْحُرْمَتِهِ وَقَدْ قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا فَاطِمَةُ أَنْتِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَاللَّهُ مَصِيرُكَ إِلَى النَّارِ وَ جَاعِلٌ وَبَالٍ مَا نَطَقْتَ بِهِ عَلَيْكَ فَبَايَ الثَّلَاثَةِ سَبَّيْتُ عَلِيًّا أَنْقَصَا فِي نَسَبِهِ أُمَّ بَعْدًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ أُمَّ سُوءِ بَلَاءٍ فِي الْإِسْلَامِ أُمَّ جَوْرًا فِي حُكْمِ أُمَّ رَغْبَةً فِي الدُّنْيَا إِنْ قُلْتَ بِهَا فَقَدْ كَذَبْتَ وَكَذَّبَكَ النَّاسُ أَتَزَعُمُ أَنْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتَلَ عُثْمَانَ مَظْلُومًا فَعَلِيٌّ وَاللَّهُ أَتَقِي وَ أَنْتِ مِنْ لَائِمِهِ فِي ذَلِكَ وَ لَعَمْرِي لَئِنْ كَانَ عَلِيٌّ قَتَلَ عُثْمَانَ مَظْلُومًا فَوَاللَّهِ مَا أَنْتِ مِنْ ذَلِكَ فِي شَيْءٍ فَمَا نَصَرْتَهُ حَيًّا وَ لَا تَعَصَّبْتَ لَهُ مَيِّتًا

وَمَا زَالَتِ الطَّائِفُ دَارُكَ تَتَّبِعُ الْبَغَايَا وَيُحْيِي أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ وَتُمِيتُ الْإِسْلَامَ حَتَّى كَانَ مَا كَانَ فِي أَمْسٍ وَأَمَّا اعْتِرَاضُكَ فِي بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي أُمَيَّةَ فَهُوَ ادِّعَاءُكَ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَأَمَّا قَوْلُكَ فِي شَأْنِ الْإِمَارَةِ وَقَوْلُ أَصْحَابِكَ فِي الْمُلْكِ الَّذِي مَلَكَتُمُوهُ فَقَدْ مَلَكَكَ فِرْعَوْنُ مِصْرَ أَرْبَعِمِائَةَ سِنَةٍ وَمُوسَى وَهَرُونَ نَبِيَّانِ مُرْسِلَانِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بُلُقِيَانِ مَا يُلْقِيَانِ مِنَ الْأَدَى وَ؟؟؟؟؟ اللَّهُ يُعْطِيهِ الْبُرَّ وَالْفَاجِرَ وَقَالَ اللَّهُ وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ وَقَالَ وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَسَ قَوْمًا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا (الترجمة) و اما تو ایمغیره پسر شعبه دشمن خدا و پشت سراندازنده کتاب او و تکذیب کننده پیغمبر اوئی تو آن زناکننده هستی که واجب شد سنگسار کردن تو و گواهی دادند بر ضرر تو اشخاصیکه دارای عدالت و نیکوکار و پرهیزکار بودند بزنا کردن تو و سنگسار کردن تو تأخیر افتاد بسخنان باطل و رد کردن سخنان است بسخنان غلط حدّ رجم از تو دفع کرده شد و خدا بهمین جهت مهیّا کرده است برای تو از عذابی که دردناکست و خوار کرده است تو را در دنیا هر اینه عذاب آ[رت خوارکننده تر است و توئیکه فاطمه دختر رسولخدا صلی الله علیه واله و مخالفت کردن تو از فرمان او و دریدن پرده احترام او و حال آنکه رسولخدا صلی الله علیه واله فرمود ای فاطمه توئی سیده زنهای بهشت و الله غیر تو در آتش جای خواهد گرفت و خدا جای دهنده است تو را در آن و گرداننده و بال سخنان تست بتو پس بکدام یک از این سه امر دشنام میدهی علی آیا نقصی در نسب او است یا از پیغمبر خدا دور است یا در اسلام امتحان او بد بوده یا بجور حکم کرده یا میل بدنی نداشته هر یک از آنها را بگویی دروغ گفته‌ای و مردمان تو را تکذیب میکنند تو گمان میکنی که علی علیه السلام عثمانرا مظلوم کشته بذات خدا قسم علی پرهیزکارتر و پاکیزه تر است از ملامت کننده او در اینباب بجان خودم قسم اگر فرضا علی عثمان را مظلوم کشته باشد تو در این امر چیزی نیستی نه در زنده بودن او را یاری کردی و نه عصیبتی بعد از مرگ او بروز دادی همیشه خانه تو در طائف بود و

دنبال زنهای زانیه بودی و امر جاهلیت را زنده می کردی و اسلام را میمیرانیدی تا در روز گذشته آنچه باید بشود شد و اما اعتراض تو در موضوع بنی هاشم و بنی امیه بداین ادعا را بمعایه بکنی و اما آنچه را که در باب امارت گفתי و یاران تو میگویند در موضوع مالک ملک شدن شما فرعون هم چهارصد سال، مالک مصر بود و موسی و هارون علیهما السلام دو پیغمبر مرسل بودند و از او اذیتها میدیدند ملک ملک خدا است بهر که بخواد از نیکوکار و فاجر عطا می کند خدا چنین فرموده نمیدانم شاید این امتحانی باشد برای شما و بهره برونی است برای مدّت کمی و میفرماید هرگاه اراده کنیم که هلاک کنیم اهل شهری را امر باطاعت میکنیم گردنکشان ستم پیشه منتعم از ایشان را پس نافرمانی میکنند در آن شهر و ثابت میشود در حق آنها حکم عذاب و هلاک میکنیم ایشانرا بسختی ثُمَّ قَامَ الْحَسَنُ فَفَقَّصَ ثِيَابَهُ وَ هُوَ يَقُولُ الْحَبِيثَاتُ لِلْحَبِيثِ وَالْحَبِيثُونَ لِلْحَبِيثَاتِ هُمْ وَاللَّهُ يَا مُعَاوِيَةَ أَنْتَ أَصْحَابُكَ هُوَ لَاءٍ وَ شَيْعَتُكَ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ هُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابُهُ وَ شَيْعَتُهُ ثُمَّ خَرَجَ وَ هُوَ يَقُولُ لِمُعَاوِيَةَ ذُقْ وَ بَالَ مَا كَسَبْتَ يَدَاكَ وَ مَا جَنَّتْ وَ مَا قَدَّ أَعَدَّ اللَّهُ لِمَكِّكَ وَ لَهُمْ مِنَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْعَذَابِ الْآلِيمِ فِي الْآخِرَةِ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ لِأَصْحَابِهِ وَ أَنْتُمْ فَذُوقُوا وَ بَالَ مَا جَنَيْتُمْ فَقَالَ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ وَ اللَّهُ مَا ذُقْنَا إِلَّا كَمَا ذُقتَ وَ لَا اجْتَرَأَ إِلَّا عَلَيْكَ التَّرَجُّمَةَ پس حسن برخواست و جامهای خود را تکانید و فرمود پلیدیها برای پلیدانست و پلیدان برای پلیدیها و ایشان ای معاویه بخدا قسم توئی و این یاران و پیروان و پاکیزگان برای پاکیزها است اینگروه هزارند و مبراینند از آنچه میگویند برای ایشانست آمرزش و روزی خوب که ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام و یاران و شیعیان اویند پس بیرون رفت و بماویه گفت بچش و بال آنچه که دستهای تو کسب کرده و آنچه جنایتکردی و آنچه خدا وعده داده است برای تو از خواری دنیا و عذاب دردناک در آخرت پس معاویه بیاران خود گفت شما هم بچشید و بال آنچه جنایتکردید ولیدبن عقبه گفت بخدا قسم نچشیدیم ما مگر همچنانکه تو چشیدی و جری نشد بر تو

فقال معاوية الم قل لكم انكم لن تنتقصوا من الرجل فهلا اطعموني اول مرة فانتصرت من الرجل اذ فضحك فوالله ما قام حتى اظلم على البيت و هممت ان اسطو به فليس فيكم خير اليوم و لا- بعد اليوم قال و سمع مروان بن الحكم بما لقي معاوية و اصحابه المذكورون من الحسن بن علي عليه السلام فاتاهم فوجدهم عند معاوية في البيت فسألهم ما الذي بلغني عن الحسن زعله قالوا قد كان كذلك فقال لهم مروان افلا احضر تموني ذلك فوالله لاسبته و لا سبب اباه و اهل البيت سباً تتغنى به الاماء و العبيد فقال معاوية و القوم لم يفتك شيء و هم يعلمون من مروان بذو لسان و فخش فقال مروان فارسل اليه يا معاوية فارسل معاوية الى الحسن بن علي فلما جاء الرسول قال له الحسن عليه السلام ما يريد هذا الطاغية مني و الله ان اعاد الكلام لا وقرن مسامعه ما يبقى عليه عاره و شناره الى يوم القيمة فاقبل الحسن فلما جاءهم وجدهم بالمجلس على حالتهم التي تركهم فيها غيران المروان قد حضر معهم في هذا الوقت فمشى الحسن عليه السلام حتى جلس على السيرير مع معاوية و عمرو بن العاص ثم قال الحسن لمعاوية لم ارسلت الي فقال لست انا ارسلت اليك ولكن مروان الذي ارسل اليك فقال مروان انت يا حسن السباب لرجال قريش فقال له الحسن و ما الذي اردت فقال مروان و الله لاسببتك و اباك و اهل بيتك سباً تتغنى به الاماء و العبيد فقال الحسن عليه السلام اما انت يا مروان فلست انا سببتك و لا سببت اباك و لكن الله عز وجل لعنك و لعن اباك و اهل بيتك و ذريتك و ما خرج من صلب ابيك الى يوم القيمة على لسان نبيه محمد و الله يا مروان ما تنكر انت و لا اخيد ممن حضر هذه اللعنة من رسول الله صلى الله عليه و اله لك و لا بيك من قبلك و ما زادك الله يا مروان بما خوفك الا طغياناً كبيراً و صدق الله و صدق رسوله يقول الله تبارك و تعالى و الشجرة الملعونة في القرآن و نخوفهم فما يزيدهم الا طغياناً كبيراً و انت يا مروان و ذريتك الشجرة الملعونة في القرآن

وَ ذَلِكْ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَوُثِبَ مَعَاوِيَةَ وَ وَضِعَ يَدُهُ عَلَى فَمِ الْحَسَنِ وَ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا كُنْتُ فَحَاشًا وَ لَا طَيَّاشًا فَفَضَّضَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ ثَوْبَهُ وَ قَامَ فَخَرَجَ فَتَفَرَّقَ الْقَوْمُ عَنِ الْمَجْلِسِ بَغِيظًا وَ خَرْنَ وَ سَوَادُ الْوُجُوهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ (الْتَّرْجُمَةُ) پس معاویه گفت آیا بشما نگفتم هرگز نمیتوانید نقصی بر این مرد وارد کنید چرا مرا اطاعت نکردید در اول مرتبه میخواستید او را با خود یار کنید شما را مفتضح و رسوا کرد بخدا قسم از جای خود برنخواست تا خانه را بر من تاریک کرد همت گماشتم که باو حمله کنم و سخت بگیرم بعد از اینروز و پس از آن برای شما خیری نیست (راوی گفت) مروان حکم داستان محاجه حسن را با معاویه و یارانش شنید آمد بنزد ایشان همه آنها را در خانه یافت گفت قضیه حسن چه بوده که من شنیدم با نشاط از مجلس بیرون رفته قضیه را برای او شرح دادند گفت چرا مرا احضار نکردید تا بخدا قسم او را و پدر و اهل بیت او را دشنامی بدهم که غلامان و کنیزان بآن تغنی کنند معاویه و اصحاب او گفتند که دیگر چیزی برای تو فوت نشده و همه می دانستند که مروان بیشرم و بدزبان و فحش دهنده است پس مروان گفت

ایمعاویه بفرست تا حسن بن علی بیابد چون فرستاده معاویه بنزد آنحضرت آمد فرمود این سرکش طاعنی از من چه میخواهد بخدا قسم اگر سخنان پیش را ادعا کرد گوشهای ایشانرا چنان سنگین کنم بچیزهاییکه عار و ننگ و رسوائی آن تا روز قیامت براو باقی بماند پس حسن علیه السلام برایشان وارد شد دید هنوز مجلس بهمان حالتیکه بود و آنها را ترک گفته برقرار است جز اینکه مروان بر حاضرین اضافه شده پس حضرت حسن علیه السلام در بالای تختی که معاویه و عمرو بن عاص نشسته بودند نشست و معاویه فرمود برای چه در طلب من فرستادی گفت من بطلب تو نفرستادم مروان تو را خواسته است پس مروان گفت ای حسن تو دشنام میدهدی مروان قریش را آنحضرت فرمود اکنون چه میخواهی مروان گفت بخدا قسم تو و پدر و اهل بیت را چنان دشنام دهم که کنیزان و غلامان بان تغنی کنند و سرود خوان باشند پس حضرت حسن علیه السلام فرمود امّا تو ای مروان بدان که من دشنام نمیدهم تو و پدرت را ولیکن خدای عزوجل تو و پدرت و اهل بیت و ذریهات را آنکسانیکه از صلب پدرت تا قیامت بیرون آیند بزبان پیغمبر خود لعنت کرده بذات خدا قسم است ای مروان نه تو انکار میکنی و نه احدی از کسی کسانیکه حاضر بودند و شنیدند این لعنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تو برای پدرت پیش از تو و زیاد نکرد خدا ای مروان بآنچه تو را از آن ترسانید مرگ سرکشی بزرگ و گفته خدا و رسول او راست است خدای تبارک و تعالی میفرماید وَ الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ وَ نَحْوُفْهِمْ فَمَا يَزِيدُهُمُ إِلَّا طَغْيَانًا كَبِيرًا ای مروان تو و ذریهات آندرخت لعنت شده‌اید در قرآن و این از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از خدای عزوجل رسیده پس معاویه از جا بلند شد و دست بر دهان حسن گذارد و گفت ای ابامحمد تو فحاش و بی عقل نبودی بعد از آن حضرت حسن جامه خود را تکانید و از جابرخواست و از مجلس بیرون رفت و آنگروه با خشم و اندوه و روسیاهی دنیا و آخرت از مجلس بیرون رفتند أَقُولُ أَنَّ هَذِهِ الْخَطْبَةَ قَدْ نَقَلَهَا ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ فِي شَرْحِ النَّهْجِ فِي الْجُزْءِ وَالسَّادِسِ مِنْهُ لَكِنَّ فِيهِ اخْتِلَافٌ كَثِيرٌ مَعَ الْمَنْقُولِ عَنِ الْاِحْتِجَاجِ مِنْ حَيْثُ الزِّيَادَةُ وَ النِّقْصَانُ فَرَأَيْتُ تَكَرُّرَهَا وَ نَقْلَهَا عَنْ شَرْحِ النَّهْجِ تَتِمُّمًا لِلْفَائِدَةِ وَ تَكْمِيلًا لِلْعَائِدَةِ وَ الْمَسْلُوكِ مَا كَرَّرْتَهُ يَتَضَوُّعٌ (اینخطبه را ابن ابی الحدید در جزو ششم شرح نهج البلا با اختلاف بسیار از حیث زیادی و کمی و غیرهما نقل کرده مؤلف فقیر برای اینکه بیشتر فائده برده شود بنحویکه در شرح نهج نقل شده در این کتاب نیز نقل میکنم بوی خوش چون شد مکرر عطر آن افزونتر است

حُطْبَةُ عَلِيٍّ السَّلَامِ فِي الْمُخَاصِمَةِ وَالْمِهَاجَةِ بِطَرِيقٍ آخَرَ قَالَ ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ فِي الْجُزْءِ السَّادِسِ مِنْ شَرْحِ النَّهْجِ رَوَى الزُّبَيْرُ بْنُ بَكَّارٍ فِي كِتَابِ الْمَفَاخِرَاتِ قَالَ - اجتمع عند معاوية عمرو بن العاص و الوليد بن عقبه بن ابى مَعِيْطٍ و عُبْتَةُ بن ابى سفيان و المغيرة بن شعبه و قد كان بلغهم عن الحسن بن علي عليه السَّلام قوارص و بلغه عنهم مثل ذلك فقالوا يا امير المؤمنين ان الحسن قد احيا اباه و ذكره و قال فُصِّدَقَ

وَأَمَرَ فاطم و خَفَقَتْ لَهُ النَّعَالَ و ان ذلك لرافعه الى ما هو اعظم منه و لا يزال يبلُغنا عنه ما يسوءنا قال معاوية فما تريدون قالوا ابعث اليه فليحضّر النُّسْبَةَ و نَسَبَ اباه و نُعِيْرَهُ و نُؤَيِّخُهُ و خبره ان اباه قتل عثمان و نُقَرِّره بذلك و لا يستطيع ان يُغَيِّرَ علينا شيئاً من ذلك قال معاوية انى لا ارى ذلك و لا افعله قالوا عزمنا عليك يا امير المؤمنين لَتَفَعَلَنَّ فقال و يحكم الا تفعلوا فوالله ما رأيت قط جالساً عندى الا خفت مقامه و عييه لى قالوا بعث اليه على كل حال قال ان بعثت اليه لَأَنْصِرَهُ مِنْكُمْ فقال عمرو بن العاص اتخشى ان ياتى باطله على حَقِّنا او يُرَبِّىَ قوله على قولنا قال معاوية اما انى لو بعثت اليه لأمرنه ان يتكلّم بلسانه كلّ شقالو مُرّه بذلك قال اما اذا عصيتمونى و بعثتم اليه و ايتم الا ذلك تَمَرُّضُواله قى القول و اعلموا انهم اهل بيت لا يعيهم العائب و لا يلصقُ بهم العادُ ولكن اذفوه بحجره تقولون له ان اباك قتل عثمان و كره خلافه الخلفاء من قبله فبعث اليه معاوية فجاءه رسوله فقال ان امير المؤمنين يدعوك قال من عنده فسما هم فقال الحسن عليه السَّلام ما لهم خرّ عليهم التقف من فوقهم و اتاهم العذاب من حيث لا يشعرون ثم قال يا جارية ابغينى ثيابى اللّهُمَّ انى اَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ و اَذْرُهُ بِكَ فى نُحُورِهِمْ و اسْتَعِينُ بِكَ عَلَيْهِمْ فَمَا كَفَيْنِهِمْ كَيْفَ شِئْتِ و انى شِئْتِ بِحَوْلِ مِنْكَ و قُوَّةِ يا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ثم قال فلما دخل على معاوية اعظمه و اكرمه و اجلسه الى جانبه و قد ارتاد القوم و حَطَّروا حَطْرَانَ الفحول بغيا فى انفسهم و علوا ثم قال يا ابا محمّد ان هؤلاء بعثوا اليك و عصونى فقال الحسن عليه السلام سبحان الله الدار دارك و الاذن فيها اليك و الله كنت اجبتهم الى ما ارادوا و ما فى انفسهم انى الا يستحى لك من الفحش و ان كانوا غلبوك على رأيك لا يستحى لك من الضعف فأيُّهما تُقَرُّ و أيُّهما تُنكر اما انى لو علمت بمكانهم جئت معى بمثلهم من بنى عبدالمطلب و مالى ان اكون مستوحشا منك او منهم ان ولى الله و هو يتولى الصِّالحين فقال معاوية يا هذا انى كرهت ان ادعوك ولكن هؤلاء حملونى على ذلك معر كراحتى له و ان لك منهم النصف و منى و انما دعوناك لِتُنْقِرَكَ ان عثمان

قتل مظلوماً و انّ اباک قتلہ فاستمع منهم ثم اجبهم و لاتمنعک وحدتک و اجتماعهم ان تتکلم بكلّ لسانک التّرجمہ ابن ابی الحدید در جزو ششم از شرح نهج البلاغه از زبیر بن بکار در کتاب مفاخرات نقل کرده که گفت جمع شدند در نزد معاویه عمرو بن عاص و ولید بن عقبه بن ابی معیط و عتبہ بن ایسفیان و مغیره بن شعبه هنگامیکه بآنها خبر رسیده بود که حسن بن علی علیه السلام سخنان مؤلم کدورت آورنده در عقب ایشان گفته در برابر چنین سخنانیکه از آنها بآنحضرت رسیده بود پس گفتند امیر مؤمنان حسن پدرش و ذکر او را زنده کرده و آنچه بگوید او را تصدیق می کنند و فرمان او اطاعت کرده میشود و مردمان بدنبال او میروند و این سبب رفعت مقام و عظمت

شأن او شده شده و خبر بما رسیده که همیشه در حقّ ما بدگویی میکند معاویه گفت میخواهید چه کنید گفتند بفرست بطلب او و او را حاضر کن تا ما او را و پدرش را دشنام دهیم و توبیخ و ملامت کنیم و بگوئیم که پدر تو کشنده عثمان بوده و بکشتن او عثمانرا از او اقرار بگیریم تا نتواند ما را سرزنش و عیبگویی کند و بر ما ایرادی وارد کند معاویه گفت من رأی نمیدهم و نمیکنم اینکار را او را قسم دادند که باید البته این کار را بکنی گفت وای بر شما این کار را نکنید بخدا قسم هرگز ندیدم که او در نزد من بنشیند که من از او ترسم و از عیبگویی او بیمناک نباشم گفتند بهرحال بفرست بطلب او و او را حاضر کن گفت اگر فرستادم بطلب او و آمد در حق او انصاف خواهم داد عمرو عاص گفت میترسی باطل او بر حق ما غلبه کند و بپروراند سخن خود را بر سخن ما معاویه گفت من اگر بطلب او فرستادم او را امر میکنم که بتمام زبان نخود با شما سخن گوینده ای نمیتواند از آنها عیب گویی کند و ننگ و عاری بآنها نمیچسبد ولیکن این سنگ را در دهان او بیندازید که پدرت عثمان را کشته و از پیش خلافت خلفا، مکروه خاطر او بوده پس معاویه فرستاد بطلب آنحضرت چون فرستاده معاویه بنزد او آمد و گفت

امیر مؤمنان تو را میطلبید فرمود کی بود در نزد او فرستاده نماهای هر یک را گفت پس حضرت حسن علیه السلام فرمود ؟؟؟؟؟؟؟؟؟
سقف بالای آنها چه اراده دارند عذابی بایشان برسد از جایکه میدانند پس فرمود ای کنیز جامه مرا بیار خدایا پناه میبرم بتو از بدیهای ایشان بتو رفع میکنم آنچه را که در گلوهای ایشان است و بتو یاری میطلبم بر ضرر ایشان کفایت کن بدیهای ایشانرا هرطور بخواهی و از هر کجا که میخواهی بمدد کاری و توانائی خود ای رحم کننده ترین رحم کنندگان پس از جا برخواست و چون بر معاویه وارد شد او را تعظیم و اکرام کرد و در پهلوی خود نشانید و آنجماعت رفت و آمد میکردند و دم میجنبانیدند از طرف راست و چپ مانند دم جنبانیدن شتر نر از روی گمراهی و تکبر و خود را بالاتر دیدن پس معاویه گفت ای ابامحمد اینجماعت فرمان مرا نبردند و بطلب تو فرستادند حسن علیه السلام فرمود سبحان الله خانه خانه ست و اذن ورود در خانه با تو است تو اجابت کرده ای آنچه را که خواسته اند و در دلهای ایشانست و من حیا میکنم برای تو از فحش دادن و اگر آنها غالب شدند بر تو و بر رأی تو حیا میکنم از ضعف و ناتوانی تو بکدام یک از ایندو اقرار میکنی اما من اگر میدانستم اینها چنین

اراده ایرا دارند من هم بعدد نفران آنها از اولاد عبدالمطلب بهمراه خود میاوردم که سخنان آنها را بشنوند و هر کدام از ایشان جدا جدا آنها را جواب گویند نه از جهت وحشتی که از جواب دادن آنها داشته باشم چه که من وحشتناک از تو و از اینها نیستم و ولی من خدائست که ولی شایستگان است پس معاویه گفت ای حسن من کراهت داشتم از اینکه تو را دعوت کنم ولیکن اینها مرا وادار کردند

براینکار با کراهتی که داشتیم و من انصاف میدهم تو را ما تو را دعوت کردیم تا تو را باقرار دره آوریم که بگوئی عثمان مظلوم کشته شد و پدر تو کشنده او بود پس سخنان ایشانرا بشنو و جواب بگو و تنها بودن تو در مقابل اینجماعت مانع از هرگونه جوابی که بگوئی نیست و زبان تو آزاد است (یعنی ترس و اندیشه نداشته باش و هرچه میخواهی بگو تو در امانی) فتکلم عمرو بن العاص فحمدالله و صلی هل رسوله صلی الله علیه واله ثم ذکر علیاً علیه السلام فلم یترک شیئاً یعیبه به الا قاله و قال انه شتم ابابکر و کره خلافته و امتنع من بیعتہ ثم بایعه مکرهاً و شرک فی دم عمر و قتل عثمان ظلماً و ادعی ان الخلافة ما لیس له ثم ذکر الفتنه یعیره بها و اضاف الیه مساوی و قال انکم یا بنی عبدالمطلب لم یکن الله لیعطیکم الملك علی قتلکم الخلفاء و استحلالکم ما حرّم الله من الدماء و حرصکم علی الملك و ایتانکم ما لا یحلّ ثم انک یا حسن تحدّثت نفسک ان الخلافة سائرۃ الیک و لیس عندک عقلٌ ذلک و لا لبه کیف ترى الله سبحانه سلبک عقلک و ترکک احمق قریش یسخر نک و یهزء بک و ذلک لسوء عمل ابیک و انما دعوناک لِتَشْبِکَ و اباک فاما ابوک فقد تفرّدالله به و کفانا

امرہ و اما انت فانک فی ایدینا نختار فیک الخصال و لو قتلناک ما کان علینا اثم من الله و لایعیب من الناس فهل تستطيع ان تردّ علینا و تکذبنا فان کانت ترا انا کذبنا فی شیء فارده علینا و الا فاعلم انک و اباک ظالمان ثم تکلم الولید بن عقبه بن ابی معیط فقال یا بنی هاشم انکم کنتم احوال عثمان فنعم الولد کان لکم فعرّف حقکم و کنتم اصهاره فنعم الصهر کان لکم یکرّمکم فکنتم اول من حسده فقتله ابوک ظلماً لاعذر له و لاحتیة فیکف ترون الله طلب بدمه و انزلکم منزلته و الله ان بنی امیه خیر لبنی هاشم من بنی هاشم لبنی امیه و ان معاویه خیر لک من نفسک ثم تکلم عقبه بن ابی سفیان فقال یا حسن کان ابوک شرّ قریش لقریش لسیفکهد لدمائها و قطعہ لارحامها طویل السیف و اللسان یقتل احی و یعیب المیت و انک ممّن قتل عثمان و نحن قاتلوک به و اما رجاء ک الخلافة فلست فی زندها قادحاً و لا فی میزانها راجحاً و انکم یا بنی هاشم قتلتم عثمان و ان فی الحق ان نقتلک و اخاک به فاما ابک فقد کفانا الله امره و اقاد فیہ و اما انت فوالله ما علینا لو قتلناک بعثمان اثم و لاعدوان ثم تکلم المغیره بن شعبه فشم علیاً و قال و الله ما اعیبه فی قضیه یخون و لا فی حکم یمیل و لکنه قتل عثمان ثم سکتوا التّرجمه پس عمرو بن عاص سخن گفت اول خدا را ستایش کرد و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و بعد از آن علی را یاد کرد و در عیب گوئی او فروگذار نکرد و هر عیبی بود به او گفت و گفت پدرت آنکسی است که ابوبکر را دشنام میداد و از خلافت او اکراه داشت و از بیعت کردن با او امتناع می کرد و بعد از آن از روی کراهت با او بیعت کرد و در ریختن خون عمر شریک بود

و عثمانرا از روی ظلم کشت و ادعای خلافت کرد و آنچه را که برای او نبود پس از آن فتنه‌ایرا یاد کرد که بآن او را سرزنش کند و اضافه کرد بر آن بدگوئیهای را و گفت ای فرزندان عبدالمطلب خدا ملک را بشما عطا نمیکند برای اینکه خلفا را کشتید و آنچه را که خدا حرام کرده حلال کردید از ریختن خونها و حریص بودن شما بر ملک و کردن کارهایی که حلال نیست بعد از اینها ای حسن تو پیش نفس خودت فکر میکنی که خلافت بتو برمیگردد و حال آنکه تو عقل این کار را نداری و خردمند نیستی چگونه میبینی که خدای پاک و منزّه عقل تو را گرفته و تو را احمق قریش قرار داده و مورد سخریه و استهزاء قرار گرفتی و این از جهخت عمل بد پدر تست و ما تو را دعوت نکردیم جز برای اینکه تو و پدرت را دشنام دهیم اما پدر تو خدا بتنهائی امر او را کفایت کرد برای ما یعنی او را کشت و امیا تو در دست مائی و ما مختاریم در حق تو خصلتهائی را و اگر تو را بکشیم بر ما گناهی نیست از جانب خدا و عیبی نیست در نزد مردمان آیا می‌توانی بر ما ردّ کنی و تکذیب کنی اینهائی را که گفتیم اگر میدانی هر یک از این گفته‌ها را دروغ گفتیم آنرا بر ما برگردان و اگر نه بدان که تو و پدرت هر دو ستمکارید پس از آن

ولیدبن عقبه بن ابی معیط سخن گفت و گفت ای پسران هاشم شما خالوهای عثمانید و او نیکو پسری بود برایشما حق شما را میشناخت و شما خویشان او هستید و او نیکو و خویش و دامادی بود برای شما گرامی میداشت شما را و شما در حق او حسد بردید و پدرت از روی ظلم او را کشت بدون هیچگونه عذری و حیّتی پس خدا را در طلب خون او چگونه میدانید که شما را نازل منزلت او قرار دهد بذات خدا قسم است که بنی امیه بهترند از بنی هاشم برای بنی امیه و معاویه بهتر است از تو برای معاویه پس از آن عتبه پسر ابی سفیان تکلم کرد و گفت ای حسن پدرت بدترین کس قریش بود برای قریش بعلت ریختن خونهای آنان و قطع کردن رحمهای ایشان شمشیر و زبان او دراز بود کشنده زنده و عیبگوی مرده بود و تو از کسانی هستی که عثمانرا کشت و ما کشنده توایم و اما امید خلافت داشتن تو همانا مانند چوبی است که بآن نمیتوان آتش افروخت و میزان آن رجحانی ندارد شما بنی هاشم عثمانرا کشتید و حق اینست که ما تو و برادرت را در عوض او بکشیم اما پدرت را کفایت کرد خدا امر او را از ما و بانتقام کشتن عثمان او را کشت و بخدا قسم بر ما گناه و دشمنی نیست اگر تو را بکشیم پس مغیره پسر شعبه سخن گفت و دشنام داد علی را و گفت بخدا قسم ما بدگوئی نمیکنیم او را از اینکه بگوئیم در قضیه‌ای خیانتکرد یا در حکم کردن بنا حق میل کرد ولیکن بدگوئی ما برای اینست که عثمان را کشت (پس همه ساکت شدند) فَتَكَلَّمَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَرَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا بَعْدُ يَا مُعَاوِيَةُ فَمَا هُوَ لِئَلَّا شَتَمُونِي وَلَكِنَّكَ شَتَمْتَنِي فُحْشًا أَلْفَتْهُ وَسُوءَ رَأْيٍ عَرِفَتْ بِهِ وَخُلُقًا سَيِّئًا ثَبَّتَ عَلَيْهِ وَبَغْيًا عَلَيْنَا عِدَاوَةً مِنْكَ لِمُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَآهْلِهِ

وَلَكِنْ اسْمَعِ يَا مُعَاوِيَةَ وَاسْمَعُوا فَلَا قَوْلَ لَكَ فِيكَ وَفِيهِمْ مَا هُوَ دُونَ مَا فِيكُمْ أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ أَيُّهَا الرَّهْطُ اتَّعَلَّمُونَ أَنَّ الَّذِي شَتَمْتُمُوهُ مِنْذُ الْيَوْمِ
الَّذِي صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ كِلْتَيْهِمَا وَأَنْتَ يَا مُعَاوِيَةَ بِهِمَا كَافِرٌ تَرَاهَا ضَلَالَةً وَتَعْبُدُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى غَوَايَةَ وَأَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ بَايَعَ
الْبَيْعَتَيْنِ كِلْتَيْهِمَا بَيْعَتَهُ الْفَتْحِ وَبَيْعَتَهُ الرِّضْوَانِ وَأَنْتَ يَا مُعَاوِيَةَ بِأِحْدَاهُمَا كَافِرٌ وَالْأُخْرَى نَاكِثٌ وَأَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَوَّلَ النَّاسِ
إِيمَانًا وَإِنَّكَ يَا مُعَاوِيَةَ وَأَبَاكَ مِنَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ تُسِرُّونَ الْكُفْرَ وَتُظْهِرُونَ الْإِسْلَامَ وَتُسْتَمَالُونَ بِالْأَمْوَالِ وَأَنْشُدْكُمْ اللَّهُ أَلَسْتُمْ أَنَّهُ كَانَ
صَاحِبُ رَأْيِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ بَدْرٍ وَإِنَّ رَأْيَهُ الْمُشْرِكِينَ كَانَتْ مَعَ مُعَاوِيَةَ وَمَعَ أَبِيهِ ثُمَّ لَقِيَكُمْ يَوْمَ أُحُدٍ وَيَوْمَ الْأَحْزَابِ وَ
مَعَهُ رَأْيُهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَعَكَ وَمَعَ أَبِيكَ رَأْيُهُ الشِّرْكَ وَفِي
كُلِّ ذَلِكَ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُ وَيُفْلِحُ حُجَّتَهُ وَيَنْصُرُ دَعْوَتَهُ وَيُصَدِّقُ حَدِيثَهُ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي تِلْكَ الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا عَنْهُ رَاضٍ وَ
عَلَيْكَ وَعَلَى أَبِيكَ سَاخِطٌ وَأَنْشُدْكَ اللَّهُ يَا مُعَاوِيَةَ أَتَذْكُرُ يَوْمًا جَاءَ أَبُوكَ عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ وَأَنْتَ تَسُوقُهُ

وَ اَحْوَكَ عْتَبِيَهٗ هٰذَا يَفُوْدُهٗ فَرَاكُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ فَقَالَ اللّٰهُمَّ الْعَنِ الزَّاكِبِ وَ الْقَائِدِ وَ السَّائِقِ اَتْنَسِيْ يٰ مُعَاوِيَةَ الشَّعْرَ الَّذِي كَتَبْتَهُ اِلَى اَبِيكَ لَمَّا هَمَّ اَنْ يُسَلِّمَ تَنْهَاهُ عَنْ ذٰلِكَ

يَا صَخْرُ لَا تُسَلِّمَنَّ يَوْمًا فَتَفْضَحْنَا**بَعْدَ الَّذِيْنَ يَبْدِرُ اَصْبَحُوا مِرْقًا

خَالِي وَ عَمِّي وَ عَمِّ الْاُمِّ ثَالِثُهُمْ**وَ حَنْضَلُ الْخَيْرِ قَدْ اَهْدَى لَنَا الْاَرَقَا

لَا تَرَكَنَّ اِلَى اَمْرِ تَكَلَّفْنَا**وَ الرَّاقِصَاتِ بِهٖ فِي مَكَّةَ الْخَرَقَا

فَالْمَوْتُ اَهْوَنُ مِنْ قَوْلِ الْعُدَاةِ لَقَدْ**حَادَ ابْنُ حَرْبٍ عَنِ الْعَزِيِّ اِذَا فَرِقَا

وَاللّٰهُ لَمَّا اَخْفَيْتُ مِنْ اَمْرِكَ اَكْبَرُ مِمَّا اَبْدَيْتُ التَّرْجُمَةَ پَسِ حَسَنُ بِنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَكَلَّمَ كَرْدٌ وَ سَتَائِشُ كَرْدٌ خَدَائِرًا وَ ثَنَا كَفَّتْ بَرَاوِ وَ دَرُودٌ پِیُوسْتَهٗ فَرَسْتَادُ سُوْلَخْدَا صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پَسِ اَزْ اَنْ فَرَمُوْدُ اَيِّ مُعَاوِيَهٗ اِيْجْمَاعَتِ مَرَا دَشْنَامِ نَدَادَهٗ اَنْدِ وَ لِيْكَنْ تُو مَرَا دَشْنَامِ دَادِي وَ مَانُوْسِيْ بَا دَشْنَامِ دَادِنِ وَ بَدْرَايِي شَنَاخْتَهٗ شَدِي وَ دَرِ بَدْخَلْقِيْ ثَابِتِيْ وَ دَشْمَنِ مَائِيْ بَعْلَتِ عِدَاوَتِ وَ دَشْمَنِيْ كِهٖ بَا مُحَمَّدِ وَ اَهْلِ بَيْتِ اُو دَاشْتَهٗ وَ دَارِيْ وَ لِيْكَنْ مُعَاوِيَهٗ بَشْنُوْ وَ شَمَا جَمَاعَتِ هَمُ بَشْنُوِيْدُ هَرْ اَيْنَهٗ مِيْگُوِيْمُ دَرِ حَقِّ تُو دَرِ حَقِّ اِيْشَانِ چِيْزِيْرَا كِهٖ اَنْدِ كَسْتِ اَزْ اَنْچِهٖ دَرِ حَقِّ شَمَا بَايْدُ كَفْتِ شَمَا رَا بَخْدَا قَسْمِ مِيْدِهْمُ اِيْجْمَاعَتِ حَاضِرِيْنَ اَنْكَسِيْ رَا كِهٖ شَمَا دَشْنَامِ دَادَهٗ وَ مِيْدِهْدُ تَا اَمْرُوْزِ كَسِيْ اَسْتِ كِهٖ بَدُوْ قَبْلَهٗ نَمَازِ گِذَارَدَهٗ وَ تُو اِيْمَاعُوِيَهٗ بَهْرُدُوْ اَزْ اَنْهَآ كَافِرِ بُوْدِيْ وَ نَمَازِ گِذَارَانِ رَا گَمْرَاهِيْ مِيْدَانَسْتِيْ وَ لَانَتْ وَ عَزِيْ رَا مِيْپَرَسْتِيْدِيْ اَزْ رُوِيْ گَمْرَاهِيْ وَ شَمَا رَا بَخْدَا قَسْمِ مِيْدِهْمُ اِيْآ مِيْدَانِيْدِ كِهٖ اُو دُوْ مَرْتَبَهٗ بِيْعَتِ كَرْدِ بَا پِيْغَمْبَرِ خُدَا يِكِيْ دَرِ زَمَانِ فَتْحِ مَكَّهٖ وَ يِكِيْ دَرِ بِيْعَتِ رِضْوَانِ وَ تُو اِيْمَاعُوِيَهٗ بِيِكِيْ اَزْ اَنْ دُوْ كَافِرِ بُوْدِيْ وَ بَدِيْگَرِيْ شَكْنَنْدَهٗ بِيْعَتِ بُوْدِيْ وَ شَمَا رَا بَخْدَا قَسْمِ مِيْدِهْمُ اِيْآ مِيْدَانِيْدِ كِهٖ اُو اَوَّلِ كَسِيْ اَسْتِ اَزْ مَرْدَمَانِ كِهٖ اِيْمَانِ اَوْرُدُ وَ تُو اِيْمَاعُوِيَهٗ بَا پَدْرَتِ

اَزْ كَسَانِيْ بُوْدِيْدِ كِهٖ خُدَايِ يِگَانَهٗ رَا مِيْپَرَسْتِيْدِنْدُ وَ خَلْعِ مِيْكَرْدِنْدُ اَزْ خُوْدِ بَنْدِگِيْ غَيْرِ خُدَا رَا لَكِنْ مَعْرِفَتِ رَسُوْلَخُدَا دَرِ دَلْهَائِتَانِ نَبُوْدُ وَ اَنْحَضْرَتِ شَمَا رَا مَالِ وَ عَطَا مِيْدَادِ تَا اِسْلَامِ شَمَا نِيْكَوْ شُوْدُ كَسَانِيْ بُوْدِيْدِ كِهٖ كَفْرِ خُوْدِ رَا مِيْپُوْشَانِيْدِيْدِ وَ دَرِ ظَاهِرِ اِظْهَارِ اِسْلَامِ مِيْكَرْدِيْدِ بَرَايِ تَمَائِيْلِيْ كِهٖ بَغْرِفْتَنِ اِمْوَالِ دَاشْتِيْدِ وَ شَمَا رَا بَخْدَا قَسْمِ مِيْدِهْمُ اِيْآ دَانَسْتَهٗ اِيْدِ كِهٖ اُو پَرچَمْدَارِ رَسُوْلَخُدَا صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بُوْدُ دَرِ رُوْزِ بَدْرِ وَ پَرچَمْدَارِ مُشْرِكِيْنَ مُعَاوِيَهٗ وَ پَدْرِ اُو بُوْدِنْدُ وَ بَعْدِ اَزْ اَنْ هَمُ بَا شَمَا مُقَابِلِ

و مصادف شد در روز احد و روز احزاب و با او بود پرچم رسول خدا صلی الله علیه واله و با تو و پدرت بود پرچم شرک و در همه آنها خدا فتح و پیروزیرا برای او قرار داد و حجت و دعوت او را یاریکرد و حدیث او را راست کرد و رسولخدا در همه اینجاها از او راضی بود و بر تو و پدرت خشمناک بود و شما را قسم میدهم بخدا ای معاویه آیا یادداری روزی را که پدرت بر شتر سرخی سوار بود و تو راننده آن بودی و این برادرت عتبه پیشرو آن بود و شما رسولخدا صلی الله علیه واله دید و فرمود بار خدایا لعنت کن راکب و راننده و پیشرو را آیا فراموشکردی ای معاویه شعری را که پدرت نوشتی هنگامی که میخواست مسلمان شود و او را نهی میکردی مفاد شعر اینست ای صخر نکند روزی مسلمان شوی و ما را رسوا کنی پس از اینکه در روز بد صبح کردند کسانیکه بدنهای آنان پاره پاره شد و آنها خالو و عمو و عموی و عموی مادر من بودند میل نکن البته البته بسوی کاریکه بسختی و مشقت بیندازی ما را و شترهای جست و خیزکننده‌ایرا که در مکه‌اند از روی حمق و نادانی خود و حنظله نیکو را که از کشته شدن خود حزن و اندوه را برای ما هدیه فرستاد پس تحمل مرگ آسانتر است از گفتار دشمنان که بگویند پسر حرب ترسید و از

عزّی برگشت بذات خدا قسم ای معاویه آنچه را که از کار تو پنهان کردم بزرگتر است از آنچه که ظاهر کردم و انشأکُم اللهُ ائیهَا الرَّهْطُ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ عَلِيًّا حَرَّمَ الشَّهَوَاتِ عَلٰی نَفْسِهِ بَيْنَ اَصْحَابِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاَنْزَلَ فِيهِ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا الْاِتْحَرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا اَحَلَّ اللهُ لَكُمْ وَاِنَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ اَكَابِرَ اَصْحَابِهِ اِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ فَنَزَلُوا مِنْ حِصْنِهِمْ فَهَزَمُوا عَلِيًّا بِالرَّايَةِ فَاسْتَنْزَلَهُمْ عَلٰى حُكْمِ اللهِ وَحُكْمِ رَسُوْلِهِ وَفَعِلَ فِي فِي خَيْبَرَ مِثْلَهَا ثُمَّ قَالَ يَا مُعَاوِيَةَ اَطْنُكُ لَاتَعْلَمَ اَنِّيْ اَعْلَمُ مَا دَعَا بِهٖ عَلِيْكَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا اَرَادَ اَنْ يَكْتُبَ كِتَابًا اِلَى بَنِي خُزَيْمَةَ فَبَعَثَ اِلَيْكَ وَنَهَمَكَ اِلَى اَنْ تَمُوْتَ وَاَنْتُمْ اَيُّهَا الرَّهْطُ نَسَدْتُمْ اللهُ

الَاتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَنَ أَبَا سَفِيَانَ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ لَا تَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا أَوْلَاهَا يَوْمَ لَقِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَارِجًا مِنْ مَكَّةَ إِلَى الطَّائِفِ يَدْعُو تَقِيْفًا إِلَى الدِّينِ فَوَقَعَ بِهِ وَسَيْبُهُ وَسَفَّهُهُ وَشَتَمَهُ وَكَذَّبَهُ وَتَوَعَّدَهُ وَهَمَّ أَنْ يَبْطِشَ بِهِ فَلَعَنَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَيَّرَ عَنْهُ وَالثَّانِيَةَ يَوْمَ الْعِيرِ إِذْ عَرَضَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهِيَ جَائِيَةٌ مِنَ الشَّامِ فَطَرَدَهَا أَبُو سَفِيَانَ وَسَاحَلَ بِهَا فَلَمْ يَظْفِرْ الْمُسْلِمُونَ بِهَا وَلَعَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَعَا عَلَيْهِ فَكَانَتْ وَقَعُهُ بِدِرِّ لِأَجْلِهَا وَالثَّلَاثَةَ يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ وَقَفَ تَحْتَ الْجَبَلِ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي أَعْلَاهُ وَهُوَ يُنَادِي أَعْلُ هُبَلُ مِرَارًا فَلَعَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَلَعَنَهُ الْمُسْلِمُونَ وَالرَّابِعَةَ يَوْمَ جَاءَ بِالْأَحْزَابِ وَغَطْفَانَ وَالْيَهُودِ فَلَعَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَابْتَهَلَ وَالْخَامِسَةَ يَوْمَ جَاءَ أَبُو سَفِيَانَ فِي قُرَيْشٍ فَصَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ الْمَسْجِدِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ ذَلِكَ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ فَلَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبَا سَفِيَانَ وَلَعَنَ الْقَادَةَ وَالْأَتْبَاعَ وَقَالَ مَلْعُونُونَ كُلُّهُمْ وَلَيْسَ فِيهِمْ مَنْ

يُؤْمِنُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَمَا يُرْجَى الْإِسْلَامَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ فَكَيْفَ اللَّعْنَةُ فَقَالَ لَا تُصِيبُ اللَّعْنَةُ أَحَدًا مِنَ الْآتِبَاعِ وَ أَمَّا الْقَادَةُ فَلَا يُفْلِحُ مِنْهُمْ أَحَدٌ وَ السَّادِسَةُ الْجَمَلُ الْأَحْمَرُ وَ السَّابِعَةُ يَوْمَ وَقَفُوا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْعَقَبَةِ لِيَسْتَنْفِزُوا نَافِثَتَهُ وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا مِنْهُمْ أَبُو سَفْيَانَ فَهَذَا لَكَ يَا مُعَاوِيَةَ (الترجمة) شما را بخدا قسم میدهم ای گروه آیا میدانید که علی کسی است که خواهشهای نفسانی را بر خود حرام کرد در میان یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله پس خدا در حق او این آیه فرستاد که یا ایها الین امنوا لاتحرموا طیبات ما احل الله لكم یعنی ای کسانی که ایمان آوردید حرام نکنید برای خودتان چیزهای پاکیزه‌ای را که حلال کرده است خدا برای شما و دیگر آنکه برانگیخت رسول خدا صلی الله علیه و اله بزرگان اصحاب خود را به سوی بنی قریظه پس فرود آمدند از حصار خود و آنها فرار کردن پس علی را با پرچم خود فرستاد و آنها را در حکم خدا در آورد و در حکم پیغمبر او و در وقعه خیر هم مانند همین کار را کرد بعد از آن فرمود ای معاویه تو گمان میکنی

که من نمیدانم آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و اله تو را بر آن دعوت کرد وقتی که میخواست نامه بنی خزیمه بنویسد بطلب تو فرستاد و تو را زجر کرد بنحویکه نزدیک بود بمیری و شما را ای گروه بخدا قسم میدهم که آیا میدانید که رسول خدا صلی الله علیه و اله ابوسفیانرا در هفت جا لعن کرد که نمیتوانید آنرا رد کنید اول روزیکه مقابل شد با رسول خدا صلی الله علیه و اله در بیرون مکه هنگامیکه داد و ناسزا گفت و تکذیب نمود و ترسانید و میخواست او را بکشد پس خدا و رسول او او را لعنت کردند تا اینکه دست از او برداشت دوم در روزی بود که کاروان از شام برمیگشتند و رسول خدا صلی الله علیه و اله سر راه بر آنها گرفت ابوسفیان قافله را برگرداند بطرف ساحل دریا که مسلمانان بر آنها ظفر یابند لعنت کرد رسول خدا صلی الله علیه و اله و در حق او نفرین کرد و جنگ بدر باینجهت برپا شد سوم در روز احد بود زمانیکه در زیر کوه ایستاد و رسول خدا در بالای کوه بود و ابوسفیان چند مرتبه ندا کرد و بت هبل را خواند و آن بتی است که در خانه کعبه بود و میگفت ای هبل ما را یاری کن پس رسول خدا صلی الله علیه و اله ده مرتبه او را لعنت کرد و مسلمانان هم او را لعنت کردند چهارم در روز احزاب بود که باغطفان و یهود حمله آوردند رسول خدا او را لعنت نمود و نفرین کرد پنجم روزی بود که ابوسفیان در میان قریش آمد و مانع شدند از آمدن رسول خدا صلی الله علیه و اله در مسجد و نگذاردند قربانی بمحل خو برسند و این عمل در روز حدیبیه بود پس رسول خدا صلی الله علیه و اله لعنت کرد ابوسفیان و

پیشروان و پیروان او را و فرمود همه اینها ملعونند و در میان ایشان نیست کسیکه ایمان بیاورد بآنحضرت گفته شد که ای رسولخدا آیا امیدواری باسلام آوردن یکی از آنها نیست پس لعنت کردن بآن چگونه است فرمود لعنت بهیچ یک از پیروانی که ایمان بیاورند نمیرسد ششم روزیکه بر شتر سرخ سوار بود هفتم روزیکه در عقبه واقف شدند برای رم دادن ناقه پیغمبر که دوازده نفر بودند و از آنها ابوسفیان بود اینست جواب تو ای معاویه و اما انت یابن العاص فان امرک مشترک و ضعتک امک مجهولاً من عهر و سفاح فتحاکم فیک اربعه من قریش فغلب علیک جزاها الامهم حسبا و اخبثهم منصبا ثم قام ابوک فقال انا شانی مُحَمَّدِ الْاَبْتَرِ فَاَنْزَلَ اللهُ فِيهِ مَا اَنْزَلَ وَ قَاتَلْتَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي جَمِيعِ الْمَشَاهِدِ وَ هَجَوْتَهُ وَ اَذَيْتَهُ بِمَكَّةَ وَ كِدْتَهُ كَيْدَكَ كُلَّهُ وَ كُنْتَ مِنْ اَشَدِّ النَّاسِ لَهُ تَكْذِيبًا وَ عَدَاوَةً ثُمَّ خَرَجْتَ تُرِيدُ النَّجَاشِيَّ مَعَ اصْحَابِ السَّفِينَةِ لِتَاتِي بِجَفَعَرَ وَ اصْحَابِهِ اِلَى اَهْلِ مَكَّةَ فَلَمَّا اَخْطَاكَ مَا رَجَوْتَ وَ رَجَعَكَ اللهُ خَائِبًا وَ اَكْذَبَكَ وَ اَشْيَا جَعَلْتَ حَسِدَكَ عَلَى صَاحِبِكَ عَمَارَةَ ابْنِ الْوَلِيدِ فَوَشَّيْتَ بِهِ اِلَى النَّجَاشِيَّ حَسِدًا لِمَا ارْتَكَبَ مِنْ حَلِيلَتِهِ فَفَضَّحَكَ اللهُ وَ فَضَّحَ صَاحِبَكَ فَانْتَ عَدُوُّ بَنِي هَاشِمٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْاِسْلَامِ ثُمَّ اِنَّكَ تَعْلَمُ وَ كُلُّ هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ يَعْلَمُونَ اِنَّكَ هَجَوْتَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِسَبْعِينَ بَيْتًا مِنَ الشُّعْرِ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ اِنِّي لَا اَقُولُ

السُّعْرَ وَلَا يَبْغِي لِي اللَّهُمَّ الْعَنهُ بِكُلِّ حَرْفٍ أَلْفَ لَعْنَةٍ فَعَلَيْكَ أَذِنَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يُحْصَى مِنَ اللَّعْنِ وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ عُثْمَانَ فَأَنْتَ
سَعَرْتَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا نَارًا ثُمَّ لِحِقَتْ بِفِلَسْطِينَ فَلَمَّا آتَاكَ قَتْلُهُ قُلْتَ أَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِذَا نَكَاتُ قَرْحِيَّةٌ أَدْمَيْتُهَا ثُمَّ حَبَسْتَ نَفْسَكَ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ
بَعْتَ دِينَكَ بِدُنْيَاهُ فَلَسْنَا نَلُومُكَ عَلَى بُغْضٍ وَلَا نُعَاتِبُكَ عَلَى وُدٍّ وَبِاللَّهِ مَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيًّا وَلَا غَضِبْتَ لَهُ مَقْتُولًا وَيَحْكُ يَا بَنَ الْعَاصِ
أَلَسْتَ الْفَائِلُ فِي بَنِي هَاشِمٍ لَمَّا خَرَجْتَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى النَّجَاشِيِّ
تَقُولُ ابْنَتِي آيْنَ هَذَا الرَّحِيلُ *** وَمَا السَّيْرُ مِنِّي بِمُسْتَنْكَرٍ
فَقُلْتُ ذَرِينِي فَإِنِّي أَمْرٌ *** أُرِيدُ النَّجَاشِيَّ فِي جَعْفَرٍ
لَأَكُونَهُ عِنْدَهُ كَيْفَ *** أَقِيمُ بِهَا نَحْوَةَ الْأَصْعَرِ
وَشَانِي أَحْمَدَ مِنْ بَيْنِهِم *** وَأَقُولُهُمْ فِيهِ بِالْمُنْكَرِ
وَأَجْرِي إِلَى عُتْبَةَ جَاهِدًا *** وَ لَوْ كَانَ كَالذَّهَبِ الْأَحْمَرِ
وَلَا أَنْتَنِي عَنْ بَنِي هَاشِمٍ *** وَمَا اسْطَعْتُ فِي الْغَيْبِ وَالْمَحْضَرِ
فَإِنْ قَبِلَ الْعَتَبَ مِنِّي لَهُ *** وَالْأَلَا لَوَيْتُ لَهُ مِشْفَرِي

فَهَذَا جَوَائِبُكَ هَل سَمِعْتَهُ أَلْتَرَجِمَهُ و اما تو ای پسر عاص کار تو مشترکست مادرت تو را مجهول زائید از فجور و زنا پس چهار نفر در باب تو محاکمه کردند که آنها از قریش بودند و بر تو غالب شد خونریزترین آنها و لئیم‌ترین از حیث حسب و پلیدترین آنها از جهت عداوت و دشمنی پس پدر تو قیام کرد و گفت من کینه ورم بمحمد که بریده شده از خیر است و پسری برای او نیست و بواسطه این کلام زشت او خدا در حق او آیه‌ای نازل کرد و توئی که در همه جنگها با پیغمبر قتال کردی و او را در مکه هجو و آزار کردی و بهمه کیده‌های خود با او کید کردی و سخت‌تر از همه مردمان او را تکذیب نمودی و دشمنی تو با او از همه کس بیشتر بود بعد از ان از مکه بیرون و نزد نجاشی رفتی با یاران کشتی که جعفر با بیآوری با یارانش بسوی اهل مکه چون امید تو خطا شد و خدا تو را نا امید برگردانید و تو در سخن چینی خود بدروغگوئی رسوا شدی حسد خود را در حق رفیقت عماره بن ولید قرار دادی و گفتی که با زن تو زنا کرده پس خدا تو و رفیقت هر دو را رسوا کرد پس تو در جاهلیت و اسلام هر دو با بنی هاشم دشمن بودی و دیگر آنکه تو خود میدانی و همه این جماعت هم میدانند که تو در هفتاد بیت شعر رسول خدا صلی الله علیه و اله را هجو کردی که آنحضرت گفت خدایا من شعر نمیگویم و برای من شعر گفتن سزاوار نیست بهر حرفیکه گفته هزار لعنت بر او بفرست پس از جانب خدا اینقدر لعن بر تو شد که شماره نمیتوان کرد و اما آنچه درباره عثمان یاد کردی تو در دنیا برای او آتشی روشن کردی و بفلسطین ملحق شدی وقتی که خبر کشتن او بتورسید گفتی منم ابو عبدالله پوست روی زخم را کندم و خون آلود کردم آنرا پس از آن خودت را وقف معاویه کردی و دینت را بدنای او فروختی ما نیستیم که تو را ملامت کنیم بر کینه‌ای که داری و عتاب نمیکنیم تو را که دوست ما شوی بخدا قسم عثمان را در زندگی یاری نکردی و بر کشته شدن او هم غضب نکردی وای بر تو ای پسر عاص آیا نیستی تو که وقتی از مکه بیرون رفتی که بروی بسوی نجاشی در مذمت بنی هاشم این اشعار را گفتی که مضمونش اینست بنزد دختر بمن میگوید برای کجا بار سفر بسته‌ای و حال آنکه این مسافرت برای من امر منکری نیست باو گفتم که من مردی هستم که میخواهم بنزد نجاشی روم در موضوع امر جعفر بگذار بروم او را داغ کنم در نزد نجاشی داغکردنی که بر پا کنم باینداغگذاری کبریائی خود را و در حدّ او علامتی گذارم که نخوت او شکسته شود و در میان ایشان

باحمد ناسزا گویم و من در زشتگوئی در حق او از همه قریش گویاترم و میروم بسوی عتبه در حالتیکه کوشش کننده‌ام هر چند مانند طلای سرخ باشد و برنمیگردم و منصرف نمیشوم از زشتگوئی در حق بنی هاشم آنچه بتوانم در روبرو و پشت سر ایشان اگر نجاشی ملامتها و بدگوئیهای مرا در حق ایشان قبولکرد بنفع او است و الا بر او سخت میگیرم- پس فرمود اینست جواب تو وَاَمَّا أَنْتَ يَا وَلِيدُ فَوَاللَّهِ مَا أَلُوْمُكَ عَلَى بُغْضِ عَلِيٍّ وَقَدْ جَلَدَكَ ثَمَانِينَ فِي الْخَمْرِ وَقَتْلَ أَبِيكَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَبْرًا وَأَنْتَ الَّذِي سَمَّاهُ اللَّهُ الْفَاسِقَ وَ سَمَى عَلِيًّا الْمُؤْمِنَ حَيْثُ تَفَاخَرْتُمَا فَقُلْتَ

لَهُ اَشِيكَتَ يَا عَلِيُّ فَاَنَا اَشْجَعُ مِنْكَ جِنَانًا وَاَطْوَلُ مِنْكَ لِسَانًا فَقَالَ لَكَ عَلِيُّ اسْكُتْ يَا وَلِيدُ فَاَنَا مُؤْمِنٌ وَاَنْتَ فَاسِقٌ فَاَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى فِي مُوَافَقَةِ قَوْلِهِ اَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ ثُمَّ اَنْزَلَ فِيكَ مُوَافَقَةَ قَوْلِهِ اَيْضًا اِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوْا وَيَحْكُ يَا وَلِيدُ مَهْمَا نَسِيْتَ فَلَا

تَنْسَ قَوْلَ الشَّاعِرِ فِيكَ وَفِيهِ**انزل الله و الكتاب عزيز في علي و في الوليد قرأنا**فتبوء الوليد اذ ذاك فسقا و علي موبوء ايماننا**ليس من كان مؤمنا عمرك الله كمن كان فاسقا حوانا**سوف يدعى الوليد بعد قليل و علي الى الحساب عيانا**فعلني يجزي بذاك جنانا و وليد يجزي بذاك هوانا**رب جد لعقبه بن ابان لا بس في بلادنا تباننا**و ما انت و قریش انما انت علج

من اهل صغوریه و اقسیم بالله لانت اکبر فی المیلاد و اسن ممن تدعی الیه الترجمه و اما تو این ولید بخدا قسم ملامت نمیکنم تو را بر کینه‌ای که از علی در دل داری زیرا که او هشتاد تازیانه برای شراب خوردن به تو زده و در مقابل روی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله پدرت را بقتل صبر کشته و تو انکسی هستی که خدا تو را فاسق نامیده و علی را مؤمن نامیده زمانیکه فخر بیکدیگر میکردید تو به او گفתי ساکت باش یا علی قلب من شجاعتر است

از تو و زبان من درازتر است پس علی بتو گفت ساکت باش ای ولید که من مؤمنم و تو فاسقی خدای تعالی موافق قول خود درباره من آیه فرستاده و فرموده افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لایستون یعنی آیا کسی که مؤمن است مانند کسی است که فاسق است یکسان نیستند پس از آن موافق قول خود نیز در حق تو این آیه را فرستاده ان جاءکم فاسق بئاً فبینوا یعنی اگر فاسقی بشما خبری داد تحقیق کنید وای بر تو ای ولید هرگاه آیه را فراموش کردی قول شاعر را که در وصف تو و او گفته است فراموش مکن که گفته است خدا در کتاب عزیز خود در وصف علی و ولید قرآنی فرستاده و برای ولید از جهت فسق او منزلی مهیا کرده و برای عی هم از جهت ایمان او منزلی مهیا کرده قسم بجایکه خدا بتو داده کسیکه مؤمن است با کسی که فاسق و خیانتکار است برابر نیست زود باشد که پس از مدت کم دنیا این هر دو برای حساب خوانده شوند و پاداش هر یک از آنها داده شود پاداش علی بهشت است و پاداش ولید عذاب و خواری است- عقبه پسر ابان کسی است که جد او در شهرهای ما تبان میپوشید (تبان جامه تنگ کوتاهی را گویند که فقط عورت تنها را میپوشاند و بزبان عصر ما شرت میگویند) ای ولید تو را با قریش چکار است تو مردی از کفار عجمی از اهل صفوریه و سوگند یاد میکنم خدایا که تو در ولادت بزرگتر و سال تو بیشتر است از کسیکه پسرخوانده او هستی و اما أنت یا عْتَبَهُ فَوَاللّٰهِ مَا اَنْتَ بِخَصِيْفٍ فُاجِيْبِكَ وَلَا عَاقِلٍ فُأَحْوَرَكَ وَأَعَاتِبَكَ وَمَا عِنْدَكَ خَيْرٌ يُرْجَى وَلَا شَرٌّ يُتَّقَى وَمَا عَقْلُكَ وَعَقْلُ أَمْتِكَ إِلَّا سَوَاءٌ وَمَا يُضَرُّ عَلِيًّا لَوْ سَبَّتَهُ عَلِيٌّ رُءُوسِ الْأَشْهَادِ وَمَا وَعَيْدُكَ إِلَّا بِالْقَتْلِ فَهَلَّا قَتَلْتَ اللَّحْيَانِيَّ إِذْ وَجَدْتَهُ عَلِيٌّ فِرَاشِكَ أَمَا تَسْتَحْيِي مِنْ قَوْلِ نَصْرَبِنْ حَجَّاجٍ فَيْكَ

يا للرجالِ وَاَحَدِ الْأَزْمَانِ***وَلِسَبِّهِ تُخْزِي أَبَاسْفِيَانِ

تُبْتُ عْتَبَهُ خَانَهُ فِي عَرْسِهِ***جِنْسٌ لَيْئِمٌ الْأَصْلُ مِنْ لَحْيَانِ

وَبَعْدَ هَذَا مَا أَرَبَأُ بِنَفْسِي عَنْ ذِكْرِهِ لِفُحْشِهِ فَكَيْفَ يَخَافُ أَحَدٌ سَيْفَكَ وَ

لَمْ تَقْتُلْ فَاضِيَةَ حَكِّكَ وَكَيْفَ الْوُؤْمُكَ عَلَى بُغْضِ عَلِيٍّ وَقَدْ قَتَلَ خَالَكَ الْوَلِيدَ مُبَارَزَةً يَوْمَ بَيْدَرٍ وَشَرَكَ حَمْرَةَ فِي قَتْلِ حَيْدِكَ عُتْبَةَ وَأَوْ حَيْدَكَ مِنْ أَخِيكَ حَنْظَلَةَ فِي مَقَامِ وَاحِدٍ (الْتَرَجِمَةُ) و اما تو این عتبه فهم و درک نداری که تو را جواب بگویم و عاقل نیستی که کلام تو را بتو برگردانم و تو را عتاب کنم و خیری در تو نیست که امیدواری بآن باشد و شری نداری که از تو پرهیز شود و عقل تو با عقل کنیزت یکسان است اگر علی را در مجامع عمومی آشکارا دشنام دهی برای او زبانی نیست و اما اینکه مرا از کشتن میترسانی چرا مرد لحنی را که در فراش تو با زنت جفت شد و تو او را در چنین حال یافتی نکشتی آیا حیا نمیکنی از شعیکه نصرین حجاج در حق تو گفته بدینمضمون (کجا رفتند مردان که تازه‌های زمانها را ببینند و ابوسفیانرا ببنگ و عر دشنام دهندگان بسیار دشنام دهند و خوارکنند چنین خبر داده شدم که جنس پستی از قبیله لحيان که اصل او لئیم و پست است بعروس او خیانتکرده یعنی با او زنا کرده)- و بدنباله آن فحشهائی که نفس من حریص بذکر آنها نیست پس چگونه کسی که از شمشیر تو بترسد با اینکه رسواکننده خودت را نکشتی و چگونه تو را ببغض و کینه‌ای که از علی در دل داری ملامت کنم و جال آنکه او خالوی تو را بجنگ تن بتنی در روز بدر کشته و با حمزه در کشتن جدت عتبه شریک بوده و تو را بکشتن برادرت حنظله تنها گذارده و کشتن همه آنها در یکجا بوده و اما انت یا مُعِيرَةَ فَلَمْ تُكُنْ بِخَلِيقٍ أَنْ تَقَعَ فِي هَذَا وَشَبِيهَهُ وَأِنَّمَا مَثَلُكَ مِثْلَ الْبُعُوضَةِ إِذْ قَالَتْ لِلنَّحْلَةِ اسْتَمْسِكِي فَإِنِّي طَائِرَةٌ عَنْكَ فَقَالَتِ النَّحْلَةُ وَهَلْ عَلِمْتُ بِكَ وَإِقَعَهُ عَلَيَّ فَأَعْلَمَ بِكَ طَائِرَةٌ عَنِّي وَاللَّهِ مَا تَشْعُرُ بَعْدَ أَوْتِكَ إِثَانًا وَلَا اغْتَمَمْنَا إِذَا عَلِمْنَا بِهَا وَلَا يَشُقُّ عَلَيْنَا كَلَامُكَ وَإِنَّ حَيْدَ اللَّهِ فِي الزُّنَا لَثَابَتْ عَلَيْكَ وَلَقَدْ دَرَّ عُمُرُ عَنْكَ حَقًّا اللَّهُ سَأَلَهُ عَنْهُ وَلَقَدْ سَيَّلَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَلْ يَنْظُرُ الرَّجُلُ إِلَى الْمَرْئَةِ يُرِيدُ أَنْ يَتَرَوَّجَهَا فَقَالَ لَا بَأْسَ بِدَلِيكَ يَا مُعِيرَةَ مَا لَمْ يَنْوَ الزُّنَا لِعَلِمِهِ بِأَنَّكَ

زان و اَمَّا فَخَرُّكُمْ عَلَيْنَا بِالْإِمَارَةِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا
 التَّرْجُمَةُ و اما تو ای مغیره همچین خلقی نداری که در اینگونه امور و مانند آن وارد شوی همانا مثل تو مانند پشته‌ایست که بدرخت
 خرما بگوید خودت را نگه‌دار که من از تو پرواز کنم پس درخت خرما باو بگوید آیا دانستم که تو بالای من نشستی که بدانم از
 بالای من پرواز کنی- بخدا قسم من دشمنی تو را با ما ندانستم وقتی هم که دانستم غمناک نشدم و گفتار تو هم بر ما سخت و
 دشوار نیست و حدّ خدا در زنا کردن تو بر تو ثابت است و عمر آنرا از تو دفع کرد حق دفع کردن و خدا او را دارد فرمود باکی
 ندارد ای مغیره مادامیکه نیت زنا نکنند و اینجمله را برای این فرمود که میدانست تو زناکننده‌ای و اَمَّا اینکه فخر کردی بر ما بامارت
 و حکمرانی خدای تعالی میفرماید هرگاه اراده کنیم که قریه ایرا هلاک کنیم یعنی اهل آنرا امر میکنیم سرکشان ستم پیشه و
 متّعمان آنها را باطاعت خود و فرمانبرداری از ما چون مخالفت فرمان ما کنند ثابت میشود بر آنها کلمه عذاب پس هلاک میکنیم
 ایشانرا بسختی ثم قال الحسن فنفض ثوبه فانصرف فتعلق عمرو بن العاث بثوبه و قال یا امیرالمؤمنین قد شهدت قوله فی قذفه امی بالزنا
 و انا مطالب له بحدّ القذف فقال معاویة خلّ عنه لاجزاک الله خیراً فترکه فقال معاویة قد ابناؤکم انه ممن لاتطاق عارضه و نهیتکم ان
 تسبوه فعصیتمونی و الله ما قام حتّی اظلم علیّ البیت قوموا عنّی فلقد فضحکم الله و اخزاکم بترککم الخرم و عدولکم عن رأی الناصح
 المشفق و الله المستعان پس حسن برخواست و جامه خود را تکانید و رفت عمرو بن عاص جامه او را گرفت و گفت یا امیرالمؤمنین
 شاهدی که درباره من چه گفت و نسبت زنا بپدر من داد من در خواست میکنم که حدّ قذف و نسبت زنا دادن بر او جاری کنی
 معاویة گفت واگذار او را خدا جزای خیر بتو ندهد پس او را رها کرد معاویة گفت من شما را خبر دادم که طاقت معارضه با او را
 ندارید و نهی کردم شما را از اینکه او را دشنام دهید اطاعت امر مرا نکردید بخدا قسم برنخواست تا اینکه خانه را بر من تاریک
 کرد برخیزید از من دور شوید که خدا شما را رسوا و خوار کرد بسبب پیش بینی نکردن و عاقبت کار را در نظر نگرفتن و از رای
 نصیحت کننده مهربان عدول و برگشت کردن خدا است یاری خواسته شده و من کلامه

عَلِيهِ السَّلَامُ كتاب الاحتجاج الجزء الاول ص ۴۱۶ قال مفاخرة بن علي صلوات الله عليهما على معاوية و مروان بن الحكم و المغيرة بن
 شعبه و الوليد بن عقبة و عتبة بن ابي سفيان قيل و فدالحسن بن علي عليهما السّلام على معاوية فحضر مجلسه و اذا عنده هؤلاء ففخر
 كل رجل منهم على بني هاشم و وضعوا

منهم و ذكروا اشياء ساءت الحسن بن علي و بلغت منه فقال الحسن بن علي عليهما السلام انا شعبة من خير و ابائي اكرم العرب لنا الفخر و النسب و السباحة عند الحسب و نحن من خير شجرة ائبتت فروعا نامية و اثمارا زاكية و ابدانا قائمة فيها اصل الاسلام و علم النبوة فعلونا حين سمح بنا الفخر و استطلنا حين امتنع بنا العز و نحن نجور زاخرة لا تنزف و جبال شامحة لا تقهر فقال مروان بن الحكم مدحت نفسك و شمخت بانفك هيهات هيهات يا حسن نحن و الله الملوک السادة و الاعزة القادة لا تبجنن فليس لك عز مثل عزنا و لافخر كفخرنا ثم انشا يقول

شفينا انفسا طابت و قورا**فالت عزها فيمن يلينا

فابنا بالغنيمه حيث ابنا**و ابنا بالملوك صقرينا

ثم تكلم مغيرة بن شعبه فقال نصحت لابيک فلم يقبل التصح و لولا كراهية قطع القرابة لكنت في جملة اهل الشام فكان يعلم ابوك اني اصدر الورد عن مناهلها بزعاره قيس و حلم ثقیف و تجاربها للامور على القبائل المترجمة در کتاب احتجاج روايت کرده که گفت در بيان فخر کردن حسن بن علي عليهما السلام بر معاويه و مروان بن حکم و مغیره بن شعبه و وليد بن عقبه و عتبه بن ابی سفیان گفته شده که وارد شد حسن بن علي بر معاويه و در مجلس او حاضر شد دید اينجماعت در نزد او هستند و هر کدام از ایشان بر بنی هاشم فخر کردند و دروغهایی از ایشان وضع کردند و چیزهایی گفتند که حسن را بد آمد و بعضی از آنها بگوش حضرت رسید پس حسن بن علي عليه السلام فرمود من شعبه ای هستم از بهترین شعبه‌ها و پدران من گرامی‌ترین عربند فخر و نسب مخصوص ما است با وجود و کرم و قدر و منزلت و شرافت اصل و ما از بهترین درختی هستیم که از آن شاخهای با رشدی می‌روید و میوه‌های پاکیزه می‌دهد ما بدنهایی هستیم بر سرپا ایستاده که در آنها است ریشه اسلام و علم پیغمبری پس بالا رفتیم زمانی که فخر بسبب ما باد در بینی انداخت و علو و برتری پیدا کردیم زمانیکه عزت و غلبه بسبب ما بزرگ شد ما مائیم دریاهاى بیکران فضیلت و بزرگواری که هرگز خشک نخواهد شد ما مائیم کوههای بلندی که مقهور یعنی از جاکنده نمیشد پس مروان گفت خودت را مدح کردی و باد در بینی خود انداختی چه بسیار دور است چه بسیار

دور است بخود بالیدن تو بخدا قسم مائیم پادشاهان بزرگ و غلبه کنندگان پیشرو خودت را بزرگ مدان و فخر و مباهات نکن که مانند ما غالب نیستی و فخر تو مانند فخر ما نیست پس شعری گفت که مفاد آن اینست شفا دادیم نفسهای خود را و پاکیزه شد سنگینی و وقار ما و بعزت خود نائل شد نفسهای ما در میان کسانی که قائم بامر ما بودند برگشتیم با غنیمت زمانی که برگشتیم و برگشتیم با سلطنت و عظمتی که در طلب آن بودیم پس مغیره بن شعبه سخن گفت و گفت پدیرت (علی) نصیحت کردم نصیحت را نپذیرفت و اگر قطع خویشاوندی مکروه خاطر من نبود خود را باهل شام ملحق میکردم پدیرت میدانست که من وارد این آبگاهها را با بدخلقی قبیله قیس و بردباری قبیله ثقیف با تجربه در کارها که نسبت به سایر قبیله‌ها داشتند برمیگردانیدم فَتَكَلَّمُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا مَرَّانَ أَجَبْنَا وَخَوَّرْنَا وَضَعَفْنَا وَعَجَزْنَا زُعْمَ أَنِّي مَدَحْتُ نَفْسِي وَآنا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَشَمَخْتُ بِأَنْفِي وَأَنَا سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنَّمَا يَبْدُخُ وَيَتَكَبَّرُ وَيَلْكُ مَنْ يُرِيدُ رَفْعَ نَفْسِهِ وَيَتَّبِعُ مَنْ يُرِيدُ الْإِسْطِطَالَهَ فَأَمَّا نَحْنُ فَأَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَ

مَعْدِنُ الْكِرَامَةِ وَمَوْضِعُ الْخَيْرَةِ وَكَتَرُ الْإِيْمَانِ وَرُمُحُ الْإِسْلَامِ وَسَيْفُ الدِّينِ لَا تَصُمْتُ ثَكَلْتِكَ أَمْكَ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيكَ بِالْهَوَائِلِ وَأَسْمِكَ بِمِيسَمٍ تَسْتَعْنِي بِهِ عَنِ إِسْمِكَ فَأَمَّا أَيُّبُكَ بِالنُّهَابِ وَالْمُلُوكِ أَفِي الْيَوْمِ الَّذِي وَلِيَتْ فِيهِ مَهْزُومًا وَأَنْخَجَتْ مَيْدَعُورًا فَكَانَتْ غَنِيمَتَكَ هَزِيمَتَكَ وَغَدْرُكَ بَطْلَحَهُ حِينَ غَدَرْتَ بِهِ فَقَتَلْتَهُ قُبْحًا لَكَ مَا أَغْلَظَ جِلْدَهُ وَجِهَكَ فَنَكَسَ مَرَّانَ رَأْسَهُ وَبَقِيَ مَغِيرَةُ مَبْهُوتًا بِسِحْرِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ تَكَلَّمَ فَرَمُودٌ وَكَانَتْ أَيْمُرُ مَرَّانَ أَيُّهَا الْكَمَانُ كَرْدَةٌ مِشْهُودَةٌ مِنْ أَسْفَلِ رُؤْيِ تَرَسٍ وَسَسْتِي نَاتَوَانِي نَفْسُ خُودِي رَا مَدَحٌ مِیْكُنْمُ وَ حَالِ آنْکِه مِنْ فَرَزَنْدِ رَسُولِخُدَایْمُ وَ بَادِ دَرِ بَیْنِی خُودِ مِیْأَنْدَازْمُ وَ حَالِ آنْکِه مِنْ آقَایِ جَوَانَانِ أَهْلِ بَهْشْتَمُ وَ جَزَايِنِ نِیْسْتِ کَسِی

خود را بزرگ میدانند و تکبر میکنند وای بر تو که میخواهد مرتبه خود را بالا ببرد و کسی فخر میکند که میخواهد بر دیگران برتری جوید امّا ما خانواده رحمتیم و کان کرامتیم و برگزیده از مردمانیم و گنج ایمانیم و نیزه اسلامیم و شمشیر دینیم مادرت بعزایت بنشیند آیا ساکت نمیشوی پیش از اینکه تو را عیب گویم بچیزهاییکه فروغ کنی و هولناک شوی و بر تو داغی گذارم بآلتی که بیناز از نام خود شوی اما اینکه گفתי برگشتم با غنیمت و غارتها و با سلطنت و عظمتی که در طلب آن بودیم آیا آنروزی را میگوئی که فرار کردی و ممنوع شدی از غنیمت بیدخلقی و غنیمتی که بردی همان فرار کردن تو بود و مکاری که با طلحه کردی و او را کشتی بزشتی خود چقدر پوست روی تو غلیظ و کلفت است پس مروان سرخود را بزیر انداخت و مغیره مبهوت شد فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَعَوْرَ تَقِيفٍ مَا أَنْتَ مِنْ قُرَيْشٍ فَأَفَاخِرُكَ أَجْهَلْتَنِي يَا وَيْحَكَ أَنَا ابْنُ خَيْرَةِ الْإِمَاءِ وَ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ عَدَانَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِعَلِمِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَعَلِمْنَا تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ وَ مُشْكَلاتِ الْأَحْكَامِ لَنَا الْعِزَّةُ الْعُلْيَا وَ الْفَخْرُ وَ السَّنَاءُ وَ أَنْتَ مِنْ قَوْمٍ لَمْ تَيْتْ لَهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ نَسَبٌ وَ لَأَلَّهُمْ فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ عَبْدٌ أَبَقَ مَالَهُ وَ الْإِفْتِخَارَ عِنْدَ مُصَادَمَةِ اللَّيْثِ وَ مَجَاحِشَهُ الْأَقْرَانِ نَحْنُ السَّادَةُ وَ نَحْنُ الْمَدَاوِيدُ الْقَادَةُ نَحْمِي الدِّمَارَ وَ نَنْفِي عَن سَاحَتِنَا الْعَارَ وَ أَنَا ابْنُ نَجِيَّاتِ الْإِبْكَارِ ثُمَّ أَشْرَتْ زَعَمَتْ إِلَى خَيْرٍ وَ صِيَّ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ وَ كَانَ هُوَ بِعَجْرِكَ أَبْصَرُ وَ بِجُورِكَ أَعْلَمُ زَكُنْتَ لِلرَّدِّ عَلَيْكَ مِنْهُ أَهْلًا لَوْ عَزَّكَ فِي صَدْرِكَ وَ بُدُوُ الْغَدْرِ فِي عَيْنِكَ هِيَهَاتَ لَمْ يَكُنْ لِيَتَّخِذَ الْمُضْلِينَ عَضُدًا وَ زَعَمَكَ أَنْكَ لَوْ كُنْتَ بِصِفِّينَ بِزِعَارِهِ

فَيْسٍ وَحِلْمٍ تَقِفُ فَبِمَاذَا تَكَلَّتْكَ أُمَّكَ أَبِيعِزِكَ عِنْدَ الْمَقَامَاتِ وَفَرَارِكَ عِنْدَ الْمُجَاحِشَاتِ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ التَّفَّتْ عَلَيْكَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْأَشَاجِعِ لَعَلِمْتَ أَنَّهُ لَا يَمْنَعُهُ مِنْكَ الْمَوَانِعُ وَلَقَامَتْ عَلَيْكَ الْمُرْنَاتُ الْهَوَالِجُ وَأَمَا زِعَارَةُ قَيْسٍ فَمَا أَنْتَ وَقَيْسًا إِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ أَبَقُ فَتَقَفَ فَيْسِي تَقِيْفًا فَاحْتَلَّ لِنَفْسِكَ مِنْ غَيْرِهَا فَلَسْتَ مِنْ رِجَالِهَا أَنْتَ بِمُعَالِجِهِ الشُّرُكِ وَمَوَالِجِ الزَّرَائِبِ أَعْرَفُ مِنْكَ بِالْحُرُوبِ فَأَمَّا الْحِلْمُ فَأَيُّ الْحِلْمِ عِنْدَ الْعَبِيدِ الْقَبِيُونَ ثُمَّ تَمَنَّتْ لِقَاءَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَاكَ مَنْ قَدَعَرَفَتْ أَسَدٌ بَاسِلٌ وَسُمُّ قَاتِلٌ لَا تُقَاوِمُهُ إِلَّا بِالِسْتِ عِنْدَ الطَّعْنِ وَالْمُخَالَسَةِ فَكَيْفَ تَرُومُهُ الضُّبَعَانُ وَتَنَالُهُ الْجَعْلَانُ بِمَشِيَّتِهَا الْقَهْقَرَى وَأَمَّا وَصَلَتِكَ فَمَنْكُورَةٌ وَقُرْبَتِكَ فَمَجْهُولَةٌ وَمَا رَحِمَكَ مِنْهُ إِلَّا كُنَاتِ الْمَاءِ مِنْ حَشْفَانِ الطُّبَاءِ بَلْ أَبْعَدُ مِنْهُ نَسَبًا التَّرْجَمَةُ پس حسن علیه السلام باو (یعنی مغیره) توجه فرمود و گفت ای کسیکه حس چشم تو گرفته شده و خلافت تو کم است تو از قریش نیستی که من با تو مفاخرت کنم مرا جاهل دانستی وای بر تو منم فرزند بهترین کنیزان خدا و بزرگترین زنها که رسول خدا صلی الله علیه واله بماطعام خورانید از علم خدای تبارک و تعالی پس دانستیم تاویل قرآن را و مشکلات احکام را و مخصوص ما است بالاترین عزت و غلبه و برترین فخر و روشنی و تو از کسانی هستی که در جاهلیت نسب او ثابت نشده و برای ایشان از اسلام بهره‌ای نبوده بنده‌ای هستی گریزپا او را هنگام زد و خورد شیران و مقاتله با دلیران اقران چه حد افتخار است مائیم آقایان و مائیم دفاع کنندگان و پیشروان در جنگها و حفظ کننده آنچه لازم است حفظ آن و دورکننده ننگ و عار از خود مائیم فرزندان زنها با نجابت و بکرها پس اشاره کردی بگمان خود که نصیحت کرده‌ای بهترین جانشین بهترین پیغمبران او بناتوانی تو بینا تر بود و بجور و ستمگری تو داناتر و اهلیت آنرا

داشتی که تو را رد کند و از تو بپذیرد و اگر چه سینه تو پر از کینه و برای دشوار و عذر و کینه در چشم تو آشکار بود بسیار دور بود از او پذیرفتن سخن تو را و او کسی نبود که گمراهانرا بمعاضدت خود بگیرد و اینکه گفتی و چنین گمان کردی که در صفین بدخلقی قیس و بردباری ثقیف بودی مادرت بعزایت بنشیند به چه چیز این سخن را میگوئی آیا بعجز و ناتوانی خود در آن مقامها و بفرار کردن خودت مینازی بذات خدا قسم اگر از جانب امیرالمؤمنین شجاعان بتو رومیاورند هرآینه میدانستی که هیچ مانعی آنها را از تو منع نمیکرد صدای گریه و شیون با نهایت شدت فزع بر کشته شدن تو بلند میشد و اما اینکه گفتی بدخلقی قیس تو را با قیس چکار است تو غلامی هستی که باندک حذاقتی گریختی نام تو ثقیف گذارده شد پس حيله کن برای خودت از غیر خودت تو از مردان قیس نیستی تو از کفار مشرکینی که در خطیره‌ها و جایگاههای گوسفندان بسر میردی و آنها را بهتر میشناسی از جنگ کردن یعنی تو مرد جنگی نیستی اما راجع بردباری که گفتی کدام بردباری از علانان یا آهنگران دیده شده آرزوی ملاقات امیرمؤمنان را میکنی و حال آنکه او کسی است که تو او را شناخته‌ای شیرست شجاع و سئی است کشنده شیطان در هنگام شمشیر و نیزه بکار بردن با او نمیتواند مقاومت کنند چه سد بآنکه گفتارها قصد او کنند و سوسکهای سیاه سرگین خوار که هر یک از آنها را جعل می‌گویند بیرکشتن بعقب باو برسند و اما اینکه ادعای خویشاوندی و وصلت کردی این ادعا انکار کرده شده است و معلوم نیست که تو از نزدیکان باشی و رحم بودن تو نیست مگر مانند کرمهاییکه در زیر آب تولید میشوند از صدای دویدن آهوان یعنی نزدیک بودن تو بما مانند نزدیک بودن کرمهای زیر آب است بخش بخش صدای دویدن آهوان بلکه از حیث نسب تو از آنها دروتری فوئب المغیره و الحسن يقول لمعاویة اعدرنا من بنی امیة ان تجاوزنا بعد مناطقہ القیون و مفاخرہ العبید فقال معاویة یا مغیره ارجع هؤلاء بنوعبد مناف لاتقاومهم الصنادید و لا تفاخرهم المذاوید پس مغیره از جا برخواست و حسن (علیه السلام) بمعاویہ فرمود معذور دار ما را از بنی امیة اگر تجاوز در سخن کردیم بعد از سخن گفتن آهنگران و تفاخر کردن غلامان پس معاویہ بمغیره گفت برگرد این گروه فرزندان عبد منافند مقاومت نمیکنند در برابر ایشان بزرگان شجاعان و بر آنها فخر نمیتواند بکنند حمایت کنندگان و مدافعی و من کلامه علیه السلام فی الجزؤ الثانی من کتاب

الاحتجاج للطبرسی المطبوع فی النجف الاشرف ص ۶ فی احتجاجه علیه السلام مع معاویة قال العَجَبُ مِنْكَ يَا مُعَاوِيَةَ وَمِنْ قِلَّةِ حَيَاءِكَ وَمِنْ جُرْءَتِكَ عَلَى اللَّهِ حِينَ قُلْتَ (قَدْ قَتَلَ اللَّهُ طَاعِيَتَكُمْ وَرَدَّ الْأَمْرَ إِلَى مَعِدِنِهِ) فَأَنْتَ يَا مُعَاوِيَةَ مَعِدُنُ الْخِلَافَةِ دُونَنَا وَبِئْسَ لَكَ يَا مُعَاوِيَةَ وَاللَّيْلَةَ قَبْلَكَ الَّذِينَ

اجلسوا هذا المجلس و سئووا لك هذه السنة لا قولن كلاما ما انت اهله ولكني اقول ليسمعه بنو ابي هؤلاء حولي ان الناس قد اجتمعوا على امور كثيرة ليس بينهم اختلاف فيها ولا تنازع ولا فرقة على شهادة لاله الا الله و ان محمدا رسول الله عبده و الصلوات الخمس و الزكوة المفروضة و صوم شهر رمضان و حج البيت ثم اشياء كثيرة من طاعة الله لا يحصى و لا يعدها الا الله و اجتمعوا على تحريم الزنا و السرقة و الكذب و القطيعة و الخيانة و اشياء كثيرة من معاصي الله لا يحصى و لا يعدها الا الله و اختلفوا في سنن اقتتلوا فيها و صاروا فرقا يلعن بعضهم بعضا و هي الولاية و يتبرء بعضهم عن بعض و يقتل بعضهم بعضا ايهم احق و اولى بها الا فرقة تتبع كتاب الله و سنة بيته صلى الله عليه و اله فمن اخذ بما عليه اهل القبلة ليس فيها اختلاف و رد علم ما اختلفوا فيه الى الله سلم و نجى به من النار و دخل الجنة و من وقفه الله و من عليه و احتج عليه بان نور قلبه بمعرفة و لاه الامر من ائمتهم و معدن العلم اين هو فهو عند الله

ص: ۱۰۱

سَعِيدٌ وَ لِلّٰهِ وَلِيٌّ وَ قَدْ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَحِمَ اللّٰهُ اَمْرًا عَلِمَ حَقًّا فَقَالَ اَوْ سَكَتَ فَسَلِمَ نَحْنُ نَقُوْلُ اَهْلُ الْبَيْتِ اِنَّ الْاِيْمَةَ مِنَّا وَ اِنَّ الْخَلَافَةَ لَا تَصْلُحُ اِلَّا فِينَا وَ اِنَّ اللّٰهَ جَعَلَنَا اَهْلَهَا فِي كِتَابِهِ وَ سُنَّهٖ نَبِيَّهٖ وَ اِنَّ الْعِلْمَ فِينَا وَ نَحْنُ اَهْلُهُ وَ هُوَ عِنْدَنَا مَجْمُوْعٌ كُلُّهُ بِحَدَا قِيْرِهِ وَ اِنَّهٗ لَا يَحْدُثُ شَيْءٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ حَتَّى اَرَسَّ الْخَدَشِ اِلَّا وَ هُوَ عِنْدَنَا مَكْتُوْبٌ بِاِمْلَاءِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ بِخَطِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ وَ زَعَمَ قَوْمٌ اَنْهُمْ اَوْلَى بِذَلِكَ مِنَّا حَتَّى اَنْتَ يَا بَنَ هِنْدٍ تَدْعِي ذٰلِكَ وَ تَزْعُمُ اَنَّ عُمَرَ اَرْسَلَ اِلَى اَبِي اَنِّي اُرِيْدُ اَنْ اَكْتُبَ الْقُرْآنَ فِي مِصْحَفٍ فَاَبَعَثَ اِلَيَّ بِمَا كَتَبْتَ مِنَ الْقُرْآنِ فَاتَاهُ فَقَالَ تَضْرِبُ وَ اللّٰهُ عُنُقِي قَبْلَ اَنْ يَصِلَ اِلَيْكَ قَالَ وَ لَمْ قَالَ لِاَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى قَالَ وَ الرَّاسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ اِيَّايَ عَنِي وَ لَمْ يَعْنِكَ وَ لَا- اَصْحَابِكَ فَغَضِبَ عُمَرُ ثُمَّ قَالَ يَا بَنَ اَبِي طَالِبٍ تَحْسَبُ اَنْ اَحِيْدًا لَيْسَ عِنْدَهُ عِلْمٌ غَيْرُكَ مَنْ كَانَ يَقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْئًا فَلْيَاتِنِي بِهِ اِذَا جَاءَ رَجُلٌ فَقَرَأَ شَيْئًا مَعَهُ يُوَافِقُهُ فِيهِ اٰخَرَ كَتَبَهُ وَ اِلَّا لَمْ يَكْتُبُهُ

ص: ۱۰۲

الْتَرَجُمَةُ عجب است از تو ی معاویه و از کمی حیای تو و از جرأت تو بر خدا و باطل گوئی تو زمانیکه گفتی خدا گشت طاغیه یعنی سرکشی کننده شمارا و امر خلافت به معدن خود برگشت (مراد او اینست که خدا علی را کشت و خلافت بنی امیه رسید) تو ای معاویه معدن خلافت هستی و ما نیستیم و ای بر تو ای معاویه و بر آن سه نفریکه پیش از تو بودند و تو را باین مجلس نشانیدند و این سنت را جاری کردند هرآینه سخن میگویم که تو اهل آن نیستی ولیکن برای آن میگویم که بشنوند پسران پدرم که در اطراف منند اجتماع کردند مردمان بر امور بسیاری که میانشان در آنها اختلافی نیست و نزاعی ندارند و تفرقه‌ای در بینشان نیست و آن امور شهادت دادن بیگانگی خدا و اینکه محمد رسول خدا و بنده او است و نمازهای پنجگانه روزانه و زکوة واجب و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا و چیزهای دیگری از طاعت خدا که احصاء و شماره آنها را کسی جز خدا نمیداند و اجتماع کردند بر حرام بودن زنا و دزدی و دروغ گفتن و قطع رحم کردن و خیانت نمودن و چیزهای دیگری که از نافرمانیهای خدا شمرده میشود و عدد و احصاء آنها کسی جز خدا نداند و اختلاف کردند در روشهاییکه بین ایشان بسبب قتال و خونریزی ایشان شده و فرقه فرقه شدند و بعضی از آنها لعن میکنند بعض دیگر را که کدام یک سزاوارترند بر آن و بآن اولی و سزاوارتر نیست کسی جز فرقه‌ای که پیرو کتاب خدا و روش پیغمبر او صلی الله علیه و اله اند پس کسیکه روش اهل قبله را که در آن اختلاف نیست پیش گیرد و آنچه که در آن اختلاف است ردّ بخدا کند سالم میماند و از آتش نجات میابد و داخل بهشت میشود و کسی را که خدا توفیق داد و منت بر او گذارد و بر او حجت آورد باینکه روشن کرد دل او را بشناختن صاحبان امر از پیشوایان خود که معدن علم اند در هر کجا باشند او نزد خدا خوش بخت و دوست خدا است چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودد خدا رحمت کند مردی را که حق را بداند و بگوید یا ساکت شود تا سالم بماند ما اهل بیت میگویم که امامان از ما هستند و کسی شایستگی خلافت را ندارد غیر از ما و خدا در کتاب خود و سنت پیغمبرش ما را اهل و شایسته خلافت قرار داده و علم و دانائی در ما است و مائیم اهل آن که نوشته شده بگفته رسول خدا صلی الله علیه و اله و خط علی علیه السلام که بدست خود نوشته و جماعت چنین گمان میکنند که ایشان سزاوارترند بخلافت از ما حتی تو این پسر هند که ادعا میکنی آنها و گمان تو اینست که عمر فرستاد بنزد

پدر من که من میخواهم قرآن بنویسم و جمع کنم در یکجا آنچه از قرآن را که نوشته‌ای برای من بفرست پس آمد نزد عمر و فرمود بذات خدا قسم گردن مرا میزنی پیش از آنکه بتو برسد گفت چرا فرمود برای اینکه خدایتعالی فرموده و الراسخون فی العلم (رسوخ دارندگان در علم) مرا قصد کرده و تورا قصد نکرده و اصحاب تو را هم قصد نکرده عمر غضبناک شد و گفت ای پسر ایطالب گمان میکنی که احدی غیر از تو علم قرآنرا ندارد هر که از قرآن چیز را میخواند باید بنزد من بیاورد پس چون مردی میآمد و چیزی از قرآن که با او بود میخواند و دیگری هم در خواندن آن با او موافق بود مینوشت و الا نمی نوشت ثُمَّ قَالُوا قَدْ صَاغَ مِنْهُ قُرْآنٌ كَثِيرٌ بَلْ كَذَّبُوا وَ اللَّهُ بَلْ هُوَ مَجْمُوعٌ مَحْفُوظٌ عِنْدَ أَهْلِهِ ثُمَّ أَمَرَ عُمَرُ قَضَاتِهِ وَ وُلَاتِهِ اجْتَهَدُوا أَرَائِكُمْ وَ اقْضُوا بِمَا تَرَوْنَ أَنَّهُ

الْحَقُّ فَلَا يَزَالُ هُوَ وَبَعْضُ وُلَاتِهِ قَدْ وَقَعُوا فِي عَظِيمَةٍ فَيُخْرِجُهُمْ مِنْهَا أَبِي لِيَحْتَجَّ عَلَيْهِمْ بِهَا فَتَجَمَّعَ الْقُضَاءُ عِنْدَ خَلِيفَتِهِمْ وَ قَدْ حَكَمُوا فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ بِقَضَايَا مُخْتَلِفَةٍ فَأَجَازَهَا لَهُمْ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يُؤْتِهِ الْحِكْمَةَ وَفَصَلَ الْخِطَابِ وَزَعَمَ كُلُّ صِنْفٍ مِنْ مُخَالِفِينَا مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْقِبْلَةِ أَنَّهُمْ مَعِدُنُ الْخِلَافَةِ وَالْعِلْمُ دُونَنَا فَانْسَتَعِينُ بِاللَّهِ عَلَى مَنْ ظَلَمْنَا وَحَدَّ نَاحَتَنَا وَرَكِبَ وَرِقَابَنَا وَسَنَ لِلنَّاسِ عَلَيْنَا مَا يَحْتَجُّ بِهِ مِنْكَ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ إِنَّمَا النَّاسُ ثَلَاثَةٌ مُؤْمِنٌ يَعْرِفُ حَقَّنَا وَيَسْلِمُ لَنَا وَيَأْتُمُّ بِنَا فَذَلِكَ نَاجٍ مُحِبٌّ لِلَّهِ وَلِيُّ وَنَاصِبٌ لَنَا الْعِدَاوَةَ يَتَّبِرُءُ مِنَّا وَيَلْعَنُنَا وَيَسْتَحِلُّ دِمَاءَنَا وَيَجْحَدُ حَقَّنَا وَيَدِينُ اللَّهَ بِالْبِرَائَةِ مِنَّا فَهَذَا كَافِرٌ مُشْرِكٌ وَأِنَّمَا كَفَرٌ وَأَشْرَكَ مَنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ كَمَا يُسُبُّوا اللَّهَ عِدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَرَجُلٌ اخْتَذَ بِمَا لَا يَخْتَلِفُ فِيهِ وَرَدَّ عِلْمَ مَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ مَعَ وَلَا يَتِينَا وَلَا يَأْتُمُّ بِنَا وَلَا يُعَادِينَا وَلَا يَعْرِفُ حَقَّنَا فَحَنُّ نَرَجُو أَنْ يَعْفِرَ اللَّهُ لَهُ وَيَدْخُلَهُ الْجَنَّةَ فَهَذَا مُسْلِمٌ ضَعِيفٌ التَّرْجَمَةُ پَسِ كَفْتَنَدِ آمَادِه كَرَدِ اَزِ اِيْن رَاهِ قِرَآنِ بَسِيَارِي بَلَكِه دِرُوغِ كَفْتَنَدِ بَدَاتِ خَدَا قَسْمِ بَلَكِه اَن كَمِجِ شَدِه وَ مَحْفُوظِ اسْتِ دِرِ

ص: ۱۰۴

نزد اهلش پس عمر فرمان داد قضاة و کارگذاران خود را که جدّ جهد کنید در رأیهای خود حکم کنید بآنچه رأی شما است و حق میدانید پس همیشه او و کارگذارانش بعضی در مشکلات بزرگ واقع میشدند پدر من آنها را از مشکلات خارج میکرد برای آنها حجت باشد قضاء آنها جمع میشدند در نزد خلیفه خود در یک امر حکمهای مخالف یکدیگر میکردند و او هم آنها را اجازه میداد زیرا که خدا باو حکمتی نداده بود و فاصل خطاب نبود و هر صنفی از مخالفین، از اهل قبله آنها را معدن خلافت و علم میدانستند غیر از ما پس استعانت میخواهم از خدا بر ضرر کسانی که بما ستم کردند و حق ما را منکر شدند و بر گردن ما سوار شدند و بضرر ما روشی برای مردم پیشنهاد کردند که بر ما حجت گیرند مانند تو و خدا کفایت میکند ما را و نیکو و کیلی است جز این نیست که مردمان سه دسته‌اند یکدسته بنده مؤمنی است که حق ما را میشناسد و تسلیم ما است و بما اقتدا میکند چنین کسی اهل نجات است و دوستدار خدا و ن است و یکدسته آنکسی است که نصب عداوت و دشمنی میکند برای ما و بیزاری میجوید از ما و لعنت میکند ما را و حلال میداند ریختن خون ما را و انکار میکند حق ما را و متدین بخدا میشود و به بیزاری جستن از ما پس چنین کسی کافر و مشرکست و کفر و شرک او از جهت نادانی اوست چنانچه دشنام دهند خدا را از روی دشمنی و نادانی و دسته دیگر کسی است که در آنچه اختلاف در آن نیست آنرا میگیرد و آنچه برای او مشکل است رد میکند علم آنرا بخدا و ولایت ما را دارد ولیکن بما اقتدا نمیکند و با ما دشمنی هم نمیکند و حق ما را هم نمیشناسد پس ما امیدواریم که خدا بیمارزد او را و داخل بهشت کند اینکس مسلمان ضعیف است و مِنْ کَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْجَزْءُ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ الْاِحْتِجَاجِ ص ۹ عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ اَبِيهِ سَدِيرٍ عَنْ اَبِيهِ عَنْ اَبِي سَعِيدٍ عَقِيصِيِّ قَالَ لَمَّا صَالِحُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ مَعَاوِيَةَ بْنِ اَبِي سَفِيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلِيٌّ بِعَتِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَحْكُمُ مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ وَاللَّهِ لِلَّذِي عَمِلْتُ لِشِيعَتِي خَيْرٌ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ اَوْ مَا غَرَبَتْ اَلَا تَعْلَمُونَ اَنِّي اِمَامُكُمْ وَمَفْتَرِضُ الطَّاعِيَةِ عَلَيْكُمْ وَاَحَدُ سَيِّدِي شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ بَنَصُّ مِنْ رَسُوْلِ اللهِ عَلَيَّ قَالُوا بَلَى قَالَ اَمَّا عَلِمْتُمْ اَنَّ الْخَضِرَ لَمَّا خَرَقَ السَّفِيْنَهَ وَاَقَامَ الْجِدَارَ وَقَتَلَ الْغُلَامَ كَانَ ذَلِكُ سَخَطًا لِمُوْسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذْخَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكُ وَكَانَ ذَلِكُ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ حِكْمَةً وَصَوَانًا

أَمَا عَلِمْتُمْ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ عَجَّلَ اللَّهُ فَرْجَهُ الَّذِي يُصَيِّمِي خَلْفَهُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُخْفِي وِلَادَتَهُ وَ يُغِيبُ شَخْصَهُ لئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ ذَاكَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَبَابٍ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ذَلِكَ لِئَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَلْتَرَجَمَهُ

در جزو دوم کتاب احتجاج - بسند خود از ابی سعید عقیصی روایت کرده که گفت زمانی که صلح کرد حسن بن علی بن ابی طالب با معاویة بن ابی سفیان مردمان بر او وارد شدند و او را ملامت کردند بعضی از آنها بر بیعت کردن او پس آنحضرت علیه السلام فرمود رحمت خدا بر شما باد نمیدانید چه عملی کردم بذات خدا قسم این عملی که من کردم برای شیعیانم بهتر است از آنچه آفتاب بر آن بتابد و بر آن غروب کند آیا نمیدانید که من امام شما هستم و واجب شده است طاعت من بر شما و یکی از آقایان جوانان اهل بهشتم بنص رسول خدا بر من گفتند چرا فرمود آیا ندانسته‌اید که وقتی خضر کشتی را سوراخ کرد و دیوار را برپاداشت و آن پسر را کشت موسی بن عمران علیه السلام بر او غضبناک شد زیرا که وجه حکمت آن بر او مخفی بود و نزد خدا عمل خضر حکمتی داشت و صوابی در آن بود آیا ندانسته‌اید که نیست یکی از ما ائمه الا اینکه بیعت طاغیه زمان او در گردن آن امام واقع خواهد شد مگر امام قائم عجل الله تعالی فرجه که عیسای روح الله پسر مریم علیه السلام در عقب او نماز خواهد خواند و خدای عزوجل ولادت او را بر مردمان پنهان خواهد کرد و شخص او را از نظرها مخفی خواهد داشت تا اینکه در وقت بیرون آمدن بیعت احدی در گردن او نباشد و او فرزند نهم برادرم حسین است و پسر سیده کنیزان است خدا دراز میگرداند عمر او را در زمان غیبت او پس ظاهر میکند او را بقدرت خود بصورت جوانی که سال عمر او از چهل کمتر باشد تا دانسته شود که خدا بر هر چیزی قادر است و

مِن كَلَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ص: ۱۰۶

الجزء الثاني من كتاب الاحتجاج ص ۱۰ عن زيد بن وهب الجهني قال لثما طعن الحسن بن علي عليهما السلام بالمدائن اتيه و هو متوجع فقلت ما ترى يا بن رسول الله فان الناس متحيرون فقال عليه السلام ارى و الله ان معاوية خيرا لي من هؤلاء يزعمون انهم لي شيعه و انتهبوا ثقلى و اخذوا مالى و الله لئن اخذ من معاوية عهدا احقن به دمي و اومن به في اهلي خيرا من ان يقتلوني فتضيع اهل بيتي و اهلي و الله لو قاتلت معاوية لاخذوا بعنقي حتى يدفونى اليه سلما و الله لئن اسالمه و انا عزيز خيرا من ان يقتلنى و انا اسير او يمن على ف يكون سنه على بنى هاشم اجر الدهر و لمعاوية لا يزال يمن بها و عقبه على الحى منا و الميتم قال قلت يا بن رسول الله تترك شيعتك كالغنم ليس لها راع قال و ما اصنع يا جهينه انى و الله اعلم بامر قداذى به الى ثقاته ان امير المؤمنين عليه السلام قال لى ذات يوم و قدره انى فرحا يا حسن افرح كيف بك اذا

رايت اباك قتيلاً كيف بك اذا ولى هذا الامر بتوامية و اميرها الرحب البلعوم الواسع الاعفجاج يا كل و لا يشبع يموت و ليس له فى السماء ناصر و لا فى الارض عاذر ثم يستولى على شرقها و غربها يدين له العباد و يطول ملكه يستن بسنن اهل البدع و الضلال و يميت الحق و سنه رسول الله

ص: ۱۰۷

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقْسِمُ الْمَالَ فِي أَهْلِ وِلَايَتِهِ وَيَمْنَعُهُ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ وَيَدُلُّ فِي مُلْكِهِ الْمُؤْمِنَ وَيَقْوَى فِي سُلْطَانِهِ الْفَاسِقَ وَيَجْعَلُ الْمَالَ بَيْنَ أَنْصَارِهِ دُولًا وَيَتَّخِذُ عِبَادَ اللَّهِ حَوْلًا يَدْرُسُ فِي سُلْطَانِهِ الْحَقَّ وَيُظْهِرُ الْبَاطِلَ وَيَقْتُلُ مَنْ نَاوَاهُ عَلَى الْحَقِّ وَيُدِينُ مَنْ لَاوَاهُ عَلَى الْبَاطِلِ فَكَذَلِكَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَكَلَبَ مِنَ الدَّهْرِ وَجَهْلٍ مِنَ النَّاسِ يُؤَيِّدُهُ اللَّهُ بِمَلَائِكَتِهِ وَيَعْصِمُ أَنْصَارَهُ وَيَنْصُرُهُ بِآيَاتِهِ وَيُظْهِرُهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ حَتَّى يَدِينُوا طَوْعًا وَكَرْهًا يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا وَنُورًا وَبُرْهَانًا يَدِينُ لَهُ عَرْضُ الْبِلَادِ وَطُولُهَا لَا يَبْقَى كَافِرٌ إِلَّا أَمَنَ بِهِ وَلَا طَالِحٌ إِلَّا صِلَحَ وَيَصْطَلِحَ فِي مُلْكِهِ السُّبَاعُ وَتُخْرِجُ الْأَرْضُ نَبْتَهَا وَيُنزِلُ السَّمَاءُ بَرَكَتَهَا وَتُظْهِرُ لَهُ الْكُنُوزَ يَمْلِكُ مَا بَيْنَ الْخَافِقِينَ أَرْبَعِينَ عَامًا فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ أَيَّامَهُ وَسَمِعَ كَلَامَهُ التَّرْجَمَةَ فِي جُزْءِ دَوْمِ احْتِجَاجِ أَزْ طَبْرَسِي أَزْ زَيْدِينِ وَهَبِ جَهْنِي

روایت کرده که گفت چون حسن بن علی علیه السلام در مدائن ضربت خورد من بر او وارد شدم در حالتیکه دردناک بود گفتم چه رأی میدهی ای پسر رسول خدا مردمان را متحیر میبینم فرمود بذات خدا قسم رأی من اینست که معاویه برای من از اینجماعت بهتر است گمان میکنند شیعه منند و مایل کشتن منند متاعهای نفیس مرا غارت کردند و اموال مرا گرفتند بذات خدا قسم است اگر از معاویه عهدی بگیرم و خون خودم را حفظ کنم و ایمن بودن اهل خودم را رعایت کنم بهتر است از اینکه مرا بکشند و اهل و عیالم ضایع شوند بذات خدات قسم اگر با معاویه قتال کنم گردن مرا بگیرند

و مرا تحویل معاویه میدهند و با او سازش میکنند بذات خدا قسم اگر من با معاویه سازش کنم و عزیز باشم بهتر است از اینکه مرا بکشد و من اسیر او باشم یا منت بر من بگذارد و مرا رها کند و این سنت منت گذاردن تا آخر روزگار بر بنی هاشم باقیمانده و معاویه و اولاد او همیشه بر زنده و مرده ما منت گذارند زیدبن وهب گفت گفتم ای پسر رسولخدا آیا وامیگذاری شیعه خود را مانند گوسفند بی چوپان فرمود چکنم ای برادر جهینه من بذات خدا قسم امری را میدانم که بموثقین رسیده روزی پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام بمن گفت و در آنروز مرا خوشحال دید فرمود ای حسن آیا شادی میکنی چه حال خواهی داشت روزیکه پدرت را کشته بینی و چگونه خواهی بود وقتی که بنی امیه امر خلافت را در دست گیرند و امیر ایشان کسی باشد که مجرای طعام او گشاد باشد و روده او که فضله طعام از آن دفع میشود گشاد است میخورد و سیر نمیشود نه در آسان یاری کننده دارد و نه در زمین عذرآورنده مستولی میشود بر شرق و غرب زمین بندگان متدین بدین او شوند و سلطنت او طولانی شود بر وش اهل بدعت و گمراهی رفتار میکند دین حق و سنت رسولخدا صلی الله علیه و اله را میمیراند و مال را در میان اجزاء و کارگذاران خود

قسمت میکند و از کسانی که حق آنها است منع میکند و در زمان پادشاهی او مؤمن ذلیل میشود و در سلطنت او فاسق قوت میگیرد و مال را در میان یاران خود دولت قرار میدهد و بندگان خدا را بغلامی خود میگیرد حق در زمان استیلای او کهنه میشود و هر که را قصد کند بنا حق میکشد و جزا میدهد کسی را که در باطل درنگ و مسامحه کند و بهمین حال میگردد زمان تا اینکه برانگیزد خدا در آخر زمان مردیرا و آن وقتی است که زمان حالت سگ دیوان پیدا کند و مردمان نادان شوند خدا تایید میکند آنمرد را به فرشتگان خود و حفظ میکند یاران او را و یاری میکند او را بنشانهای خود و غلبه میدهد او را بر اهل زمین تا از روی رغبت و کراهت همه بدین حق متدین شوند و لبریز میکند زمین را از عدل و داد و روشنی و دلیل که در درازی و پهنای زمینی باقی نماند کافری مگر اینکه ایمان بیاورد و نه بدعمل ناشایستی مگر اینکه شایسته شود و سازش میکنند در زمان سلطنت او درندگان و کسی را ازار نکنند و زمین بیرون میکنند نباتات خود را و آسمان و برکت خود را فرو میریزد و گنجها برای او ظاهر میشود مالک میشود میان مشرق و مغرب زمین را تا چهل سال خوشحال کسیکه درک کند ایام او را و بشنود کلام او را و من خطبه

علیه السلام المجلد العاشر من بحارالانوار طبع الامین ص ۱۰۵ عن کتاب اعلام الدین للدیلمی قال خطب الحسن بن علی بعد وفات ابيه فحمد الله و اثنى عليه ثم قال أما و الله ما ثننا عن قتال اهل الشام ذلماً و لا قلةً و لكن كُنَّا نُفَاتِلُهُمْ بِالسَّلَامِيَّةِ وَ الصَّبْرِ فَشَيْبُ السَّلَامِيَّةِ بِالْعِدَاوَةِ وَ الصَّبْرِ بِالْجَزَعِ وَ كُنْتُمْ تَتَوَجَّهُونَ مَعَنَا وَ دِينُكُمْ أَمَامُ دُنْيَاكُمْ وَ قَدْ أَصْبَحْتُمْ أَلَانَ وَ دُنْيَاكُمْ أَمَامُ دِينِكُمْ وَ كُنَّا لَكُمْ وَ كُنْتُمْ لَنَا وَ قَدْ صِرْتُمْ الْيَوْمَ عَلَيْنَا ثُمَّ أَصْبَحْتُمْ

تَصُدُّونَ قَتِيلِينَ قَتِيلًا بِصِفِّينَ يَتَكَوَّنُ عَلَيْهِمْ وَ قَتِيلًا بِالنَّهْرَوَانِ تَطْلُبُونَ بِنَارِهِمْ فَأَمَّا الْبَاكِيُّ فَخَادِلٌ وَأَمَّا الطَّالِبُ فَثَائِرٌ وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ دَعَا إِلَى
 أَمْرٍ لَيْسَ فِيهِ عِزٌّ وَلَا نَصِيْفَةٌ فَإِنْ أَرَدْتُمْ الْحَيَوَةَ قَبْلِنَاهُ مِنْهُ وَ اغْضَضْنَا عَلَى الْقَدَى وَإِنْ أَرَدْتُمْ الْمَوْتَ يَدْلِنَاهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ حَاكَمْنَاهُ إِلَى اللَّهِ
 فنادى القوم باجمعهم بل التقيته و الحيوة التَّرجِمةُ در جلد دهم بحار الانوار از كتاب اعلام الدين ديلمى روايتكرده گفت خطبه خواند
 حسن بن على پس از وفات پدرش حمد و ثنای خدا را بجگا آورد و بعد از آن فرمود آگاه باشید بذات خدا قسم است شكست
 نداد ما را از قتال اهل شام ذلت و نه كمى جمعيت وليكن ما مقاتله ميكرديم با ايشان بسازش و آرامش چه كه پير شدن سلامت و
 سازش بدشمنى است و پير شدن صبر و آرامش بجزع و بيتابى است شما با ما توجه داشتيد در حاليكه دين شما مقدم بر دنياى شما
 بود و اکنون صبح كرده ايد در حالتيكه دنياى شما مقدم بر دين شما است و شما براى ما بوديد و ما هم براى شما بوديم و امروز شما
 بر ضرر ما قيام كرده ايد صبح كرده ايد در حاليكه منع ميكنيد دو كشته را يكي كشته شده در صفين و ديگرى كشته شده نهروان
 مطالبه خون آنها را ميكنيد گريه كنند گا خوار و طلب كنندگان خونخواه و معاويه مردمان را با مري خوانده كه در آن عزت و انصاف
 نيست اگر زندگى دنيا را ميخواهيد از شما ميپذيريم و چشم ميپوشيم و نجارى كه در چشم است تحمل ميكنم و اگر اراده مرگ
 گرديد ما هم جان خود را بذل ميكنيم در راه خدا و محاكمه آنرا بسوى خدا خواهيم برد- پس صدای همه مردمان بلند شد كه ما
 تقية ميكنيم و ميخواهيم زنده باشيم و من خطبه عليه السلام المجلد العاشر من البحار ص ۱۱۵ عن كتاب كشف الغمة قال لَمَاتِم
 الصلح و ابترم الامر التمس معاوية من الحسن عليه السلام ان يتكلم بمجمع من الناس و يعلمهم انه قد بايع معاوية و سلم الامر اليه
 فاجابه الى ذلك و فخطب و قد حشد الناس خطبه حمد الله و صلى الله على نبيه فيها و هى من كلامه المنقول عنه و قال أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ
 أَكْبَسَ الْكَيْسِ التَّقِيَّ وَ أَحَمَقَ الْحُمُقِ الْفُجُورُ وَ أَنْكُمْ لَوْ طَلَبْتُمْ بَيْنَ جَابِلِقٍ وَ جَابُرِسٍ رَجُلًا جَدُّهُ رَسُولُ اللَّهِ مَا وَجَدْتُمُوهُ غَيْرِي وَ غَيْرَ أَخِي
 الْحُسَيْنِ وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ اللَّهَ هَدَاكُمْ بِجَدِّي مُحَمَّدٍ
 (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَانْقَدَ كُمْ

بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ رَفَعَكُمْ بِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ اعَزَّكُمْ بَعْدَ الدَّلَّةِ وَ كَثَّرَكُمْ بَعْدَ الْقِلَّةِ وَ اِنَّ مُعَاوِيَةَ نَارَعَنِي حَقًّا هُوَ لِي دُونَهُ فَنَظَرْتُ لِصَلَاحِ
 الْاُمَّةِ وَ قَطَعَ الْفِتْنَةَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بَايِعْتُمُونِي عَلَيَّ اَنْ تُسَالِمُوْا مَا سَالِمْتُمْ وَ تُحَارِبُوْا مَنْ حَارَبْتُمْ فَرَأَيْتُ اَنْ اُسَالِمَ مُعَاوِيَةَ وَ اَصْعَحَ الْحَرْبَ بَيْنِي وَ
 بَيْنَهُ وَ قَدْ بَايَعْتَهُ وَ رَأَيْتُ اَنْ حِقْنَ الدَّمَاءُ خَيْرٌ مِنْ سَفِكِهَا وَ لَمْ اَدْرِ بِذَلِكَ اِصْلَاحَكُمْ وَ بَقَاءَكُمْ وَ اِنْ اَدْرَى لَعَلَّهُ فُتِنَهُ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ اِلَى حِيْنَ
 اَلْتَرَجُمِيَهُ فِي جِلْدِ دَهْمٍ بِحَارٍ اَزْ كِتَابِ كَشْفِ الْغَمِّهِ رَوَيْتُكَرْدَه كَهْ كَفْتُ چُون كَارِ صِلَحِ تَمَامِ شُدْ وَ اَمْرُ اَنْ مَحْكَمِ كَرْدِيْدِ مُعَاوِيَةَ اَزْ
 حَسَنِ دَرْخَوَاسْتِ كَرْدِ كَهْ دَرِ مِيَانِ جَمْعِيْتِي اَزْ مَرْدَمَانِ تَكَلَّمَ كَنْدْ وَ مَرْدَمَانِ اِعْلَامِ نَمَايِدْ كَهْ بَا مُعَاوِيَةَ بِيْعْتِ كَرْدَه وَ اَمْرِ خِلَافَتِ رَا بَاوِ
 وَ اَكْذَابِ كَرْدَه پَسِ اَنْحَضْرَتْ اَوْ رَا اِجَابَتْ فَرَمُوْدُ دَرِ اَيْنِ كَارِ پَسِ خَطْبَه‌اِي خَوَانْدُ وَ مَرْدَمَانِ هَمِ اِجْتِمَاعِ كَرْدَنْدُ بَرَايِ شَنِيدَنْ خَطْبَهْ حَمْدِ
 خُدا رَا بَجَايِ اَوْرَدْ وَ دَرُوْدُ بَرِ پِيْغَمْبِرِ اَوْ فَرَسْتَادُ وَ اَيْنِ اَزْ كَلَامِ مَنْقُولِ اَزْ اَنْحَضْرَتْ اَسْتُ وَ فَرَمُوْدُ اِيْگَرُوْهْ مَرْدَمَانِ زِيْرَكْتَرِيْنَ زِيْرَكْهَا مَرْدِ
 مَتَّقِيْ پَرَهِيْزْ كَارِ اَسْتُ وَ اِحْمَقْ تَرِيْنَ اِحْمَقْهَا مَرْدِ فَاجِرِ بَدْ كَرْدَارِ اَسْتُ وَ اِگَرِ شَمَا دَرِ مِيَانِ جَابَلِقَا وَ جَابِرِ سَا طَبِ كَنْيِدْ پَسِرِ پِيْغَمْبِرِيْ رَا كَهْ
 جَدِّشْ رَسُوْلِ خُدا بَاشَدْ نَخَوَاهِيْدِ يَافْتِ غَيْرِ اَزْ مَنْ وَ بَرْدَارِمْ حَسِيْنَ رَا وَ دَانِسْتَه‌اِيْدِ كَهْ خُدا شَمَا رَا بَجَدِّ مِنْ مُحَمَّدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهْ
 هِدَايَتِ فَرَمُوْدُ پَسِ دَسْتْگِيْرِيْ كَرْدُ وَ بَسْبِ اَوْ شَمَا رَا اَزْ گَمْرَاهِيْ نَجَاتِ دَادُ وَ نَادَانِيْ رَا اَزْ شَمَا مَرْتَفَعِ كَرْدُ وَ عَزَّتِ دَادِ شَمَا رَا بَعْدِ اَزْ
 ذَلَّتِ وَ زِيَادِ كَرْدِ شَمَا رَا بَعْدِ اَزْ كَمِ بُوْدُنِ آگَاهِ بَاشِيْدِ كَهْ مُعَاوِيَةَ بَا مَنْ نَزَاعِ كَرْدُ دَرِ حَقِيْكَهْ اَنْ مَخْصُوْصِ مَنْ بُوْدِ نَهْ اَوْ يَعْنيْ خِلَافَتِ
 پَسِ فِكْرِ كَرْدَمِ بَرَايِ صِلَاحِ اُمَّتِ وَ بَرِيْدِنِ دَنْبَالَهْ فِتْنَهْ بَا اَوْ سَازِشِ كَنْمِ وَ شَمَا بَا مَنْ بِيْعْتِ كَرْدِيْدِ بَرَايْنِكَهْ بَا مَنْ سَازِشِ كَنْيِدِ زَمَانِيْكَهْ
 مَنْ سَازِشِ كَنْمِ وَ جَنْگِ كَنْيِدِ بَا كَسِيْكَهْ مَنْ بَا اَوْ جَنْگِ كَنْمِ رَأْيِ مَنْ بَرِ اَيْنِ شُدْ كَهْ بَا مُعَاوِيَةَ سَازِشِ كَنْمِ وَ جَنْگِ رَا اَزْ مِيَانِ خُودِ وَ
 اَوْ بَرْدَارِمْ لَنْدَا بَا اَوْ بِيْعْتِ كَرْدَمِ چُوْنِ دِيْدَمِ كَهْ حَفْظِ خُوْنَهَايِ مَرْدَمِ اَزْ رِيْخْتَنْ اَنْ بَهْتَرِ اَسْتُ وَ نَمِيْدَانَمِ كَهْ اِصْلَاحِ شَمَا وَ باقِيْ مَانْدَنْ
 شَمَا بَصِلَحِ كَرْدَنْ بَا اَوْ اَسْتُ وَ نَمِيْدَانَمِ شَايِدِ اَيْنِ اِمْتَحَانِيْ بَاشَدْ بَرَايِ شَمَا وَ بَهْرَه‌مَنْدِ شُدَنْ اَوْ اَسْتُ تا زَمَانِيْ وَ مِنْ خَطْبَهْ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِيْ

الجزء السادس عشر من شرح النهج لابن الحديد قال قال المدائني و لما توفي علي خرج عبدالله بن العباس بن

عبدالمطلب اى الناس فقال ان امير المؤمنين توفي و اطال الكلام الى ان قال ان الحسن عليه السلام خطب الناس و وبخهم و قال خالفتم

أبي حتى حككم و هو كاره ثم دعاكم إلى قتال أهل الشام

ص: ۱۱۱

بَعْدَ التَّحْكِيمِ فَأَبَيْتُمْ حَتَّى صَارَ إِلَى كَرَامَةِ اللَّهِ ثُمَّ بَايَعْتُمُونِي عَلَى أَنْ تُسَالِمُوا مَنْ سَالَمَنِي وَتُحَارِبُوا مَنْ حَارَبَنِي وَقَدْ أَتَانِي أَنَّ أَهْلَ الشَّرَفِ مِنْكُمْ قَدْ أَتَوْا مُعَاوِيَةَ وَبَايَعُوهُ فَحَسِبِي مِنْكُمْ لَا تَعْتَرُونِي مِنْ دِينِي وَنَفْسِي (الْتَّرْجِمَةُ) در جزوه شانزدهم شرح ابن ابی الحد بر ن هج البلاغه از مدائنی نقل کرده که گفت چون علی علیه السلام وفات یافت عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بیورن رفت بسوی مردمان و طول داده است کلام خود را تا اینکه گفت حسن علیه السلام خطبه‌ای خواند و مردمانرا توییح و ملامت فرمود و گفت با پدرم مخالفت کردید تا اینکه حکم قرارداد از روی کراهت پس از آن شما را دعوت بقتال با اهل شام کرد بعد از حکم قرار دادن و شما ابا کردید تا اینکه بکرامت خدا رسید و بعد از او با من بیعت کردید که سازش کنید با کسیکه با من سازش کند و جنگ کنید با کسی که با من جنگ کند اکنون بمن خبر رسیده که اهل شرف از شما رفته‌اند و با معاویه بیعت کرده‌اند تا این اندازه از شما مرا بس است مرا فریب ندهید در دین من و جان من و مِن كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْجَزْءِ السَّادِسِ عَشَرَ مِنَ الشَّرْحِ عَنِ الْمَدَائِنِيِّ أَنَّهُ قَالَ لَقِيَ عَمْرُوبَ الْعَاصِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الطَّوَافِ فَقَالَ لَهُ يَا حَسَنُ زَعَمْتَ أَنَّ الدِّينَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِكَ وَبَابِيكَ فَقَدْ رَأَيْتَ اللَّهَ أَقَامَهُ بِمُعَاوِيَةَ فَجَعَلَهُ رَاسِيًّا بَعْدَ مَيْلِهِ وَبَيْنَا بَعْدَ خَفَائِهِ أَفْرَضَى اللَّهُ بِقَتْلِ عِثْمَانَ أَوْ مِنَ الْحَقِّ أَنْ تَطُوفَ بِالْبَيْتِ مَا يَدُورُ الْجَمَلُ وَبِالطَّحْنِ عَلَيْكَ ثِيَابَ كَعَزْتِي الْبَيْضِ وَ أَنْتَ قَاتِلُ عِثْمَانَ وَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا لَمْ لِلشَّعْثِ وَ اسْهَلْ لِلوَعْثِ أَنْ يوردك معاوية حياض ابيك فقال الحسن عليه السلام إِنَّ لِأَهْلِ النَّيَّارِ لَعَلَمَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا إِحْدَادًا لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ مُوَالَاهُ لِأَعْدَاءِ اللَّهِ وَ اللَّهُ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّ عَلِيًّا لَمْ يَرْتَبْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يَشُكَّ فِي اللَّهِ سَاعِيَةً وَ لَا طَرْفَةً عَيْنٍ قَطُّ وَ أَيُّمُ اللَّهُ لَتَنْتَهِيَنَّ يَا ابْنَ أُمِّ عَمْرٍو أَوْ لَأَنْفِذَنَّ حَضَنِيكَ بِنَوَافِدِ أَشَدُّ مِنْ الْأَقْضِيَّةِ بِهِ فَايَاكَ وَ الْهَجْمِ عَلَيَّ فَإِنِّي مَنْ قَدْ عَرَفْتُ لَيْسَ بِضَعِيفِ الْعَمْرَةِ وَ لَا هُشِّ الْمُسَاشَةِ وَ لَا مَرِيٍّ الْمَاكَلَةِ وَ أَنِّي مِنْ

هستیم که خدا هرگونه پلیدی را از ما برده و پاکیزه و پاک گردانیده است ایشانرا بتمام پاکی و پاکیزگی پس عمرو اندوهناک شد که چرا بی رویه سخن گفتم و محزون رفتم و من خطبه علیه السلام خطبه خطبها حين دخل الكوفة نقلها ابن ابی الحديد في الجزء الرابع عشر من شرح النهج قال قال ابو مخنف حدثني موسى بن عبدالرحمن بن ابی لیلی عن ابیه قال اقبلنا مع الحسن و عمار من ذی قارحتى نزلنا القادسيه فنزل الحسن و عمار و نزلنا معهما فاحتبى عمار بحمايل سيفه ثم جعل يسئل الناس عن اهل الكوفة و عن حالهم ثم سمعته يقول ما تركت ي نفسي حزة اهم الي من ان لانكون نبشنا عثمان من قبره ثم احرقناه بالنار قال فلما دخل الحسن و عمار الكوفة اجتمع اليهما الناس فقام الحسن فاستنفضوا الناس فحمد الله و صلى على رسوله ثم قال ايها الناس انا جئنا ندعوكم الى الله و الى كتابه و سننه و رسوله و الى افقه من تفقه من المسلمين و اعدل من تعدلون و افضل من تفضلون و اوفى من تبايعون من لم يغبه القرآن و لم تجهله السنه و لم تعيد به السابقه الى من قربه الله تعالى الى رسوله قرابتين قرابة الدين و قرابة الرحم الى من سبقت الناس الى كل ماثره الى من كفى الله به رسوله و الناس متخاذلون فقرب منه و هم متباعدون و صيلى معه و هم مشركون و قاتل معهم و هم منهزمون و بارز معه و هم محجمون و صدقه و هم يكذبون الى من لم ترد له رايه و لا تكافؤ له سابقه و هو يسئلكم النصر و يدعوكم الى الحق و يامرکم بالمسير اليه لتوازروه و تنصروه على قوم نكثوا بيعته و قتلوا اهل الصلاح من اصحابه و مثلوا بعماله

وَ أَنْتَهُبُوا بَيْتَ مَالِهِ فَاشْخِصُوا إِلَيْهِ رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَحْضُرُوا بِمَا يَحْضُرُ بِهِ الصَّالِحُونَ (الترجمه) ابن ابی الحدید در جزو ششم شرح نهج البلاغه از ابی مخنف از موسی بن عبدالرحمن بن ابی لیل از پدرش روایت کرده که گفت ما با حسن علیه السلام و عمار از ذی قار میامدیم تا بقادسیه رسیدیم پس حسن و عمار در آنجا فرود آمدند و ما هم با ایشان فرود آمدیم عمار بغلاف شمشیر خود تکیه کرد و از مردمان حالات اهل کوفه را میپرسید و شنیدم میگفت هیچ دردی در دل من نمانده با اهمیت تر از اینکه نبودیم در مدینه که قبر عثمان را نبش کنیم و بدن او را بآتش بسوزانیم گفت چون حسن و عمار داخل کوفه شدند مردمان نزد ایشان جمع شدند پس حسن بپاخواست و مردمان را بیرون آمدن برای جنگ طلبید و خدا را سپاس گفت و درود بر پیغمبر او فرستاد و پس از آن فرمود ای گروه مردمان ما آمده‌ایم که دعوت کنیم شما را بسوی خدا و کتاب او و سنت پیغمبر او و بسوی کسیکه دانایتر است از هر دانائی از مسلمانان و دادخواه‌تر است از هر که او را دادخواه بدانید و برتر است از هر که او را برتری دهید و وفاکننده‌تر است از هر که با او

بیعت کنید و او کسی است که قرآن او را عیگوثی نکرده و سنت او را نادان نمیداند و سابقه بدی با او بسته نشده و دعوت کنم شما را بسوی کسی که خدایتعالی او را به پیغمبر خود نزدیک کرده به دو نحو نزدیکی یکی نزدیکی دین و یکی نزدیکی خویشاوندی و او کسی است که به پیغمبر نزدیک بود زمانیکه مردمان از او دوری میکردند یعنی در اول امر رسالت و کسی است که با او نماز گذارد وقتیکه مردمان مشرک بودند و کسی است که در هنگام مقاتله مردمان از او فرار میکردند و در وقت مبارزه بعقب میرفتند و تصدیق کرد پیغمبر را وقتیکه مردم او را تکذیب میکردند دعوت میکنم شما را بسوی کسیکه پرچم او شکست خورده برنگشت و برابری نکرد او را هیچ سبقت گیرنده‌ای آن کسی که این اوصاف او است از شما یاری میخواهد و شما را بسوی حق دعوت میکند و امر میفرماید شما را برفتن بسوی او برای پشتیبانی او و اینکه یاری کنید او را بر ضرر گروهی که شکستند بیعت او را و کشتند شایستگان از یاران او را و کارگذاران او را مثله کردند و بیت المال او را بغارت بردند پس بیرون روید بسوی او رحمت کند خدا شما را و امر کنید بکارهای خوب و نهی کنید از کارهای زشت و حاضر شوید بآنچه حاضر شوند به آن شایستگان

وَمِنْ حُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَقَلَهَا ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ فِي الْجَزْءِ الرَّابِعِ عَشَرَ مِنْ شَرْحِ النَّهْجِ قَالَ قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ وَ حَدَّثَنِي جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ قَالَ حَدَّثَنِي تَمِيمُ بْنُ حَدِيمٍ النَّجَاجِيُّ قَالَ قَدِمَ عَلَيْنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ يَسْتَنْفِزُ النَّاسَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَعَهُمَا كِتَابُهُ فَلَمَّا فَرَغَا مِنْ قِرَائَتِهِ كِتَابَهُ قَامَ الْحَسَنُ وَ هُوَ فَتَى حَدَثٌ وَ انِي لَارْثِي لَهُ يَدُهُ عَلِيٍّ عَمُودٌ يَتَسَانَدُ إِلَيْهِ وَ كَانَ عَلِيًّا مِنْ شَكْوَى بِهِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْوَاحِدِ

الْقَهَّارِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ سِوَاءِ مَنْكُم مِّنْ أَسِيرِ الْقَوْلِ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ أَحْمَدُهُ عَلَى حُسْنِ الْبَلَاءِ وَ تَظَاهِرِ النَّعْمَاءِ وَعَلَى مَا أَحَبَبْنَا وَكَرِهْنَا مِنْ شِدَّةٍ وَرَخَاءٍ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَمْتَنَ عَلَيْنَا بِبُيُوتِهِ وَآخِئْتِهِ بِرِسَالَتِهِ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ وَحْيَهُ وَأَصْطَفَاهُ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ وَأَرْسَلَهُ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ حِينَ عُبِدَتِ الْأَوْثَانُ وَأَطَاعَ الشَّيْطَانُ وَ جُجِدَ الرَّحْمَنُ فَصَيَّرَ لِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهٍ وَجَزَاءُ أَفْضَلِ مَا جَزَى الْمُرْسَلِينَ أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَقُولُ لَكُمْ إِلَّا مَا تَعْرِفُونَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَرشَدَ اللَّهُ أَمْرَهُ وَأَعَزَّ نَصْرَهُ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ يَدْعُوكُمْ إِلَى الصَّوَابِ وَإِلَى الْعَمَلِ بِالْكِتَابِ وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَإِنْ كَانَ فِي عَاجِلِ ذَلِكَ مَا تَكْرَهُونَ فَإِنَّ فِي أَجَلِهِ مَا تُحِبُّونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ عَلِيًّا صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَحْدَهُ وَإِنَّهُ يَوْمَ صَدَّقَ بِهِ لَفِيَ عَاشِرَةَ مِنْ سِنِّهِ ثُمَّ شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَمِيعَ مَشَاهِدِهِ وَكَانَ مِنْ إِجْتِهَادِهِ فِي مَرْضَاةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ وَآثَارِهِ الْحَسَنَةِ فِي الْإِسْلَامِ مَا قَدْ بَلَغَكُمْ وَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَاضِيًا عَنْهُ حَتَّى عَمَّضَهُ

ص: ۱۱۶

بِيَدِهِ وَغَسَلَهُ وَحَدَّهُ وَالْمَلَائِكَةُ أَعْوَانُهُ وَالْفَضْلُ بْنُ عَمَّةٍ يَنْقُلُ إِلَيْهِ الْمَاءَ ثُمَّ أَدْخَلَهُ حُفْرَتَهُ وَأَوْصَاهُ بِقَضَاءِ دِينِهِ وَعِدَاتِهِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أُمُورِهِ كُلِّ ذَلِكَ مِنْ مَنِّ اللَّهِ عَلَيْهِ ثُمَّ وَاللَّهِ مَا دَعَا إِلَى نَفْسِهِ وَلَقَدْ تَدَاكَ النَّاسُ عَلَيْهِ تَدَاكَ الْإِبِلُ الْهَيْمِ عِنْدَ وُرُودِهَا فَبَايَعُوهُ طَائِعِينَ ثُمَّ نَكَتْ مِنْهُمْ نَاكِتُونَ بِلا حَدِيثٍ أَحَدُهُ وَلَا خِلَافٍ آتَاهُ حَسَدًا لَهُ وَبَغْيًا عَلَيْهِ فَعَلَيْكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَطَاعَتِهِ وَالْجِدِّ وَالصَّبْرِ وَالِاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ وَالْخُفُوفِ أَلَى مَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَصِيْمًا مِنَ اللَّهِ وَإِيَّاكُمْ بِمَا عَصَمَ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ وَأَهْلَ طَاعَتِهِ وَالْهَمْنَا وَإِيَّاكُمْ تَقْوَاهُ وَأَعَانَنَا وَإِيَّاكُمْ عَلَى جِهَادِ أَعْدَائِهِ وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ لِي وَلَكُمْ ثُمَّ مَضَى إِلَى الرَّجْبَةِ فَهَيَّأَ مَنْزِلًا لِأَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لِمِمْ كَيْفَ أَطَاقَ هَذَا الْغَلَامُ مَا قَدْ قَصَصْتَهُ مِنْ كَلَامِهِ فَقَالَ وَ لِمَا سَقَطَ مِنْ قَوْلِهِ عَنِّي أَكْثَرَ وَلَقَدْ حَفِظْتُ بَعْضَ مَا سَمِعْتُ التَّرْجَمَةَ أَبُو مَخْنَفٌ كَفَتْ حَدِيثِي كَرْدَ مَرَا جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ

گفت حدیث کردم اتمیم بن حدیم ناجی گفت وارد شد بر ما حسن بن علی علیهما السلام و عمار بن یاسر که مردمان را برای بیرون آمدن بیاری علی علیه السلام آماده کنند و با ایشان بود نامه او چون نامه را خواندند حسن علیه السلام از جا برخاست و او تازه جوانی بود بذات خدا قسم از نوجوانی او بر او رقت کردم چه که ایستادن بر او دشوار بود پس مردمان چشمهای خود را باو انداختند و میگفتند خدایا محکم و استوار گردان نطق پسر پیغمبر ما را پس آنحضرت دست خود را بر ستونی گرفت و تکیه داد بر آن زیرا که علیل بود و بیماری داشت پس گفت ستایش خدائیرا سزا است که غلبه کننده و دارای جبروت و کبریائیست یگانه ایست قاهر و بزرگی است دارای علو شأن یکسا است از شما کسیکه گفتار خود را پنهان کند و کسیکه آنرا آشکار کند و کسی که در شب پنهان و در روز آشکار است ستایش میکنم او را بر نیکوئی آزمایش او و پیدایش نعمتهای او و بر آنچه که دوست میداریم آنرا و آنچه که مکروه خاطر ما است از سختی و سستی و گواهی میدهیم بر اینکه خدائی جز او نیست یگانه ایست که هیچ انباز و شریکی ندارد و اینکه محمد بنده و فرستاده او است که منت گذارده بر ما به پیغمبری او و مخصوص گردانیده

او را بر رسالت خود و نازل فرموده است بر او وحی خود را و برگزیده است او را بر همه مخلوقات خود و فرستاده است او را بر آدمیان و پریان زمانیکه بتها پرستیده میشدند و شیطان اطاعت کرده میشد و خدای بخشنده را انکار میکردند پس درود پیوسته خدا بر او و بر آل او باد و جزا دهد خدا او را به برتر و بالاتر جزائیکه به پیغمبران مرسل میدهد پس ستایش خدا و درود بر پیغمبر و آل او من نمیگویم برای شما مگر آنچه را که میسناسید و میدانید که امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (خدا برپا بدارد امر او را و غلبه دهد یاریکننده او را) مرا بسوی شما فرستاده که براه صواب و عمل کردن بقرآن و جهاد کردن در راه خدا شما را دعوت کنم هر چند در حال حاضر که بشتابگذرنده است کراهت دارید هرآینه در آینده آن برای شما مهیا است آنچه را که دوست میدارید اگر خدا بخواهد و دانسته‌اید که علی تنها کسی بود که با رسولخدا نماز گذارد و روزیکه تصدیق نمود او را بر رسالت سال دهم از عمر او بود و پس از آن در تمام جنگهای پیغمبر با او حاضر بود و کوشش میکرد در خوشنودی خدا و فرمان برداری از رسولخدا و آثار نیکوی او در اسلام بنحویکه بشما رسیده و همیشه رسولخدا از او راضی بود تا وقتیکه چشمهای

پیغمبر را بدست خود بست و او را غسل داد بتنهائی و فرشتگان او را یاری میکردند و فضل بن عباس آب میآورد تا اینکه او را داخل قبر نمود و رسولخدا باو وصیت کرد که وامهای او را ادا کند و بوعده‌های او وفا کند و غیر اینها از کارهای خود همه اینها منتی است که خدا بر او نهاد و بعد از آن هم بذات خدا قسم مردمان را بخود دعوت نکرد برای خلافت تا اینکه خود مردمان بر او هجوم آوردند مانند شتر تشنه‌ای که هجوم آورد تا خود را به آب رساند و از روی رغبت و میل با او بیعت کردند پس از آن بعضی از ایشان بیعت خود را شکستند بدون اینکه امر تازه‌ای احداث کند یا امر خلافی از او سربزند بلکه از روی حسدی که باو بردند و گمراهی که داشتند با او مخالفت کردند پس ای بندگان خدا بر شما باد عمل بتقوی و طاعت خدا و جدیت و بردابری و یاری خواستن از خدا و سبک شمردن آنچه که امیرمؤمنان شما را به آن خوانده خدانگهدار ما و شما باشد و نگاهداری کند ما و شما را بآنچه که دوستان و اهل طاعت خود را به آن نگاه داشته و ملهم کند ما و شما را به پرهیزکاری از خشم او و یاری کند ما و شما را بر جهاد کردن با دشمنان او و طلب آمرزش میکنم از خدای بزرگ برای خود و برای شما- پس از تمام

کردن خطبه آنحضرت رفت بمکان وسیعی و منزلی برای امیرمؤمنان مهیا کرد جابر گفت بتمیم گفتم چگونه این پسر طاقت آورد آنچه را که قصه کردی از کلام او بگوید تمیم گفت آنچه را که از سخنان او انداختم و نگفتم بیشتر است از آنچه که گفتم این بعضی از سخنان او است که شنیدم و حفظ کردم وَ مَنْ حُطِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَاهُ نَصْرَبْنِ مَزَاحِمُ كِتَابِ صَفِيْنِ عَنْ عَمْرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي رَوْحٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ نَضْرَةَ الْحَارِثِيِّ أَنَّهُ حَكَى لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَدِيْلِ بْنِ وَرْقَانَ قَالَ قَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَرِيكَ لَهُ ثُمَّ إِنَّ مَيِّمًا عَظَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّهِ وَأَسْبَحَ عَلَيْكُمْ مِنْ نِعْمِهِ مَا لَا يُحْصَى ذِكْرُهُ وَلَا يُؤَدَّى شُكْرُهُ وَلَا يَبْلُغُهُ قَوْلٌ وَلَا صِفَةٌ وَ نَحْنُ إِنَّمَا عَضَبْنَا لِلَّهِ وَ لَكُمْ فَإِنَّهُ مَنْ عَلَيْنَا بِمَا هُوَ أَهْلُهُ

أَنْ تَشْكُرَ فِيهِ الْإِثْمَ وَبَلَاءَهُ وَنِعْمَاءَهُ قَوْلٌ يَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ فِيهِ الرِّضَا وَتَنْتَشِرُ فِيهِ عَارِفُهُ الصِّدْقُ يُصَدِّقُ اللَّهُ فِيهِ قَوْلَنَا وَنَسْتَوْجِبُ فِيهِ الْمَزِيدَ مِنْ رَبَّنَا قَوْلًا يَزِيدُ وَلَا يَبِيدُ فَإِنَّهُ لَمْ يَجْتَمِعْ قَوْمٌ قَطُّ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ إِلَّا اشْتَدَّ أَمْرُهُمْ وَاسْتَحْكَمَتْ عُقْدَتُهُمْ فَأَحْتَشِدُوا فِي قِتَالِ عِبَادِكُمْ مُعَاوِيَةَ وَجُنُودَهُ فَإِنَّهُ قَدْ حَضَرَ وَلَا تَخَاضِلُوا فَإِنَّ الْخِذْلَانَ يَقْطَعُ يَنَاطُ الْقُلُوبَ وَإِنَّ الْإِقْدَامَ عَلَى الْأَسِنَّةِ نَجْدَةٌ وَعِصْمَةٌ لِأَنَّهُ لَمْ يَمْتَنِعْ قَوْمٌ قَطُّ إِلَّا دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ الْعِلْمَةَ وَكَفَاهُمْ حَوَائِجَ الدَّلَّةِ وَهَذَا هُمْ إِلَى مَعَالِمِ الْمَلَّةِ ثُمَّ أَنْشَدَ وَالصُّلْحَ تَأْخُذُ مِنْهُ مَا رَضِيَتْ بِهِ وَالْحَرْبُ يَكْفِيكَ مِنْ أَنْفَاسِهَا جُرْعُ التَّرْجُمَةِ سَتَائِشُ مَخْصُوصِ خَدَايَا اسْتِ وَخَدَائِي جِزَاوِ نَيْسِ وَشَرِيكِي نَادِرٍ بَعْدَ اسْتَائِشِ أَوْ مِنْ جَمَلِهِ جِزَاهَائِيكَ خَدَايَا مِنْ حَقِّ خُودِ بَرِ شَمَا بَزْرِكِ دَانِسْتِ وَتَمَامِ كَرْدِ اسْتِ بَرِ شَمَا مِنْ نِعْمَتَائِي خُودِ أَنْجِيزِ اسْتِ كِهَ يَادِ كَرْدِنِ أَنْ قَابِلِ احْصَاءِ نَيْسِ وَادَا كَرْدِ نَمِيشُودِ شُكْرِ أَنْ وَهَيْجِ كَفْتَارِ وَوَصْفِي نَمِيشُودِ ذِكْرِ أَوْ كَرْدِ اسْتِ كِهَ

ما غضبناک می‌شویم بر دشمن برای خدا و بنفع شما زیرا که او منت گذارده است بر ما بچیزیکه اهلیت آنرا دارد باینکه در راه او سپاس گو و شکرگذار باشیم نعمتهای باطنیه و بلاها و نعمتهای ظاهریه او را و رعایت همین حق بزرگ قولی است که بالا می‌رود بسوی خدا و در آن است رضایت و خشنودی و پراکنده می‌شود در آن راستی و راستگویی دانسته و شناخته شده که تصدیق کند خدا در راستی گفتار ما و مستوب شویم در آن زیادتی کرامت و نعمت را از پروردگار ما و آن گفتاریست که زیاد میکند و هلاک نمی‌کند زیرا که جمع نشدند قومی هرگز در یک‌دگر این‌که امر ایشان شدید و بستگی ایشان محکم و استوار می‌شود پس جمع شوید در جنگیدن و قتال با دشمن خودتان معاویه و لشکر او که حاضر شده است برای قتال با شما و مخالفت و ترک یاری نکنید که مخالفت کردن رگهای دلها را پاره می‌کند و پیشروی کردن در مقابل نیزه‌ها شجاعت و مانع از هلاکت است قوی و غالب نگردند قومی هرگز مگر اینه دفع می‌کند خدا از ایشان علت را و کفایت می‌کند حاجتهای ایشانرا در حال ذلت و راهنمایی می‌کند آنها را بآنچه که ملت بآن عالم و دانایند

پس شعری را انشاد فرمود که مضمونش اینست از صلح و سازش میگیری آنچه را که بآن خشنود شوی و اما جنگ بچند جرعه از جرعه‌های خود تو را بنیاز میکند (یکمرتبه آشامیدن را جرعه میگویند و جرعه بضم جیم و فتح راجع آنست- و انفاس جمع نفس بفتح نون و سین است که بمعنی جرعه نیز آمده است چنانچه در مجمع البحرین است) وَ مِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كِتَابِ نُورِ الْاَبْصَارِ فِي مَنَاقِبِ الرَّسُولِ الْمُخْتَارِ لِلشَّيْخِ الْعَالِمِ الْمُؤَمِّنِ الشُّبَلَنْجِيِّ الْمَطْبُوعِ بِمِصْرَ ص ۱۰۴ قَالَ مَوْعِظَةٌ مِنْ مَوْاعِظِ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَتْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ (و فِي كِتَابِ فَضُولِ الْمَهْمَةِ رَوَى بِمِثْلِهِ يَابْنَ اَدَمَ عَفَّ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ تَكُنْ عَابِدًا وَ اَرْضَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَكَ تَكُنْ غَيِّيًا وَ اَحْسِنَ جَوَارٍ مِنْ جَاوَرَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا وَ صَاحِبَ النَّيَّاسِ بِمِثْلِ مَا تُحِبُّ اَنْ يُصَاحِبُوكَ بِمِثْلِهِ تَكُنْ عَادِلًا اِنَّهُ كَانَ بَيْنَ اَيْدِيكُمْ قَوْمٌ يَجْمَعُونَ كَثِيرًا وَ يَبْنُونَ مَشِيدًا وَ يَأْمَلُونَ بَعِيدًا اَصْبَحَ جَمْعُهُمْ بُورًا وَ عَمَلُهُمْ غُرُورًا وَ مَسَاكِنُهُمْ قُبُورًا يَابْنَ اَدَمَ اِنَّكَ لَمْ تَزَلْ فِي هِدْمِ عُمَرِكَ مُذْ سَقَطَتْ مِنْ بَطْنِ اُمِّكَ فَجُدْ بِمَا فِي يَدِكَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكَ

فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَتَزَوَّدُ وَ الْكَافِرَ يَتَمَتَّعُ وَ كَانَ يَتَلَوُ هَذِهِ الْآيَةَ بَعْدَهَا وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى التَّرْجُمَةُ اِي پسر آدم دور کن خودت را از چیزهاییکه خدا بر تو حرام کرده تا عابد باشی و

خشنود باش با آنچه خدا قسمت تو کرده تا بنیاز باشی و نیکو رفتار کن با کسیکه همسایه تست تا مسلمان باشی با مردمان چنان رفاقت کن که دوست میداری مانند آن با تو رفاقت کنند تا عادل باشی در میان شماها گروهی هستند که بسیا رجمع مال میکنند و بناها را محکم میسازند و آرزوهای دور دارند صبح میکنند در حالتیکه هلاک شده باشند کارهای ایشان از روی غرور است و قبرها منزل و ماوای آنها است ای پسر آدم تو همیشه بخراب کردن عمر خود مشغول بوده و هستی از آنوقتیکه از شکم مادر افتادی پس بخشش کن از آنچه در دست داری برای روزی که در پیش داری زیرا که مؤمن توشه بر میدارد و کافر بهره کمی میگیرد پس حضرت آیه‌ای را تلاوت فرمود که مضمون آن اینست توشه بردارید برای آخرت خود و بهترین توشه‌ها تقوا و پرهیزکاری است

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَنَاقِبِ لَابْنِ شَهْرَاشُوبِ الْمَازَنْدَرَانِيِّ فِي الْجُزْءِ الثَّانِي مِنْهُ ص ۱۵۶ قَالَ وَ مِنْ حَمَلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَارُوى الْمَبْرَدُ وَابْنِ عَاشِيَةَ اِنْ شَامِيًّا رِءَاهُ رَاكِبًا فَجَعَلَ يَلْعَنُهُ وَ الْحَسَنَ لَا يَرُدُّ فَلَمَّا فَرَّغَ اِقْبَلَ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ اَيُّهَا الشَّيْخُ اَطَّنَكَ غَرِيًّا وَ لَعَلَّكَ شَبَّهْتَ فَلَوْ اسْتَعْتَبْتَنَا اَعْتَبْنَاكَ وَ لَوْ سَأَلْتَنَا اَعْطَيْنَاكَ وَ لَوْ اسْتَرَشَدْتَنَا اَرَشَدْنَاكَ وَ لَوْ اسْتَحْمَلْتَنَا حَمَلْنَاكَ وَ اِنْ كُنْتَ جَائِعًا اَشْبَعْنَاكَ وَ اِنْ كُنْتَ غُرِيًّا كَسَوْنَاكَ وَ اِنْ كُنْتَ مُحْتَاجًا اَغْنَيْنَاكَ وَ اِنْ كُنْتَ طَرِيدًا اَوَيْنَاكَ وَ اِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ قَضَيْنَاهَا لَكَ فَلَوْ حَرَكْتَ رَحْلَكَ اِلَيْنَا وَ كُنْتَ ضَيْفَنَا اِلَى وَقْتِ اِرْتِحَالِكَ كَانَ اَعُوذُ عَلَيْكَ اِنَّ لَنَا مَوْضِعًا رَحْبًا وَ جَاهًا غَرِيضًا وَ مَالًا كَبِيرًا فَلَمَّا سَمِعَ الرَّجُلُ كَلَامَهُ بَكَى ثُمَّ قَالَ اَشْهَدُ اَنَّكَ خَلِيفَةُ اللهِ فِي اَرْضِهِ اللهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ (رِسَالَتِهِ) وَ كُنْتَ اَنْتَ وَ اَبُوكَ بَغِضِ خَلْقِ اللهِ اِلَيَّ وَ اَلَا اَنْ اَنْتَ اَحَبُّ خَلْقِ اللهِ اِلَيَّ وَ حَوْلَ رَحْلِهِ اِلَيْهِ وَ كَانَ ضَيْفَهُ اِلَى اِنْ اِرْتَحَلَ وَ صَارَ مَعْتَقِدَ الْمُحِبِّتِهِمْ (الْتَرَجُّمَةُ) اِبْنِ شَهْرَاشُوبِ دَرِ كِتَابِ مَنَاقِبِ رِوَايَتِكُورْدِهِ كِه شَخْصِي شَامِيئِي سِوَارِهِ

برخورد کرد بحضرت مجتبی علیه السلام و آنحضرت را لعن کرد حضرت جواب او را نفرمود تا وقتیکه فارغ شد پس باو توجه کرد و فرمود ایشیخ گمان میکنم تو غریبی و شاید اشتباه کردی اگر طلب رضایت کنی تو را رضا میکنم و اگر چیز از ما بخواهی بتو عطا میکنم اگر بخواهی تو را راهنمایی کنیم راهنمایی میکنیم و اگر خواهی تو را بدوش بگیریم بگیریم و اگر گرسنه‌ای تو را سیر میکنیم و اگر برهنه‌ای تو را میپوشانیم و اگر محتاجی تو را بینیاز میکنیم و اگر طرد کرده شده‌ای تو را جا میدهیم و اگر حاجتی داری آنرا برای تو روا میکنیم هرگاه راحله خود را حرکت دهی و بیائی بسوی ما تو را تا وقتیکه بخواهی بروی مهمانی کنیم برای تو بهتر است ما منزل وسیعی و دستگاه عریضی و مال بزرگی داری- چون رد شامی کلام حضرت را شنید گریه کرد و گفت گواهی میدهم که تو خلیفه خدائی در روی زمین او خدا داناتر است که پیغمبری خود را در کجا قرار دهد تو و پدرت مبعوضترین خلق خدا بودید در نزد من و اکنون تو محبوبترین خلق خدائی در نزد من و راحله خود را حرکت داد بسوی آنحضرت و مهمان آن بزرگوار بود تا زمانیکه حرکت کرد و معتقد بدوستی ایشان شد و مِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِلَلُ الشَّرَائِعِ لِلشَّيْخِ الْجَلِيلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ بَابُوِيهِ الصَّدُوقِ عَلَى اللهِ مَقَامَهُ فِي الْجُزْءِ الْاَوَّلِ مِنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا

علی بن احمد بن محمد رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن ابی عبدالله قال حدثنا محمد بن موسى بن داود الدقاق قال حدثنا الحسن بن احمد بن الیث قال حدثنا محمد بن حمید قال حدثنا یحیی بن ابی بکیر قال حدثنا ابو العلاء الخفاف عن ابی سعید عقیصا قال قلت للحسن بن علی بن ابیطالب یابن رسول الله لم داهنت معاویة و صالحه و قد علمت ان الحق لك دونه و ان معاویة ضال باغ فقال یا ابا سعید اَلَسْتُ حَجَّةَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ اِمَامًا عَلَيْهِمْ بَعْدَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ بَلَى قَالَ اَلَسْتُ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِي وَ لاَ اَخَى الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ اِمَامَانِ قَامَا اَوْ قَعِدَا قُلْتُ بَلَى قَالَ فَاَنَا اِذْنُ اِمَامٍ لَوْ قُمْتُ وَ اَنَا اِمَامٌ اِذْ لَوْ قَعِدْتُ يَا اَبَا سَعِيدٍ عَلَّهٗ مُصَالِحَتِي لِمُعَاوِيَةَ عَلَّهٗ مُصَالِحَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِبَنِي زَمْرَةَ وَ بَنِي اَشْجَعٍ وَ لِاهْلِ مَكَّةَ حِينَ اِنْصَرَفَ مِنَ الْحُدَيْبِيَّةِ اَوْ لِيكَ كُفَّارًا بِالتَّنْزِيلِ وَ مُعَاوِيَةَ وَ اَصْحَابَهُ كُفَّارًا بِالتَّأْوِيلِ يَا سَعِيدُ ذَا كُنْتُ اِمَامًا مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَمْ يَجِبْ اَنْ يُسْفَهَ رَأْيِي فِيْمَا اَتَيْتُهُ مِنْ مُهَادَنَةٍ اَوْ مُحَارَبَةٍ وَ اِنْ كَانَ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِيْمَا اَتَيْتُهُ مُلْتَبَسًا اَلَا تَرَى الْخِضْرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ وَ قَتَلَ الْعُلَامَ وَ اَقَامَ الْجِدَارَ سَخَطَ مُوسَى فَعَلَهُ لِاسْتِثْبَاهِ وَجْهِ الْحِكْمَةِ عَلَيْهِ حَتَّى اَخْبَرَهُ فَرَضَتِي هَكَذَا اَنَا سَخَطْتُمْ عَلَيَّ بِجَهْلِكُمْ بِوَجْهِ الْحِكْمَةِ فِيهِ وَ لَوْلَا مَا اَتَيْتُ لَمَا تَرَكْتُ مِنْ شِيَعَتِنَا عَلَى وَجْهِ الْاَرْضِ اِلَّا قَتَلُ

ص: ۱۲۲

الْتَرَجْمَةَ ابن بابويه رضوان الله عليه بسند مذکور از ابی سعید عقیصا روایت کرده که گفت گفتم بحسن بن علی بن ابیطالب ای پسر رسول خدا چرا ظاهر کردی آنچه را که خلافت ضمیر تو بود و با معاویه صلح کردی و حال آنکه میدانستی حق با تست نه با او و معاویه در ضلالت و گمراهی است پس فرمود ای اباسعید آیا من حجت خدای تعالی ذکره نیستم بر مخلوقات او و بر ایشان اما نیستم بعد از پدرم علیه السلام گفتم چرا فرمود آیا من آنکسی نیستم که رسول خدا صلی الله علیه واله در حق من و برادرم فرمود حسن و حسین هر دو امامند چه قیام کنند یا بنشینند گفتم چرا فرمود پس من امامم اگر بنشینم یا قیام کنم ای اباسعید علت صلح کردن من با معاویه همان علت صلح کردن رسول خدا صلی الله علیه واله است با بنی ضمیره و بنی اشجع و اهل مکه زمانیکه از حدیبیه برگشت آنها کافر بتزویل قرآن بودند و معاویه و یارانش کافر به تأویل قرآنند ای اباسعید هر گاه من از جانب خدا امام هستم واجب نیست که بر سفاهت رأی حمل کرده شوم در صلح کردن یا جنگ کردن هر چند در آنچه میکنم در وجه حکمت آن اشتباه به نظر میرسد آیا ندانسته‌ای که خضر علیه السلام وقتی کشتی را سوراخ کرد و غلام را کشت و دیوار را بر

پاداشت موسی از فعل او خشمناک شد برای اشتباهیکه در وجه حکمت آن کرد تا اینکه خضر او را خبر داد و راضی شد همچنین شما هم بر من خشمناک شدید بعلت اینکه حکمت صلح کردن مرا ندانستید و اگر من با او صلح نمی‌کردم در روی زمین شیعه‌ای باقی نمی‌ماند مگر اینکه کشته میشد و مِنْ خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابُ الْجَمَلِ لِلشَّيْخِ الْجَلِيلِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْمَفِيدِ رَحِمَهُ اللهُ الْمَطْبُوعُ فِي النُّجْفِ الْأَشْرَفِ ص ۱۱۷ قَالَ قَامَ فِيهِمُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَانَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يَكْفِيكُمْ حَمَلْتُهُ وَقَدْ آتَيْنَاكُمْ مُسْتَنْفِرِينَ لَكُمْ لِأَنَّكُمْ جِبَهُهُ لِأَنْصَارٍ وَسَيَأْتِي الْعَرَبَ وَقَدْ نَفَضَا طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرُ بِيَعْتَهُمَا وَخَرَجَا بِعَائِشَةَ وَهِيَ مِنَ النِّسَاءِ وَضَعَفَ رَأْيُهُنَّ وَقَالَ اللهُ تَعَالَى الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَنْصُرُوهُ لَيَنْصُرَنَّ اللهُ يَتَّبِعُهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَسَائِرِ النَّاسِ فَانصُرُوا رَبُّكُمْ يَنْصُرْكُمْ (الْتَرَجْمَةُ) شيخ مفيد رحمه الله در كتاب جمل روایت کرده که بپاخواست حسن علیه السلام در میا انصار و فرمود ای گروه مردمان

حمل کرم از امیرالمؤمنین علیه السلام آنچه را که کافی است برای شما ما آمده‌ایم که از شما طلب یاری کنیم زیرا که شما ناید جبهه انصار و بزرگان عرب طلحه و زبیر بیعت خود را شکستند و با عایشه که دارای ضعف رأی است بیرون رفتند

و خدای تعالی فرموده مردها قیومیت دارند بر زنها در ولایت و سیاست بخدا قسم اگر او را یاری نکنید خدا او را البته یاری میکند و از میان مهاجرین و انصار او را متابعت خواهند کرد و همچنین سایر مردم پس یاری کنید پروردگار خود را تا شما را یاری کند وَ مِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تحف العقول عن ال الرسول للشيخ الاقدم ابى محمد الحسن بن على بن الحسين بن شعبة الحراني من اعلام المائة الرابعة طبع طهران ص ۲۲۵ و شطر منه فى معانى الاخبار للشيخ الصيادوق محمد بن على بن بابويه القمي ص ۱۱۳ و فى حليه الاولياء لابي نعيم اصبهاني الجزء الثانى ص ۳۶ و نقله ابن صباغ المالكي فى فصول المهمة ص ۱۶۴ و ابن كثير فى الجزء الثامن من تاريخه ص ۳۹ و البستاني فى الجزء السابع من دائرة المعارف ص ۳۹ و نقلنا هنا عن التخف قال و روى عن الامام السبط التقي ابى محمد الحسن بن على صلوات الله عليهما و رحمته و بركاته فى طوال هذه المعانى فى اجوبته ممن مسائل سأله عنها امير المؤمنين عليه السلام او غيره فى معان مختلفه قيل له عليه السلام ما الزهد قال الرغبه فى التقوى و الزهاده فى الدنيا قيل فما الحكم قال كظم الغيظ و ملك النفس قيل ما

السداد قال دفع المنكر بالمعروف قيل فما الشرف قال اصطناع العشير و حمل الجريزة قيل فما النجدة قال الذئب عن الجار و الصبر فى المواطن و الاقدام عند الكريهيه قيل فما المجد قال ان تعطى فى الغرم و ان تعفو عن الجرم قيل فما المروءة قال حفظ الدين و اعزاز النفس و لين الكيف و تعهد الصنيعه و أداء الحقوق و التحبب الى الناس قيل فما الكرم قال الابتداء بالعطيه قبل المسئله و اطعام الطعام فى المحل قيل فما الدينه قال النظر فى اليسير و منع الحقيقير قيل فما اللؤم قال قلة الندى و ان ينطق بالحنى قيل فما السماح قال البذل فى السراء و الصراء قيل فما الشح قال ان ترى ما فى

ص: ۱۲۴

يَدِيكَ شَرَفًا وَ مَا أَنْفَقْتَهُ تَلْفًا قِيلَ فَمَا الْإِخَاءُ قَالَ الْأَخَاءُ فِي الشَّدَّةِ وَالرَّخَاءِ قِيلَ فَمَا الْجَبْنُ قَالَ الْجُرْئَةُ عَلَى الصَّدِيقِ وَالنُّكُولُ عَنِ الْعَدُوِّ
 قِيلَ فَمَا الْغَنَى قَالَ رَضِيَ النَّفْسِ بِمَا قُسِمَ لَهَا وَ إِنِ قَلَّ قِيلَ فَمَا الْفَقْرُ قَالَ شَرُّهُ النَّفْسِ إِلَى كُلِّ شَيْءٍ قِيلَ فَمَا الْجُودُ قَالَ بَدَلُ الْمَجْهُودِ قِيلَ
 فَمَا الْكِرْمُ قَالَ الْحِفَاظُ فِي الشَّدَّةِ وَالرَّخَاءِ قِيلَ فَمَا الْجُرْئَةُ قَالَ مُوَاظَفَةُ الْأَقْرَانِ قِيلَ فَمَا الْمَنَعَةُ قَالَ شِدَّةُ الْبَاسِ وَ مُنَازَعَةُ أَعَزِّ النَّاسِ قِيلَ فَمَا
 الذَّلَّ قَالَ الْفَرْقُ عِنْدَ الْمَصْدُوقَةِ قِيلَ فَمَا الْخَرْقُ قَالَ مَنَاوَاتِكَ أَمِيرَكَ وَ مَنْ يَقْدِرُ عَلَى ضَرْكَ قِيلَ فَمَا السَّنَاءُ قَالَ آتِيَانُ الْجَمِيلِ وَ تَرَكَ
 الْقَبِيحِ قِيلَ فَمَا الْحَرَمُ قَالَ طَوْلُ الْأَنَاةِ وَالرَّفْقُ بِالْوَلَاةِ وَالْإِحْتِرَاسُ مِنْ جَمِيعِ النَّاسِ قِيلَ فَمَا الشَّرْفُ قَالَ مُوَاظَفَةُ الْإِخْوَانِ وَ حِفْظُ الْجِيرَانِ
 قِيلَ فَمَا الْحَرَمَانُ قَالَ تَرَكَكَ خَطَّكَ وَ قَدْ عَرِضَ عَلَيْكَ قِيلَ فَمَا السَّفَهُ قَالَ إِتْبَاعُ الدُّنَاةِ وَ مُصَاحَبَةُ الْغَوَاةِ قِيلَ فَمَا الْعِيَّ قَالَ الْبَعَثُ بِاللَّحِيَةِ
 وَ التَّنْحُحُ عِنْدَ الْمَنْطِقِ قِيلَ فَمَا الشَّجَاعَةُ قَالَ مُوَاظَفَةُ الْأَقْرَانِ وَ

الصَّبْرُ عِنْدَ الطَّعَانِ قِيلَ فَمَا الْكِفَّةُ قَالَ كَلَامُكَ فِيمَا لَا يَعْنيكَ قِيلَ وَ مَا السِّفَاهُ قَالَ الْأَحْمَقُ فِي مَالِهِ الْمُتَهَاوُنُ بِعَرِضِهِ قِيلَ فَمَا اللَّوْمُ قَالَ
 إِحْرَازُ الْمَرَّةِ نَفْسَهُ وَ إِسْلَامُهُ عَرِسَهُ

ص: ۱۲۵

التَّوَجُّهُ در کتاب تحف العقول و معانی الاخبار حلیه الاولیاء و فصول المهمه و تاریخ ابن کثیر و دائره المعارف بستانی روایده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یادگیری مسائل ذیل را از حضرت امام حسن علیه السلام سؤال کرد حضرت بهر یک از آن پرسشها پاسخ فرمود سؤال کرده شد از آنحضرت که زهد چیست فرمود میل کردن بتقوا و پرهیزکاری و اعراض کردن از دنیا از او پرسید که حلم چیست فرمود خشم خود را فرو نشانیدن و مالک نفس خود شدن پرسید راه صواب و استقامت چیست فرمود دفع کردن کارهای زشت بکارهای خوب پرسید شرف چیست فرمود نیکوئی کردن با فامیل و برداشن گناه و جنایت پرسید نجات چیست فرمود رفع گرفتاری و ظلم از همسایه و شکیائی کردن در جنگها و اقدام کردن برای جنگ پرسید مجد چیست فرمود اینکه عطا کنی مال را هر چند مکروه خاطر تو باشد و ادا کنی حق صاحب حق را و از جرم بگذری پرسید مروّت چیست فرمود حفظ دین کردن و عزّت نفس داشتن و رعایت جانب کردن و پیمان کار بستن و اداء حقوق کردن و دوستی کردن با مردم پرسید کرم چیست فرمود پیش از سؤال عطا کردن و گرسنه سیر کردن در محلّ خود پرسید دینه یعنی پستی طبع چیست فرمود کم فکری و منع زیر دست کردن پرسید لثامت چیست فرمود بخل کردن و ریزش دست نداشتن و فحش دادن پرسید سماجت چیست فرمود بذل مال کردن در حال توسعه و تنگی پرسید شحّ یعنی بخل چیست فرمود آنستکه شرف خود را بآنچه در دست تست از مال و متاع و جاه بدانی و انفاق کردنرا تلف مال بدانی پرسید برادری کدامست فرمود در سختی و سستی همراه بودن پرسید بجن یعنی ترس کدامست فرمود بیباک بودن در ضرر زدن بدوست و ترسیدن از دشمن پرسید غنا کدامست فرمود ارضی بدون شخص بآنچه قسمت او بوده هر چند کم باشد پرسید فقر چیست فرمود حریص بودن بر هر چیزی پرسید جود چیست فرمود بذل طاقت و توانائی خود پرسید کرم چیست فرمود دفع شر کردن از محارم و نشکستن پیمان و وفا کردن بعهد و دست آویز شدن بدوستی در حال سختی و سستی پرسید جرأت چیست فرمود جنگ کردن با هموزنهای خود و با مخاصمه با خصمای خود پرسید مناعت چیست فرمود هیبت داشتن در چشم مردمان و شدّت عزّت و قوّه پرسید ذلّت چیست فرمود خوف و تشویش داشتن از گفته‌های راست پرسید خرق یعنی رأی بد چیست فرمود دشمنی کردن با امیر و رئیس و حاکم بر تو و با کسی که میتواند بتو ضرر یا نفع رساند پرسید رفعت چیست فرمود پاکیزه کار کردن و ترک کارهای زشت نمودن پرسید خزم یعنی ضبط امر و استحکام کار چیست با وقار و حلم بودن و باحکام و اولیاء امور مدارا کردن و خود را از شرّ مردمان حفظ کردن پرسید شرافت چیست فرمود موافقت کردن با برادر و نگاهداری از همسایگان پرسید حرمان یعنی محرومی چیست فرمود خطّ و بهره‌ای که برای تست و بتو عرضه میدارند آنرا ترک کنی پرسید سفاهت چیست فرمود پیرو مردمان پست و فرومایه شدن و با گمراهان رفاقتکردن پرسید عیّ یعنی عاجز چیست فرمود با ریش خود بازیکردن و در حال نطق تخخ کردن یعنی بسیار صدا را در سینه خود گرداندن پرسید شجاعت چیست فرمود برابر شدن با اقران خود در قتال و صبر کردن نزد ردّ و بدل شدن آلات جنگ پرسید کلفت چیست فرمود زدن حرفیکه فائده ندهد تو را پرسید سفاه چیست فرمود کسانی هستند که در صرف مال احمقند و آبروی خود را میبرند پرسید لوم چیست فرمود آنست که

نفس خود را حفظ کردن از ضرر و عیال خود را در معرض آن قرار دهد و مِن کَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تحف العقول ص ۲۲۷ قال و من حکمه علیه السلام أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنْ نَصَحَ لِلَّهِ وَ أَخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هَدَى لِّلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ وَ وَقَفَهُ اللَّهُ لِلرَّشَادِ وَ سَدَّدَهُ لِلْحُسْنَى فَإِنَّ جَارَ اللَّهِ مِنْ مَحْفُوظٍ وَ عَيْدُوهُ خَائِفٌ مَخْذُولٌ فَاحْتَرِسُوا مِنَ اللَّهِ بِكَثْرَةِ الذِّكْرِ وَ اخْشُوا اللَّهَ بِالتَّقْوَى وَ تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ بِالطَّاعِيَةِ فَإِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ فَاسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ فَإِنَّهُ لَا يَتَّبِعُنِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَاطَمَ فَإِنَّ رَفْعَهُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَوَاضَعُوا وَ عَزُّ الَّذِينَ يَعْرِفُونَ مَا جَلَالَ اللَّهُ أَنْ يَتَذَلَّلُوا لَهُ وَ سَلَامَةُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا قُدْرَةُ اللَّهِ أَنْ يَسْتَلِيمُوا لَهُ وَ لَا يُنْكِرُوا أَنْفُسَهُمْ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ لَا يَضِلُّوا بَعْدَ الْهُدَى وَ لَنْ تَمَسَّكُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَبَدُّهُ وَ لَنْ تَتْلُوا الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي حَرَّفَهُ فَإِذَا عَرَفْتُمْ ذَلِكَ عَرَفْتُمْ الْبِدْعَ وَ التَّكْلِيفَ وَ رَأَيْتُمْ الْفِرْيَةَ عَلَى اللَّهِ وَ التَّحْرِيفَ وَ رَأَيْتُمْ كَيْفَ يَهْوَى

ص: ۱۲۷

وَمَنْ يَهْوِ وَيَلْجِهْلَنكُمْ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَ التَّمَسُّوا ذَلِكَ عِنْدَ أَهْلِهِ فَإِنَّهُمْ خَاصَّةٌ نُورٌ يُسْتَضَاءُ بِهِمْ وَأُمَّةٌ يُتَدَى بِهِمْ بِهِمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ وَ هُمُ الَّذِينَ أَخْبَرَكُمْ حِلْمُهُمْ عَنِ جَهْلِهِمْ وَ حُكْمُ مَنْطِقِهِمْ عَنِ صِدْقِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنِ بَاطِنِهِمْ لَا يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ قَدْ خَلَّتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ سُنَّةٌ وَ مَضَى فِيهِمْ مِنَ اللَّهِ حُكْمٌ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِلَّذِينَ كَرِهُوا إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلٌ رِعَايَتِهِ وَ لَا تَعْلُوهُ عَقْلٌ رَوَاةُ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَ رِعَايَتُهُ قَلِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ التَّرْجُمَةُ فِي كِتَابِ تَحْفِ الْعُقُولِ جَنِينَ نَقَلَ كَرْدِيهِ كِه اَز حَكْمَتِهَائِي آنحضرت علیه السلام است که فرموده ای گروه مردمان کسیکه پند سودمند دهد برای خدا و گفته او را راهنمای خود قرار دهد راه می‌باید بآنچه که پایدارتر است و توفیق می‌دهد خدا او را برای هدایت یافتن و استقامت می‌دهد او را برای آنچه نیکوتر است زیرا که همسایه خدا ایمن و محفوظ است و دشمن او ترسان و خوار است پس خدا را حافظ خود قرار دهید زیاد یاد کردن و بترسید از خدا پرهیزکار

شدن و نزدیک شوید بسوی خدا بفرمان برداری زیرا که او نزدیکست و اجابت کننده خدای تبارک و تعالی فرماید خطاب به رسول خود که هرگاه از تو پرسند بندگان من از من من به آنها نزدیکم اجابت میکنم دعای خواننده را هرگاه مرا بخواند پس باید از من بخواهند اجابت را و باید بگردند بمن شاید ایشان هدایت یابند پس بخواهید از خدا اجابت را و بگردید باو سزاوار نیست برای کسیکه خدا را بزرگی شناخته است خود را بزرگ بداند زیرا که آنهائیکه خدا را بزرگ میدانند بتواضع و فروتنی ارتفاع مقام یابند و آنکسانیکه جلال خدا را میشناسند برای خدا قبول ذلت میکنند تا عزیز شوند و آنکسانیکه میدانند چگونگی قدرت خدا را و تسلیم میشوند برای او و انکار نفسهای خود را پس از شناختن نمیکند سالم مینانند و بعد از هدایت گمراه نمیشوند و بدانید از روی یقین که شما هرگز پرهیزکاری نخواهید دانست تا زمانی که صفت هدایت کننده را شناخته باشید و هرگز دست آویز پیمانهای قرآن نخواهید شد تا نقض کردن آنرا بشناسید و هرگز حق خواند قرآنرا نخواهید اداء کرد تا تحریف کننده آنرا بشناسید چون اینها را شناختید بدعتها و مشقت را شناخته‌اید و میبینید دروغهایی که بر خدا بسته شده و تحریفهایی که شده

و میبینید چگونه هواپرستی می‌کند کسیکه هوا میپرستد و بنادانی نیندازند شما را البته البته کسانی که نمیدانند بخواهید آنچه را که میخواهید از اهل آن که نزد ایشان است زیرا که ایشانند که علم کتاب و سنت مخصوص آنها است نوری هستند که بآنها استضاءه کرده میشود و پیشوایانی هستند که بآنها اقتدا کرده میشود زنده ماندن علم و مردن جهل بسبب ایشان است ایشانند که خبر میدهد شما را حلم و بردباریشان از نادانی آنها و حکمت‌های سخنانشان از سکود کردن آنان و آشکارایشان از پنهان آنان مخالفت نمیکنند حق را و اختلافی نمیکنند در آن و از روی تحقیق گذشته است برای ایشان از جانب خدا سنت و روشی و جاری شد در میان ایشان از طرف خدا حکمی و در

آنچه گفته شد یادآوری است برای یادکنندگان چون شنیدید تعقل کنید بعقلی که در آن رعایت فکر و تدبّر باشد و تعقل نکند بعقلی که فقط روایت باشد زیرا که روایت کنندگان کتاب بسیار و رعایت کنندگان فهم آن کمند و از خدا یاری میطلبیم و من کلامه علیه السلام تحف العقول ص ۲۳۶ قال و قال علیه السلام اتقوا الله عباد الله و جدوا في الطلب و تجاه الهرب و بادروا العمل قبل مقطعات النعمات و هادم اللذات فان الدنيا لا يدوم يعيمها و لا تؤمن فجيعةها و لا تتوقى في مساويها غرور حائل و سناد مائل فاتعظوا عباد الله بالعبر و اعتبروا بالآثر و اذجرا بالنعيم و انتفعوا بالمواعظ فكفى بالله معتصما و نصيرا و كفى بالكتاب حجيحا و خصيما و كفى بالجنة ثوابا و كفى بالنار عقابا و وبالا يعني پرهیزید از خشم خدا ای بندگان خدا و کوشش کنید در خواستن و روبرو شدن با فرار و بشتابید در کار پیش از اینکه لباسهای عقوبتها را بپوشید و خراب کننده لذتها یعنی مرگ شما برسد زیرا که نعمت دنیا دوام ندارد و ایمنی از

مصیبت‌های آن نیست و نگاهداری نمیکنند در بدیهای دنیا فرینده‌ای که مانع شود و تکیه گاهی که کج شونده است پس پند بگیرید بندگان خدا بموعظه‌های سودمند و عبرت بگیرید به رسیدن اجلها و زجر بکشید بنعمتی که داده نشدید و حق آنرا ادا نکردید و بهره‌مند شوید به پند و اندرزها پس خدا کافی است برای نگاهداری و یاری کردن و قرآن کفایت میکند برای محاسبه و دشمنی کردن و بهشت کافی است از جهت ثواب دادن و آتش کفایت میکند برای عقاب کردن و وخیم بودن عاقبت نافرمانی

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَخَفَ الْعُقُولِ ص ۲۳۲ قَالَ مَوْعِظَةٌ اِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَ لَيْسَ بِتَارِكِكُمْ سُدًى كَتَبَ اِجَالَكُمْ وَ قَسَمَ بَيْنَكُمْ مَعَانِيَكُمْ لِيَعْرِفَ كُلُّ ذِي لُبٍّ مَنَزَلَتَهُ وَ أَنَّ مَا قَدَّرَ لَهُ اَصَابَهُ وَ مَا صَيَّرَ عَنْهُ فَلَنْ يُصِيبَهُ قَدْ كَفَاكُمْ مَوْنَةَ الدُّنْيَا وَ فَرَعَكُمْ لِعِبَادَتِهِ وَ حَنَّتْكُمْ عَلَى الشُّكْرِ وَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ الذِّكْرَ وَ اَوْصَاكُمْ بِالتَّقْوَى وَ جَعَلَ التَّقْوَى مُنْتَهَى رِضَاهُ وَ التَّقْوَى بَابٌ كُلُّ تَوْبَةٍ وَ رَأْسُ كُلِّ حِكْمَةٍ وَ شَرَفٌ كُلِّ عَمَلٍ بِالتَّقْوَى فَازَ مَنْ فَازَ مِنَ الْمُتَّقِينَ وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا وَ قَالَ يُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمْ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ اَعْلَمُوا اَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ وَ يُسِدِّدْهُ فِي اَمْرِهِ وَ يَهَيِّئْ لَهُ رُشْدَهُ وَ يُفَلِّجْهُ بِحُجَّتِهِ وَ يُبَيِّضْ وَجْهَهُ وَ يُعْطِيهِ رَغَبَتَهُ مَعَ الَّذِينَ اَنَعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ

الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ اَوْلِيكَ رَفِيقًا اَلْتَرَجَمَةُ در تخف العقول است موعظه آن حضرت که فرمود بدانید که خدا شما را برای بازیگری نیافریده و شما را مهمل و بدون تکلیف گذارده نیست مدت‌های شما را در دنیا نوشته و قسمت کرده است در میان شما

روزیها تا نرا

ص: ۱۳۰

تا هر صاحب عقلی منزلت و مقام خود را بشناسد و آنچه را که برای او مقدر کرده باو میرسد و آنچه را که از او گردانیده هرگز باو نخواهد رسید کفایت میکند مؤنه دنیای شما را و فراغت داده است شما را برای بندگی خود و ترغیب کرده است شما را برای سپاسگذاری و واجب کرده است بر شما ذکر گفتن و نماز گذاردن را و عهد گرفته است از شما پرهیزکاری و پرهیزکاری نهایت خوشنودی خود قرار داده و پرهیزکاری درب هر توبه و بازگشت و سر حکمت و شرف هر کاری است از پرهیزکاران هر که رستگار شود بتقوی رستگار میشود خدای تبارک و تعالی میفرماید برای پرهیزکاران است ظفر یافتن به آنچه که میخواهند و فرمود نجات میدهد خدا کسانی را که پرهیزکار شدند بظفر یافتن ایشان مس نمیکنند آنها را بدی و اندوهناک هم نخواهند شد پس پرهیزید بندگان خدا و بدانید که هر که پرهیزد از خدا قرار میدهد برای او جایگاه بیرون رفتن از فتنه‌ها را و محکم و استوار میکند او را در کار خود و مهیا میکند راه هدایت شدن او را و رستگار میکند او را بحجت خود و سفید میگرداند روی او را و عطا میکند او را آنچه را که طمع او است از ثواب آخرت با انکسانیکه نعمت داده است خدا برایشان از پیغمبران و راستگویان و

شهیدان راه حق و شایستگان و آنها نیکو رفیقانی هستند و من کلامه علیه السلام تحف العقول ص ۲۳۶ قال و مرّ علیه السلام فی یوم فطر بقوم یلعبون و یضحکون فوق علی رءوسهم فقال إن الله جعل شهر رمضان مضافاً لخلقه فیسبِقون فیهِ بطاعته إلی مرضاته فسبِق قوم ففازوا و قصرَ اخرون فخابوا فالعجب کُلّ العجب من ضاحکٍ لایب فی الیوم الذی یتاب فیهِ المحسنون و یخسر فیهِ المبطون و اَیْم الله لو کشف الغطاء لعلموا أنّ المحسن مشغولٌ یاحسان و المسیء مشغولٌ یاسائیه ثمّ مضی التّرجمة در تحف العقول روایت کرده که در روز عید فطری آنحضرت گذشت بگروهی که بازی میکردند و میخندیدند پس توقف کرد در بالای سر آنها و فرمود که خدا ماه رمضان را ایام و مدّتی قرار داده که در خاطر گرفته شده است برای مسابقه از برای خلق او تا مسابقه بگذارند بطاعت و فرمانبرداری از او بسوی خشنودی او پس گروهی ظفر یافتند و گروه دیگری نا امید شدند جای تعجب و تمام تعجب است از خنده کننده بازیگر در روزیکه بنیکوکاران ثواب داده میشود و کار باطل کنندگان زیان میبرند سوگند یاد میکنم خدا را که اگر پرده برداشته میشد هر آینه میدانستند که نیکوکاران به احسان مشغول‌اند و بدکرداران ببدکرداری خود اشتغال

دارند- پس آنحضرت از آنجا گذشت

ص: ۱۳۱

وَ مِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تحف العقول ص ۲۲۸ قال جوابه عليه السَّلَام عن مسائل سئل عنها في خبر طويل كتبنا منه موضع الحاجة بعث معاوية رجلا متنكرا يستل امير المؤمنين عليه السَّلَام عن مسائل سئله عنها ملك الرقوم فلما دخل الكوفة و خاطب امير المؤمنين انكره فقررته فاعترف له بالحال فقال امير المؤمنين عليه السَّلَام قاتل الله ابن اكله الاكباد اضله و اضل من معه قاتله الله لقد اعتق جاريه ما احسن ان يتزوجها حكم الله بيني و بين هذه الامه قطعوا رحمي و صغر و اعظيم منزلتى اضاعوا ايامي على بالحسن و الحسنن و محمد فدعوا فقال عليه السَّلَام يا اخا اهل الشام هذان ابنا رسول الله صلى الله عليه و اله و هذا ابني فاسئل ايهم احببت فقال الشامي اسئل هذا يعنى الحسن عليه السَّلَام ثم قال كم بين الحق و الباطل و كم بين السماء و الارض و كم بين المشرق و المغرب و عن هذ المحوا الذى فى القمر و عن قوسن و عن هذا المجرة و عن اول شئ انتضح على وجه الارض و عن اول شئ اهتر عليها و عن العين و التى تاوى اليها ارواح المؤمنين و المشركين و عن المؤنث و عن عشرة شياء بعضها اشد من بعض فقال الحسن عليه السلام يا اخا اهل الشام بَيْنَ الْحَقِّ وَ

الْبَاطِلِ اَرْبَعُ اَصَابِعَ مَا رَاَيْتَ بِعَيْنِكَ فَهُوَ الْحَقُّ وَ قَدْ تَسْمَعُ بِاُذُنِكَ بِاطِلًا كَثِيرًا وَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ وَ مَدُّ الْبَصْرِ فَمَنْ قَالَ غَيْرَ هَذَا فَكَذِبُهُ وَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ يَوْمٌ مُطْرِدٌ لِلشَّمْسِ تَنْظُرُ اِلَى الشَّمْسِ حِينَ تَطْلُعُ وَ تَنْظُرُ اِلَيْهَا حِينَ تَغْرِبُ مَنْ قَالَ غَيْرَ هَذَا فَكَذِبُهُ وَ اَمَّا هَذِهِ الْمَجْرَةُ فَهِيَ اَشْرَاجُ السَّمَاءِ مَهْبِطُ الْمَاءِ الْمُنْهَمِرِ عَلَى نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اَمَّا قَوْسٌ فُرْحَ فَلَا تَقُلُ فُرْحَ فَاِنَّ فُرْحَ شَيْطَانٌ وَ لَكِنَّهَا قَوْسُ اللَّهِ وَ اَمَانٌ مِنَ الْغَرْقِ وَ اَمَّا الْمَحْوُ الَّذِى فِي الْقَمَرِ فَاِنَّ ضَوْءَ الْقَمَرِ كَانَ مِثْلَ ضَوْءِ الشَّمْسِ فَمَحَاهُ اللَّهُ وَ قَالَ فِي كِتَابِهِ فَمَحَوْنَا اَيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا اَيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً (التَّرْجُمَةُ)

در کتاب تحف العقول و خصال صدوق و احتجاج طبرسی و غیر اینها روایت شده در جواب گفتن آنحضرت سؤالات پادشاه روم را خبر طولانی است و صاحب تحف العقول موضع حاجت از اتن را که مربوط بحضرت اما حسن علیه السلام است نقل کرده نگارنده قاصر ترجمه آنچه را که در خصال و غیره است برای مزید فائده در این جا ذکر میکنیم و پس از آن بترجمه آنچه از تحف العقول نقش شد میپردازیم ابن بابویه بسند خود در خصال و ابی منصور احمد بن علی بن ایطالب طبرسی در کتاب احتجاج و قتیال نیشابوری در روضه الواعظین و راوندی در کتاب خرائج از حضرت باقر علیه السلام باختلاف کمی در عبارت روایت کرده‌اند که فرمود روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در رجه نشسته بودند و مردمان در اطراف آنجناب اجتماع داشتند و از آنحضرت سؤالات و استفاده مینمودند ناگاه مردی برخاست و گفت درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای امرمؤمنان پس آنحضرت در دو چشم او نگاه کرد چشمهای بزرگی داشت و فرمود بر تو باد درود و رحمت و برکات خدا تو کیستی گفت من مردی از رعیت‌های تو و اهل شهرهای توام فرمود تو از رعیت‌های من و اهل شهرهای من نیستی اگر یکروزی بمن سلام کرده بودی بر من مخفی نبود گفت ای امیرمؤمنان بمن امان ده حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فرمود از تو در این شهر من کار تازه‌ای سرزده از روزیکه وارد این شهر شده‌ای گفت نه فرمود شاید تو از مردان حربی گفت آری فرمود اسلحه جنگ را از خودت دور کن بر تو باکی نیست گفت من مردی هستم که معاویه مرا غافلانه بسوی تو فرستاده که از تو بپرسم سؤالاتی را که پسر زردپوست از او سؤال کرده و گفته است که اگر تو سزاوارتری بامر خلافت و بعد از محمد صلی الله علیه و اله و تویی خلیفه از آنچه از تو پرسیده‌ام مرا جواب بگو اگر این کار را کردی پیرو تو میشوم و جایزه‌ای برای تو میفرستم چون معاویه بر پرسشهای او جوابی نداشت باضطراب افتاد و مرا فرستاده است که از تو سؤال کنم (تا اینجا ترجمه صدر اینخبر است که صدوق ره در خصال نقل فرموده و صاحب تحف العقول آنرا سقاط کرده و از این ببعد که محل حاجت او بوده نوشته شده است که ترجمه آن پیوست بما تقدّم شد) پس امیرمؤمنان علیه السلام فرمود خدا بکشد پسر خورنده جگرها را و هلاک کند او را و هلاک کند کسانیرا که با او هستند خدا بکشد او را که ازاد کرد کنیز را چه نیکو بود که تزویج کند آنرا خدا حکم کند میان من و این امت که رحم مرا قطع کردند و مقام بزرگ مرا کوچک کردند و روزهای مرا

ضایع کردند حسن و حسین و محمد را نزد من بخوانید چون در نزد آنحضرت حاضر شد فرمود ای برادر اهل شام ایندو پسر یعنی حسن و حسین پسران رسول خدا صلی الله علیه و اله‌اند و این پسر یعنی محمد پسر من است از هر کدام از اینها که دوست میداری بپرس پس مرد شامی گفت از این پسر یعنی از حسن سؤال میکنم پس از آنحضرت پرسید و گفت میان حق و باطل چقدر است و مسافت بین زمین و آسمان چه اندازه است و فاصله میان مشرق و مغرب چقدر است و این آثار محوشدگی در قرص ماه چیست و از قوس قزح و از کهکشان و از ارتفاع و بلندی و از تاریکیهای بالایی تاریکیها و از اول چیزیکه روی زمین بجنبش درآمد و از چشمه‌ای که ارواح مؤمنین و مشرکین در آنجا جا دارند و از مؤنث یعنی خثی و از ده چیز دیگر که بعضی از آنها سخت تر است از بغض دیگر سؤال کرد پس حضرت حسن علیه السلام فرمود ای برادر اهل شام میان حق و باطل بقدر چهار انگشت فاصله است آنچه را که بچشم خود دیدی حق است و بیشتر از آنچه بگوش خود میشنوی

باطل است و فاصله بین مشرق و مغرب بقدریکروز است که دور کند آفتاب را از وقت طلوع آن تا غروب کند و تو طلوع و غروب آنرا میبینی هر که غیر اینرا گفت او را تکذیب کن و امیا این کهکشانا که میبینی رودخانه‌ها و شکافهای آسمان است که مجرای سیلاب زمان طوفان نوح است که فرو ریخته شد و اما قوس قرزح قرزح نگو زیرا قرزح نام شیطان است ولیکن آن کمان خدا و امان از غرق شدنست و امیا آثار محوشده گی که در ماه دیده میشود برای اینست که در اول نور ماه مانند نور آفتاب بوده خدا برحسب حکمتها نور آنرا محو کرد چنانچه در کتاب خود میفرماید فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَلَعْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً یعنی پس محو کردیم نور ماه را که نشانه شدن است و نور آفتاب را که نشانه روز است که بیناکننده است باقی گذاریم و امیا اَوَّلُ شَيْءٍ انْتَضَحَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَهُوَ وَادَى دَلَسٍ وَ امیا اَوَّلُ شَيْءٍ اهْتَزَّ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَهِيَ النَّخْلَةُ وَ امَّا الْعَيْنُ الَّتِي تَأْوِي إِلَيْهَا أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ عَيْنٌ يُقَالُ لَهَا سَلْمَى وَ امَّا الْعَيْنُ الَّتِي تَأْوِي إِلَيْهَا أَرْوَاحُ الْكَافِرِينَ عَيْنٌ يُقَالُ لَهَا بَرْهَوْتُ وَ امَّا الْمُؤَنَّثُ فإِنْسَانٌ لَا يُدْرَى

امْرَأَةٌ هُوَ أَوْ رَجُلٌ فَيُنْتَظَرُ بِهِ الْحُلْمُ فَإِنْ كَانَتْ امْرَأَةً بَأْتَتْ ثَدْيَاهَا وَ إِنْ كَانَ رَجُلًا خَرَجَتْ لِحَيْتُهُ وَ إِمَّا قِيلَ لَهُ يَبُولُ الْحَائِطُ فَإِنْ أَصَابَ الْحَائِطَ بَوْلُهُ فَهُوَ رَجُلٌ وَ إِنْ نَكَصَ كَمَا يَنْكُصُ بَوْلُ الْبَعِيرِ فَهِيَ امْرَأَةٌ وَ امَّا عَشْرَةُ أَشْيَاءٍ بَعْضُهَا أَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ فَأَشَدُّ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ الْحَجَرَ وَ أَشَدُّ مِنَ الْحَجَرِ الْحَدِيدُ وَ أَشَدُّ مِنَ الْحَدِيدِ النَّارُ وَ أَشَدُّ مِنَ النَّارِ الْمَاءُ وَ أَشَدُّ مِنَ الْمَاءِ السَّحَابُ وَ أَشَدُّ مِنَ السَّحَابِ الرِّيحُ وَ أَشَدُّ مِنَ الرِّيحِ الْمَلِكُ وَ أَشَدُّ مِنَ الْمَلِكِ الْمَلِكُ الْمَوْتُ وَ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ الْمَوْتُ وَ أَشَدُّ مِنَ

الموت أمر الله قال الشامي اشهد انك ابن رسول الله صلى الله عليه واله وان علياً وصي محمّد ثم كتب هذا الجواب و مضى به الى معاوية و انفضه معاوية الى ابن الاصغر فلما اتاه قال اشهد ان هذا ليس من عند معاوية و لا هو الا من معدن النبوة لغات الحديث المجزء اليابض المعترض في السماء و السواد من جانبيها قوامها نجوم كثيرة لا تدرك بمجرد البصر و انما ينتشر ضوءها فير كانها بقعة بيضاء و العامية سميتها درب التبانة و ياقل بالفارسية و الانهمارا الانصباب و مهبط الماء المنهر اشاره بقول الله تعالى ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر قوس قُرح بعنم القاف و فتح الزاء المعجمة طرائق منقوشة بالوان من صفرة و خضرة و حمرة تبدو في السماء في بعض احيان نزول المطر و لايفصل قُرح من قوس و هو امان الاهل الارض كما ورد في الحديث و لاتنصرف انه اسم شيطان كما جاء في الخبر و هو يتكوّن من تكثير اشعة النور على قطرات الماء او البحار و يظهر من الجهة المقابلة للشمس من لفلك انتضح الى ظهر و ارتفع و الدلس محرّكة الظلمة و اختلاط الظلام سلمى كسكران اسم جبل و من جهة غربه واد يقال له (رك) به نخل و ابار مطوية بالصخر باعلاه برقة يقال لها

الزاويينه و بين فيدار بعة اميال عن يمين الذهاب الى مكة و يمتد الى قرب الشام و قيل سلمى موضع بنجد و اطم بالطائف حكى عن الحموي برهوت و ادبالمين او برحضر موت و قيل هو اسم البلد الذي فيه البئر رانحتها منتنه فضيحة جدا و لعل سلمى و برهوت من المظاهر الجزئية للجنة و النار كما قاله الفيض الكاشاني في مرءاه الاخرة قوله فينتظر به الحلم في الخصال فانه ينتظر به فان كان ذكرا احتلم و ان كانت انثى حاضت و بدء اثريها قوله الحجر في الخصال و اشد من الحجر الحديد يقطع به الحجر و اشد من الحديد النار تذيب الحديد و اشد من النار الماء يطفئ النار و اشد من الماء السحاب يحمل الماء و اشد من السحاب الريح يحمل السحاب و اشد من الريح الملك الذي يرسلها و اشد من الملك ملك الموت الذي يميت الملك و اشد من ملك الموت الذي يميت ملك الموت و اشد من الموت امر الله الذي يميت الموت خ ل ابن الاصفر ملك الروم و انما سمى الروم بنى الاصفر لان اباهم الاول كان اصفر اللون و هو روم بن عيص بن اسحق بن ابراهيم حكى عن الجزري قوله معدن النبوة في الخصال قال بعد ذلك فكتب اليه ابن الاصفر يا معاوية لم تكلمني بغير كلامك و تجيبني بغير جوابك

اقسم بالمسيح ما هذا جوابك و ما هو الاء من معدن النبوة و موضع الرسالة و اما انت فلو سئلتني درهما ما اعطيتك خ ل الترجمة اما اول چيزيكه ظاهر و بنلد شد بر روى زمين و ادى دلس يعنى وادى ظلمات و آميزش تاريخيها بود و اما اول چيزيكه روى زمين بجنبش در آمد درخت خرما بوده و اما چشمه اى كه ارواح مؤمنين در آنجا مأوا ميگيرند چشمه سيلمى است و آن كوهى است در وادى رك بين مكه و شام و بسيار خوش آب و هوا است و اما چشمه ايكه ارواح كفار در آنجا جا ميگيرند چشمه برهوت است در وادى يمن و چاه حضر موت و اما مؤنث يعنى خنى انسانست كه مردى و زنى

او معلوم نیست که آیا مرد است یا زن پس انتظار کشیده میشود تا بحد بلوغ برسد اگر زن است دو پستان او ظاهر میشود و اگر مرد است ریش درمیآورد و اگر هیچیک از اینها ظاهر نشد باو گفته میشود که بدیوار بول کند اگر بول او بدیوار رسید مرد است و اگر بول او عقب زد مانند شتر که از عقب بول میکند زنست و اما آن ده چیز که بعضی از آنها از بعضی دیگر سخت تر است پس سخت تر چیزی که خدا آفریده سنگ است و آهن از سنگ سخت تر است و آتش از آهن سخت تر است و آب از آتش سخت تر است و ابر از آب سخت تر است و باد از ابر سخت تر است و فرشته از باد سخت تر است و ملک مرگ از فرشته سخت تر است و مرگ از ملک مرگ سخت تر است و فرمان خدا از مرگ سخت تر است - شامی گفت گواهی میدهم که تو پسر رسولخدائی و اینکه علی وصی محمد است پس نوشت اینجواب را و فرستاد بسوی معاویه و معاویه فرستاد بسوی پسر زردپوست یعنی پادشاه روم وقتیکه جواب باو رسید گفت اینجواب از معاویه نیست و نیست آن مگر از معدن نبوت - و در خصال صدوق است که ابن اصغر نوشت بمعاویه که چرا سخنی میگوئی که سخن تو نیست و جوابی میگوئی که غر جواب تست سوگند یاد میکنم بمسیح که این جواب از تو نیست و نیست مرگ از معدن نبوت و

جایگاه رسالت و امّا تو اگر درهمی از من بخواهی بتو عطا نخواهم کرد و من کلامه علیه السلام کتاب الوافی للعالم الزبانی الفیض الکاشانی ره فی الجزؤ الثالث منه ص ۳۹ فی باب فضل الایمان علی الاسلام و التقوی علی الایمان و الیقین علی التقوی عن الکافی عن بعض اصحابه عن العراقیین رفعه قال خطب الناس الحسن بن علی علیهما السلام فقال ایها الناس انا اخیبرکم عن آخ لی کان من اعظم الناس فی عینی و کان رءاس ما عظم به فی عینی صیغر الدنیا فی عینه کان خارجا من سلطان بطنه فلا یشتهی ما لا یجد و لا یکتز اذا وجد کان خارجا من سلطان فرجه فلا یشخف له عقله کان خارجا من سلطان الجهاله فلا یمید یده الا علی ثقبه لمنفعته کان لا یشتهی و لا یتسخط و لا یتبرم و کان اکثر دهره صیما تا فاذا قال بحد القائلین کان لا یدخل فی مرء و لا یشارک فی دعوی و لا یدلی بحجه

حَتَّى يَرَى قَاضِيًا وَكَانَ لَا يَغْفِلُ عَنِ إِخْوَانِهِ وَلَا يُحْصِ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ دُونَهُمْ كَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا فَإِذَا جَاءَ الْجِدُّ كَانَ لَيْثًا عَادِيًا كَانَ لَا يُلُومُ أَحَدًا فِيمَا بَقِيَ الْعِدْرُ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَرَى اعْتِدَارًا كَانَ يَفْعَلُ مَا يَقُولُ وَيَفْعَلُ مَا لَا يَقُولُ كَانَ إِذَا ابْتَزَّهُ أَمْرَانِ لَا يَدْرِي أَيُّهُمَا أَفْضَلُ نَظَرَ إِلَى أَقْرَبِهِمَا إِلَى الْهَوَى فَخَالَفَهُ كَانَ لَا يَشْكُو وَجَعًا إِلَّا مَنْ يَرْجُو عِنْدَهُ الْبُرَّ وَلَا يَسْتَشِيرُ إِلَّا مَنْ يَرْجُو عِنْدَهُ النَّصِيحَةَ كَانَ لَا يَتَبَرَّمُ وَلَا يَتَسَخَطُ وَلَا يَتَشَكَّى وَلَا يَتَشَهَّى وَلَا يَغْفِلُ عِنْدَ الْعِدْوِ فَعَلَيْكُمْ بِمِثْلِ هَذِهِ الْأَخْلَاقِ الْكَرِيمَةِ إِنْ أَطَقْتُمُوهَا فَإِنَّ لَمْ تُطِيقُوهَا كُلَّهَا فَآخِذِ الْقَلِيلَ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ اللَّغَاتُ قَوْلُهُ صَغَرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ إِلَى كَانَ اعْظَمَ الصِّفَاتِ الَّتِي صَارَتْ اسْبَابًا لِعَظَمَتِهِ فِي عَيْنِي صَغَرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَصَغَرَ كَعَنْبٍ وَقَفَ خِلَافَ الْكَبِيرِ وَبِمَعْنَى الذَّلِّ وَالْهَوَانِ وَهُوَ خَيْرٌ كَانَ وَفَاعِلٌ عَظُمَ ضَمِيرُ الْآخِ وَضَمِيرٌ بِهِ عَائِدٌ إِلَى الْمَوْصُولِ وَالْبَاءُ لِلْسِّيَةِ لَا يَتَبَرَّمُ إِلَى لَا يَتَسَامُ وَلَا يَتَضَجَّرُ وَلَا يَغْتَمُّ وَبِذَلِكَ الْإِلَيْنِ إِلَى سَبْقِهِمْ وَغَلْبِهِمْ وَفَاقِهِمْ لَا يَدْلِي بِحُجَّةٍ إِلَى لَا يَأْتِي بِهَا وَكَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا كُنَايَةً عَنْ تَوَاضَعِهِ وَلَيْنِ كَلَامِهِ وَسِجَاحِهِ اخْلَاقَهُ لَيْثًا عَادِيًا اللَّيْثُ الْأَسَدُ بِذَلِكَ وَلَعَلَّ الْمُرَادَ الْبَسَالَةَ فِي الْحَرْبِ وَ الشَّجَاعَةَ يَرَى اعْتِدَارًا أَيْ يَمْهَلُ حَتَّى يَرَى اعْتِدَارًا ابْتَزَّهُ غَلْبَهُ وَهَجَمَ عَلَيْهِ وَرَوَاهُ فِي تَحْفِ الْعُقُولِ بِاخْتِلَافِ الْعِبَارَةِ يَسِيرًا وَفِيهِ بَعْدَ لَيْثًا عَادِيًا - قَالَ - كَانَ إِذَا جَامَعَ الْعُلَمَاءُ عَلَى أَنْ يَسْتَمَعَ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَقُولَ كَانَ إِذَا غَلَبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يَغْلِبْ عَلَى السِّكُوتِ الْتَرَجُّمَةُ فِي كِتَابِ وَافِيٍّ مِنْ كَافِيٍّ رَوَايَتُ كَرْدِهِ كَمَا حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَطَبَهُ أَيْ خَوَانِدُ بَرَايَ مَرْدَمٍ وَفَرَمُودُ أَيُّكَرُوهُ مَرْدَمَانَ مِنْ خَيْرٍ مِيدَهُمْ شَمَا رَا مِنْ بَرَادَرِي كَمَا بَرَايَ مَنْ بُوَدَ مِنْ بَزْرِكْتَرِينَ مَرْدَمَانَ فِي نَظَرِ مَنْ وَ سَرَامَدُ صِفَاتِي كَمَا سَبَبُ بَزْرِكِي أَوْ بُوَدَ فِي مَقَابِلِ

چشم

ص: ۱۳۷

من خوار و کوچک آمدن دنیا است در چشم او و خارج بود از سلطه او اختیار شکم خود یعنی شکم پرست نبود اگر چیزی را که نمی‌یافت میل بآن هم نداشت و اگر می‌یافت زیاده‌روی نمی‌کرد و اختیار خود را بدست فرج خود نمیداد یعنی شهودران نبود سبک عقل نبود و رأی سخیف نداشت جهل و نادانی را بر خود تسلط نمیداد برای نفع بردن دست خود را نزد کسی که وثوق باو نداشت دراز نمی‌کرد خواهشی از کسی نداشت خشمناک نمیشد ملول و غمناک نبود بیشتر روزگار خو را بسکوت میگذرانید و در وقت سخن گفتن با دیگران بر آنها سبقت می‌گرفت و غالب میشد داخل در نزاع و جدال نمیشد و شرکت در دعوا نمی‌کرد و حتی نمی‌آورد تا حکم‌کننده‌ای را ببیند از برادرهای خود غافل نمیشد چیزی را بدون ایشان بخود تخصیص نمیداد از بس فروتن و نرم گفتار بود ضعیف و ناتوان مشرده میشد و اگر کار مهمی پیش می‌آمد کوشش و جدیت داشت مانند شیر خشمناک بود اگر کسی نزد او عذری می‌آورد مهلت میداد تا عذر خود را بگوید و او را ملامت نمی‌کرد آنچه را می‌گفت می‌کرد یا نگفته می‌کرد اگر دو کار بر او هجوم می‌آورد و غلبه می‌کرد و نمیدانست کدام از این دو افضل است با آنکه دلخواه‌تر بود و بهوای نفس نزدیکتر بود مخالفت می‌کرد از درد

شکایت نمی‌کرد مگر نزد کسی که امید رفع شدن آن را از او داشت و مشورت با کسی نمی‌کرد مگر با کسی که امید نصیحت از او داشت ملول و خشمناک نمیشد شکایت از کسی نمی‌کرد خواهشی نداشت انتقام نمی‌کشید غافل از دشمن نبود بر شما باد مانند این اخلاق کریمه را دارا شوید هرگاه طاقت آنرا دارید و اگر طاقت همه اینها را ندارید یکی از آنها را هم که دارا شوید بهت راست از ترک همه آنها نیست حول و قوه‌ای مگر بیاری خدا و مِن کَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَجْلَدُ الْعَاشِرُ ص ۱۳۲ مِنَ الْبَحَارِ لِلْعَلَامَةِ الْمَجْلِسِيِّ رَه عَنْ نصوص المعجزات محمد بن وهبان عن داود بن الهيثم عن جده اسحق بن بهلول بن حسان على طلحة بن زيد الرقي عن الزبير بن عطاء عن عبيد بن ماني العباسي عن جنادة بن ابي امية قال دخلت على الحسن بن علي بن ابيطالب عليهما السلام في مرضه الذي توفي فيه و بين يديه طست يقذف عليه الدم و يخرج كبده قطعة قطعة من السم الذي اسقاه معاوية لعنه الله فقل يا مولاي مالك لا تعالج نفسك ك فقال يا عبدالله بماذا اعالج الموت قلت انا الله و انا اليه راجعون ثم اتفت الي فقال و الله لقد عهد ايلنا رسول الله صلى الله عليه و اله ان هذا الامر يملكه اثنى

عَشْرَ اِمَامًا مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَا مِّنَ الْاَمْسُومِ اَوْ مَقْتُولٍ ثُمَّ دَفَعَتِ الطَّسْتَ وَ بَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَقُلْ عِظْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ اِسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ وَ حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ اَجَلِكَ وَ اَعْلَمْ اَنَّكَ تَطْلُبُ الدُّنْيَا

وَالْمُوتُ يَطْلُبُكَ وَلَا تَحْمِلُ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ وَاعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئًا فَوْقَ قُوَّتِكَ إِلَّا كُنْتَ فِيهِ خَازِنًا لِغَيْرِكَ وَاعْلَمْ أَنَّ فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ وَفِي الشُّبُهَاتِ عِتَابٌ فَأَنْزَلَ اللَّهُ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ خُذِمْنَهَا مَا يَكْفِيكَ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ حَلَالًا كُنْتَ قَدْ زَهَدْتَ فِيهَا وَإِنْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يَكُنْ فِيهِ وَزْرٌ فَأَخَذْتَ كَمَا أَخَذْتَ مِنَ الْمَيْتَةِ وَإِنْ كَانَ الْعِتَابُ فَإِنَّ الْعِتَابَ يَسِيرٌ وَاعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا وَإِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَهَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ فَأَخْرُجْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِذَا نَازَعْتَكَ إِلَى صِيحْبَةِ الرِّجَالِ حَاجَةً فَأَصْحَبْ مَنْ إِذَا صَحِبْتَهُ زَانَكَ وَإِذَا خِدْمَتَهُ صَانَكَ وَإِذَا أَرَدْتَ مَعُونَةً عَانَكَ وَإِنْ قُلْتَ صِدْقَ قَوْلِكَ وَإِنْ صِلْتَ شَدَّ صَوْلِكَ وَإِنْ مِيدَدْتَ يَدَكَ بِفَضْلِ مَدِّهَا وَإِنْ بَدَتْ مِنْكَ ثُلْمَتُهُ سَدَّهَا وَإِنْ رَأَى مِنْكَ

حَسَنَةً عَدَّهَا وَإِنْ سَأَلْتَهُ أَعْطَاكَ وَإِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَاكَ وَإِنْ نَزَلَتْ إِحْدَى الْمَلِمَاتِ بِهِ سَاءَ كَ مَنْ لَا

ص: ۱۳۹

تَاتِيكَ مِنْهُ الْبَوَائِقُ وَلَا يَخْتَلِفُ عَلَيْكَ مِنْهُ الطَّرِيقُ وَلَا يَخْذُلُكَ عِنْدَ الْحَقَائِقِ وَإِنْ تَنَازَعْتُمَا مُسْتَقِيمًا اِثْرَكَ قَالَ ثُمَّ انْقَطَعَ نَفْسَهُ وَاصْفَرُّ لَوْنَهُ حَتَّى خَشِيَتْ عَلَيْهِ اَلْتَّرْجَمَةَ فِي جِلْدِ دَهْمِ بَحَارِ الْاِنْوَارِ مِنْ كِتَابِ نِصُوصِ الْمَعْجَزَاتِ بِسُنْدِ خُودِ مِنْ جَنَادَةَ بْنِ اَبِي اُمِيَةَ رَوَايَتِ كَرْدِهِ كَمَا كَفَتْ وَارِدَ شَدْمَ بِرِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي مَرَضِي كَمَا فِي اَنْ وَفَاتِ مَيْنَمُودِ وَ فِي مَقَابِلِ اَنْحَضْرَتِ طِشْتِي بُوَدُ كَمَا خُونِ حَلَقِ خُودِ رَا فِي اَنْ مِيْرِيخْتِ وَ پَارِهَ پَارِهَائِي جِگَرِ اَنْجَنَابِ فِي اَنْ مِيْفَتَادِ مِنْ زَهْرِيكَمَا مَعَاوِيَهَ بَاوِ خُورَانِيْدَهَ بَدِ بَاوِ كَفْتَمُ اِي مَوْلَائِي مِنْ چَرَا نَفْسِ خُودِ رَا مَعَالِجَهَ نَمِيكُنِي فَرْمُودِ اِي بِنْدَهَ خُودِ بِيچَهَ چِيْزِ مَرگِ رَا مَعَالِجَهَ كَنَمُ كَفْتَمُ مَا بَرَايِ خُدَائِيْمِ وَ بَسُوِي اَوْ بَازِ كَشْتِ كَنَنْدِ كَانِيْمِ بَسِ تُوْجِهَ فَرْمُودِ بَسُوِي مِنْ وَ فَرْمُودِ بِنْدَاتِ خُودِ قَسْمِ اسْتِ كَمَا هَرِ اَيْنَهَ عَهْدِ بَسْتِ رَسُوْلِخُودَا صَلِيَّ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَا مَا كَمَا مَالِكُ مِيْشُوْنَدِ اَمْرُ وَصَايَتِ وَ اِمَامَتِ رَا دُوَازْدَهَ اِمَامِ مِنْ فَرَزَنْدَانِ عَلِيٍّ وَ فَاطْمَهَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ نِيْسْتِ اَزِ مَا اَحْدِي مَگَرِ اَيْنَكَمَا زَهْرِ دَادَهَ مِيْشُوْدِ يَا بَشْمِشِيْرِ كَشْتَهَ مِيْشُوْدِ بَسِ طِشْتِ بَرْدَاشْتَهَ شُدِ وَ اَنْحَضْرَتِ گَرِيَهَ كَرْدِ بَاوِ كَفْتَمُ اِي پَسَرِ رَسُوْلِخُودَا مَرَا پَنْدَهَ فَرْمُودِ اَرِي مَهْيَائِي سَفَرِ خُودِ بَاشِ وَ تُوْشَهَ بَرَايِ خُودِ فَرَاهِمِ كَنْ پِيْشِ اَزِ اَنْ كَمَا

اَجَلِ تُو بَرَسْدِ وَ مَرگِ تُو رَا فَرَا گِيْرِدِ وَ بَدَانِ كَمَا تُو دُنْيَا رَا مِيْطَلْبِي وَ مَرگِ تُو رَا مِيْطَلْبِدِ فِي رُوْزِيكَمَا تُو فِي اَنْ هَسْتِي اَنْدِيْشَهَ فَرْدَايِ اَنْ كَمَا نِيَامَدَهَ اسْتِ نَدَاشْتَهَ بَاشِ وَ بَدَانَكَمَا تُو اَزِ مَالِ دُنْيَا چِيْزِيْرَا بِيْشْتَرِ اَزِ قُوْتِ خُودِ كَسْبِ نَمِيكُنِي مَگَرِ اَيْنَكَمَا بَرَايِ غَيْرِ خُودِ ذَخِيْرَهَ كُنِي وَ بَدَانَكَمَا اَنْچَهَ رَا كَسْبِ كُنِي فِي حَلَالِ اَنْ حَسَابِ وَ فِي حَرَامِ اَنْ عَقَابِ وَ فِي اَنْچَهَ مُشْتَبَهَ اسْتِ عِتَابِ كَرْدَهَ خُوَاهِي شُدِ خُودَا دُنْيَا رَا بَمَنْزَلِ مَرْدَارِ قَرَارِ دَادَهَ اَزِ اَنْ بَقْدَرِيكَمَا تُو رَا كَفَايَتِ كَنْدِ بَگِيْرِ كَمَا اِگَرِ اَنْچَهَ اَزِ اَنْ گَرَفْتِي حَلَالِ بَاشِدِ بَرَايِ بِنْدِگِيِ خُودَا تَرَكِ اَنْ كَرْدَهَائِي وَ اِگَرِ حَرَامِ بَاشِدِ فِي سَفَرِ اَنْ گَنَاهِي نِيْسْتِ وَ اِگَرِ مُشْتَبَهَ بَاشِدِ عِتَابِ وَ مَوْاْخِذَهَ اَنْ كَمِ خُوَاهِدِ بُوْدِ وَ بَرَايِ دُنْيَائِي خُودِ چَنَانِ سَاعِي بَاشِ كَمَا گُوِيَا هَمِيْشَهَ فِي دُنْيَائِي بَاقِيِ خُوَاهِي مَانَدِ وَ بَرَايِ اَخْرَتِ چَنَانِ كَارِ كَنْ كَمَا گُوِيَا فَرْدَا مِيْمِيْرِي اِگَرِ مِيْخُوَاهِي بَدُوْنِ قَبِيْلَهَ وَ فَاْمِيْلِ عَزِيْزِ بَاشِي وَ بَدُوْنِ اَيْنَكَمَا تَسَلَّطَ دَاشْتَهَ بَاشِي بَا هِيْبَتِ بَاشِي اَزِ تُو حَسَابِ بِيْرَنْدِ اَزِ ذَلَّتِ گَنَاهِ وَ نَاْفَرْمَائِي خُودَا بِيْرُوْنِ رُو بَسُوِي عَزَّتِ فَرْمَانِبَرْدَارِي وَ اطَاعَتِ فَرْمَانِ اَوْ كَمَا غَالِبِ وَ بَا جَلَالِ اسْتِ وَ اِگَرِ مَحْتَاْجِ شُدِي كَمَا بَا مَرْدَانِ رِفَاقَتِ كُنِي رِفَاقَتِ بَا كَسِي كَنْ كَمَا بَرَايِ تُو زِيْنَتِ بَاشِدِ كَمَا اِگَرِ خُدْمَتِ اَوْ رَا كَرْدِي تُو رَا نَگَاَهْدَارِي كَنْدِ وَ اِگَرِ كَمَكِ اَزِ اَوْ خُوَاْسْتِي تُو رَا كَمَكِ كَنْدِ وَ

اِگَرِ سَخْنِي كَفْتِي تُو رَا تَصْدِيْقِ كَنْدِ وَ اِگَرِ صَوْلَتِ وَ قَدْرَتِي خُوَاْسْتِي تُو رَا صَوْلَتِ وَ قَدْرَتِ دِهْدِ وَ اِگَرِ دَسْتِ اَحْتِيَاْجِ بَسُوِي اَوْ دَرَاْزِ كُنِي اَوْ هَمِ دَسْتِ تَفْضَلِ بَسُوِي تُو دَرَاْزِ كَنْدِ وَ اِگَرِ رَخْنَهَائِي فِي كَارِ تُو پِيْدَا شُدِ سَدِّ رَخْنَهَ كَنْدِ وَ اِگَرِ نِيكِي بَاوِ كَرْدِي نِيكُوئِيهَائِي تُو رَا شَمَارَهَ كَنْدِ وَ اِگَرِ چِيْزِي اَزِ اَوْ بَخُوَاهِي بَتُو عَطَا كَنْدِ وَ اِگَرِ سَاكْتِ بَاشِي اَوْ فِي عَطَا بَتُو اَبْتَدَا كَنْدِ وَ اِگَرِ گَنَاهِي اَزِ گَنَاهَانِ كُوچَكِ اَزِ اَوْ سَرَزَنْدِ كَمَا تُو رَا بَدِ اَيْدِ كَسِي بَاشِدِ كَمَا شُرُوْرِي اَزِ اَوْ بَتُو نَرَسْدِ وَ رَاهِ رَا بَرِ تُو مَتَخَلْفِ نَكَنْدِ وَ فِي حَقِيْقَتِهَائِي اَمُوْرِ تُو رَا خُوَارِ نَكَنْدِ وَ فِي حَالِ تَقْسِيْمِ كَرْدَنِ چِيْزِي كَمَا فِي اَنْ نَزَاعِ پِيْدَا كُنِيْدِ بَرِ تُو اِيْشَارِ كَنْدِ يَعْنِي سَفَرِ تُو رَا مَنْظُوْرِ دَارْدِ- پَسِ اَزِ كَفْتَنِ اَيْنِ كَلِمَاتِ نَفْسِ اَنْحَضْرَتِ قَطْعِ وَ رَنْگِ اَوْ زَرْدِ شُدِ بِنَحْوِيكَمَا مِنْ بَرِ اَوْ تَرَسِيْدِمِ

وَمِنْ كَلَامِهِ وَصَايَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابُ الْأَمَالِيِّ لِلشَّيْخِ الْجَلِيلِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الطُّوسِيِّ رَهْ طَبَعُ طَهْرَانَ ص ۹۸ فِي الْجَزْوِ السَّادِسِ مِنْهُ قَالَ وَبِالسَّنَادِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الطُّوسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي الشَّيْخُ السَّعِيدُ الْوَالِدُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الطُّوسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ الْمَهْلَبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مَزَاحِمُ بْنُ عَبْدِ الْوَارِثِ بْنِ عَبَّادِ الْبَصْرِيِّ بِمِصْرَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْغَلَابِيُّ وَحَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ بَكَّارٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ الْهَلَابِيُّ عَنْ عِكْرَمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ الْغَلَابِيُّ وَحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَاسِطِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ يُونُسَ الْيَمَامِيُّ عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَقَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَيْسَى عِمِيدُ اللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ الطَّائِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَاسِطِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الصَّيْلَمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ يُونُسَ الْيَمَامِيُّ عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى أَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تَوَفَّى فِيهِ قَالَ لَهُ كَيْفَ تَجِدُكَ يَا أَخِي قَالَ أَجِدُنِي فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الْآخِرَةِ وَآخِرِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا وَاعْلَمْ أَنِّي لَا أَسْبِقُ أَجَلِي وَإِنِّي وَارِدٌ عَلَى أَبِي وَجَدَيْ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى كُرْهِ مَنِّي لِفِرَاقِكَ وَفِرَاقِ إِخْوَتِكَ وَفِرَاقِ الْأَجِيبَةِ وَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ مَقَالَتِي هَذِهِ وَآتُوبُ إِلَيْهِ بَلْ عَلَى مَحَبَّتِي مَنِّي لِلِقَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لِقَاءِ فَاطِمَةَ وَ حَمْزَةَ وَ جَعْفَرَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَلْفٌ مِنْ كُلِّ هَاتِكِ وَ عَزَاءٌ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَ دَرَكٌ مِنْ كُلِّ مَافَاتٍ رَأَيْتُ يَا أَخِي كَيْدِي انْفَأ فِي الطُّسْتِ وَ لَقَدْ عَرَفْتُ مَنْ دَهَانِي وَ مِنْ أَيْنَ أُتَيْتُ فَمَا أَنْتَ صَائِعٌ بِهِ يَا أَخِي

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ص: ۱۴۱

أَقْتُلُهُ وَاللَّهُ قَالَ فَلَا أُخْبِرُكَ بِهِ أَبَدًا حَتَّى تُتْلَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَكِنْ اكْتُبْ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى أَخِيهِ
 الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَوْصَى أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّهُ يَعْبُدُهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ لَا شَرِيكَ لَهُ فِي الْمُلْكِ وَالْأَوْلَى لَهُ مِنَ الذُّلِّ
 وَأَنَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا وَأَنَّهُ أَوْلَى مَنْ عُبِدَ وَأَحَقُّ مَنْ حُمِدَ مَنْ أَطَاعَهُ رَشَدًا وَمَنْ عَصَاهُ غَوَى وَمَنْ تَابَ إِلَيْهِ اهْتَدَى فَإِنِّي
 أَوْصِيكَ يَا حُسَيْنُ بِمَنْ خَلَقْتُ مِنْ أَهْلِی وَوَلَدِي وَأَهْلِ بَيْتِكَ أَنْ تَصْفَحَ عَنْ مَعْصِيَتِهِمْ وَتَقْبَلَ مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَتَكُونَ لَهُمْ خَلْفًا وَوَالِدًا وَ
 أَنْ تُدْفِنَنِي مَعَ حَيِّدِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنِّي أَحَقُّ بِهِ وَبَيْتِهِ مِمَّنْ أُدْخِلَ بَيْتَهُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ وَلَا كِتَابٍ جَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ اللَّهُ فِيمَا
 أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي كِتَابِهِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ
 فَوَاللَّهِ مَا أَذِنَ لَهُمْ فِي الدُّخُولِ عَلَيْهِ فِي حَيَاتِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ وَلَا جَاءَهُمْ الْإِذْنُ فِي ذَلِكُمْ مِنْ بَعْدِ وَفَاتِهِ وَنَحْنُ مَاذُونٌ لَنَا فِي التَّصْرِيفِ فِيمَا
 وَرِثْنَاهُ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّ أَبْتَ عَلَيْكَ الْأَمْرَ فَانْشُدْكَ بِالْقَرَابَةِ الَّتِي قَرَّبَ

اذن داده شده است در تصرف کردن در آنچه که ما وارث شده‌ایم بعد از او پس هرگاه ممانعت کند (عایشه) این کار را تو را قسم میدهم بخویشاوندی و نزدیکی که هخدای عزوجل مرا بتو نزدیک کرده و نزدیکی ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله که در امر دفن من بقدریکه شیشه حجامت خونی نریزی تا زمانیکه ملاقات کنیم رسول خدا صلی الله علیه و اله را و بسوی او مخاصمه کنیم و باو خبر دهیم که بعد از او مردمان چه بر ما وارد شده- پس از بیان این وصیت جان او گرفته شد و من کُتِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ کتاب الامالی فی الجزؤ السابع منه ص ۱۲۶ قال و بالاسناد قال اخیرنا محمّد بن محمّد قال اخیرنا الشریف ابو عبدالله محمد بن محمد بن طاهر قال اخیرنا ابو العباس احمد بن محمد بن سعید قال حدّثنا احمد بن یوسف بن یعقوب الجعفی قال حدّثنا الحسین بن محمّد قال حدّثنا ابی عن عاصم بن عمر الجعفی عن محمّد بن مسلم العبدی قال سمعت ابا عبدالله علیه السّلام یقول یتب الی الحسن بن علی علیهما السّلام قوم من اصحابه یغزونه عن ابنه له فکتب الیهم اما بعد فقد بلغنی کتابکم تعزونی بفلانہ فعندالله احتسبہا تسلیماً لقضائه و صبراً علی بلائہ فإن أوجعتنا

المصائب و فجعتنا النوائب بالاحبّ المألوفه التي كانت بناحفيّة و الاخوان المحبين الذين كان يسرّ بهم الناظرون و تقرّ بهم العيون أضحوا قد اخترتهم الأيام و نزل بهم الحمام فخلّفوا الخلوّف و أودت بهم الحتوف فهم صرعى في عساكر الموتى متجاوزون في غير محلّه التجاور و لاصه لاه بينهم و لا تراور و لا يتلاقون عن قرب جوارهم اجسامهم نائيه من اهلها و دورهم من اهلها خاليه من اربابها قد اخشعها اخوانها فلم ارمثل دارها داراً و لا مثل قرارها قراراً في بيوت مؤحشه و حلولٍ مخضه معه قد صارت في تلك الديار المؤحشه و

خَرَجَتْ عَنْ

ص: ۱۴۴

لِيَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَلْبِتِي مَا فِي صُدُورِكُمْ وَيُيَمِّحِصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَلِتَسَابِقُوا إِلَى رَحْمَتِهِ وَلِتَفْاضِلَ مَنَازِلِكُمْ فِي جَنَّتِهِ فَفَرَضَ عَلَيْكُمُ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَأَيَّاءَ الزَّكَاةِ وَالصُّومَ وَالْوَلَايَةَ وَجَعَلَ لَكُمْ بَابًا لَتَفْتَحُوا بِهِ أَبْوَابَ الْفَرَائِضِ مِفْتَاحًا إِلَى سَبِيلِهِ وَلَوْلَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْأَوْصِيَاءُ مِنْ وُلْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كُنْتُمْ حِيَارَى كَالْبُهَائِمِ لَا تَعْرِفُونَ فَرَضًا مِنَ الْفَرَائِضِ وَهَلْ يَدْخُلُ قَرِيْبُهُ إِلَّا مِنْ بَابِهَا فَلَمَّا مِنْ عَلَيْكُمْ بِإِقَامَةِ الْأَوْلِيَاءِ بَعْدَ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا وَفَرَضْتُ عَلَيْكُمْ لِأَوْلِيَائِهِ حُقُوقًا وَأَمَرْتُكُمْ بِإِدَائِهَا إِلَيْهِمْ لِيَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ وَمِثَاكِلِكُمْ وَمَشَارِبِكُمْ وَيَعْرِفُكُمْ بِذَلِكَ الْبَرَكَهَ وَالنَّمَا وَالثَّرْوَةَ لِيَعْلَمَ مَنْ يُطِيعُهُ مِنْكُمْ بِالْغَيْبِ ثُمَّ قَالَ عَزَّوَجَلَّ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَاعْلَمُوا أَنَّ مَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَيْهِ فَاعْمَلُوا مِنْ بَعْدِ مَا شِئْتُمْ فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ثُمَّ تَرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَالْأَعْدَاءُ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ سَمِعْتُ جَدِّي

ص: ۱۴۶

رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ خُلِقْتُ مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَخُلِقَ أَهْلُ بَيْتِي مِنْ نُورِي وَخُلِقَ مُجِيبُهُمْ مِنْ نُورِهِمْ وَ سَائِرُ الْخَلْقِ فِي النَّارِ التَّرْجُمَهُ در کتاب مجالس ابن الشیخ باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام از پدران خود از حضرت حسن بن علی علیهم السلام روایت کرده که فرمود خدای عزوجل بمنّت گذاردن و رحمت خود چون واجب کرده است بر شما واجبات را واجب نکرده است آنها را بر شما بعثت احتیاج داشتن او به بجا آوردن شما آنها را بلکه رحمتی است از او برای شما او است خدائی که جز او خدائی نیست و آن برای اینست که امتیاز دهد پلید را از پاکیزه و بیازماید آنچه که در سینه‌های شما است و امتحان کند آنچه را که در دل‌های شما است و برای اینکه پیشی بگیرد بسوی رحمت او برای برتری یافتن منزل‌های شما در بهشت او پس واجب کرد بر شما بجا آوردن حج و عمره و برپاداشتن نماز و دادن زکوة و روزه گرفتن و ولایت آل محمّد را و قرار داد برای شما دربی را تا آنگه بگشائید بآن دربهای واجبات را که کلید گشایشی باشد بسوی راه او و اگر بنور محمّد صلی الله علیه و اله و اوصیاء او علیهم السلام که از فرزندان اویند شما

مانند چهارپایان سرگردان میماندید و واجبی از واجبات را نمیشناختید و آیا داخل شهری میتوان شد مگر از دروازه آن پس چون بر شما منّت گذارد بر برپاداشتن اولیاء امری بعد از پیغمبر شما صلی الله علیه و اله فرمود امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و خشنود شدم برای شما که اسلام دین شما باشد و واجب گردانید بر شما برای اولیاء امر خود حق‌هایی را و شما را امر فرمود بدادن آن حقها بعد از پیغمبرتان صلی الله علیه و اله تا حلال شود برای شما نطفه‌هایی که در پشتهای شما است و حلال شود از زنها نان و مال‌هاتان و خوردنی‌هاتان و آشامیدنی‌هاتان و بشناساند شما را بدادن اینحقوق برکت و زیادتى در مال و ثروت را تا بدانند که از شما کی او را با پنهان بودن اطاعت میکند پس خدای عزوجل فرمود فرستاده من بگو نمیخواهم از شما مزد رسالت و هدایتی که کرده‌ام مگر دوستی کردن در حق خویشان نزدیک من و بدانید که هرکس بخل کند جز این نیست که از جانب نفس خود بخل کرده و خدا بیناز است و شما محتاجانید بسوی او پس بکنید بعد از این هر آنچه را که میخواهید قطعاً می‌بیند خدا کار شما را و همچنین رسول او و مؤمنان هم می‌بینند و بعد از این

شما ردّ کرده خواهید شد بسوی جهان پنهان و آشکار و خبر میدهد شما را بآنچه در دنیا عمل میکردید و سرانجام برای پرهیزکاران است و هیچگونه دشمنی نخواهد بود مگر بر ضرر ستمکاران شنیدم از جدّم رسولخدا صلی الله علیه و اله که میفرمود آفریده شدم از نور خدای عزوجل و آفریده شد اهل بیت من از نور من و آفریده شدند دوستان ما از نور ایشان و سایر خلق در آتشند و مِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَام دلائل الامامة للشيخ ابى جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبرى من اعظام علماء الامامية فى المائة الزابعة المطبوع فى النجف الاشرف ص ۶۸ قال و حدّثنى ابوالفضل محمد بن عبد الله قال حدّثنى ابوالنجم بدر بن

الطبرستانی قال روى عن ابي جعفر محمد بن علي الثاني عليه السلام قال اقبل امير المؤمنين و معه ابنه ابو محمد الحسن و سلمان فدخل المسجد و جلس فاجتمع الناس حوله اذا قبل رجل حسن الهيئة و اللباس فسلم على امير المؤمنين و جلس ثم قال يا امير المؤمنين اسئلك عن ثلاث مسائل ان اجبتني عنهن علمت ان القوم قد ركبوا منك ما خطر عليهم و ارتكبوا اثما يوبقهم في دينهم و اخرتهم و ان تكن الاخرى علمت انك و هم شرع سوى فقال امير المؤمنين سئلتني عما بدالك قال اخبرني عن الرجل اذا نام اين تذهب روحه و عن الرجل كيف يذكر و بسني و عن الرجل كيف يشبه ولده الاعمام و الاخوال فالتفت عليه السلام الى ولده الحسن و قال اجبه يا ابا محمد فقال الحسن عليه السلام اما ما سئلت من امر الرجل اين تذهب روحه اذا نام فان روحه تعلق بالريح و الريح معلق بالهواء الى ما يتحرك صاحبها باليقظة فان الله برز الروح الى صاحبها تجذبت تلك الروح الى صاحبها الريح و تجذبت تلك الريح الهواء فرجع الروح و اسكنت في بدن صاحبها و ان لم ياذن الله تعالى

برزت تلك الروح تجذب الهواء الريح فجدبت الريح الروح فلم تزد لصاحبها الى وقت ما يبعث و اما ما سئلت من امر الذكر و النسيان فان قلب الرجل في حق و على الحق طبق فان صلي عند ذلك على محمد و آل محمد صلوة تامه انكشف ذلك الطبق على ذلك الحق فانفتح القلب و ذكر الرجل ما نسي و ان لم يصل او نقص من الصلوة عليهم انطبق ذلك الطبق و اظلم القلب و نسي الرجل

ما كَانَ وَ أَمَا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنَ الْمُؤَلَّدِ يُشَبِّهُ أَعْمَامَهُ وَ أَخْوَالَهُ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَتَى إِلَى أَهْلِهِ يُجَامِعُهَا بِقَلْبٍ سَاكِنٍ وَ عُرُوقٍ هَادِيَةٍ وَ بَدَنِ غَيْرِ مُضْطَرِبٍ أُسْكِنْتَ تِلْكَ النَّطْفَةَ فِي جَوْفِ الرَّحِمِ وَ خَرَجَ الْوَلَدُ يُشَبِّهُ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ وَ إِذَا أَتَى بِقَلْبٍ غَيْرِ سَاكِنٍ وَ عُرُوقٍ غَيْرِ هَادِيَةٍ وَ يَدَيْنِ مُضْطَرِبٍ اضْطَرَبَتِ النَّطْفَةُ وَ وَقَعَتْ فِي اضْطِرَابِهَا عَلَى بَعْضِ الْعُرُوقِ فَإِنْ وَقَعَتْ عَلَى بَعْضِ عُرُوقِ الْأَعْمَامِ أَشَبَّهُ الْوَلَدُ أَعْمَامَهُ وَ إِنْ وَقَعَتْ عَلَى بَعْضِ عُرُوقِ الْأَخْوَالِ أَشَبَّهُ الْوَلَدُ أَخْوَالَهُ فَقَالَ الرَّجُلُ أَشَدَّ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ وَ أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيَّ رَسُولِهِ الْقَائِمِ بِحُجَّتِهِ وَ أَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَ أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا وَ أَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ وَ صَبَّحَكَ الْقَائِمَ بِالْحِجَّةِ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْحَسِينَ ابْنَكَ الْوَصِيَّ الْقَائِمَ بِالْحِجَّةِ بَعْدَ أَخِيهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحَسَنِ الْقَائِمَ بِالْحِجَّةِ بَعْدَ أَبِيهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدَ ابْنِ الْقَائِمِ بِالْحِجَّةِ بَعْدَ أَبِيهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ

مُوسَى بْنَ جَعْفَرِ الْقَائِمِ بِالْحِجَّةِ بَعْدَ أَبِيهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الْقَائِمَ بِالْحِجَّةِ بَعْدَ أَبِيهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْقَائِمَ بِالْحِجَّةِ بَعْدَ أَبِيهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدِ الْقَائِمَ بِالْحِجَّةِ بَعْدَ أَبِيهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْقَائِمَ بِالْحِجَّةِ بَعْدَ أَبِيهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لَا يَسْتَمِي وَ لَا يَكْتَنِي حَتَّى يَطْهَرَ أَمْرَهُ وَ بِمَلَاءِ الْأَرْضِ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأْتَ ظُلْمًا وَ جُورًا هُوَ الْقَائِمُ بِالْحِجَّةِ وَ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتِهِ ثُمَّ قَامَ وَ مَضَى فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِلْحَسَنِ اتَّبِعْهُ وَ انْظُرْهُ إِنْ يَقْصِدُ فَخْرَجَ فِي أَثَرِهِ فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ فِي الرَّكَابِ خَارِجَ الْمَسْجِدِ وَ لَا يَدْرِي إِنْ أَخَذَ قَالَ فَاعْلَمْتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ تَعْرِفُهُ قُلْتَ لِأَقَالَ هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْتَرَجِمُهُ فِي كِتَابِ دَلَائِلِ الْأِمَامَةِ طَبْرِي بِسَنَدِ خُودِ مِنْ حَضْرَتِ أَمَامِ مُحَمَّدِ تَقِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتُكَ رُوَايَتُكَ رُوَايَتُكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بَا فَرَزَنْدِ خُودِ أَبُو مُحَمَّدِ حَسَنِ وَ سَلْمَانَ وَارِدِ مَسْجِدِ شَدِّ وَ نَشَسْتِ مَرْدَمَانَ اطْرَافِ أَوْ جَمْعِ شَدْنَدِ نَاكَاهِ مَرْدِي وَارِدِ بَا هَيْئَتِ

و لباس نیکو پس سلام کرد و نشست و گفت ای امیرمؤمنان سه مسئله از تو میپرسم اگر مرا از آنها جواب گفتی میدانم که این گروه سوار شده‌اند از تو آنچه را که برایشان منع کرده شده و مرتکب گناهی شده‌اند که آنها را هلاک میکند در دنیا و آخرت ایشان و اگر جواب نگفتی میدانم که تو هم با ایشان در یگراه هستی امیرمؤمنان علیه السلام فرمود پرس از من آنچه را که بر تو ظاهر شده گفت مرا خبرده از مرد که چون بخوابد روح او بکجا میرود و از مرد که چگونه یاد دارد و چگونه فراموش میکند و از مرد که چگونه فرزند او شبیه میشود برعموها و خالوها پس آنحضرت رو کرد بفرزند خود حسن و فرمود او را جواب بگوی ای ابا محمد پس حسن گفت اما اینکه پرسیدی مرد وقتیکه خواب رفت روح او کجا میرود چون بخوابد روح او بیاد تعلق میگیرد و باد هم معلق است در هوا تا وقتیکه صاحب روح حرکت کند بسبب بیدار شدن پس اگر خدا به برگشتن روح بسوی صاحبش اذن داد هواء باد را جذب میکند و روح صاحب خود را جذب میکند پس روح برمیگردد بدن صاحب خود و اگر خدای تعالی اذن نداد به برگشتن روح هواء باد را جذب میکند و باد روح را جذب میکند که بر نمیگردد دیگر بدن خود تا وقت زنده شدن در قیامت و اما اینکه سؤال کردی راجع بیاد ماندن در خاطر و فراموش شدن بدانکه دل مرد در حقه‌ایست و بالای آن حقه طبقی است پس هرگاه شخص صلوات فرستد هنگام فراموشی بر محمد و آل محمد صلوات تمام آن طبق گشوده میشود و از آن حقه برداشته میشود و دل گشایش می‌یابد و مرد بخاطر می‌آورد آنچه را که فراموش کرده و اگر صلوات نفرستاد یا صلوات فرستاد ولی صلوات تمام نفرستاد آن طبق منطبق میشود و دل را تاریک میکند و مرد فراموش میکند آنچه را که در خاطر داشته و اما آنچه در موضوع مولود سؤال کردی از شبیه شدن بعموها و خالوهای خود سر آن اینست که هرگاه مرد وقت مجامعت با زن خود قلب او ساکن باشد و رگهای او آرام باشد و بدن او مضطرب نباشد نطفه در جوف رحم ساکن قرار میگیرد و فرزند شبیه پدر یا مادر بیرون میاید و اگر با قلب غیر ساکن با زن خود جمع شود و رگهای او آرام نباشد و بدن او مضطرب باظن نطفه با اضطرابی که دارد داخل بعضی از عروق میشود اگر آن رگ و عرق عموها است فرزند شبیه باعمام خود میشود و اگر در بعضی از عروق خالوهای خود داخل شود انطفل شبیه بخالوهای خود خارج میشود پس آنمرد گفت همیشه گواهی میدهم که خدائی جز ذات خدا نیست و همیشه گواهی میدهم که محمد رسول خدا

است و همیشه گواهی میدهم گواهی میدهم که توئی وصی رسول او و وقائم بحجت او (و اشاره کرد بسوی امیرمؤمنان) و همیشه گواهی میدهم که این شخص (و اشاره کرد بسوی حسن) که وصی تست که قائم بحجت است و گواهی میدهم که حسین پسر تو وصی قائم بحجت است بعد از برادرش و گواهی میدهم که علی پسر حسین قائم بحجت است بعد از پدرش و گواهی میدهم که محمد پسر او قائم بحجت و وصی است بعد از پدرش و گواهی میدهم که جعفر پسر محمد وصی و قائم بحجت است بعد از پدرش و گواهی میدهم که موسی پسر جعفر وصی و قائم بحجت است بعد از پدرش و گواهی میدهم که محمد پسر علی وصی و قائم بحجت است بعد از پدرش و گواهی میدهم که حسن پسر علی وصی و قائم بحجت است بعد از پدرش و گواهی میدهم که حسین بن

گواهی میدهم که مردی از فرزندان حسین بن

علی که نام او برده نشود و کینه او گفته نشود تا وقتی که امر او آشکار شود و زمین را لبریز از عدل و داد کند چنانکه لبریز از ظلم و جور شده باشد او است قائم بحجت و درود بر تو باد ای امیرمؤمنان و رحمت خدا و برکات او پس برخواست و رفت - امیرمؤمنان بحسن فرمود دنبال او برو و بین قصد کجا را دارد پس آنجناب از دنبال او بیرون رفت و نظر از او برنداشت تا پای خود را در رکاب گذارد در خارج مسجد و ندانست چه راهی را پیش گرفت پس گفت پدرم را اعلام کردم بمن فرمود ای ابامحید او را شناختی گفتم نه فرمود این خضر علیه السلام بود و من کلامه علیه السلام بصائر الدرجات للصفار عن یعقوب بن یزید عن ابن ابی عمیر عن رجالة عن ابی عبدالله علیه السلام یرفع الحدیث الی الحسن بن علی علیهما السلام انه قال ان لله مدينتين احدهما بالمشرق و الاخری بالمغرب علیهما سوران من حديد و علی کل مدينة الف الف مصراع من ذهب و فیها سبعون الف لغة یتکلم کل لغة بخلاف لغة صاحبها و انا اعرف جميع اللغات و ما فیهما و ما بینهما و ما علیهما حجة غیری و غیر

الحسین آخی قال المحدث الکاشانی بعد نقل هذا الکلام فی الوافی عن الکافی عن احمد و محید عن محمد بن الحسن الصفار المنوّه بالاسناد بیان کان المدينتين کنایتان عن عالمی المثال المتقدم احدهما علی الدنيا و هو المشرقی و المتأخر اخرهما و هو المغربی و کون سورهما من حديد کنایه عن صلابته و عدم امکان الدخول فیهما الا عن ابوبها و کثرة اللغات کنایه عن اختلاف الخلاق فی السلايق و الالسن اختلاف لا یحصی و حجیه و حجیه اخیه فی زمانها ظاهرة فانها كانت عاقبة لجميع الخلق انتهى کلامه التّرجمة محمد بن الحسن الصفار در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از حسن بن علی علیهما السلام روایت کرده که فرمود برای خدا دو شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب و برای آنها دو حصار است از آهن و بر هر شهری هزار هزار درب است از طلا و در آن شهر است هفتاد هزار لغت که اهل هر لغتی سخن میگوید بخلاف لغت رفیق خود و من همه این لغتها را میدانم و نیست در این دو شهر و در میان آنها و بالای آنها حجّتی جز من و برادرم حسین فیض کاشانی بعد از نقل این کلام در کتاب وافی گفته است که دو شهر کنایه از دو عالم مثال است که یکی از آنها مقدّم بر دنیا است و آن در طرف مشرق است و یکی مؤخر از دنیا است که در طرف مغرب است و بودن حصارهای آن از آهن

کنایه است از محکمی و سختی آن و ممکن نبودن داخل شدن در آن مگر از درهای آن و کثرت لغتها کنایه است از کثرت اختلاف و سلیقه‌های اهالی آنها و مختلف بودن زبانهای ایشان بقدریکه نتوان احصا کرد و حجت بودن آنحضرت و حجت بودن برادرش در زمان آندو بزرگوار ظاهر است که برای همه مخلوقات بوده که مقتضای ولایت کلیه است و من کلامه علیه السلام فی المجلد الثالث عشر من البحار للعلامة المجلسی اعلی الله مقامه محظوظ سنه ۱۲۰۹ فی باب ما یكون عند ظهوره علیه السلام بروایة المفضل بن عمر قال اقول روی فی بعض مؤلفات اصحابنا عن الحسين بن حمدان من محمد بن اسمعيل و علی بن عبدالله الحسين عن ابی شعيب محمد بن نصر عن عمر بن الفرات عن محمد بن المفضل عن المفضل بن عمرانه قال سئلت عن سیدی الصادق علیه السلام هل للمامول المنتظر المهدي عليه السلام من وقت موقت يعلمه الناس فقال عليه السلام خاش لله و اطال عليه السلام كلامه بطوله و سئل المفضل عنه مسائل كثيرة و اجابه عنها الى ان قال يا مفضل و يقوم الحسن عليه السلام الى جدّه فيقول يا جداه كُنتُ مَعَ امير المؤمنين عليه السلام في دار هجرته بالكوفة حتى استشهد بضربه عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله فوصاني بما وصيته يا جداه و بلغ اللعين معاوية قتل ابی فانفذ الدعي اللعين زياداً الى الكوفة في مائة الف و خمسين الف مقاتل يقبض علي و علي اخي الحسين و ساير اخواني و اهل بيتي و شيعتنا و موالينا و ان ياخذ علينا البيعة لمعاوية لعنه الله فمن يابي منا ضرب عنقه و سير الى معاوية راسه فلما علمت ذلك من فعل معاوية خرجت من داري فدخلت جامع الكوفة للصلاة و رقأت المبر و اجتمع الناس فحمدت الله و اثبتت عليه و قلت معشر الناس عفت الديار و محيت الاثار و قل الاضطبار فلا

ص: ۱۵۲

فَرَارَ عَلَى هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَحُكْمِ الْخَائِنِينَ السَّاعَةَ وَاللَّهِ وَضِيحَتِ الْبِرَاهِينِ وَتَفَضَّلَتِ الْآيَاتُ وَبَانَتِ الْمُشْكَلَاتُ وَلَقَدْ كُنَّا نَتَوَقَّعُ تَمَامَ هَذِهِ الْآيَةِ بِتَاوِيلِهَا قَالَ اللَّهُ جَلَّ مَنْ قَائِلٌ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ فَقَدْ مَاتَ وَاللَّهُ جَدَى رَسُولُ اللَّهِ وَقُتِلَ أَبِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَصَاحِ الْوَسْوَاسِ الْخَنَاسِ وَدَاخَلَ الشُّكَّ قُلُوبَ النَّاسِ وَنَعَى نَاعِقُ الْفِتْنَةِ وَخَالَفْتُمْ السُّنَّةَ فَيَالِهَا مِنْ فِتْنَةٍ صِيَمَاءٍ بِكَمَاءٍ عَمِيَاءٍ لَا يَسْمَعُ لِتَدَاعِيهَا وَلَا يُجَابُ مُنَادِيهَا وَلَا يُخَالَفُ وَآيَهَا ظَهَرَتْ كَلِمَةُ النِّفَاقِ وَتَكَالَبَتِ جُيُوشُ أَهْلِ الْمِرَاقِ بَيْنَ الشَّامِ وَالْعِرَاقِ هَلُمُّوا يَرْحَمُكُمْ اللَّهُ إِلَى الْإِيضَاحِ وَالنُّورِ الْوَاضِحِ وَالْوَضَاحِ وَالْعَلَمِ الْحَجَّاجِ وَالنُّورِ الَّذِي لَا يُطْفِئُ وَالْحَقِّ الَّذِي لَا يُخْفَى أَيُّهَا النَّاسُ تَيَقَّظُوا مِنْ رَقْدَةِ الْغَفْلَةِ وَمِنْ نَهْرَةِ الْوَسْفَةِ وَمِنْ تَكْلِيفِ الظُّلْمَةِ وَمِنْ نُقْصَانِ الْهَمَّةِ فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَّ النَّسَمَةَ وَتَرَدَّى بِالْعِظْمَةِ لَئِنْ قَامَ إِلَيَّ مِنْكُمْ عُصْبَةٌ بِقُلُوبٍ صَافِيَةٍ وَنِيَابٍ مُخْلِصَةٍ لَا تَكُونُ فِيهَا شُوبٌ نِفَاقٍ وَ

ص: ۱۵۳

لَا يَتَّبِعُهُ افْتِرَاقٌ لِجَاهِدَنَّ بِالسَّيْفِ قَدَمًا قَدَمًا وَ لَأَصْبَعَنَّ مِنَ السُّيُوفِ جَوَانِبَهَا وَ مِنَ الرَّمَاحِ أَطْرَافَهَا وَ مِنَ الْخَيْلِ سَنَابِكَهَا فَتَكَلَّمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ
فَكَانَ مَا الْجُمُوعُ بِلِجَامِ الصَّمْتِ عَنِ إِجَابَةِ الدَّعْوَةِ إِلَّا عِشْرُونَ رَجُلًا مِنْهُمْ قَامُوا مِنْهُمْ سَيْلِمَانُ بْنُ صَيْرِدٍ وَ بَنُو الْجَارُودِ ثَلَاثَةٌ وَ عَمْرُو بْنُ
الْحَمَقِ الْخَزَاعِيُّ وَ حَجْرُ بْنُ عَدِيٍّ الْكِنْدِيُّ وَ الطَّرِمِيحُ بْنُ عَطَارِدِ السَّعْدِيِّ وَ هَانِيُّ بْنُ عُرْوَةَ السِّنْدَسِيُّ وَ الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُبَيْدَةَ الثَّقَفِيُّ وَ
شَدَادُ بْنُ غَبَابِ الْكَاهِلِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَطَارِدِ الْبَاهِلِيُّ وَ تَمَامُ الْعَشْرِينَ مِنْ هَمْدَانَ فَإِنَّهُمْ قَامُوا إِلَيَّ فَقَالُوا يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا نَمْلِكُ غَيْرَ
سُيُوفِنَا وَ أَنْفُسِنَا فَهِيَ نَحْنُ بَيْنَ يَدَيْكَ لِأَمْرِكَ طَائِعُونَ وَ عَنِ رَأْيِكَ غَيْرَ صَادِقِينَ فَمَرْنَا بِمَا شِئْتُمْ فَنَظَرْتُ يُمْنِيَةً وَ يُسْرَةً فَلَمْ أَرَ أَحَدًا غَيْرَهُمْ
فَقُلْتُ لَهُمْ لِي أَسْوَةٌ بِجَدِي رَسُولِ اللَّهِ حِينَ عَبَدَ اللَّهُ سِرًّا وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ فِي تِسْعَةِ وَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا فَلَمَّا أَكْمَلَ اللَّهُ لَهُ الْأَرْبَعِينَ صَارَ فِي
عَدَّةٍ وَ أَظْهَرَ أَمْرَ اللَّهِ فَلَمَّا كَانَ مَعِيَ عَدَّتُهُمْ جَاهِدْتُ فِي اللَّهِ حَقَّ الْمُجَاهِدَةِ ثُمَّ رَفَعْتُ رَأْسِي نَحْوَ السَّمَاءِ فَقُلْتُ اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُ وَ
أَنْذَرْتُ وَ أَمَرْتُ وَ نَهَيْتُ وَ كَانُوا عَنِ إِجَابَةِ الدَّاعِي غَافِلِينَ

ص: ۱۵۴

وَ عَنْ نُصْرَتِهِ قَاعِدِينَ وَ عَنْ طَاعَتِهِ مُقْصِرِينَ وَ لِإِعْدَائِهِ نَاصِرِينَ اللَّهُمَّ فَانزِلْ عَلَيْهِمْ رِجْزَكَ وَ بَاسَكَ وَ عَذَابَكَ اللَّذِي لَا يَرُدُّ عَنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ نَزَلَتْ عَنْ الْمِثْبَرِ وَ أَمَرْتُ مَوَالِيَّ وَ أَهْلَ بَيْتِي فَشَدُّوا عَلَيَّ رِوَاجِلَهُمْ وَ خَرَحْتُ مِنْ الْكُوفَةِ رَاجِلًا إِلَى الْمَدِينَةِ هَذَا يَا جَدَّاهُ بَعْدَ أَنْ دَعَوْتُ سَائِرَ الْأُمَّةِ وَ خَاطَبْتُهُمْ بَعْدَ قَتْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَا دَعَاهُمْ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَاطَبْتُهُمْ بِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ جَارِيًا عَلَيَّ سُبَّتِكَ وَ مِنْهَاجِكَ وَ سُبَّيْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مِنْهَاجِهِ فِي الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ التَّرَفُّقِ وَ الْخِطَابِ الْجَمِيلِ وَ التَّخْوِيفِ بِاللَّهِ وَ التَّحْذِيرِ مِنْ سَيِّئِ خَطِّ اللَّهِ وَ التَّرْغِيبِ فِي رَحْمَتِهِ وَ رِضْوَانِهِ وَ صِيْفِحِهِ وَ غُفْرَانِهِ لِمَنْ وَافَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ وَ رَعَبْتُهُمْ فِي نُصْرَةِ الدِّينِ وَ مُوَافَقَةِ الْحَقِّ وَ الْوُقُوفِ بَيْنَ أَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ فَرَأَيْتَ أَنْفُسَهُمْ مَرِيضَةً وَ قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً وَ نِيَّاتِهِمْ فَاسِدَةً قَدْ غَلَبَ الْإِنَّ عَلَيْهِمْ فَجَاءُونِي يَقُولُونَ مُعَاوِيَةَ إِسْرَى سِرِّيَاةً إِلَى نَوَاجِي الْأَنْبَارِ وَ

الْكُوفَةِ وَ شَنَّ غَارَاتِهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَ قَتَلَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُقَاتِلْ وَ قَتَلَ النِّسَاءَ وَ الْأَطْفَالَ فَاعْلَمْتُهُمْ أَنَّهُمْ لَا وَفَاءَ لَهُمْ وَ لَأَنْصُرَهُ فِيهِمْ وَ أَنَّهُمْ قَدْ أَرَادُوا الدَّعَةَ وَ أَخْلَدُوا إِلَى الرَّفَاهِيَّةِ وَ

ص: ۱۵۵

أَحْبَبُوا الدُّنْيَا وَتَنَاسَوُا الْآخِرَةَ فَقَالُوا مَعَاذَ اللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْ نَكُونَ كَمَا نَقُولُ فَادْعُ اللَّهَ لَنَا بِالسُّدَادِ وَالرِّشَادِ فَانْفَدْتُ مَعَهُمْ رَجُلًا وَجُيُوشًا وَعَرَفْتُهُمْ أَنَّهُمْ يَسْتَجِيبُونَ لِمُعَاوِيَةَ وَيَتَفَضُّونَ عَهْدِي وَيَبِيعْتِي وَيَلْعَبُونَ بِالْخَطَرِ الْيَسِيرِ فَيَقْلُدُونَ مِنْهُمْ الدُّنْيَا بِالتَّقْلِيدَاتِ وَيَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ لَا يَفْعَلُونَ ثُمَّ مَا مَضَى مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا فَعَلَ مَا خَبَرْتُهُمْ بِهِ وَأَخَذَ رِشَى مُعَاوِيَةَ وَتَقْلِيدَهُ وَتَقَدَّمَ إِلَيْهِ غَازِيًا فَصَارَ مُخَالَفًا فَلَمَّا كَثُرَتْ غَارَاتُ مُعَاوِيَةَ وَفِي أَطْرَافِ الْعِرَاقِ جَاءُونِي فَعَاهَدُونِي عَهْدًا مُجَدِّدًا وَيَبِيعُهُ مُجَدِّدَةً وَسَرَتْ مَعَهُمْ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى الْمَدَائِنِ بِشَاطِئِ دِجْلِهِ فَدَسَّ مُعَاوِيَةُ إِلَى زَيْدِ بْنِ سِنَانِ بْنِ أَخِي جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَالًا - وَرِشَاءً (رِشَاءً) إِيَّاهُ عَلَى قَتْلِي فَخَرَجَ إِلَيَّ لَيْلًا وَأَنَا فِي فُسْطَاطٍ أُصِلي وَ النَّاسُ يَنَامُ فَرَمَانِي بِحَرِيَّةٍ فِي جَيْدِي فَجَبَّهْتُ الْعَسْكَرَ وَرَأَوُا الْحَرْبَةَ ثَابِتَةً تَهْتَرُ فِي أَعْضَائِي وَأَمَرْتُ زَيْدَ لَعَنَهُ اللَّهُ فَخَرَجَ إِلَى الشَّامِ هَارِبًا إِلَى مُعَاوِيَةَ فَرَجَعْتُ جَرِيحًا وَخَرَجْتُ عِنْدَ تَفَرُّقِ الْأُمَّةِ عَنِّي إِلَى الْمَدِينَةِ إِلَى حَرَمِكَ يَا حَيْدَاهُ فَلَقَيْتُ مِنْ مُعَاوِيَةَ وَ سَائِرِ بَنِي أُمَّيَّةَ وَ أَعْوَانِهِمْ مَا اسْتَلُّ اللَّهُ أَنْ لَا يُضَيِّعَ لِي أَجْرَهُ وَلَا يَحْرِمَنِي ثَوَابَهُ

ص: ۱۵۶

ثُمَّ دَسَّ مُعَاوِيَةَ إِلَى جُعْدَةَ بِنْتِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ لَعَنَهَا اللَّهُ فَبَدَّلَ لَهَا مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَفَمِنَ لَهَا أَقْطَاعَ عَشْرِ ضِيَاعٍ وَأَنْفَذَ إِلَيْهَا سَمًّا فَسْتَمْتَنِي بِهِ فَمُتُّ بِهِ الْتَرْجَمَةَ فِي جِلْدِ سِيزْدَهَمَ بِحَارِ الْأَنْوَارِ بَسْنَدِيكَةَ ذَكَرَ أَنَّ مَفْضِلَ بْنَ عَمْرِو بْنِ رَوَيْتَكَرَةَ كَتَبَ أَنَّ أَقَايَ خُودَ صَادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ پَرَسِيدَمَ كِهَ آيَا بَرَايَ اِمَامِي كِهَ آرزوي ظهور آن برده شده و انتظار آمدن او شكیده شده وقتی تعیین شده كه مردمان بدانند فرمود حاش الله و حضرت كلام خود را طول داد و مفضل هم پرسشهای زیادی از آنجناب ميكرد و او جواب میداد تا اینکه كلام حضرت باينجا رسید كه در زمان ظهور مهدی پیغمبر خدا و امیرالمؤمنین با آن بزرگوار هستند و ما گروه ائمه در مقابل رسول خدا شكایت ميكنیم از ظلمهایی كه بعد از رحلت پیغمبر بر ما وارد شده تا اینکه كلام خود را باينجا رسانید كه فرمود ای مفضل پس حسن علیه السلام می ایستد در برابر رسول خدا جدّ خود صلی الله علیه واله و ميگوید یا جداه من با امیرمؤمنان در دارالهجره كوفه بودم تا اینکه بضربت عبدالرحمن بن ملجم لعنت خدا بر او باد شهید شد و بمن وصیت كرد آنچه را كه تو باو وصیت كرده بودی چون خبر كشته شدن پدرم بمعاویه رسید زیاد زنازاده ملعون را با صد و پنجاه هزار مرد جنگی بكوفه فرستاد و او را امر كرده بود بگرفتن من و برادرم حسین و سایر برادران و اهل بیت من و شیعیان ما و دوستان ما و اینکه از ما بیعت بگیرد برای معاویه لعنت شده خدا و فرمان داده بود كه هرگاه سرپیچی كنند هر يك از ما از بیعت كردن او را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستد چون اينرا دانستم از معاویه كه چنین اراده ای را دارد از خانه خود بیرون آمدم و داخل مسجد جامع كوفه شدم برای نماز و بر منبر بالا رفتم و مردمان هم جمع شدند پس خدا را ستایش كردم و بر او ثنا گفتم و گفتم ای گروه مردمان خانه ها ویران شد و آثارها محو شد و شكیائیه ها كم شد و سوسه های دیوان و داوری خیانتكاران جای قراری باقی نگذارده در این ساعت بذات خدا قسم دلیلها روشن شد و نشانه ها تفصیل داده شد و مشكلها ظاهر شد و ما انتظار داشتیم تمامیت این آرا با تاویلش كه خدائیکه گوینده بزرگست فرمود نیست محمد گر فرستاده شده ای كه گذشتند پیش از او پیغمبرانی آیا اگر بمیدر یا كشته شود بر ميگردید بر عقبهای خودتان یعنی از دین او بیرون میروید و كسیكه برگردد بعقبهای خود و از دین بیرون رود هرگز ضرر نمیبرد خدا را چیزی و زود باشد كه پاداش دهد خدا سپاسگذاران را بذات خدا قسم كه جدّ من رسول خدا مرد و پدرم امیرمؤمنان كشته شد و شیطان و سوسه كننده ای فریاد كرد و شك را در دل های مردمان وارد نمود و صدازنده صدای فتنه را بلند كرد و شما مخالفت كردید حق را بسی عجب است از فتنه گر و كور و گنگ كننده ایكه بخواننده آن گوش داده نشود و ندا كننده آن جواب داده نشود و والی آن مخالفت كرده نشود فتنه ایست كه آشكار كرد كلمه نفاق و دورویی و دوزبانی را و بگردش در آورد پرچمهای مخالفت و دودستگی را و تجاهر بدشمنی كردند و حریص به آن شدند لشكرهای بیرون رفتگان از دین در میان شام و عراق خدا رحمت كند شما را بیائید بسوی روشن كردن و نور روشن بسیار روشن كننده و آقای بزرگی

که دارای کرامتهای پاکیزه است و او نوری است که خاموش نخواهد شد و حقی است که پنهان نخواهد ماند ایگروه مردمان از خواب غفلت بیدار شوید و مانند زن حمل دار چرت نزنید و از کلفت تیرگی بهره‌زید و کم همت نباشید قسم بآنخدائیکه دانه را شکافته و میشکافد و بندگانرا آفریده و میافریند و ردای بزرگی بر خود پوشیده که اگر گروهی از شما با دلهای صاف بسوی من قیام کنید و نیتهای شما خالص و بی شائبه باشد و نفاق نکنید و نیت افتراق نداشته باشید قدم با شمشیر جهاد میکنم البته البته و شمشیرها را بخون رنگین میکنم و نیزه‌ها را بخون میالایم و سمهای اسبان را خون آلود میکنم پس سخن بگوئید خدا شما را رحمت کند گویا دهنه سکوت بردهانهای ایشان زده شد و مرا اجابت نکردند مگر بیست نفر از ایشان که بپاخواستند از جمله ایشان سلیمان بن سرد و سه پسر جارود و عمرو پسر حمق خزائی و حجر بن عدی کندی و طرمح بن عطارد سعدی دهانی بن عروه سندسی و مختار بن ابی عبیده ثقفی و شداد پسر غیاب کاهلی و محمد بن عطارد باهلی و تمام این بیست نفر از قبیله همدان بودند پس گفتند ای پسر رسولخدا ما مالک نیستیم جز شمشیرها و جانهای خودمان را و ما در برابر تو و مطیعان فرمان توایم و از رأی تو روگردان نیستیم فرمان ده بآنچه که میخواهی من بطرف راست و چپ نگاه کردم غیر از ایشان دیگر احدی را ندیدم که با من همراه شود پس بایشان گفتم که من بجدّم رسولخدا تاسّی میکنم که خدا را بپنهانی بندگی میکرد و در آنروز سی و نه نفر با او بودند چون عدّه آنها بجهل نفر رسید و خدا عدّه آنها را بجهل کامل کرد با آن عدّه امر خدا را ظاهر کرد اگر عدّه من بقدر عدّه او شد جهاد میکنم در راه خدا حق جهاد را پس سر خود را بجانب آسمان بلند کردم و گفتم بارخدایا من دعوت کردم و بیم دادم و فرمان دادم و نهی کردم و آنها از جواب گفتن من غافل شدند و از یاری کردن من بازنشین کردند و از طاعت من تقصیر کردند و با دشمنان خدا یار شدند خدا فرو ریزد برایشان عذاب و شدّت و شکنجه خودت را که از ستمکاران ردّ نمیشود و از منبر بزیر آمدم و غلامان و خانواده خود را فرمان دادم که بارهای خود را بستند و از کوفه بطرف مدینه رهسپار شدم و این کار را جدّاه بعد از اینکه سایر امت را دعوت کردم و مخاطب ساختم پس از کشته شدن امیرمؤمنان کردم بآنچه که دعوت کرد ایشان را امیرمؤمنان بسوی آن و آنها را به آن مخاطب ساخت یا رسول الله و جاری کردم به آن سنت و روش تو را و سنتهای

امیرمؤمنان و روش او را در پند دادن و مدارا کردن و پاکیزه خطاب کردن و ترسانیدن از خدا و بیم دادن آنها از خشم خدا و میل دادن آنها برحمت و خشنودی خدا و درگذشتن و آمرزش او برای کسانی از ایشان بویفا کردن به پیمانی که خدا با آنها بست برای یاریکردن دین و همراه بودن با حق و ایستادگی کردن در برابر امر و نهی خدا پس دیدم نفسهای آنها بیمار و دلهایشان سخت و نیتهایشان فاسد است و بر دلهای ایشان غلبه کرده در آنوقت تا اینکه آمدند بنزد من و گفتند معاویه لشکر خود را شبانه در نواحی انبار و کوفه سیر داده و متوجه غارت کردن مسلمانان و کشتن بعضی از ایشان بدون اینکه کسی را کشته باشند و کشتن زنان و کودکان ایشان پس ایشانرا آگاه کردم باینکه با من بعهد خود وفا نمیکنند و مرا یاری نخواهند کرد و اراده آرام نشستن و جاوید ماندن در رفاهیت دارند و دوستی دنیا را در دل گرفته‌اند و آخرت را فراموش کرده‌اند پس گفتند پناه میبریم بخدا ای پسر رسولخدا که ما چنین باشیم که میگوئی بخواه از خدا که ما را پایدار بدارد و هدایت کند پس با ایشان پیادگان و لشکری فرستادم و بآنها شناساندم که ایشان معاویه را اجابت میکنند و پیمان و بیعت مرا میشکنند و بازی میکنند با

مقام کمی و تقلید از دنیاطلبی آنان میکنند و گمان میکنند که این کار را نخواهند کرد پس نگذشت احدی از آنها مرگ آنکه کرد آنچه را که خبر دادم به آن و رشوه معاویه را گرفت و پیروی از او کرد

درحالیکه پیش جنگ بود مخالفت کرد چون غارتگری معاویه در اطراف عراق زیاد شد آمدند با من مجدداً عهد بستند و تجدید بیعت کردند و با آنها از کوفه بمدائن رستم بکنار دجله معاویه دسیسه کرد و زید پسر سنان پسر برادر جریر بن عبدالله را مال و رشوه داد که مرا بکشد شبانه بیرون آمد و داخل خیمه من شد در حالیکه من مشغول نماز بودم و مردمان خوابیده بودند تبری بجان من انداخت بگردن فر رفت و ثابت ماند لشکر را بیدار کردم دیدند حربه در گلوی من ثابت مانده و در جنبش است در اعضای من آنها را بطلب زید فرمان دادم زید لعین بسمت شام فرار کرد و بسوی معاویه رفت و من مجروح برگشتم چون در میان من و امت تفرقه افتاد از کوفه بجانب مدینه بیرون رستم و یا جداه بسوی حرم تو آمدم و از معاویه و سایر ائمه و یاران آنها چیزهایی دیدم و از خدا میخوامم که مزد مرا ضایع نکند و مرا از صواب خود محروم ننماید پس از آن معاویه جعده دختر اشعث بن قیس ملعون را دسیسه کرد و صد هزار درهم باو داد و ضامن من شد که ده مزرعه باو بدهد و زهری برای او فرستاد و او مرا به آن زهر مسموم کرد و مردم و من کُتِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْجَزْءِ السَّادِسِ عَشَرَ مِنْ شَرْحِ النَّهْجِ لِابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ وَقَدْ

نقل عن ابی الفرج انه قال و كتب الحسن عليه السلام الى معاوية مع حرب بن عبدالله الازدي من الحسن بن علي أمير المؤمنين عليه السلام الى معاوية بن أبي سفيان سلام عليك فاني أحميد إليك الله المذی لا إله إلا هو أما بعد فإن الله جل جلاله بعث محمداً رحمة للعالمين و منه للمؤمنين و كافة للناس أجمعين لينذر من كان حياً و يحق القول على الكافرين فبلغ رسالات الله و قام بأمر الله حتى توفاه الله غير مقصّر و لا و ان و بعد أن أظهر الله به الحق و محق به الشرك و خصص به قريشاً خاصة و قال له إنه لذكر لك و لقومك فلما توفي تنازعت سلطانة العرب فقالت قريش نحن قبيلته و أسرته و أوليائه و لا يحل لكم أن تنازعونا سلطاناً محمداً و حقه

فَرَأَتْ الْعَرَبُ إِنَّ الْقَوْلَ مَا قَالَتْ قُرَيْشٌ وَإِنَّ الْحُجَّةَ فِي ذَلِكَ لَهُمْ عَلَى مَنْ نازَعَهُمْ أَمْرَ مُحَمَّدٍ فَأَنْعَمَتْ لَهُمْ وَسَلِّمَتْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ حَاجَجْنَا نَحْنُ قُرَيْشًا بِمِثْلِ مَا حَاجَّتْ بِهِ الْعَرَبُ فَلَمْ تُنْصَبْ فَمَا قُرَيْشٌ أَنْصَافَ الْعَرَبِ لَهَا إِنَّهُمْ أَخَذُوا هَذَا الْأَمْرَ دُونَ الْعَرَبِ بِالْأَنْصَافِ وَالْإِحْتِجَاجِ فَلَمَّا صَرْنَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَأَوْلِيَاءَهُ إِلَى مُحَاجَجَتِهِمْ وَطَلَبِ النِّصْفِ مِنْهُمْ بِأَعْدُونَا وَاسْتَوْلُوا بِالْإِجْتِمَاعِ عَلَيَّ وَظَلَمْنَا وَمُرَاغَمَتِنَا وَالْعَنْتَ مِنْهُمْ لَنَا فَالْمَوْعِدُ اللَّهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ النَّصِيرُ وَقَدْ كُنَّا تَعَجَّبْنَا لِتَوَثُّبِ الْمُتَوَثِّبِينَ عَلَيْنَا فِي حَقِّنَا وَسُلْطَانِ نَبِينَا وَإِنْ كَانُوا ذَوِي فَضِيلَةٍ وَسَابِقَةٍ فِي الْإِسْلَامِ وَأَمْسَيْنَا عَنْ مُنَازَعَتِهِمْ فَحَافَهُ عَلَى الدِّينِ أَنْ يَجِدَ الْمُنَافِقُونَ وَالْأَحْزَابُ مَعْمَرًا يَتْلُمُونَهُ بِنَا وَيَكُونُ لَهُمْ بِذَلِكَ سَبَبٌ إِلَى مَا أَرَادُوا مِنْ إِفْسَادِهِ فَالْيَوْمَ فَلَيْتَ تَعَجَّبَ الْمُتَعَجِّبُ مِنْ تَوَثُّبِكَ يَا مُعَاوِيَةَ عَلَى أَمْرِ لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ لَا بِفَضْلِ فِي الدِّينِ مَعْرُوفٍ وَلَا أَثَرٍ فِي الْإِسْلَامِ مَحْمُودٍ وَأَنْتَ ابْنُ حَرْبٍ مِنَ الْأَحْزَابِ وَابْنُ أَعْدَى قُرَيْشٍ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكِتَابَهُ وَاللَّهُ حَسْبِيكَ فَسْتَرَدَّ فَتَعَلَّمُ لِمَنْ عُنُقِي الدَّارَ وَاللَّهُ لِيَتَلَقَّيَنَّ عَنْ قَلْبِكَ رَبِّكَ ثُمَّ لَجَزَيْتَنِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَمَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ

ص: ۱۶۰

الْتَرَجُمَةُ در جزو شانزدهم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از ابوالفرج نقل کرده که گفت حسن علیه السلام نامه‌ای نوشت بمعاولیه و با حرب پسر عبدالله ازدی فرستاد بسوی او بدینمضمون از حسن بن علی امیرمؤمنان بسوی معاویه پسر ابی سفیان درود بر تو باد پس از آن ستایش میکنم بسوی تو خدائیرا که نیست خدائی جز او پس از حمد و ثنا بدرستی که خدائی که بزرگست جلال و بزرگواری او برانگیخت محمّد را تا رحمت باشد برای تمام جهانیان و متّی باشد برای مؤمنان و همه مردمان تا بیم دهد کسانیرا که زنده‌اند و ثابت کند کلمه عذاب را بر کفّار پس رسانید پیغامهای خدا را و قیام کرد بفرمان خدا تا اینکه خدا او را میرانید بدون اینکه تقصیری کرده باشد و در انجام فرمان او سستی نموده باشد و بعد از اینکه خدا حق را به او آشکار کرد و شرک را به او پاک کرد و مخصوص گردانید باو خصوص قریش را و به او گفت که این فضیلت برای یاد کردن تو و قوم تست پس چون حضرت پیغمبر وفات یافت عرب در سلطنت او با قریش نزاع کردند قریش گفتند که ما از قبیله او هستیم و از کسان اویم و دوستان او و حلال نیست بر شما که با ما در سلطنت محمّد نزاع کنید و در حق او سخن بگوئید پس عرب دیدند که حق در گفته قریش است و حجت ایشان بر عرب و کسانیکه با قریش منازعه میکنند در کار محمّد بجا و صحیح است حق را بقریش دادند و تسلیم ایشان شدند پس از آن ما با قریش محاجّه کردیم مانند آنچه عرب با آنها محاجّه کردند به آن و قریش بی انصافی کرد با ما و انصاف ندادند بما آنچنانکه عرب انصاف دادند به آنها و امر را از دست ما گرفتند برخلاف انصاف دادن و احتجاج کردن عرب پس هنگامیکه ما اهل بیت محمّد و دوستان او با قریش احتجاج کردیم و انصاف خواستیم ما را دور کردند و بر ما استیلا یافتند بر ستم کردن بر ما و ب خاک مالیدن بینیهای ما و بعضی از ایشان ما را لعن کردند و وعده انتقام از آنها با خدا است و او است ولیّ و یاریکننده و هراینه ما تعجب کردیم از قیام کردن قیام کنندگان بر ضرر و آزار ما در حق مخصوص بما و سلطنت پیغمبر ما با اینکه اهل بیت پیغمبر صاحبان فضیلت و برتری بودند و در اسلام سابقه داشتند مادست از منازعه با قیام کنندگان برداشتیم از ترس اینکه مبادا بر ضرر دین تمام شود و منافقان و حزبها راه طعن بیابند و در دین رخنه کنند بسبب ما و سبب شود که بکنند آنچه را اراده کردند از جهت فساد کردن در دین امروز هم باید تعجّب کند تعجّب کننده از حسب و خیر تو ای

معاویه بر ضرر امری که تو اهل آن نیستی نه فضیلت و برتری معروفی در دین داری و نه در اسلام اثر پسندیده‌ای گذارده‌ای تو پسر حرب و از احزابی و پسر دشمنترین قریشی نسبت به رسولخدا صلی الله علیه و اله و بکتاب خدا و خدا کفایت میکند تو را پس زود باشد که بر گردانیده شوی و بدانی که خانه عافیت از کیست و بذات خدا قسم هر آینه ملاقات خواهی کرد هنگام بازگشت پروردگار خود راه و جزا داده خواهی شد به آنچه که دستهای تو از پیش فرستاده و خدا ستم کننده در حق بندگان نیست إِنَّ عَلِيًّا لَمَّا مَضَى لِسَبِيلِهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ قُبُصٍ وَ يَوْمَ مَنْنَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْإِسْلَامِ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا وَ لَأَنِّي الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ فَاسْأَلُ اللَّهَ أَنْ لَا يُؤْتِنَا

فی

ص: ۱۶۱

الدُّنْيَا الزَّائِلَةُ شَيْئًا يَنْقُضِينَا بِهِ فِي الْآخِرَةِ مِمَّا عِنْدَهُ مِنْ كَرَامَتِهِ وَإِنَّمَا حَمَلَنِي عَلَى الْكِتَابِ إِلَيْكَ الْإِعْذَارُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي أَمْرِكَ وَ لَمَّا كَانَ فِي ذَلِكَ أَنْ فَعَلْتَهُ الْخَطَّ الْجَسِيمَ وَالصَّلَاحَ لِلْمُسْلِمِينَ فَدَعِ التَّمَادِي فِي الْبَاطِلِ وَادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ مِنْ بَيْعَتِي فَإِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ وَعِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ كُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ وَمَنْ لَهُ قَلْبٌ مُنِيبٌ وَاتَّقَ اللَّهُ وَدَعِ الْبَغْيَ وَاحْقِنِ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ فَوَاللَّهِ مَا لَكَ مِنْ خَيْرٍ فِي أَنْ تَلْقَى اللَّهَ مِنْ دِمَائِهِمْ بِأَكْثَرٍ مِمَّا أَنْتَ لَاقِيَهُ بِهِ وَادْخُلْ فِي السَّلَامِ وَالطَّاعِيَةِ وَلَا تَنَازِعِ الْأَمْرَ أَهْلَهُ وَمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْكَ لِيُطْفِئَ اللَّهُ النَّارَ بِذَلِكَ وَيَجْمَعَ الْكَلِمَةَ وَيُصْلِحَ ذَاتَ الْبَيْنِ وَإِنْ أَنْتَ آيَتُ الْإِلَهِيَّةِ فِي غَيْبِكَ سِرَّتْ إِلَيْكَ بِالْمُسْلِمِينَ فَحَاكُمْتُكَ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ أَلْتَرَجُمَهُ بَدْرَسِيكَهَ چُونِ عَلِي رَاهِ خُودِ رَا طِي كَرْدِ وَ كَشْتِهَ شَدِ (رحمت خدا بر او روزیکه روح او قبض شد و روزی که خدا

بر او منت گذارد با سلام آوردن و روزیکه برمی‌انگیزاند خدا او را و زنده میشود) مرا والی مسلمانان قرار داد که ولی امر باشم بعد از او پس از خدا میخواهم که نهدد بما چیزی را از دنیا که نابود شوندئه که بسبب آن در نزد او کاسته شود برای ما از کرامت او و جز این نیست که مرا وادار بنوشتن این نامه کرد بسوی تو عذرخواستن در آنچه در میان من و میان خدای غالب بزرگوار است در کار تو و اگر این کار را بکنی برای تست بهره بزرگ و صلاح برای مسلمانان پس واگذار لجاجت و دنبال باطل کشیدن را و داخل شو در آنچه مردمان در آن داخل شدند از بیعت کردن با من زیرا که تو میدانی که من سزاوارترم با این کار خلافت از تو نزد خدا و نزد هر بازگشت کننده نگهدارنده و کسی که دل او بسوی خدا اقبال دارد و پرهیز از خدا و دست از

ص: ۱۶۲

گمراهی بردار و حفظ کن خون مسلمانان را بذات خدا قسم خیری برای تو نیست در اینکه خدا را ملاقات کنی از جهت خونهای ایشان به یثتر از آنچه ملاقات کنی بسبب آن او را و داخل در سلم و سازش شود و فرمان برادرش و در امر خلافت و امر در این میانه اصلاح شود و اگر تو سرپیچی کنی و دنباله گمراهی خود را بگیری با مسلمان بسوی تو می‌آیم و با تو محاکمه می‌کنم تا اینکه خدا در میان ما داوری کند و او بهتر از همه داوری کنندگانست (ابوالفرج در مقاتل الطالبین اینخطبه را نیز نقل نمود) و من کتبه علیه السلام کتاب معادن الحکمه للعلامه المحقق علم الهدی محمد بن المحسن المرتضی الکاشانی الملقب بالفیض عن کتاب ارشاد القلوب للشیخ حسن بن محمد الدیلمی قال لما بلغ معاویه بن ابی سفیان وفاة امیر المؤمنین علیه السلام و بیعه الناس ابنه الحسن علیه السلام دس رجلا من حمیر الی الکوفه و رجلا من بنی القین الی البصره لیکتبا الیه بالاجبار و یفسد علی الحسن علیه السلام الامور فعرف ذلك الحسن علیه السلام فامر باستخراج القینی (وفی الارشاد و البحار باستخراج الحمیری) من بنی سلیم فاخرج و ضربت عنقه و کتب الحسن علیه السلام الی معاویه اما بعد فانک دسست

الرَّجَالَ لِلْأَحْتِيَالِ وَالْأَغْتِيَالِ وَ أَرْضَيْدَتِ الْعُيُونِ كَأَنَّكَ تُحِبُّ اللَّقَاءَ وَ مَا أَشُكُّ فِي ذَلِكَ فَتَوَقَّعْهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ بَلَّغْنِي أَنَّكَ سَمَّيْتَ بِمَا لَمْ يَسْمِيَنَّ بِهِ ذُو حِجْبِي وَ أَنَا مَثْلُكَ فِي ذَلِكَ كَمَا قَالَ الْأَوَّلُ (وَ فِي الْبِحَارِ كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ)
فَقُلْ لِلَّذِي يَبْغِي خِلَافَ الَّذِي مَضَى *** تَزُودُ لِلْآخِرَى مِثْلَهَا فَكَانَ قَدْ
فَانَا وَ مَنْ قَدْ مَاتَ مِنَّا لَكَ الَّذِي *** يَزُوحُ فَيَمْسِي فِي الْمَبِيتِ لِيَعْتَنِي

قوله فكانت قد ای فكان قد نزلت او جاءت و حذف مدخول قد شایع التَّرجُمَةُ در کتاب معادن الحکمه تألیف علم الهدی محمد فرزند محمد محسن فیض کاشانی صاحب تفسیر صافی و کتاب وافی و غیر آنها از کتاب ارشاد القلوب حسن بن محمد دیلمی (جزء دوم) روایت کرده که گفت چون خبر فوت امیر المؤمنین علیه السلام بمعاویه رسید و اینکه مردمان با پسر او حسن علیه السلام بیعت کردند بحیله و مکر مردی از قبیله حمیر را بکوفه فرستاد و مردی از پسران قین را ببصره فرستاد بعنوان جاسوسی که خبرها را باو برسانند و فساد کنند در کارهای حسن علیه السلام حسن علیه السلام فهمید فرمان داد بیرون کردن قینی (بنا بر روایت ارشاد امر فرمود باخراج حمیری از نزد حجاج در کوفه پس او را بیرون کردند و گردن او را زدند و نوشت ببصره که قینی را بیرون کنند که از قبیله بنی سلیم بود او را هم از بصره بیرون کردند و گردن او را زدند

و حسن علیه السلام نامه‌ای نوشت بمعاضه باینمضمون امّا بعد تو دسیسه و مکر کردی و مرد اینرا از روی حيله و فریب بعنوان جاسوسی فرستادی مانند اینست که دوست میداری ملاقات جنگی را و من تردید ندارم در اینکار پس انتظار آنرا داشته باش و بمن خبر رسید که تو شماتت کرده‌ای بچیزی که صاحبان عقل بآن شماتت نمیکنند و ز این نیست که مثل تو آنچنان است که مرد اول گفته (بنابر خبر ارشاد شاعر گفته) پس بگو برای آنکسی گمراه میشود و میل میکند برخلاف آنچه که گذشته است توشه برای عالم دیگر بردار مانند او بنحویکه گویا مرگ آمده است زیرا که ما و کسانی که از ما میمیرند مانند کسی هستند که روزی را بشب رسانند و بیتوته کنند تا صبح شود مؤلف حقیر گوید این نامه را ابن ابی الحدید در شرح بر نهج البلاغه و شیخ مفید در ارشاد و ابوالفرج در مقاتل الطالبین و دیگران نیز روایت کرده‌اند و من کتبه علیه السلام علل الشرایع للصدوق ره فی باب ۱۶۰ ص ۲۱۰ طبع قم قال السبب الدّاعی للحسن صلوات الله علیه الی موادعة معاویة و ما هو و کیف هو دسّ معاویة الی عمرو بن حریث و الاشعث بن قیس والی حجر (حرّ) بن الحجر و شبت بن ربیع دسیساً فرد کلّ و احد منهم بعین من عیونه

أنتک ان قتلت الحسن بن علیّ (علیه السلام) فلک مأتا الف درهم و جند من اجناد الشام و بنت من بناتی فبلغ الحسن علیه السلام ذلك فاستلام و لبس درعاً و کفرها و کان یحترز و لا یتقدّم للصلوة بهم الا کذلک فرماه احدهم فی الصلوة بهم فلم یثبت فیہ لما علیه من اللامة فلما صار فی مظلم ساباط ضربه احدهم بخنجر مسموم فعمل فیہ الخنجر فامر علیه السلام ان یعدل به الی بطن جریحی (و فی نسخه حریجی بتقدیم الحاء المهملة علی الجیم و فی البحار جویحی) و علیها عمّ لمخاربن ابی عبیده مسعود بن قیلة فقال المختار لعمه فهّموا بقتل المختار فتلطّف عمّه لمسئله الشیعة بالعفو عن المختار ففعلوا (وفی بعض النسخ فعفوا) فقال الحسن علیه السلام ویلکم و الله انّ معاویة لا ینفی لآخید منکم بما ضامنّه فی قتلی و ائی اظنّ انی ان وضعت یدی فی یده فأسألّمه لم یتزکنی اذین لمدین جدی صلی الله علیه و اله و انی اقدر ان أعبد الله و حدی و لکنی کأنی أنظر الی أبناءکم واقفین علی أبواب أبناءهم یتسّفونهم و یتسطعونهم بما جلعه الله لهم فلا یتسّفون و لا یتطمعون فبعداً و سحفاً لما کسبتہ ایدیکم و سیعلم الذین ظلّموا

أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ فَجَعَلُوا يَعْتَدِرُونَ بِمَا لَا عُدْرَ لَهُمْ فِيهِ (الْتَرَجِمَةُ) در کتاب علل الشرایع چنین نقل کرده که حيله کرد معاويه با عمرو پسر حريث و اشعث پسر قيس و حجر پسر حجر و شبت پسر ربعی چنین حيله‌ای که هر يك از آنها را جدا جدا خواست بجاسوسی که از جمله جاسوسان او باشد و به او گفت که اگر حسن بن علی علیهما السلام را کشتی دویست هزار درهم و ریاتسی از لشکرهای شام را بتو میدهم با یکی از دخترهایم این خبر بحسن علیه السلام رسید پس آنحضرت زره در زیر لباس خود پوشید و مستور میداشت و پرهیز میکرد و بنماز حاضر نمیشد با ایشان مکر با زره پوشیده پس یکی از آنها تیری بجانب آنجناب افکند چون زره پوشیده بود به او کارگر نشد چون در ساباط مدائن رفت در تاریکی یکی از آنها خنجر زهر آلودی بآنحضرت زد خنجر در او کارگر شد پس راه خود را برگردانید و امر کرد عدول دهند راه را بطرف وادی یا طائفه جریحی که عموی مختار بن ابی عیبده مسعود پسر قیله در آنجا بود پس مختار بعموی خود گفت یا تا حسن را بگیریم و تسلیم معاویه کنیم تا حکومت عراق را برای ما قرار دهد شیعیان از گفته مختار ترسیدند که مبادا عموی خود را بگفته خود همراه کند همت بر

کشتن مختار گماشتند عموی او بمهربانی و ملاطفت از شیعیان عفو او را درخواست کرد و آنها او را عفو کردند پس حسن علیه السلام فرمود وای بر شما بذات خدا سوگند که معاویه با هیچیک از شما وفا نخواهد کرد در آنچه که ضامن شده در کشتن من بشما بدهد و گمان من اینست که اگر من دست خود را در دست او گذارم و با او مدارا کنم نمیگذارد که من بدین جدم صلی الله علیه واله باقی بمانم و من توانائی دارم که بتنهائی خدا را بندگی کنم ولیکن گویا میبینم که پسران شما درب خانهای پسران ایشان بایستند و از آنها آب و طعام بخواهند که خدا برای آنها قرار دادنه نه بایشان آب دهند و نه طعام دهند پس برای شما است دوری از رحمت خدا و هلاکت بعلت آنچه که کسب کرده است دستهای شما و زود باشد که بدانند آنکسانیکه ستم کردند که بچه جائی بازگشت میکنند و عذرخواهی کنند بچیزی که برای آنها عذری نباشد در آن فکتب الحسن من فوره ذلک الی معاویه اَمَا بَعْدُ فَإِنَّ خَطِيبِيْ اَنْتَهِيْ اِلَى الْيَاسِ مِنْ حَقِّ اَحْيِيهِ وَ بَاطِلِ اُمِيَّتِهِ وَ خَطِيبُكَ خَطْبٌ مِّنْ اَنْتَهِيْ اِلَى مُرَادِهِ وَ اَنْتِيْ اَعْتَزَلُ هَذَا الْاَمْرَ وَ اَخْلِيهِ لَكَ وَ اِنْ كَانَ تَخْلِيْتِيْ اِيَّاهُ شَرًّا لَكَ فِي مَعَادِكَ وَ لِي

شُرُوطُ اَشْرُطُهَا لَا تَبْهَطُنْكَ اِنْ وَفَيْتِ لِي بِهَا بَعْهِدٍ وَلَا تَخَفِ اِنْ عَدَدْتِ وَ كُتِبَ الشَّرْطُ فِي كِتَابِ اٰخِرٍ فِيهِ يَمِيْنُهُ بِالْوَفَاءِ وَ تَرَكَ الْعَدْرَ وَ سَتَنْدِمُ يَ اَمْعُوِيَّةُ كَمَا نَدِمَ غَيْرُكَ مِمَّنْ نَهَضَ فِي الْبَاطِلِ اَوْ قَعَدَ

عَنْ الْحَقِّ حِينَ لَمْ يَنْفَعِ النَّدْمُ وَالسَّلَامُ (الْتَرَجُمَةُ) پس حسن علیه السّلام بفوریت خود نامه نوشت بسوی معاویه بدین مضمون اما بعد بدرستی و راستی امر بزرگی در نظر داشتیم انجام آن را بنا امید می‌نتهی شد و آن امر زنده کردن حق و میرانیدن باطل بود و اما امر مکروه بزرگی که تو در خاطر داشتی امر کسی است که منتهی بمراد او شود و من برکنار می‌شوم از این کار و آنرا بتو وامیگذار هرچند واگذاردن آن بتو بد است برای تو در هنگام بازگشتن تو در قیامت و برای من شرطهایی است که با تو شرط می‌کنم که اگر با من وفا کنی تو را سنگین بار نمی‌کنند و بمشقت نمی‌اندازد البته و اگر کینه‌ورزی کنی و به آن عهد وفا نکنی سنگینی آن از تو برداشته نخواهد شد همچنانکه اگر وفا کنی بر تو سنگین نخواهد شد و آن شرطها در نام دیگری با قید سوگند بویفا کردن و ترک کینه‌توزی نوشته شده و زود باشد ای معاویه که پشیمان خواهی شد همچنانکه کسیانیکه بباطل قیام کردن و از حق بازنشستند پشیمان شدند هنگامی که پشیمانی برای آنها سودی نداشت و السّلام قال الصّدوق رَحِمَهُ اللهُ بعد نقل الكتاب فی العلل - فان قال قائل من هو النادم الناهض و النادم القاعد قلنا هذا الزّبير ذكّره

امیر المؤمنین صلوا الله علیه ما ایقن بخطاء ما اتاه و باطل ما قضاه و بتاویل ما عزاه فرجع عنه الفهقري ولو و فی بما کان فی بیعتہ لمانکتہ ولکنّہ ابان ظاهرا الندم و السّریرة الی عالمها و هذا عبد الله بن عمر بن الخطّاب روی اصحاب الاثر فی فضائله انه قال مهما اسی علیه من شیء اسفی علی انّی لم اقاتل الفئّة الباغیة مع علیّ فهذا ندم القاعد و هذه عاشیة روی الزّواة أنّها لَمّا أنّبها مؤنّب فیما اتته قالت قضی القضاء و جفّت الاقلام و الله لو کان لی من رسول الله عشرون ذکرا کلّهم مثل عبدالرحمن بن الحارث بن هشام فنکلتهم بموت و قتل کان ایسر علیّ من خروجی علیّ و مسعی التی سعیت فالی الله اشکولا الی غیره و هذا سعد بن ابی وقاص لَمّا انهی الیه انّ علیا صلوات الله علیه قتل ذا التّدیة اخذه ما قدّم و ما اخر و قلق و نزع و قال و الله لو علمت انّ ذلک کذلک لمشیت الیه و لو حبوا و لَمّا قدم معاویة دخل الیه سعد و قال له یا ابا اسحق ما الذی منعک ان تعین علی الطلب بدم الامام المظلوم فقال کنت اقاتل معک علیا و قد سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله یقول انت منّی بمنزلة هرون من موس فقال انت سمعت هذا من رسول الله صلی الله علیه و اله قال نعم و الاصمنا

قال الان انت اقل عذرا فی العقود عن التّصره فوالله لو سمعت هذا من رسول الله ما قاتلته و قد احوال فقد سمع رسول الله صلی الله علیه و اله یقول لعلیّ علیه السّلام اکثر من ذلک فقاتله و هو بعد مفارقتہ للدنیا یلعنه و یشمه و یری ان ملکه و ثبات و ثبات قدرته بذلک الّا أنّه اراد ان یقطع عذر سعد فی القعود عن نصره و الله المستعان

الْتَرَجْمَةُ صدوق رحمه الله در کتاب علل الشرایع بعد از نقل این نامه فرموده که اگر گوینده‌ای بگوید آنکسی که قیام کرد و پشیمان شد و آنکسی که قیام نکرد و پشیمان شد کیست میگوئیم قیام کننده زیبر بود که امیرمؤمنان او را یادآوری کرد بچیزی که یقین کرد کار خطائی مرتکب شده و بر باطل حکم کرده و عذر خروج خود را نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و اله و تاویل برخلاف کرده و دانسته از علی علیه السلام برگشته اگر بیعت خود را با او شکسته بود این خطا از او محو میشد ولیکن در ظاهر اظهار ندامت کرد و باطل او را خدا عالم است و اما عبدالله پسر عمر پسر خطاب صاحبان خیر در فضیلت او چنین روایت کرده‌اند که هر وقت محزون میشد از چیزی میگفت اندوه من برای اینست که با علی با گروه گمراهان قتال نکردم اینست پشیمانی آنکه نشست و قیام نکرد و دیگر عایشه بود که هرگاه ملامت کننده‌ای او را ملامت میکرد در کاری که از او سرزد میگفت قضائی بود گذشت و قلمها خشک شد بذات خدا سوگند اگر رسول خدا صلی الله علیه و اله برای من ده پسر بود مثل عبدالرحمن پسر حارث پسر هشام و بعزای آنها می‌نشستم و بمرگ و کشته شدن آنها شیون میکردم برای من آسان‌تر بود از اینکه بر علی خروج کنم و از این کوششی که کردم بخدا شکایت میکنم و بغیر او شکایت نمیکنم و دیگر سعد پسر ابی وقاص بود که وقتی باو خبر رسید که علی صلوات الله علیه ذوالثدیه را کشت از آنچه که از پیش گذشته بود و آنچه که در عقب واقع شد اضطراب و غضب و سبکی باو دست داد و گفت بذات خدا سوگند که اگر این طور میدانستم بچهار دست و پا بسوی او میرفتم و چون سعد بمعاویه وارد شد و گفت او را که ای ابا اسحق تو را چه مانع شد از اینکه مرا یاری کنی در طلب خون امام مظلوم گفت من با تو با علی قتال میکردم و حال آنکه از پیغمبر صلی الله علیه و اله شنیدم که میفرمود یا علی تو از من بمنزله هارونی از موسی معاویه گفت تو این سخن را از رسول خدا شنیدی گفت آری و اگر دروغ بگویم کر شود گوشهای من معاویه گفت اکنون که قیام نکردی در نشستن عذر تو کمتر است از یاری کردن بذات خدا قسم اگر من این سخن را از پیغمبر شنیده بودم با او قتال نمیکردم- این سخن را از روی حيله گفت و حال آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و اله در حق علی بیشتر از اینها شنیده بود و با او قتال کرد و پس از مفارقت او از دنیا او را لعن میکرد و دشنام میگفت و قدرت و ثبات ملک خود را در آن میدید و باین سخن که با سعد گفت میخواست

عذر سعد را از نشستن و یاری نکردن قطع کند از خداست طلب یاری قَالَ الصَّدُوقُ رَحِمَهُ اللهُ فَانْ قَالَ قَاتِلْ لِحَمَقِهِ وَ خَرَقَهُ فَانْ عَلِيْنَا نَدَمَ مِمَّا كَانَ مِنْهُ مِنَ التَّهْوُوسِ فِي تَلْكَ الْأُمُورِ وَ اِرَاقَهُ تَلْكَ الدَّمَاءِ كَمَا نَدَمُوا هُمْ فِي التَّهْوُوسِ وَ الْعُقُودِ قِيلَ كَذِبٌ وَ اِحْتَلَتْ لِأَنَّهُ فِي غَيْرِ مَقَامٍ قَالَ أَنَّى قَلْبُتْ أَمْرِي وَ أَمْرُهُمْ ظَهَرَ الْبَطْنِ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا قِتَالَهُمْ أَوْ الْكُفْرَ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ أَلِهِ وَ قَدْ رَوَى عَنْهُ أَمْرُتْ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَ رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ مِنْ ثَمَانِيَةِ عَشْرٍ وَجْهًا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ أَلِهِ أَنْكَ تَقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَ لَوْ أَظْهَرَ نَدَمًا بِحَضْرَةِ مَنْ سَمِعُوا مِنْهُ هَذَا وَ هُوَ يَرُويهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ

علیه واله لكان مکذّبا فيه نفسه و كان فيهم المهاجرون كعمّار و روى عمّار و الانصار كابي الهيثم و ابى ايّوب و دونهما فان لم يتحرّج و لم يتورّع عن الكذب على من كذب عليه تبوء مقعده من النار استحيى من هرلاء الاعيان من المهاجرين و الانصار و عمّار الذى يقول النبى صلى الله عليه و اله عمّار مع الحقّ مع عمّار يدور معه حيث دار يحلف جهد ايمانه و الله لو بلغوا بنا قصابات هجر لعلمت انا على الحقّ و أنّهم على الباطل و يحلف أنّه قاتل رايته الذى احضرها صفّين و هى التى احضرها يوم احد و الاحزاب و الله لقد قاتلت هذه الرّايه اخر اربع مرّات و الله ما هى عندى با هدى من الاولى و كان يقول أنّهم اظهروا الاسلام و اسرّوا الكفر حتّى وجدوا عليه اعوانا ولو ندم علىّ عليه السّلام بعد قوله امرت ان اقاتل النّاكثين و القاسطين و المارقين لكان من مع علىّ يقول كذبت على رسول الله صلى الله عليه واله و اقراره بذلك على نفسه و كانت الامه الزبير و عاشيه و خربهما و علىّ و ابوايّوب و حزيمة بن ثابت و عمّار و اصحابه و سعد بن عمرو اصحابه فاذا اجتمعوا جميعاً على النّدم فلا بدّ من ان يكون اجتمعوا على ندم من شىء فعلوه و ودّوا انهم لم يفعلوه و انّ الفعل الذى فعلوه باطل فقد اجتمعوا على الباطل و هم الامه التى لا تجتمع على الباطل او اجتمعوا على النّدم من ترك شىء لم يفعلوا و ودّوا أنّهم فعلوه فقد جتمعوا على الباطل بتركهم جميعاً الحقّ و لا بدّ من ان يكون النبى صلى الله عليه واله حين قال لعلىّ عليه السّلام انك تقاتل النّاكثين و القاسطين و المارقين كان ذلك من النبى صلى الله عليه واله خيرا و لا يجوز ان لا يكون ما اخبر الّا بان يكذب المخبر او يكون امره بقتالهم فتركه للأيتام بما امر به عنده كما قال علىّ عليه السّلام أنّه كفر التّرجمه پس اگر گوینده‌ای از روى جهل و نادانى بگوید که على عليه السّلام هم از آنچه از او سرزد از قیام و قعودی که در این کارها کرد و خونهای که ریخت مانند آنها که از قیام و قعود خود پشیمان شدند پشیمان شد (در جواب) باو گفته میشود دروغ گفتی و حيله کردی زیرا که او در هر مقامی میگفت که من کارهای خودم و کارهای ایشانرا پشت و رو کردم راهی نیافتم مگر اینکه یا باید با آنها قتال کنم یا کافر شوم بآنچه که محمد صلى الله عليه واله آورده و از روى تحقیق از او روايت شده که گفته است من مأمور شدم بقتال با شکنندگان بيعت يعنى طلحه و زبير و اصحاب جمل و با قاسطين که معاويه و اصحاب

او باشند در صفّين و با مارقين که خوارج نهروان باشند و اين حديث به هجده طريق از پيغمبر صلى الله عليه واله روايت شده که (يا على) تو با ناکثين و قاسطين و مارقين قتال میکنی اگر اظهار پشیمانی میکرد در حضور آنهايکه شنيدند اين سخن را از او و او روايت میکرد آنرا از پيغمبر صلى الله عليه واله هر آينه نفس خود را تکذيب کننده بود و کسانيرا که در ميانه مهاجرين بودند مانند عمّار و روايت کرده است اين حديث را عمّار و انصار مانند ابى هيثم و ابى ايّوب و غير اين دو نفر پس اگر

گناهی بر خود نمیدانست و پرهیز نمیکرد از دروغ بستن بر کسی که دروغ بندنده بر او جایگاه نشیمن او در آتش است حیا میکرد از آنجماعت بزرگان از مهاجرین و انصار و عمار که پیغمبر صلی الله علیه واله در حق او فرموده عمار با حق است و حق با عمار دور میزند او با حق هر کجا که دور زند سوگند یاد میکند سخت ترین سوگندهای خود را و بذات خدا قسم یاد میکند که اگر بما برسدینهای حجر که از بلاد یمن است هر آینه میدانم که من بر حقم و آنها بر باطلند و سوگند یاد میکند که او با پرچم معاویه در صفین قتلا کرده و این همان رایتی بود که معاویه در روز احد حاضر کرده بود و در روز احزاب (میگوید) بخدا قسم که مقاتله کردم با این رایت تا آخر چهار مرتبه و بذات خدا قسم که نزد من این رایت بهدایت نزدیکتر نیست از رایت اول و (عمار) میگفت که آنها اسلام را ظاهر کردند و کفر خود را پوشانیدند تا وقتیکه یارانی برای خود یافتند و اگر علی علیه السلام از کرده خود پشیمان میشد پس از آنکه میگفت من مأمورم بقتال با ناکثین و قاسطین و مارقین هر آینه کسانی که با علی بودند میگفتند علی دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه واله بسته و اقرار او بر ضرر خود او بود و زیبر و عایشه و گروه

انها و علی و ابویوب و خزیمه بن ثابت و عمار و یاران او و سعد بن عمرو اصحاب او همه امت بودند پس هر گاه همه ایشان اجتماع میکردند بر ندامت و پشیمانی لابد اجماعاً نام بودند از آنچه کرده‌اند و دوست داشتند که نکرده باشند و آن کاریکه کرده‌اند باطل بود پس نتیجه این میشود که اجتماع آنها بر باطل بوده و اینها امتی هستند بر باطل جمع نمیشوند یا اینکه اجتماع بر ندامت و پشیمانی کرده‌اند از جهت ترک کردن آنچه را که نکرده‌اند و دوست داشتند که کرده باشند در اینصورت نیز اجتماع بر باطل کرده‌اند بواسطه و سبب ترک کردن همه آنها حق را پس ناچار است از اینکه امر چنین باشد که پیغمبر صلی الله علیه واله هنگامیکه بعلی علیه السلام فرموده که تو با ناکثین و قاسطین و مارقین قتال میکنی این خبر از پیغمبر صلی الله علیه واله رسیده و جایز نیست که گفته شد نرسیده و خبریکه داده واقع نمیشود جز اینکه خبر دهنده که پیغمبر است تکذیب کرده شود یا اینکه امر او بقتال با ایشان باید انجام شود پس ترک پذیرفتن امر پیغمبر آنچه که او را امر کرده چنانچه علی علیه السلام فرموده آن کیفر است قال الصّدوق رَحِمَهُ اللهُ فان قال قائل ان الحسن علیه السلام اخبر بانه حقن دماء انت تدعی ان علیا كان مأموراً باراقتها و الحقن لما امر الله و رسوله باراقتها من الحاقن عصیان قلنا ان الامه التي ذكر الحسن علیه السلام امتان و فرقان و طائفتان هالكه و ناجیه و باغیه و مبغی علیها فاذا لم یکن حقن دماء المبغی علیها لایحقن دماء الباغیه لأنهما اذا اقتتلا و لیس للمبغی علیها قوام بازالہ الباغیه حقن دم المبغی علیها و اراقظ دم الباغیه مع العجز عن ذلك اراقه لدم المبغی علیها التّرجمه پس اگر گوینده‌ای بگوید که حسن علیه السلام خبر داد باینکه حفظ کردن خونی که تو مدعی هستی که علی ماهرور

بود بریختن آن و حفظ کردن خونی که خدا و رسول او امر بریختن آن کرده‌اند از حفظ کننده آن گناه است میگوئیم امّیتی که حسن علیه السلام ذکر کرده دو اّمّتند و دو فرقه و دو طائفه که یکی از این دو هلاک شونده و دیگری نجات یابنده است یکی ظالم و دیگری مظلوم است پس هر گاه حفظ کردن خون مظلوم بحفظ کردن خون ظالم نباشد که هر گاه دو دسته با هم قتال کنند و مظلوم نمیتواند برای نابود کردن ظالم مقاومت کند حفظ خون مظلوم و ریختن خون ظالم با عجز و ناتوانی از نابود کردن ظالم بسبب ریختن خون مظلوم خواهد بود لا-غیر و این از همان جهت است قَالَ الصَّدُوقُ رَحِمَهُ اللهُ فَاِنْ قَالَ فَمَا الْبَاغِي عِنْدَكَ اَمُّوْنِ اَوْ كَافِرٍ اَوْ اَلْمُؤْمِنِ وَ اَلْكَافِرِ قُلْنَا اِنْ الْبَاغِي هُوَ الْبَاغِي بِاِجْمَاعِ اَهْلِ الصِّيْلُوْةِ وَ سَمَاهِمِ اَهْلِ الْاِرْجَاءِ مُؤْمِنِيْنَ مَعَ تَسْمِيَّتِهِمْ اَيَّاهُمْ بِالْبَاغِيْنَ وَ سَمَاهِمِ اَهْلِ الْوَعِيْدِ كَفَّارًا مُشْرِكِيْنَ وَ كَفَّارًا غَيْرِ مُشْرِكِيْنَ كَالَاِبَاضِيَّةِ وَ الزِّيْدِيَّةِ وَ فَسَاقَا خَالِدِيْنَ فِي النَّارِ كَوَاصِلِ وَ عَمْرٍ وَ مُنَافِقِيْنَ خَالِدِيْنَ فِي الدَّرَكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ كَالْحَسَنِ وَ اَصْحَابِهِ فَكُلُّهُمْ قَدْ اَزَالَ الْبَاغِي عَمَّا كَانَ فِيهِ قَبْلَ الْبَغْيِ فَاخْرَجَهُ قَوْمٌ اِلَى الْكُفْرِ وَ الشِّرْكِ كَجَمِيْعِ الْخَوَارِجِ غَيْرِ الْاِبَاضِيَّةِ وَ اِلَى الْكُفْرِ وَ الشِّرْكِ كَالَاِبَاضِيَّةِ وَ الزِّيْدِيَّةِ وَ اِلَى

الْفِسْقِ وَ النِّفَاقِ وَ اَقْلٍ مَا حَكَمَ عَلَيْهِمْ اَهْلُ الْاِرْجَاءِ اِسْقَاطِهِمْ مِنَ السُّنَنِ وَ الْعِدَالَةِ وَ الْقَبُولِ اَلْتَّرْجُمَةُ پَسِ اِگَر بگوید که باغی در نزد تو چیست آیا مؤمن است یا کافر یا نه مؤمن است و نه کافر میگوئیم باغی باهباغ اهل نماز باغی است یعنی گمراه و طایفه مرجبه با اینکه آنها را باغی مینامند مؤمن مینامد و فرقه وعیدیّه آنها را کافر مشرک و کافر و غیر مشرک نامیده‌اند مانند فرقه اباضیه و زیدیّه و اصل و عمر آنها را فساق جاوید در آتش میدانند و مانند حسن و اصحاب او آنها را جاوید در درک اسفل از آتش میدانند پس همه ایشان دور میکنند باغی را از آنچه که در آن است پیش از گمراهی گروهی او را کافر و مشرک میدانند مانند همه خوارج بجز اباضیه و اباضیه و زیدیه آنها را کافر غیر مشرک میدانند و گروهی فاسق و منافق میدانند و کمتر چیزی که در حق آنها حکم کرده میشود و مرجبه در حق آنها میگویند اینست که اسقاط میکنند آنها را از سنتها و عدالت و پذیرفتن توضیح بعضی از لغات اهل ارجاء و مرجبه فرقه‌ای از مخالفین اند که اعتقادشان اینست که با ایمان داشتن گناه ضرری نمیرساند چنانچه طاعت با کفر نفع نمیدهد و آنها را اهل رجاء و مرجبه برای این گفته‌اند که خدا تاخیر میاندازد عذاب کردن آنها را بر گناهان ارجاء بمعنی آخر میباشد و اباضیه بکسره همزه فرقه‌ای از خوارجند که نسبت داده شدند بعبدالله بن اباض یمتمی و زیدیّه طایفه‌ای از شیعه هستند که زید بن علی را امام میدانند قَالَ الصَّدُوقُ رَحِمَهُ اللهُ فَاِنْ قَالَ فَاِنْ اَللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ سَمِيَ الْبَاغِي مُؤْمِنًا فَاَقْلٌ عَزَّوَجَلَّ وَ اِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَقْتَلَوْا فَجَعَلَهُمْ مُؤْمِنِيْنَ قُلْنَا لَا بَدَّ مِنْ اِنَّ الْمَأْمُورِ بِالْاِصْلَاحِ بَيْنَ الطَّائِفَتَيْنِ الْمُقْتَتَلَتَيْنِ

كان قبل اقتتالهما عالماً بالباغية منهما او لم يكن عالماً بالباغية منها فان كان عالماً بالباغية منهما كان مأموراً بقتالها مع المبعی عليها حتى تفتی الى امر الله و هو الرجوع الى ما خرج منه بالبعی و ان كان المأمور بالاصلاح جاهلاً بالباغية و المبعی عليها فأنه كان جاهلاً بالمؤمن غير الباعی و المؤمن الباعی و كان المؤمن غير الباعی عرف بعد الثبوت و الفرق بينه و بين الباعی مجمعا من اهل الصلوة على ايمانه لاختلاف بينهم في اسمه و المؤمن الباعی بزعمك مختلف فيه فلا يسمى مؤمناً حتى بجمع على انه مؤمن كما اجمع على انه باغ فلا يسمى الباعی مؤمناً الا باجماع اهل الصلوة على تسميته مؤمناً كما اجمعوا عليه و على تسميته باغياً التَّرجمة پس اگر بگویند که خدای عزوجل باغی را مؤمن نامیده و فرموده است و اگر دو طائفه از مؤمنین قتال با یکدیگر کنند پس خدا ایشانرا مؤمن قرار داده میگوئیم چاره‌ای نیست از اینکه مدمور باصلاح در میان دو طائفه‌ای که با همدیگر قتال میکنند پیش از قتال کردن آنها با یکدیگر میدانسته است که کدام یک از این دو طائف گمراه و ظالمند یا نمیدانسته کدام یک گمراه و ظالمند اگر میدانسته است که باغی کدام یک از ایندو است مأمور

میباشد بقتال آنها بهمراهی کسانی که بر آنها ظلم شده تا برگردد بسوی فرمان خدا و آن بازگشت او است بسوی آنچه‌ای که از آن بیرون رفته بسبب گمراهی و اگر آنکه مأمور باصلاح است ظالم و مظلوم را نمیشناسد و نمیداند و مؤمن غیر ظالم و گمراه را نمیداند کدام است و مؤمن گمراه را هم نمیداند کدام است مؤمن غیر ظالم و گمراه بعد از تبیین شناخته شود و فرق میان مؤمن و گمراه باین شناخته شود که مؤمن غیر گمراه کسی است که اهل نماز اجماع بر مؤمن بودن او کنند بعلة اختلافی که در نام بین ایشان است و مؤمن ظالم گمراه بزعم تو در آن اختلاف است پس میگوئیم مؤمن نامیده نمیشود مگر کسیکه اجماع شود بر اینکه او مؤمن است همچنانکه بر غیر مؤمن اجماع شود که باغی و گمراه است پس مؤمن مؤمن نیست مگر باجماع اهل نماز در ایمان او و باغی هم باغی نیست مگر باجماع ایشان در باغی نامیدن او قال الصّدوق رَحِمَهُ اللهُ فان قال فان الله عزوجل سمی الباعی للمؤمنین اِخا و لا یكون اِخ المؤمنین الا مؤمناً قیل اِخلت و باعدت فان الله عزوجل سمی هوداً و هو نبی اِخا عاد و هم کفار فقال و الی عاد اِخاهم هودا و قد یقال للشامی یا اِخا الشام و للیمانی یا اِخا الیمن و یقال للمسایف اللّازم له

المقاتل به فلان اِخ السیف فلیس فی ید المتأول اِخ المؤمن لا یكون الا مؤمناً مع شهادة القرآن بخلافه و شهادة اللعنة بانه یكون المؤمن اِخ الجماد الذی هو الشام و الیمن و السیف و الرّمح و بالله استعین علی امورنا فی ادیاننا و دیننا و اِخرتنا و اِیاه نسئل التوفیق لما قرب منه و ازلف لیدیه بمته و کرمه (انتهی کلامه دفع الله مقامه) التَّرجمة پس اگر بگویند که خدای عزوجل باغی را برای مؤمنان برادر نامیده و برادر مؤمنان نیست مگر کسیکه

مؤمن باشد گفته میشود حيله کردی و دور شدی زیرا که خدای عزوجل هود پیغمبر را برادر عاد نامیده و حال آنکه ایشان کافر بودند پس فرمود و اِلٰی عَادِ اٰخَاهُمْ هُوْدًا و گاهی گفته میشود بمرد شامی ایبرادر شام و بیمانی ای برادر یمن و گفته میشود بکسیکه همیشه شمشیر همراه دارد برای اینکه با آن قتال کند فلان برادر شمشیر است پس نیست در دست تاویل کننده‌ای که میگوید برادر مؤمن غیر از مؤمن نیست با شهادت قرآن برخلاف اینقول و شهادت لغت که میگوید مؤمن برادر جماد است که شام و یمن و شمشیر و نیزه و از خدا طلب یاری میکنیم در کارهای خود و در دینهای خود و دنیای خود و آخرت خود و از او توفیق میخواهیم برای چیزیکه ما را باو نزدیک کند و رستگاری داده شود باحسان او و کرم او و مِن كِتَابِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْجَزْءِ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ مَعَادِنِ الْحِكْمَةِ لِعِلْمِ الْهُدَايِ ص ۱۰ قال من كتاب له عليه السلام للصلح - فصل و من ذلك ما في كشف الغممة من كتاب الصلح الذي استقر بينه و بين معاوية حيث رأى الدماء و الطفء نائرة الفتنة و هو بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما صالح عليه الحسن بن علي بن أبي طالب معاوية بن أبي سفيان صالحه أن يسلم

إليه ولاية أمر المسلمين على أن يعمل فيهم بكتاب الله و سنته رسوله و سيره الخلفاء الصالحين (الراشدين) و ليس لمعاوية بن أبي سفيان أن يعهد إلى أحد من بعده عهدًا بل يكون الأمر من بعده شوري بين المسلمين و على أن الناس امنون حيث كانوا من أرض الله في شامهم و

عراقهم و حجازهم و يمنهم و على أن أصحاب علي و شيعته امنون على أنفسهم و أموالهم و نسائهم و على معاوية بن أبي سفيان بذلك عهد الله و ميثاقه و ما أخذ الله

ص: ۱۷۲

عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ بِالْوَفَاءِ وَ بِمَا أَعْطَى اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ وَ عَلَى أَنْ لَا يَبْغِيَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ لَا لِأَخِيهِ الْحُسَيْنِ وَ لَا لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَائِلَةً سِرًّا وَ لَا جَهْرًا وَ لَا يُخَيِّفُ أَحَدًا مِنْهُمْ فِي أَفْقٍ مِنَ الْأَفَاقِ شَهَدَ عَلَيْهِ بِذَلِكَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ السَّلامُ التَّرْجُمَةُ در جزو دوم کتاب معادن الحکمه از کتاب کشف الغمه نقل کرده از کتاب صلحی که مستقر شد میانه حضرت حسن علیه السَّلام و معاویه هنگامی که حفظ خونها و فرونشاندن آتش فتنه را در صلح کردن دید و آن کتاب این است بنام خدای بخشنده مهربان اینست آنچه سازش کرد بر آن حسن پسر علی پسر ابی طالب با معاویه پسر ابی سفیان مصالحه کرد با او که واگذار کند بسوی او ولایت امر مسلمانانرا بر این شرط که عمل کند در میانه ایشان بکتاب خدا و سنت رسول او و سیره خلفاء شایستگان و بر معاویه نیست که کسیرا ولی عهد خود قرار دهد بعد از خودش و با او عهد بندد بلکه بعد از او امر بمشورت مسلمانان باشد و دیگر آنکه مردمان در هر کجای از زمین خدا هستند چه در شام ایشان یا عراق ایشان و حجاز ایشان و یمن ایشان در امن و امان او باشند (یعنی بآنها اذیت و آزار و تعدی نکند) و دیگر آنکه یاران و شیعیان علی بر جانها و مالها و زنهای خود از شر او در مان باشند و بر ذمه معاویه بن ابی سفیان است که بآنچه ذکر شد بعهد خدا و پیمان او و آنچه را که عهد و پیمان رفته است خدا بر احدی از خلق خود بویفا کردن و آنچه را که خدا از جانب خود باو عطا کرده وفا کند و دیگر آنکه در حق حسن بن علی و برادر او حسین و هیچ یک از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله نه در پنهانی و نه آشکارا ظلم نکند و حيله و خدعه‌ای بکار نبرد و هیچیک از ایشان را نترساند در هر کرانه‌ای از کرانه‌ها باشند گواهی دادن به این مصالحه و کفایت میکند گواه بودن خدا فلان و فلان و السَّلام قَالَ الصَّدُوقُ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي الْجُزْوَ الْأَوَّلِ مِنْ كِتَابِهِ الْعِلَلِ ص ۲۰۱ قَدْ ذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرٍ الشَّيْبَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي كِتَابِهِ الْمَعْرُوفِ بِكِتَابِ الْفُرُوقِ (الْفَارُوقِ) بَيْنَ الْإِبَاطِيلِ وَ الْحَقُوقِ فِي مَعْنَى مُوَادَعَةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ لِمُعَاوِيَةَ فَذَكَرَ سُؤَالَ سَائِلٍ عَنْ تَفْسِيرِ حَدِيثِ يَوْسُفَ بْنِ مَازِنِ الرَّاسِبِيِّ فِي هَذَا الْمَعْنَى وَ الْجَوَابَ عَنْهُ وَ هُوَ الَّذِي رَوَاهُ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ خَزِيمَةَ النَّيْسَابُورِيَّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ زَيْدُ بْنُ أَحْزَمٍ قَالَ حَدَّثَنَا

أَبُو دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَسَمُ بْنُ الْفَضْلِ قَالَ حَدَّثَنَا يَوْسُفُ بْنُ مَازِنِ الرَّاسِبِيِّ قَالَ بَايَعَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ

ص: ۱۷۳

معاویه علی ان لایسمیه امیرالمؤمنین و لایقیم عنده شهادة و علی ان لایعقب علی شیعه علی علیه السلام شیئا و علی ان یفرق فی اولاد من قتل مع ابیه یوم الجمل و اولاد من قتل مع ابیه بصفتین الف الف درهم و ان یجعل ذلک من خراج دارابجرد التَّرجُمَة صدوق علیه الزَّحمه در کتاب علل الشرایع چنین یاد کرده که محمد بن بحر شیبانی در کتاب خود که معروفست بکتاب فروق بین الابطال و الحقوق در معنای موادعه حسن بن علی بن ابی طالب با معاویه یاد کرده سؤال سائلی را از تفسیر حدیث یوسف بن مازن راسبی در اینمعنی و جواب از آن و آن چیز است که روایت کرده است آنرا ابوبکر محمّد حسن پسر اسحق پسر خزیمه نیشابوری که گفت حدیث کرد برای ما ابوطالب زید پسر احزم از ابی داود از قاسم بن فضل از یوسف بن مازن راسبی که گفت بیعت کرد حسن بن علی صلوات الله علیه با معاویه بر اینکه او را امیرمؤمنان نام نهند و اقامه شهادت نزد او نکند و براینکه تعقیب شیعیان علی نکنند چیز را و براینکه در میان فرزندان کسانیکه با پدر او در روز جمله (جنگ بصره) کشته شده و فرزندان کسانیکه با پدر او در جنگ صفین کشته شده‌اند هزار هزار درهم متفرق کند و آنرا از مالیات دارابجرد بدهد

قال الصَّدُوق رَحِمَهُ اللهُ و قال ما الطف حيلة الحسن صلوات الله عليه هذه في اسقاطه اياه امره المؤمنین قال یوسف فسمعت القاسم بن محیمه (مخیمه و لعلها اصوب) یقول ما و فی معاویه للحسن بن علی صلوات الله علیه بشی عاهده علیه و انی قرأت کتاب الحسن الی معاویه یعدّ علیه ذنوبه الیه و الی شیعه علی علیه السلام فبدء بذکر عبدالله بن یحیی الحضرمی و من قتلهم معه التَّرجُمَة و گفت چقدر لطیف است تدبیر حسن صلوات الله علیه این تدبیری که کرد در انداختن او معاویه را از امیر بودن او بر مؤمنان یوسف گفت شنیدم از قاسم پسر محیمه که میگفت معاویه بچیزی از شرطها که حسن بن علی صلوات الله علیه واله با او معاهده کرد وفا نکرد و من خواندم نامه حسن را که بمعاویه نوشته بود و گناهان او را در آن نامه شمرده بود که نسبت با دو شیعیان علی علیه السلام از او سرزده بود ابتدا کرده بود بذکر عبدالله بن یحیی حضرمی و کسانیکه با او کشته شده بودند قال الصَّدُوق رَحِمَهُ اللهُ فنقول رَحِمَكَ اللهُ انّ ما قال یوسف بن مازن من امر الحسن علیه السلام و معاویه

عند اهل التميز و التحصيل یمسئ المهادنة و المعاهدة الا ترى كيف يقول ما وفي معاوية للحسن بن علي عليهما السلام بشئ عاهد عليه و هادنه و لم يقل بشئ بايعه عليه و البمايعه على ما يدعيه المدعون على الشرايط التي ذكرناها ثم لم يف بها لم يلزم الحسن عليه السلام و اشد ما ههنا من الحجّة على الخصوم معاهدته اياه على ان لا يسميه امير المؤمنين و الحسن عند نفسه لا محالة مؤمن فعاهده ان لا يكون عليه اميراً اذا الامير هو الذي يأمر فيؤتمر له فاحتال الحسن صلوات الله عليه لاسقاطه الائتثار لمعاوية اذا امره امره على نفسه و الامير هو الذي امره مؤمّر من فوّه فدلّ على ان الله عزوجل لم يؤمّر عليه ولا رسول الله صلى الله عليه و اله امره عليه فقد قال النبي صلى الله عليه و اله لا يلين مفاء على مفي يريد ان من حكمه حكم (هواذن) الذين صاروا فينا للمهاجرين و الانصار فهؤلاء طلقاء المهاجرين و الانصار بحكم اسعافهم النبي صلى الله عليه و اله فيتهم لموضع رضاعه و حكم قريش و اهل مكّة حكم هواذن لمن امر رسول الله صلى الله عليه و اله عليهم فهو التامير من الله عزوجل و من رسوله او من الناس كما قالوا في غير معاوية ان لائمة اجتمعت فامرت فلانا و

فلانا على انفسهم فهو ايضا تاميراً من المؤمنين فيكون اميرهم بتاميرهم فهو تامير منه بنفسه و الحسن صلوات الله عليه مؤمن من المؤمنين فلم يؤمّر معاوية على نفسه بشرط عليه ان لا يسميه امير المؤمنين فلم يلزم ذلك الأتثارله في شئ امر به التّرجمة پس ميگويم خدا رحمت کند تو را آنچه که يوسف پسر مازن از کار حسن عليه السلام و معاويه گفته است در نزد اهل تميز و تحصيل آنرا مهاده و معاهده (باهمديگر آشتی کردن و پيمان بستن) مينامند آيا ندانسته‌اي که چگونه ميگويد معاويه بچيزی از عهدهايکه حسن بن علي عليهما السلام از او گرفته بود و با او آشتی کرده بود وفا نکرد و نگفته است بچيزی که با او بران بيعت کرده بود و بيعت با يکديگر کردن بنا بر ادعای ادعاکنندگان بشرایطی صورت ميگيرد که یاد کردیم و بقيد کلمه‌ای که گفته است پس از مصالحه وفا نکرد به آن الزام نميکند حسن عليه السلام را و سخت تر حجّتی که در اینجا برد دشمنان وارد مياید نکته معاهده کردن آنحضرت است با او که او را امير المؤمنين نام نگذارد و حسن لامحاله در پيش نفس خود مؤمن بوده با او عهد بست که برای آنجناب امير نباشد زیرا که امير کسی را گویند که فرمان بدهد و فرمان او را پذيرند پس

حسن صلوات الله عليه تدبير کرد که از خود ساقط کند فرمان برداری از معاويه را هرگاه او را امری کند امير نفس خود باشد و امير بکسی ميگویند که مافوق او او را به امارت نصب کند پس اينمعنی دليل است براینکه خدای عزوجل او را امير نگردانیده بر آنحضرت و نه پيغمبر صلى الله عليه و اله او را امير بر آنجنان قرار داده زیرا که رسول خدا صلى الله عليه و اله فرموده والی نميشود البته آنکسی که فيی مال باو داده شده بر کسیکه فيی دهند است

اراده او از اینکلام اینستکه کسیکه حکم او حکم قبیله هوازن است و آنها کسانی بودند که غنیمت بودند برای مهاجرین و انصار و مهاجرین و انصار بحکم مساعدت و معاونتی که پیغمبر در حق آنها کرد برای رعایت حق شیرخورد آنها آزاد کردند فریش و اهل مکه نیز حکم هوازن را داشتند برای کسیکه رسول خدا صلی الله علیه واله او را برای آنها امیر قرار داد پس آن امارت دادن از جانب خدای عزوجل و رسول او بود یا از جانب مردمان چنانچه در غیر معاویه نیز گفته‌اند که امت جمع شدند و فلان و فلان را برای خود امیر قرار دادند و این هم گرچه امیر قرار دادن است الا اینکه از جانب مردمان بوده نه از جانب خدا و رسول او و امارت معاویه هم نه از جانب خدا بوده و نه از جانب رسول او بوده و نه از جانب مؤمنین بوده که او را امیر خود قرار داده باشند پس این امارتی بوده که خود معاویه برای نفس خود قرار داده و حسن علیه السلام مؤمنی از مؤمنان بوده و معاویه را بر خود امیر قرار نداده بموجب شرطی که با او کرد که او را امیر مؤمنان نام نگذارند قَالَ الصَّدُوق رَحِمَهُ اللهُ وَفَرَعَ صَلَوَاتِ اللهِ عَلَيْهِ اذْ خَلَصَ نَفْسَهُ مِنَ الْاِيجَابِ عَلَيْهَا الْاِئْتِمَارُ لِهٖ اِنْ يَتَّخِذُ عَلٰى الْمُؤْمِنِيْنَ الَّذِيْنَ هُمْ عَلٰى الْحَقِيْقَةِ مُؤْمِنٌ وَ هُمُ الَّذِيْنَ كَتَبَ فِيْ قُلُوْبِهِمُ الْاِيْمَانَ وَ لَآئِ هٰذِهِ الطَّبَقَةُ لَمْ يَعْتَقِدْ وَ اِمَارَتَهُ وَ وَجُوْبَ طَاعَتِهِ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ وَ لَآئِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمِيْرَ الْبِرَّةِ وَ قَاتِلَ الْفَجْرَةِ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَلِّيْ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلِيٌّ اَمِيْرَ الْبِرَّةِ وَ قَاتِلَ الْفَجْرَةِ فَوَجِبَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَنْهُ لَيْسَ لِبِرِّ مِنَ الْاَبْرَارِ اِنْ يَتَاَمَّرَ عَلَيْهِ وَ اِنْ التَّامِيْرَ عَلٰى اَمِيْرِ الْاَبْرَارِ لَيْسَ بِبِرٍّ هَكَذَا يَقْتَضِيْ مُرَادَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَوْ لَمْ يَشْتَرِطِ الْحَسَنُ بِنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلٰى مَعَاوِيَةَ هٰذِهِ الشَّرُوْطُ وَ سَمَّاهُ اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَرِيْشُ اَئِمَّةِ النَّاسِ اَبْرَارُهَا لَآبْرَارُهَا وَ فَجَارُهَا لَفَجَارُهَا وَ كَلَّ مِنْ اَعْتَقَدَ مِنْ قَرِيْشٍ اِنْ مَعَاوِيَةَ اَمَّا بِحَقِيْقَةِ الْاِمَامَةِ مِنْ اللهِ عَزَّوَجَلَّ اَعْتَقَدَ الْاِئْتِمَارُ لَهُ وَ جُوْبًا عَلَيْهِ فَقَدْ اَعْتَقَدَ وَ جُوْبَ اِتِّخَاذِ مَالِ اللهِ دَوْلًا وَ عِبَادَةَ خَوْلًا وَ دِيْنَ اللهِ دَخْلًا- وَ تَرَكَ اَمْرَ اللهِ اِيَّاهُ اِنْ كَانَ مُؤْمِنًا فَقَدْ اَمَرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الْمُؤْمِنِيْنَ بِالتَّعَاوُنِ عَلٰى الْبِرِّ وَ التَّقْوٰى فَقَالَ وَ تَعَاوَنُوا عَلٰى الْبِرِّ وَ التَّقْوٰى اَوْ لَا تَعَاوَنُوا عَلٰى الْاِثْمِ وَ الْعَدْوَانِ فَاِنْ كَانَ اِتِّخَاذِ مَالِ اللهِ دَوْلًا- وَ عِبَادَةَ خَوْلًا وَ دِيْنَ اللهِ دَخْلًا مِنَ الْبِرِّ وَ التَّقْوٰى جَازَ عَلٰى تَاوِيْلِكَ مِنْ اِتِّخَاذِهِ اِمَامًا وَ اَمْرِهِ عَلٰى نَفْسِهِ كَمَا تَرَوْنَ التَّامِيْرَ

على العباد و من اعتقد ان قهر مال الله على ما يقهر عليه و دين الله على ما يسام و اهل دين الله على ما يسامون هو بقهر من اتخذه خولا و ان الله من قبله مدليل في تخلص المال من الدول و الدين من الدغل و العباد من الخول علم و سلم و امن و اتقى ان البر مقهور في يدالمفاخر و الابرار مقهورون في ايدي الفجار

بتعاونهم مع الفاجر علی الاثم و العدوان المزجور عنه المأمور بضده و خلافه و منافیه و قد سئل سفیان الثوری عن العدوان ما هو فقال هو فقال هو ان ينقل صدقة بانقا الی احلیرة فتفرق فی اهل السیهام بالحیره و بانقیا اهل السیهام و انا اقسم بالله عزوجل قسماً باراً ان حراسه سفیان و معاویه بن مره و مالک بن مبغول و خثیمه بن عبدالرحمن بن عبدالملک من العدوان الذی زجر الله عزوجل عنه و ان حراسه من سمیتهم بخشب زید رضوان الله علیه بنقل صدقة بانقیا الی الحیره التَّرجُمَة فرعی (از این اصل) قرارداد (حسن) صلوات الله علیه وقتیکه خود را خلاص کرد از آنچه که موجب این میشد که قبول امر معاویه کند بانیکه او را امیرمؤمنان بنامد و بر ضرر مؤمنانی که حقیقتاً ایمان داشتند و کسانی بودند که ایمان در دل‌های ایشان ثابت و راسخ بود اتخاذ کند و برای اینکه این طبقه کسانی بودند که اعتقاد به امارت و وجوب طاعت معاویه را بر نفس‌های خود نداشتند و برای اینکه حسن علیه السلام را امیر نیکوکاران و نیکان و کشنده ظالمان و بدکاران میدانستند چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و اله برای علی علیه السلام فرموده بود که علی امیر نیکان و نیکوکاران و کشنده ظالمان و

بدکردارانست و واجب گردانید (آنحضرت) صلی الله علیه و اله که هیچ بری از ابرار یعنی نیک و نیکوکاری از نیک و نیکوکاران را نمیرسد که بر علی امیر شود و برای اینکه معتقد بودند که امیر قرارداد بر امیر همه نیکوکاران و نیکان کار خوبی نیست و اقتضی مراد و مقصود پیغمبر همین بوده و اگر شرط نکرده بود حسن بن علی علیه السلام بر معاویه آنشرطهائیرا که کرد و او را امیرمؤمنان نامیده بود و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و اله فرموده قریش نیکان و بدانشان امامها و پیشوایان مردمانند نیکان ایشان بر نیکان آنها و بدان ایشان برای بدان آنها و هرکسی از قریش که معتقد باشد که معاویه امام بحق است و امامت او از جانب خدای عزوجل است اعتقاد او این است که قبول امر او کردن و او را امیر خود دانستن بر او واجب است که مال خدا را دولت داند و بندگان خدا را ببندگی و غلامی خود گیرد و در دین خدا دخل و تصرف کند و ترک کند آنچه را که خدا به آن امر فرموده و حال آنکه خدا مؤمنان را بیاری کردن با یکدیگر به نیکی و تقوی امر فرموده اگر مؤمن است چنانچه فرمود است و یاری کنید همدیگر را به نیکی و نیکوکاری و پرهیزکاری و یاری نکنید همدیگر را بر گناه و دشمنی و از حد خود تجاوز کردن پس اگر گرفتن مال خدا دولت باشد و بندگان خدا بندگان و غلامان باشند و در دین خدا دخل و تصرف کردن از کارهای نیک و پرهیزکاری باشد جایز است بنا بر تاویل تو کسیکه او را امام میدانند و او را امام بر نفس خود قرار داده همچنان که میدانید امیر قرار دادن بر ضرر بندگان و کسیکه معتقد باشد که غلبه کردن بر مال خدا بنا بر اینکه غلبه کرده شود بر آن و دین خدا بر اینکه فروخته شود و اهل دین خدا بر اینکه فروخته شوند آن بقهر و غلبه کسی است که ببندگی گرفته است او را و معتقد باشد که خدا از جانب او غلبه کننده است در خلاص کردن مال از دولت بودن و دین از چیزیکه در آن داخل شود و خیانتی در آن شود و بندگان را از بردگی

و غلامی دانسته و سلامت و ایمن است و خود را حفظ کرده بتقیه (زیرا که) نیکی مغلوب دست بد و بدکردار است و ینکان و نیکوکاران در دست بدان و بدکاران مغلوب و گرفتارند بعلت تعاون و کمک کردن با بدان در گناه و ظلم کردن صریح که منع کرده و نهی کرده شدند از آن و امر کرده شدند بضد آن و خلاف آن و آنچه منافی با آن است از سفیان ثوری سؤال شد که عدوان چیست گفت آنست که صدقه بانقیاء (ناحیه‌ای از نواحی کوفه است) نقل کرده شود بسوی حیره و تقسیم شود در میان سهم برها (صنفهای هشتگانه‌ایکه مصرف صدقاند) در حیره و بانقیاء و من سوگند یاد میکنم خدا را برآستی که محافظت سفیان و معاویه پسر مزه و مالک پسر معول و خثیمه پسر عبدالرحمن چوب دار زید پسر علی پسر حسین پرس علی پسر ابی طالب علیهم السلام را در کناسه کوفه بفرمان هشام پسر عبدالملک از عدوانی است که خدای عزوجل از آن منع و نهی کرده و اینکه محافظت کردن آنهاست که ایشانرا نام بردم بچوبه دار زید رضوان الله علی داعی شد بر نقل صدقه بانقیاء بسوی حیره قال الصّدوق رَحِمَهُ اللهُ فان عذر عاذر من سیمیتهم بالعجز عن نصر البرّ هو الذی الامام من قبل الله عزوجل الذی فرض طاعته علی العباد علی الفاجر

الذی یامر باعانه الفجره اياه قلنا لعمری ان العاجز معذور فیما عجز عنه ولكن لیس الجاهل بمعذور فی ترک الطلب فیما فرض الله علیه و ایجابہ علی نفسه فرض طاعته و طاعه رسول الله صلی الله علیه و واله و طاعته اولی الامر و بانه لایجوزان یكون سریره و لاء الامر بخلاف علانیتهم کما لم یجزان یكون سریره النبی صلی الله علیه و واله الی هو اصل و لاء الامر و هم فرعه بخلاف علانیتہ و ان الله عزوجل العالم بالسرائر و الضمائر و المظلم علی ما فی صدور العباد لم یکل علم ما لم یعلمه العباد الی العباد جلّ و عزّ عن تکلیف العباد مالیس فی وسعهم و طوقهم اذ ذاک ظلم من المکلّف و عبث منه و انه لایجوزان یجعل جلّ و تقدّس اختیار من یتوی سریرته بعلانیتہ و من لایجوز ارتکاب الكبائر الموبقه و الغصب و الظلم منه لی من لایعلم السرائر و الضمائر فلا یسع احداً جهل هذه الاشیاء و ان وسع العاجز بعجز ترک ما بعجز عنه فانه لاسعه الجهل بالامام البرّ الی هو امام الابرار و العاجز بعجز معذور و الجاهل غیر معذور فلا یجوزان یكون للابرار امام و ان کان مقهوراً فی قهر الفاجر و الفجار فمتی لم یک للبرّ امام برّ قاهراً و مقهوراً فمات میتة جاهلیة اذا مات و لیس یعرف امامه

الترجمه پس اگر عذرخواهی عذر بیاورد باینکه کسانیرا که عاجز نام گذاردی از یاریکردن نیکو کواری که امام است از جانب خدای عزوجل و او کسی است که واجب شده است طاعت او بر بندگان یاریکردن به

فاجری که امر کند او را بیاری کردن اهل فجور میگویم بجان خودم قسم که عاجز در چیزی که عاجز از آن باشد معذور است ولیکن جاهل در نخواستن انچیزی که خدا بر او واجب کرده است معذور نیست و همچنین در واجب دانستن وجوب طاعت خدا و طاعت رسول او و طاعت صاحبان امر معذور نیست و جایز نیست که باطن صاحبان امر برخلاف ظاهر ایشان باشد چنانچه بر پیغمبر صلی الله علیه واله که اصل و ریشه ایشان است جایز نیست که باطن او برخلاف ظاهر با او باشد و خدای عزوجل دانا و آگاهست بر باطنها و اندیشه‌ها و آگاه است بر آنچه که در سینهای بندگانست و اگذار نکرده است دانستن چیزهائی که بندان نمیدانند بر بندگان و بزرگتر و عزیزتر است از اینکه تکلیف کند بندگان را بچیزیکه نتوانند از عهده آن برآیند و طاقت آنرا نداشته باشند زیرا که اگر چنین کاری بکند ظلم و بیفائده است (و آن بر خدا روا نیست) و جایز نیست که خدائیکه پاک و بزرگ است اختیار کسی را که ظاهر و باطن او مساوی است و کسی است که تجویز نمیکند مرتکب شدن گناهان هلاک کننده را از او قرار دهد با کسی که باطنها و اندیشه‌ها را نمیدانند پس اینقدر توسعه نمیدهد احدیرا که جاهل است باینگونه چیزها و اگر توسعه بدهد عاجز را

بسبب ناتوانی او را ترک کند چیزیرا که عاجز است از آن توسعه نمیدهد جاهل بودن او را با وجود امام نیکوئی که امان نیکانست و عاجز بسبب عجزی که دارد معذور است و جاهل معذور نیست پس روا و جایز نیست که برای نیکان امامی نباشد هرچند آن امام مقهور و مغلوب فاجر و فجار باشد پس وقتیکه برای نیکان امامی نباشد که نیکو باشد خواه آن امام غالب باشد یا مغلوب بمیرد نحوه مردن جاهلیست هنگامیکه میمیرد در حالتیکه نشناخته است امام خود را قَالَ الصَّدُوقُ رَحِمَهُ اللهُ فَاِنْ قِيلَ وَ مَا تَاوِيلَ عَهْدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَرْطُهُ عَلِيٌّ مَعَاوِيَةَ بَانَ لَا يَقِيمُ عِنْدَهُ شَهَادَةَ الْاِيْجَابِ اللهُ عَلَيْهِ اِقَامَةُ شَهَادَةٍ بِمَا عَلِمَهُ قَبْلَ شَرْطِهِ عَلِيٌّ مَعَاوِيَةَ قِيلَ اِنْ لاقَامَةُ الشَّهَادَةِ مِنْ الشَّاهِدِ شَرَايِطُ وَ هِيَ حُدُودُهَا التِّي لَا يَجُوزُ تَعْدِيَتُهَا لِأَنَّ مِنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ او كَدَ شَرَايِطُهَا اِقَامَتُهَا عِنْدَ قَاضٍ فَصَلِّ وَ حَكْمَ عَدْلِ ثُمَّ الثَّقَةُ مِنَ الشَّاهِدَانِ يَقِيمُهَا عِنْدَ مَنْ يَجْرُ بِشَهَادَتِهِ حَقًّا وَ يَمِيتُ بِهَا اَثْرَهُ وَ يَزِيلُ بِهَا ظُلْمًا فَاِذَا لَمْ يَكُنْ مِنْ يَشْهَدُ عِنْدَهُ سَقَطَ عَنْهُ فَرَضُ اِقَامَتِهِ الشَّهَادَةَ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَاوِيَةَ عِنْدَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ امِيرًا اِقَامَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَ رَسُولَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ هُوَ اَوْ حَاكِمًا مِنْ وِلَاةِ الْحَكْمِ فَلَا- كَانِ حَاكِمًا مِنْ قَبْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ قَبْلَ رَسُولِهِ ثُمَّ عَلِمَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنْ لَا يُؤْمَرُ حِينَ شَرْطِ اِنْ لَا يَسْمِيَهُ امِيرًا الْمُؤْمِنِينَ فَيَكْفِ يَقِيمُ الشَّهَادَةَ عِنْدَ مَنْ اِزَالَ عِنْدَ الْاِمْرَةِ بِشَرْطِ اِنْ لَا يَسْمِيَهُ امِيرًا الْمُؤْمِنِينَ وَ اِذَا زَالَ عَنْهُ ذَلِكَ بِالشَّرْطِ اِزَالَ عَنْهُ الْحَكْمَ لِاَنَّ الْاِمِيرَ هُوَ الْحَاكِمُ وَ هُوَ الْمَقِيمُ مِنْ لَيْسَ لَهُ تَامِيرٌ وَ لِاتِحَاكِمِ يَحْكُمُ فَحَمَكُهُ هَذَرٌ وَ لِاتِقَامِ الشَّهَادَةِ عِنْدَ مَنْ حَكَمَهُ هَذَرٌ

پس اگر گفته شود که تاویل عهد بستن حسن علیه السلام و شرط کردن او بر معاویه باینکه نزد او قیام بشهادت نکند و حال آنکه خدا بر او واجب کرده شهادت دادن بآنچه که بان علم دارد پیش از آنکه بر معاویه شرط کند چیست گفته میشود برای پیاداشتن شهادت از شاهد شرطهائست و آن شرطها حدود شهادت است که تجاوز از آن جائر نیست زیرا که کسی از حدود خدا تجاوز کند ظلم بنفس خود کرده و از شرطهائیکه تأکید آن از همه زیادتر است اقامه شهادت باید در نزد قاضی باشد که جایز باشد قطع دعوا کند و بعدالت حکم کند و پس از آن محلّ وثوق شاهد هم باشد که بداند بشهادت او حق کشیده شود (بسوی اهلش) و بسبب آن استبداد بمیرد و ظلم زایل شود پس هرگاه چنین کسی نباشد که نزد او شهادت داده شود ساقط میشود از شهادت دهنده این قرض که اقامه شهادت باشد و معاویه در نزد حسن امیری نبود که خدای عزوجل او را (بامارت) پیاداشته باشد و یا رسولخدا صلی الله علیه و اله او را نصب کرده باشد یا حاکمی از صاحبان حکم او را اجازه داده باشد پس نه از جانب خدا حاکم بوده و نه از جانب رسول او و حسن علیه السلام میدانست که حاکم کسی است که امیر باشد و امیر کسی است که حاکم باشد و حسن علیه السلام شرط کرده بود که او یعنی معاویه امیر نباشد باینکه او را امیرمؤمنان نگوید پس چگونه شهادت نزد کسی که امارت را از او زایل کرده بشرطی که با او کرد که او را امیرمؤمنان نگوید چون امارت او بشرط زایل شد حکم کردن را هم از او زایل کرد زیرا که کسی که امیر باشد او است حاکم و او است که اقامه کننده است برای حاکم و کسی که امیر نیست و حکومت ندارد هرگاه حکم کند سزاورا نیست و حکم او خلط است و شهادت در نزد کسی که حکم او خلط است اقامه نمیشود قَالَ الصَّدُوقُ رَحِمَهُ اللهُ و ان قال و ما تاویل عهد الحسن علیه السلام علی معاویه و شرطه علیه ان لا يتعقب علی شیعته علی علیه السلام شیئا قیل ان الحسن علیه السلام علم ان القوم جوّز و الانفسهم التّأویل و سوّغوا فی تاویلهم اراقه ما ارادوا اراته من الدّماء و ان کان الله عزوجل حقنه و حقن ما ارادوا حقنه و ان کان الله عزوجل اراقه فی حکمه فاراد الحسن علیه السلام ان یبین ان تاویل معاویه علی شیعته علی علیه السلام بتعقبه علیهم ما يتعقبته زائل مضمحل فاسد كما انه ازال امرته عنه و عن المؤمنین بشرطه ان لا یسمیه امیر المؤمنین و ان امرته زالت عنه و عنهم و افسد حکمه علیه و علیهم ثم سوّغ الحسن علیه

السلام بشرطه علیه ان لا یقیم عنده شهادة للمؤمنین القدوة منهم به فی ان لا یقیموا عنده شهادة فتکون حیثند داره دائره و قدرته قائمه لغیر الحسن و لغیر المؤمنین فتکون داره کدار بخت نصر و هو بمنزله دانیال فیها و کدار العزیز و هو کیوسف فیها التّرجمه و اگر گفته شود که عهدی که حسن علیه السلام با معاویه بست و شرطیکه بر او کرد که او تعقیب شیعیان

علی علیه السلام نکند چیز را تاویلش چیست گفته میشود که حسن علیه السلام میدانست که آن گروه جایز دانسته‌اند برای خود تاویل کردن را و جایز دانسته‌اند در تاویل خود ریختن خونهای را که اراده کرده‌اند ریختن آنها هر چند خدای عزوجل حفظ کرده باشد آنها و (جایز دانسته‌اند) حفظ کردن خونهای را که اراده کرده‌اند حفظ کردن آنها هر چند در حکم خدا جاری شده باشد ریختن آن پس حسن علیه السلام (به بسن این عهد و شرط) ظاهر کند تاویل معاویه را بر شیعیان علی علیه السلام بسبب تعقیب کردن او بر ایشان تا این تعقیب کردن را زایل و منحل و فاسد کند همچنانکه امارت او را بقید اینکه او را امیرالمؤمنین نام نبرد از خود و از مؤمنان زایل کرد و حکومت او را بر خود و بر ایشان فاسد فرمود پس از آن حسن علیه السلام بشرطیکه با او کرد که اقامه شهادت نزد او نکند چون قائد و پیشوای مؤمنان بود برای ایشان تجویز کرد که اقامه شهادت نزد او نکنند در این هنگام دایره قدرت او دایره قائم شد برای غیر حسن علیه السلام و مؤمنان مانند حکومت و قدرت بخت نصر و عزیز مصر بر غیر دانیال و یوسف علیهما السلام قال الصّدوق رَحِمَهُ اللهُ فان قال دانیال و یوسف علیهما السلام کانا یحکمان لبخت نصیر و العزیز قلنا لواراد بخت نصیر دانیال و العزیز یوسف ان یریقا بشهادة عماره بن الولید و عقبه بن ابی معیط و شهادة ابی برده بن ابی موسی و شهادة عبدالرحمن بن الاشعث بن قیس دم حجر بن عدی بن الادبر و اصحابه رحمه الله علیهم و ان یحکماله بان زیادا اخوه و ان دم حجر و اصحابه مراقه بشهادات من ذکرت لما جازان یحما لبخت نصیر و العزیز و الحکم بالعدل یرمی الحاکم به فی قدره عدل او جائر و مؤمن او کافر لاسیما اذا کان الحاکم مضطر الی یدین قدر الجائر و الکافر و الحق و المبطل بحکمه التّرجمه پس اگر (گوینده) بگوید که دانیال و یوسف علیهما السلام بنفع بخت نصر و عزیز حکم میکردند میگوئیم اگر بخت نصیر دانیال و عزیز یوسف میخواستند بشهادت عماره پسر ولید و عقبه پسر ابی معیط و شهادت ابی برده پسر ابی موسی و شهادت عبدالرحمن پسر اشعث بن قیس خون حجر پسر عدی پسر ادبر و یاران او را که رحمت خدا بر ایشان باد بریزند و اینکه حکم کنند بنفع او باینکه زیاد برادر او است و اینجه خون حجر و یارانش بشهادت کسانی که یاد کردم ریخته شود برای بخت نصر و عزیز هر آینه جایز نبود که (دانیال و یوسف) چنین حکمی بکنند و حاکم عادل حکم بعدل را القا

میکند در زمان امیر عادل یا جایز و مؤمن یا کافر بخصوص وقتیکه حاکم مضطر باشد در زمان قدرت جائر و کافر و محق و مبطل بحکم او قال الصّدوق رَحِمَهُ اللهُ فان قال و لم خصّ الحسن علیه السلام عدّ الذنوب الیه و الی شیعه علی علیه السلام و قدم امامها قتله عبدالله بن یحیی الحضرمی و اصحابه و قد قتل حجر و اصحابه و غیرهم قلنا لو قدم الحسن علیه السلام فی عدّه علی معاویه الذنوب حجراً و اصحابه علی عبدالله بن یحیی و اصحابه لکان سؤا لک

قائماً فتقول قدّم حجراً علی عبدالله بن یحیی و اصحابه اهل الاخیار و الزّهد فی الدّنیاء و الاعراض عنها اخبر معاویة علیه بما کان علی ابن یحیی و اصحابه من الخرق علی امیرالمؤمنین علیه السّلام و شدّه حَبْهم اِیاه و افاضتھم فی ذکره و فضله فجاء بهم و ضرب اعناقھم صبراً و من انزل راهباً من صومعه فقتله بلاجنایه منه الی قاتله اعجب ممن یرجّ قسّاً من دیر فقتله لآنّ صاحب الدّیر افرّب الی بسط الید لتناول ما معه علی التشریط من صاحب الصّومعظ الّذی هو بین السماء و الارض فتقدم الحسن علیه السّلام العباد علی العباد و الزّهاد علی الزّهاد و مصاییح البالد علی مصاییح البلاد لا یتعجّب منه بل یتعجّب لو قدّم فی الذکر مقصیراً علی منحت و مقتصدّاً علی مجتهد الّترجمه پس اگر گفته شود که چرا تخصیص داد حسن علیه السّلام شمردن گناهان را بسوی او و بسوی شیعیان علی علیه السلام و مقدم داشت پیش از همه کشتن او عبدالله پسر یحییای حضرمی و اصحاب او را و حال آنکه او کشت حجر و یاران او و غیر ایشانرا میگوئیم اگر مقدّم میداشت حسن علیه السّلام در شمردن گناهان بر معاویہ حجر و یاران او را بر عبدالله پسر یحییای حضرمی و اصحاب او پرسش تو پابرجا بود و میگفتی چرا

مقدم دشات حجر را بر عبدالله پسر یحیی و اصحاب او که اهل خیرها و زهد در دنیا بودند و اعراض از آن داشتند پس خبر داد بر او بچیزیکه پسر یحیی و اصحاب او بر آن قائل و معتقد بودند از خرق عاداتیکه از امیرالمؤمنین علیه السّلام صادر شده بود بشدتّ محبتی که به آنحضرت داشتند و بیان میکردند ذکر و فضل او را پس آنها را آورد و گردنهای ایشان را بقتل صبر زد و کسی بود که فوراً آور راهبی را از صومعه خود بدون آنکه برکشنده خود جنایتی رسانده باشد و دیگر قسیسی را بیرون آوردن از محلّ دیر خود و کشتن بیجهت و بدون جنایت بقتل صبر (و آن باین نحو است که صاحب روحی را زنده نگاه دارند و با حربه یا تیر و گلوله او را بزنند تا بمیرد) عجب تر است از کشتن حجر و اصحاب او (حاصل کلام اینست که عبدالله از رؤساء روحانیین و از رهبانهای نصاری بوده و ضرر او نسبت بمعاویہ کمتر بوده از حجر و اصحاب او و کشتن او شنیع تر بوده) زیرا که صاحب دیر دست او بازتر بوده برای نائل شدن بآنچه با او بد از صاحب صومعه که در میان آسمان و زمین یعنی بالای کوه و بسر میرد برای عهد و شرط گرفتن پس مقدّم داشتن حسن علیه السّلام آن عبادت کنندگان را بر این عبادت کنندگان و آن از

دنیاگذشتگان را بر این از دنیاگذشتگان و آنچراغهای بلاد را بر این چراغهای بلاد جای تعجب از آن نیست اگر مقدم داشته است مقصّری را بر کسیکه اطمینان باو داده شده و میانه روی را بر کسی که قبول حدّ و جهد را در دین خود کرده قال الصّدوق رَحِمَهُ اللهُ فان قال ما تاویل اختیار مال ذارابجرد علی سائل الاموال لما اشترط ان یجعل لاولاد من قتل مع ابيه صلوات الله علیه یوم الجمل و بصفین قیل لدار بجرد خطب فی شأن الحسن علیه السّلام بخلاف جمیع فارس و قلنا انّ المال مالان الفی الذی ادّعوا

آنّه موقوف علی المصالح الدّاعیه الی قوام المله و عمارتها من تجیش الجیوش للدفع عن البیضه و لارزاق الاساری و مال الصدقه الّتی خصّ به اهل السیهام و قد جرى فی فتوح الارضین بفارس و الاھواز و غیرهما من البلدان ممّا فتح منها صلحا و ما فتح منها عنوة و ما اسلم اهلها علیها هنات و هنات و اسباب و اسباب فی ایجاب الشرائط الدّالّه لها و قد کتب ابن العزیز الی عبدالحمید بن زید بن الخطّاب و هو عامله علی العراق ایدک الله هاش فی السّواد ما یرکون فیہ البراذین و یتختمون باذهب و یلبسون الطیالسه و خذ فضل ذلک و دعه فی بیت المال و کتب ابن الزبیر الی عامله جنّبوا بیت مال المسلمین ما یؤخذ علی المناظر و القناطر فانه سحت فقصر المال عمّا کان فکتب الیهم ما للمال قد قصر فکتبوا الیه ان امیر المؤمنین نهانا عمّا یؤخذ علی المناظر و القناطر فلذلک قصر المال فکتب الیهم عودوا الی ما کنتم علیہ هذا بعد قوله انه سحت و لابدّ یرکون اولاد من قتل من اصحاب علی صلوات الله علیہ بالجمل و صفین من اله الفی و مال المصلحه و من اهل الصدوقه و السیهام و قد قال رسول الله فی الصدقه و قد امرت ان اخذها من اغنیاء کم و اردّها فی فقرائکم بالكاف و المیم ضمیر من وجبت علیهم فی اموالهم الصدقه و من وجبت لهم الصدقه التّرجمه پس اگر بگوید تاویل اختیار کردن دارا بجد بر سایر مالها چیست که (حسن علیہ السلام) شرط کرد (بر معاویه) که آنرا قرار دهد برای فرزندان کسانی که کشته شدند با پرد او صلوات الله علیہ در روز جمل و در صفین گفته شده برای دارا مجرد شانی است در شأن حسن علیہ السّلام و میگوئیم ما که مال دو مال است (یکی) غنیمتی است که ادعا کرده‌اند که آن موقوف است بر مصلحتهای مقصوده‌ای که پایداری ملت و آبادانی آن از لشکر آرائی و تهیه تجهیزات لشکری برای دفع دشمنان از بیضه اسلام بآنی است و برای روزیهای اسیران است و مال صدقه آن مالی است که مخصوص است بصاحبان سهام و جریان آن در زمینهای است از فارس و اهواز و غیر ایندو از شهرهای دیگر از آنشهرهایی که بصلح فتح شده و بدون جنگ گرفته شده و آنچه را که اهل آن اسلام آوردند بر آن از جهت شرور و فساد و ظلم و سببهای آن و سببهای دیگر بعلت موجب شدن شرایطی که با آنها بسته میشد که دلالت بر آنها داشت (چنانچه) نوشت پسر عبدالعزیز بسوی عبدالحمید پسر زید پسر خطاب که عامل او بود در عراق خدا تایید کند تو را حرکت کن و روانه شو در دهات و شهرهای میانه بصره و

کوفه و اطراف آنها در آنجائهایی که اسبهای سنگین قیمت سوار میشوند و انگشتر طلا در دست میکنند و کساء و لباس سبز گرانبها میپوشند هرچه زیاده دارند بگیر و در بیت المال بگذار و نوشت پسر زبیر بعامل خود که هرچه در بیت المال مسلمانان است از اموال مردمان که بنظر خودش میامده و مالهای بسیاری که از ایشان بزور گرفته شده است آنها را از بیت المال دور کنید زیرا که آنها حرام است (چون بیرون کردند) اموال بیت المال کم شد از آن مقداری که بود بآنها نوشت که چرا مال کم شده در جواب او نوشتند که امیرمؤمنان ما را نهی کرد از گرفتن مالیات آنچه‌هاییکه بنظر خوش

میامد و مالهای بسیار دیگر از این جهت مال بیت المال کم شده پس نوشت بسوی ایشان که باز آنها را برگردانید بیت المال بعد از اینکه گفته بود آنها حرام است بیرون کنید و ناچار اولاد کسانی که از اصحاب علی علیه السلام در جنگ جمل و صفین کشته شده بودند از اهل غنیمت و مال المصلحه و از مال صدقه سهم بر بودند چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده مامور شدم که صدقه را از ثروتمندهای شما بگیرم و بمستمندان شما رد کنم (خطاب جمع که بضمیر کاف و میم آورده مراد کسانی هستند که بر آنها واجب است صدقه دادن و کسانی که واجب است بر آنها صدقه گرفتن) فخاف الحسن علیه السلام ان كثيرا منهم لا یری لنفسه اخذ الصدقة من كثير منهم ولا اكل صدقة كثير نهم اذ كانت عسالة ذنوبهم و لم یکن للحسن علیه السلام فی مال الصدقة منهم سهم روی بهزبن حکیم بن معاویه بن حیده القشیری عن ابیه عن جدّه ان رسول الله صلی الله علیه و اله قال فی کلّ اربعین من الابل بنت لبون و لا تفرق ابل عن حسابها من اتانباها مؤتجرا فله اجرها و من منعناها اخذنا منه و شطر ابله عزمه من عزمات ربنا لیس لمحمد و ال محمد فیها شیء و فی کلّ غنیمه خمس اهل الخمس بکتاب الله عزوجل و ان منعوا فخصّ

الحسن علیه السلام ما لعله كان عنده اعفّ و انظف من مال اردشير خره و لانها حوصرت سبع سنين حتى اتخذ المحاصرون لها فی مدّة حصارهم اياها مصانع و عمارات ثم ميزوها من جمله ما فتحوها بنوع من الحكم و بین الاضطخرا الاول و الاضطخر الثاني هنات علمها الرّبانيّ الذی هو الحسن علیه السلام فاختر لهم انظف ما عرف فقد روی عن التّبی صلی الله علیه و اله انه قال فی تفسیر قوله عزوجل وقفوههم انهم مسئولون انه لا یجاوز قد ما عبد حتى یسئل عن اربع عن شبابه فیما ابلاه و عمره فیما افناه و عن ماله من این جمعه و فی ما انفقه و عن حبا اهل البيت و كان الحسن و الحسنی علیهما السلام یاخذان من معاویه الاموال فلا ینفقان من ذالك علی انفسهما و علی عیالهما ما تحملها الدابة بفيها قال شيبه بن نعامه كان علی بن الحسين علیه السلام ینحل فی المدینه فلما مات نظروا فذا هو یعول فی المدینه اربعما بیت من حیث لم یقف الناس عیه التّرجمه پس ترسید حسن علیه السلام که بسیاری از ایشان رأی نمیداد برای خود صدقه گرفتن را و خورنده صدقه نیستند بسیاری از ایشان زیرا که غساله گناهان ایشان است و نبوده است برای حسن علیه السلام در مال صدقه که از ایشان است سهمی و روایت کرده است بهز پسر حکیم پسر معاویه پسر حیده قشیری از پدرش از جدش که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود در هر چهل شتر یک بچه شتر ماده دو ساله یا داخل در سال سوم شده باشد و جدا نکند شتر را از حساب آنها کسی که بیاورد زکوة آنها را بنزد ما و خواهان مزدی باشد از برای او است مزد آن و کسی که منع کند از ما دادن زکوة مال خود را میگیریم از او و دو قسمت میشود شتر او و عامل صدقه از قسمت بهتر ذکوة را میگیرد برای عقوبت منع زکوة حقی است حقوق خدا یا واجبی است از واجباتی که خدا واجب کرده که نیست برای محمد و آل محمد در آنها هیچ حقی

و در هر غنیمتی خمس آنرا باهل خمس باید داد بموجب کتاب خدای عزوجل پس تخصیص داد حسن علیه السلام آنچه را که امیدوار بود پاک‌تر و پاکیزه‌تر از مال اردشیر خره باشد زیرا که آن هفت سال محاصره بود تا اینکه محاصره‌کنندگان آنرا گرفتند در مدت محاصره کردن ایشان کارخانها و عماراتی را پس امتیاز قائل شدند برای آن سایر جاهائی که فتح کردند آنها را بنوعی از حکم و میان اصطرخ اول و اصطرخ دوم شرور و فسادى بوده که آنرا عالم ربانى حسن بن علی علیهما السلام میدانسته پس اختیار کرده است بر ایشان آنچه را که پاکیزه‌تر دانسته چنانچه روایتشده از پیغمبر صلی الله علیه و اله که در تفسیر گفته خدای تعالی که فرموده و قفوهم انهم مسئولون (یعنی بازداشت کنید ایشان را که از ایشان بازپرسی شد) چنین فرموده نمیگذرد قدمهای بنده تا اینکه پرسیده شود از چهار چیز از جوانی و که در چه چیز کهنه حکرده و از عمر او که در چه راهی نیست کرده و ز مال او که از کجا جمع کرده و در چه چیز صرف کرده و از دوستی با اهل بیت و حسن و حسین علیه السلام از معاویه مالها را میگرفتند و از آنها برای خود مصرف نمیکردند و به عیال خود نمیدادند بقدر آنکه حیوانی بدهن خود بردارد شیبیه بن نعامه گفت علی بن الحسین عطا میکرد مال را در مدینه چون وفات یافت نظر کردند که چهارصد خانواده را نفقه میداده فان قال فان هذا محمد بن اسحق بن خزیمه النیسابوری قال حدّثنا ابوبشرالوسطی قال حدّثنا خالد بن داود عن عامر قال بايع الحسن بن علی معاویة علی ان یسالم من سالم و یحارب من حارب و لم یبایعه علی انه امیر المؤمنین قلنا هذا حدیث ینقض اخره اوله و انه لم یؤمره و اذا لم یؤمره لم یلزمه الا یتمارله اذا امره و قد روینا من غیر وجه من الخوارج و خرج علی معاویة بالكوفة جویریة بن ذراع (او ابن وداع) او غیره من الخوارج فقال معاویة للحسن علیهم السلام اخرج الیهم و قاتلهم فقال یابی الله لی بذلك قال فلم الیس هم اعداءک و اعدائی قال نعم یا معاویة ولكن لیس من طلب الحق فاخطأه کمن طلب الباطل فوجه فاسکت معاویة ولو کان مارواه انه بايع علی ان یسالم من سالم و یحارب من حارب لکان معاویة لایسکت علی ما حجّه به الحسن علیه السلام ولانّه یقول له قد بايعتني علی ان تحارب من حاربت کائنا من کان و تسالم من سالمت کائنا من کان و اذا قال عامر فی حدیثه و لم یبایعه علی انه امیر المؤمنین قد ناقض لان الامیر هو الأمر و الزاجر و المأمور هو المؤتمر و المنزجر

فانّی تصرّف الامر فقد ازال الحسن علیه السلام فی مواعده معاویة الا یتمارله فقد خرج من تحت امره حین شرط ان لایسمیه امیر المؤمنین ولو انتبه معاویة بحیله الحسن علیه السلام بما احتال علیه لقال له یا ابا محمّد انت مؤمن و انا امیر

فاذالم اکن امیرک لم اکن للمؤمنین ایضا امیر و هذه حيلة تزیل امری عنک و تدفع حکمی لک و علیک فلوکان قوله یحارب من حارب مطلقا ولم یکن شرطه ان قاتلک من هو شرّ منک قاتلته و ان قاتلک من هو خیر منک فمن (مملک) الشرّ و انت اقرب منه الیه لم اقاتله و لآن شرط الله علی الحسن علیه السلام و علی جمیع عبادہ التعاون علی البرّ و التقوی و ترک التعاون علی الاثم و العدوان و ان قتال من طلب الحقّ فاخطأه مع من طلب الباطل فوجده تعاون علی الاثم و العدوان و المبیح غیرالمبیح و الموارز غیر الموارز التّرجمة پس اگر بگویند که این محمد بن اسحق بن خزیمه نیشابوری گفته است حدیث کرد برای ما ابوبشر واسطی گفت حدیث کرد ما را خالد بن داود از عامر که گفت بیعت کرد حسن علیه السلام پسر عی با معاویه براینکه سازش کند با کسی سازش کند و جنگ کند با کسی که جنگ کند و بیعت نکرد با او که امیر مؤمنان باشد میگوئیم این حدیث نقض میکند آخر آن اول آنرا و او یعنی حسن علیه السلام او را امیر قرار نداد و چون او را امیر قرار نداد لازم نیست بفرمان او باشد هرگاه با او امری کند و ما روایت کرده شدیم از غیر این وجه بچیزی که نقض میکند گفته او را که گفته است سازش کند با کسی که سازش کند و جنگ کند با کسی که جنگ کند پس ما گروهی از امت را با معاویه سخت تر از خوارج ندانسته ایم که خروج کرد در کوفه بر معاویه جویریّه پسر ذراع یا وداع یا غیر او از خوارج پس معاویه بحسن گفت بیرون رو بسوی ایشان و با آنها قتال کن فرمود خدا ابا دارد برای من بیرون رفتن و قتال کردن با آنها را معاویه گفت برای چه آیا آنها دشمنان تو و دشمنان من نیستند گفت چرا ایمعاویه ولیکن خروج آنها برای حق خواستن نیست که اگر من با آنها قتال نکنم خطا کرده باشم مانند کسی که باطل را طلب کند پس بیاید آنرا باینقول معاویه را ساکت کرد و اگر بموجب آنچه که روایت کرده که با او بیعت کرد که سازش کند با کسی که سازش کند و جنگ کند با کسی که جنگ کند باحتجاج آنحضرت بآنچه که حجت ررای او آورد معاویه ساکت نمیشد زیرا که با او میگفت که با من بیعت کردی که جنگ کنی با کسی که من جنگ میکنم و سازش کنی با کسی که من سازش میکند هر که باشد بنابراین آنچه که عامر گفت در حدیث خود که با او بیعت نکرد که امیر مؤمنان باشد نقض کننده آن نیست زیرا که امیر کسی است که فرمان دهنده باشد و زجرکننده باشد و مأمور کسی است که فرمان بردار و قبول زجر کند پس معاویه کجا متصرف در امر بود و حال آنکه حسن علیه السلام او را از امارت انداخت و از همانوقتی که با او شرط کرد که او را امیر مؤمنان نامد خود را از تخت فرمان او خارج کرد و اگر معاویه آگاه میشد از این تدبیری که حسن علیه السلام با او کرد هرآینه میگفت ای ابامحمد تو مؤمنی و من هم امیرم هرگاه امیر تو نباشد برای سایر مؤمنان هم نیستم و این تدبیری که کردی زایلکرد امر مرا از تو و دفع کرد حکمیرا که بنفع یا ضرر تو کنم پس اگر گفته او (یحارب من حارب) مطلق بود و شرط نکرده بود با او که اگر با تو قتال کند کسی که بدتر از تو باشد با او قتال میکنم و اگر با تو قتال کرد کسی که بهت راز تو است و او بد باشد

و تو بیدی نزدیکتر باشی از او با او قتال نمیکنم و این برای آن بوده خدا بر حسن علیه السلام و بر همه بندگان خود شرط کرده معاونت بر نیکی و پرهیزکاری و ترک معاونت بر گناه و تجاوز کرد از حد را البته آنکسی که قتال کند در طلب حق و خطا کند با کسی که طلب باطل کند و بیابد معاونت بر گناه و تجاوز از حد کردن است و بیعت کننده غیر از بیعت کرده شده و اعانت کنند و غیر از اعانت کرده شده است فان قال هذا حدیث انس بن سیرین یرویه محمد بن اسحق بن خزیمه قال حدّثنا بشار قال حدّثنا ابن ابی عدی عن ابن عون عن انس بن سیرین قال حدّثنا الحسن بن علی علیهما السلام یوم کلم فقال ما بین جابلق و جابرس رجل جدّه نبی غیری و غیر اخی انی رأیت ان اصالح بین امّہ محمّد (صلی الله علیه واله) و کنت احقهم بذلك فانّا باعنا معاویة و لعلّه فتنه لکم و متاع الی حین قلت الاتری (الی) قول انس کیف یقول یوم کلم الحسن علیه السلام و لم یقل یوم بایع اذ لم یکن عنده بیعتة حقیقه و انما کانت مهاده کما یكون بین اولیاء الله و اعدائه لامبايعه تكون بین اولیاء و اولیاء و فرأی الحسن علیه السلام رفع السیف مع العجز بینه و بین معاویة کما رأی رسول الله صلی الله علیه واله رفع السیف بینه و بین ابی سفیان و سهیل بن عمرو و لو لم یکن رسول الله صلی الله علیه واله مضطرا الی تلک المصلحه و المواعدة فما فعل التّرجمة پس اگر بگوید اینست حدیث انس پسر سیرین که روایت میکند آنرا محمد بن اسحق بن خزیمه که حدیث کرد برای ما بشار گفت حدیث کرد ما را ابن ابی عدی از پسر عون از انس بن سیرین گفت حدیث کرد ما را حسن پسر علی علیه السلام روزی که سخن گفت و فرمود نیست در میانه جابلقا و جابرسا مردی که جد او پیغمبر باشد غیر از من و برادرم و من چنان دیدم که صلح دهم در میان امت محمّد صلی الله علیه واله با اینکه من سزاوارترم بخلافت پس ما بیعت کردیم با معاویة و شاید این امتحانی باشد برای شما و بهره بردنی باشد تا زمان کمی میگوئیم آیا ندانسته‌ای گفته انس را که چگونه میگوید روزی که سخن گفت حسن علیه السلام و نگفته است روزیکه بیعت کرد زیرا که بیعت در نزد او از روزی حقیقت نبوده و جز این نیست آشتی کردن با یکدیگر بوده همچنانکه دوستان خدا با دشمنان خدا آشتی میکنند و بیعتی در میان دوستان او و دشمنان او نیست پس رأی حسن علیه السلام بعلت عجزی که بر حسب ظاهر داشته بر این شد که شمشیر از میان او و معاویة برداشته شود همچنان که رأی پیغمبر صلی الله علیه واله رفع شمشیر بود در میانه او و ابی سفیان و سهیل بن عمرو و اگر پیغمبر صلی الله علیه واله ناچار مابین صلح و سازش نبود دست برنمیداشت و این کار را نمیکرد فان قال قد ضرب رسول الله صلی الله علیه واله بینه و بین سهیل و ابی سفیان مدّه و لم یجعل الحسن بینه و بین معاویة مدّه قلنا بل ضرب الحسن علیه السلام بینه و بین معاویة مدّه و ان جهلناها و لم نعلمها و هی ارتفاع الفتنة و انتهاء مدتها و هو متاع الی حین التّرجمة پس اگر بگوید که رسول خدا صلی الله علیه واله در مهاده با سهیل بن عمرو ابی سفیان مدت قرارداد و حسن علیه السلام

مدتی بین خود و معاویه قرار نداد میگویم حسن علیه السلام هم بین یکدیگر مدت قرار دادند هرچند ما ندانیم و آنمدت برداشته شدن فتنه بوده و انتهای مدت آن جمله و متاع الی حین است یعنی بهره‌مند شدن تا زمان کمی است فان قال فان الحسن قال الجیرین نفیر حین قال له انّ النبّاس یقولون انک ترید الخلفه فقال قد کان جماجم العرب فی یدی یحاربون من حاربت و یسالمون من سالمت ترکتها ابتغاء وجه الله و حقن دماء امّیه محمّد صلی الله علیه واله ثم اثيرها یا تیاس اهل الحجاز قلنا ان جیبرا کان دسیساً الی الحسن دسه معاویة الیه لیختبره هل فی نفسه الاثارة و کان جیبر یعلم ان الموادع الّتی وادع معاویة غیر مانعة من الاثارة الّتی اتهمه بها ولو لم یجز الحسن علیه السلام مع المهادنة الّتی هادن ان یطلب الخلفه لکان خیر یعلم ذلك فلا یستلّه لانه یعلم ان الحسن علیه السلام لا یطلب مالیس له طلب فلما اتهمه یطلب ماله طلبه دس الیه دسیسه هذا لیستبرء برأیه و علم انه الصادق و ابن الصادق و انه اذا اعطاه بلسانه انه لا یشیرها بعد تسکنه ایاها فانه و فی بعهده و صادق فی وعده فلما نصّه قول جیبر قال له یا تیاس اهل الحجاز و التیاس بیاع عسب الفحل الذی هو

حرام و اما قوله بیدی جماجم العرب فقد صدق علیه السلام ولكن کان من تلك الجماجم الاشعث بن قیس فی عشرين الفو یزیدونه قال الاشعث یوم رفع المصاحف و وقع تلك المکیده ان لم تجب الی ما دعیت لم یرم معک غد ایمانیان بسهم و لم یطعن یمانیان برمح و لم یضر یمانیان بسیف و اوماً بقوله الی اصاحبه ابناء الطمع و کان فی تلك الجماجم شبت بن ربیع تابع کل ناعق و میثر کل فتنة و عمرو بن حرث الذی ظهر علی علی علیه السلام و باع ضبته احتوشها مع الاشعث و المنذر بن الجارود الطاغی الباغی و صدق الحسن صلوات الله علیه انه کان بیده هذه الجماجم یحاربون من حارب ولكن محاربة منهم للطمع و یسالمون من سالم لذلك و کان من حارب الله عزوجل و ابتغی القربة الیه و الخطوة منه قليلاً- لیس فیهم غیر تکافی اهل الحرب لله و النزاع الاولیاء الله و استعداد کل مدد و کل عدد و کل شدة علی حجج الله عزوجل انتهى کلامه زید اکرامه التّرجمة پس اگر بگوید که حسن در جواب جیبر بن نفیر گفت زمانیکه بآنجناب گفت که مردمان میگویند که تو خلاف میخواهی فرمود کله‌های عرب در پیش روی من جنگ می‌کردند با کسانی که می‌جنگیدم و سازش می‌کردند با کسانی که سازش می‌کردم آنها را خالص برای خدا واگذاردم و برای حفظ خونهای امت محمد صلی الله علیه واله

پس بعد ازین باز بهیجان در بیاورم ای فروشنده ذکر بزها در حجاز میگویم جبیر جاسوسی بود که معاویه او را بجاسوسی گماشته بود تا حسن علیه السلام را امتحان کند که در نفس او جوش و هیجان خلافت هست یا نه و جبیر میدانست و اگذاردن آنحضرت خلافت را معاویه مانع از هیجان و جوشی که حضرت را به آن متهم کرده نیست و اگر جایز نبود حسن علیه السلام را با مهاده و آشتی ای که با معاویه کرده خلافت را طلب ذکند هر آینه جبیر مدانست و از آن سؤال نمیکرد زیرا که میدانست که حسن علیه السلام آنچه را که نباید بطلبد نمیطلبد پس چون متهم کرد او را که طلب میکند چیز را که حق او است طلب کردن آن جاسوس برای او قرارداد جبیر را تا براثت بطلبد از آنحضرت و رأی او را بگیرد و میدانست که او راستگو پسر راستگو است و چیزیکه بزبان عطا کرد آنرا وخواست نمیکند و جوش آنرا ندارد و بآنچه خاطر خود را تسکین داده بهیجان در میآورد و بعهد خود وفا کننده و در وعده خود راستگو است چون گفته جبیر آنرا تنصیص کرد باو فرمود ای فروشنده ذکر ذکر بز در حجاز یعنی نری بزغاله که حرام است و اینکه فرمود کله‌های عرب در دست من است یعنی سران عرب راست میگفت ولیکن از این سران یکی اشعث بن قیس بود با بیست هزار و زیادتر آنها و اشعث همان است که در روزیکه قرآنها را بالای نیزه‌ها بلند کردند و این مکر را بکار بردند گفت اگر اجابت نکنی آنچه را که بآن خوانده شدی فردا دو نفر یمنی با تو تیراندازی نخواهند کرد و دو نفر یمنی نیزه بکار نخواهند برد و دو نفر یمنی شمشیر نخواهند زد و بگفته خود اشاره کرد بسوی باران خود که فرزندان طمع بودن و در میان این سران بود شبث پسر ربیع که هر صدائی بلند میشد دنبال آن میرفت و بهیجان آورنده هر فتنه‌ای بود و در میان آنها بد عمرو پسر حریث که پشت کرد بر علی علیه السلام و بیعت کرد با سوسماری که دور او را گرفتند با اشعث و منذر پسر جارود سرکش گمراه و راست گفت حسن علیه السلام که در دست او بود این کله‌ها که میجنگیدند با کسیکه میجنگید ولیکن جنگیدن آنها برای طمع بود و سازش میکردند با کسیکه سازش میکرد برای همین و کسیکه برای خدای عزوجل جنگ کند و تبت او قربه‌الی الله باشد و برای درک منزلت نزد خدا باشد کم بود در میان ایشان غیری یا عدویکه برای خدا دفاع از اهل جنگ کند و بنفع دوستان خدا دشمنان را منع کند و مستعد و مهیا باشد هرگونه مددی و هر عددی و هر شدتی که بر حجت‌های خدای عزوجل رو میآورد دفع کند بپایان رسید سخن او گرامی دارد خدا او را و من کُتِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تحف القول ص ۲۳۱ قال کتب الحسن بن ابی الحسن البصری الی ابی محمّد الحسن بن علی علیهما السلام اما بعد فانکم معشر بنی هاشم الفلک الجاریه فی اللحجج الغامره و الاعلام التیره الشاهره او کسفینه نوح علیه السلام التي نزلها المؤمن و نجا فيها المسلمون کتب الیک یابن رسول الله عند اختلافنا فی القدر و حیرتنا فی الاستطاعه فاخبرنا بالذی علیه رأیک و رأی اباک علیهم السلام فان من علم الله علمکم و انتم شهداء علی الناس و الله الشاهد

علیکم ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم فاجابه الحسن علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم وَصَلَّ إِلَيَّ كِتَابُكَ وَ لَوْلَا مَا ذَكَرْتَهُ
 مِنْ حَيْرَتِكَ وَ حَيْرَةٍ مَنْ مَضَى قَبْلَكَ إِذَا مَا أَخْبَرْتُكَ أَمَّا بَعْدُ فَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَ شَرِّهِ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ أَحَالَ
 الْمَعَاصِي عَلَى اللَّهِ فَقَدْ فَجَرَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُطْعَ مُكْرَهًا وَ لَمْ يُعَصَّ مَغْلُوبًا وَ لَمْ يَهْمِلِ الْعِبَادَ سُدًى مِنَ الْمَمْلِكَةِ بَلْ هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ وَ
 الْقَادِرُ عَلَى مَا عَلَيْهِ أَقْدَرُهُمْ بَلْ أَمَرَهُمْ تَخِييرًا وَ نَهَاَهُمْ تَحذِيرًا فَإِنْ ائْتَمَرُوا بِالطَّاعِيَةِ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا صَادًّا وَ انْتَهَوْا إِلَى مَعْصِيَتِي فَمَنْ
 يَمُنَّ عَلَيْهِمْ بَأَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهَا فَعَلَّ وَ انْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي حَمَلَهُمْ عَلَيْهَا جَبْرًا وَ لَا أَلْزَمُهَا كَرهًا بَلْ مَنْ عَلَيْهِمْ بَأَنْ بَصَرَهُمْ وَ
 عَرَفَهُمْ وَ حَذَرَهُمْ وَ أَمَرَهُمْ وَ نَهَاَهُمْ لَا جِبَالَ لَهُمْ عَلَى مَا أَمَرَهُمْ بِهِ فَيَكُونُوا كَالْمَلَائِكَةِ وَ لَا جَبْرًا لَهُمْ عَلَى مَا نَهَاَهُمْ عَنْهُ وَ لِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ
 فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى يَقُولُ الْمُؤَلَّفِ الْحَقِيرُ

ص: ۱۹۰

و لقد رواه الكراچکی ایضا فی کتاب كثر الفوائد الطبعة الاولى ص ۱۱۷ باندنی اختلاف فی اللفظ و رواه العلامة المجلسی ره فی المجلد الرابع من بحار الانوار و هو كتاب الاحتجاجات عن كتاب العدد القویة للشیخ الفصّه رضی الذین علی بن یوسف بن المطهر الحلّی ره ابسط من هذا و سنذكره ان شاء الله تعالی التّرجمة در کتاب تحف العقول نقل کرده که حسن پسر ابی الحسن بصری نامه‌ای نوشت بسوی ابی محمّد حسن بن علی علیهما السّلام پس از تحیت و درود شما فرزندان هاشم کشتی رونده‌ای هستید در دریا‌های بزرگی که آب آن بسیار است و نشانهای نوردنده‌ای هستید که برتری دارید از همه مردمان یا مانند کشتی نوح میباشید که مؤمنان در آن فرود آمدند و مسلمانان در آن نجات یافتند نوشتم بسوی تو ای پسر رسول خدا راجع باختلافی که در قدر و سرگردانی‌ای که در استطاعت داریم رأی خود و پدرانت علیهم السّلام را در آن بما خبرده زیرا که آن از علم خدا است که شما را تعلیم داده و شما گواهانید بر مردمان و خد گواه است بر شما ذریّه هستید که بعض آنها از بعض دیگرند و خدا شنوا و دانا است پس حسن علیه السلام در جواب او نوشت بنام خدای بخشنده مهربان نامه تو بمن رسید اگر سرگردانی خود و

سرگردانی کسانی که پیش از تو گذشتند یاد نکرده بودی من بتو خبر نمدادم پس از حمد و ثنا پس کسیکه بقدر ایمان ندارد و نگرویده از نیکی و بدی آن که خدا آنرا میداند از روی یقین کافر شده و کسیکه گناهان را بر خدا حواله کند فاجر شده خدا اطاعت کرده نشده در حالیکه کراهت داشته شده باشد و نافرمانی نشده در حالیکه مغلوب باشد و مهمل نگذارده است بندگانیرا بیبازی از مملکت خود بلکه او مالک آنچیزی است که آنها را بآن مالک کرده و قادر است بر آنچیزیکه بر آن ایشانرا قدرت داده بلکه ایشان را امر فرموده با اختیار دادن با آنها را بآن مالک کرده و قادر است بر آنچیزیکه بر آن ایشانرا قدرت داده بلکه ایشان را امر فرموده با اختیار دادن بانها و نهی فرموده است ایشانرا با ترسانیدن پس اگر قبول فرمانبرداری را مانعی از نمی‌یابند و اگر بپذیرند بازداشتگی بسوی نافرمانیرا اگر بخواهد منت میگذارد بر ایشان باینکه حایل قرار دهد در میان ایشان و معصیت مکیند و اگر جبراً آنها را وادار بگناه نمیکند و از روی کراهت آنها را ملزم بمعصیت نمیکند بلکه منت میگذارد بر ایشان باینکه آنها را بینا و شناسا میکند و میترساند و فرمان میدهد و نهی میکند نه اینکه جبلی و سرشت

ایشان بر آنچه باشد که آنها را بآن امر میکند تا مانند ملائکه باشند یعنی مجبور بر طاعت باشند و نه آنها را جبر میکند بر آنچه آنها را از آن نهی کرده و برای خداست حجّت رسا پس اگر بخواهد همه شما را هدایت میکند و درود بر کسیکه پیرو هدایت باشد و لَقَدْ نَقَلْنَا الْكِتَابَ بِطَرِيقٍ آخَرَ قَالَ الْعَلَامَةُ الْمَجْلِسِيُّ رَه فِي كِتَابِ الْاِحْتِجَاجِ وَ هُوَ الْمَجْلَدُ الرَّابِعُ مِنَ الْبَحْرِ الْمَطْبُوعِ بِنَفَقَةِ امِينِ الضَّرْبِ ص ۱۲۲ عن كتاب العدد القویة لدفع المخاوف اليومیة لعلى بن يوسف بن مطهر الحلّی ره قال كتب الحسن البصری الى الحسن بن علی علیهما السّلام اما بعد فانتم اهل بيت التّوبة و معدن الحكمة و ان الله جعلك الفلك الجاریة فی اللّحج الغامرة یلجأ اليكم اللاجی و يعتصم بحبلکم التّالی من اقتدی بكم اهتدی

و نَجِيٍّ وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْكُمْ هَلِكٌ وَ غَوِيٌّ وَ اِنِّي كَتَبْتُ اِلَيْكَ عِنْدَ الْحَيْرَةِ وَ اِخْتِلَافِ الْاُمَّةِ فِي الْقَدْرِ فَتَقْضِي اِلَيْنَا مَا اَقْضَاهُ اللهُ اِلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ فَنَاخِذْ بِهِ فَكُتِبَ اِلَيْهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اَمْرًا بَعْدُ فَاِنَّا اَهْلُ بَيْتٍ كَمَا ذَكَرْتَ عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ اَوْلِيَاءِ فَاَمَّا عِنْدَكَ وَ عِنْدَ اَصْحَابِكَ فَلَوْ كَانَ كَمَا ذَكَرْتَ مَا تَقَدَّمْتُمُونَا وَ لَا اسْتَبَدَلْتُمْ بِنَا غَيْرَنَا وَ لَعَمْرِي لَقَدْ ضَرَبَ اللهُ مَثَلَكُمْ فِي كِتَابِهِ حَيْثُ يَقُولُ اتَّسَبَدَلُونَ الَّذِي هُوَ اَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ هَذَا لِاَوْلِيَاءِكَ فِيمَا سَيَلُّوْا وَ لَكُمْ فِيمَا اسْتَبَدَلْتُمْ وَ لَوْلَا مَا اُرِيدُ مِنَ الْاِحْتِجَاجِ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ اَصْحَابِكَ مَا كَتَبْتُ اِلَيْكَ بِشَيْءٍ مِمَّا نَحْنُ عَلَيْهِ وَ لَئِنْ وَصَلَ كِتَابِي اِلَيْكَ لَتَجِدَنَّ الْحُجَّةَ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ اَصْحَابِكَ مَوْكِدَةً حَيْثُ يَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ اَفَمَنْ يَهْدِي اِلَى الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ يُتَّبَعَ اَمَّنْ لَا يَهْدِي اِلَّا اَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ فَاتَّبِعْ مَا كَتَبْتُ اِلَيْكَ فِي الْقَدْرِ فَاِنَّهُ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدْرِ خَيْرُهُ وَ شَرُّهُ فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ حَمَلَ الْمَعَاصِيَ عَلَيَّ اللهُ فَقَدْ فَجَرَ اِنَّ

الله عَزَّوَجَلَّ لَا يُطَاعُ بِاِكْرَاهٍ وَ لَا يُعْصَى بِغَلْبَةٍ وَ لَا يَهْمَلُ الْعِبَادَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ لَكِنَّهُ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ وَ الْقَادِرُ عَلَيَّ مَا اَقْدَرَهُمْ فَاِنْ اِتَّمَرُوا بِالطَّاعَةِ لَنْ يَكُوْنَ صَادًا مُشْبَطًا وَ اِنْ اِتَّمَرُوا بِالْمَعْصِيَةِ

ص: ۱۹۲

فَشَاءَ أَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا ائْتَمَرُوا بِهِ فَعَلَ وَان لَمْ يَفْعَلْ فَلَيْسَ هُوَ حَمَلَهُمْ عَلَيْهَا وَلَا كَلَّفَهُمْ إِيَّاهَا جَبْرًا بَلْ تَمْكِينُهُ إِيَّاهُمْ وَاعِدَارُهُ إِلَيْهِمْ طَرَفُهُمْ وَمَكَّنَهُمْ فَجَعَلَ لَهُمْ لَسْبِيلَ إِلَى أَخَذِ مَا أَمَرَهُمْ بِهِ وَتَرَكَ مَا نَهَاَهُمْ عَنْهُ وَوَضَعَ التَّكْلِيفَ عَنِ أَهْلِ التَّقْصَانِ وَالزَّمَانَةِ وَالسَّلَامِ أَلْتَرْجُمَةُ در جلد چهارم بحار از کتاب عدد قویه روایت کرده که گفت نامه‌ای نوشت حسن بصری بسوی حسن بن علی علیهما السلام بدینمضمون بعد از درود و تحیت شما خانواده پیغمبری هستید و معدن حکمتید و خدا شما را کشتی روانی قرار داده در دریاها میگذرد که آبهای آن بسیار زیاد است بشما پناه میبرد هر پناه برنده‌ای و برسیمان ولایت شما چنگ میزند هر که پیرو است هر که بشما اقتداء کند راه مییابد و نجات میبیند و هر که عقب بماند از شما هلاک و گمراه میشود و من بسوی تو نوشتم هنگامی امت اختلاف کرده و سرگرداندند در قدر تا حکمی برای ما آنچه را که خدا برای شما اهل بیت حکم کرده تا ما یاد بگیریم پس حسن بن علی علیهما السلام در جواب او نوشت پس از حمد و ثنا ما اهل بیت در نزد خدا و دوستان خدا

همچنانیم که تو یاد کردی و امّاد نزد تو و یاران تو اگر همچنان است که یاد کرده‌ای بر ما مقدم نمیشدید و ما بغیر ما تبدیل نمیگردید و بجان خودم قسم یاد میکنم که خدا مثل زده است شما را در کتاب خود آنجائیکه میگوید (آیا بدل میکنید آنچه را که خوبتر است بچیزی که پست تر است) این مثل برای دوستان تست در آنچه که خواستند و برای شما است در آنچه که آن را تبدیل کردید و اگر نمیخواستم حجت را بر تو و بر یارانت تمام کنم چیزی بتو نمی‌نوشتم از آنچه که ما بر آن هستیم و هرآینه اگر نامه من بتو برسد حجت تاکید شده‌ایست بر تو و یاران تو در آنجا که خدای عزوجل میفرماید آیا کسی که راهنمایی بسوی حق ثابت کند سزاوارتر است که پیروی کرده شود یا کسی که راه نیافته مگر اینکه راه یافته شود چیست شما را چگونه داوری میکنید پس پیروی کن آنچه را که بتو نوشتم در باب مسئله قدر زیرا که شأن این است کسی که بخیر و شرّ قدر ایمان نیابد کافر است و کسیکه معصیتها را بر خدا بار کند فاجر است البته خدای عزوجل اطاعت کرده نمیشود بوا دار کردن بنده باطاعت از روی بیمیلی و معصیت کرده نمیشود بقهر و غلبه و مهمل نمیگذارد بندگان را از آنچه که برای آنها مقدر کرده ولیکن او مالک است مرآنچه را که بملک ایشان درآورده و قادر است بر آنچه که قدرت بآنها داده پس اگر بخواهند امر بطاعت را بپذیرند کسی آنها را منع نمیکند و باز نمیدارد و اگر معصیت را بپذیرند اگر خدا

بخواهد حایل میشود بین او و آنچه پذیرفته است میکند و اگر نکرد خدا او را وادار بمعصیت نکرده و او را تکلیف نکرده که جبراً معصیت کند بلکه تمکین و اختیار به آنها دادن و ظاهر کردن عذر بسوی ایشان برای قدرت و مکتبی است که بایشان داده و راه برای ایشان قرار داده که بتوانند قبول کنند آنچه را که بایشان امر کرده و ترک کنند آنچه را که از آنها نهی کرده و این تکلیف را از اهل نقصان (یعنی نابالغ و دیوانه و کسانیکه قادر نیستند) و آنهاییکه دارای امراض مزمنه‌اند برداشته و السلام جَوَابُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَلِكِ الرُّومِ تَفْسِيرُ عَلِيِّ بْنِ اِبْرَاهِيمَ الْقُمِيِّ رَهْ فِي سُورَةِ الشُّورَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السِّكِينِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْبَجَلِيِّ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ هُرُونَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ اِبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا بَلَغَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمْرَ مَعَاوِيَةَ وَ اَنَّهُ فِي مِائَةِ اَلْفٍ قَالَ مِنْ اَيِّ الْقَوْمِ قَالُوا مِنْ اَهْلِ الشَّامِ (وَ اَطَالَ الْكَلَامَ حَتَّى قَالَ) وَ بَلَغَ ذَلِكَ مَلِكِ الرُّومِ وَ اَخْبَرَ اَنَّ رَجُلَيْنِ خَرَجَا يَطْلُبَانِ الْمَلِكَ فَسُئِلَ مِنْ اَيْنَ خَرَجَا فَقِيلَ لَهُ رَجُلٌ بِالْكُوفَةِ وَ رَجُلٌ بِالشَّامِ قَالَ فَلَمَنِ الْمَلِكُ الْاُنَّ قَالَ وَ اَمْرٌ وَ زُرَّاهُ فَقَالَ تَخَلَّلُوا هَلْ تَصِيبُونَ مِنْ تِجَارِ الْعَرَبِ مِنْ يَصِفُهُمَا لِي فَاتَى بِرَجُلَيْنِ مِنْ تِجَارِ الشَّامِ وَ رَجُلَيْنِ مِنْ

تِجَارِ مَكَّةَ فَسُئِلَهُمَا عَنْ صِفَتِهِمَا فَوْصَفُوهُمَا لَهُ ثُمَّ قَالَ لِحَزْرَانَ بَيوتِ خَزَائِنِهِ اَخْرَجُوا اِلَى الْاَصْنَامِ فَاخْرَجُوها فَانظُرِ اليها فَقَالَ الشَّامِيُّ ضَالٌ وَ الْكُوفِيُّ هَيَادٌ ثُمَّ كَتَبَ اِلَى مَعَاوِيَةَ اَنْ اَبْعَثْ اِلَى اَعْلَمِ اَهْلِ بَيْتِكَ وَ كَتَبَ اِلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنْ اَبْعَثْ اِلَى اَعْلَمِ اَهْلِ بَيْتِكَ فَاسْمَعُ مِنْهُمَا ثُمَّ اَنْظُرْ فِي الْاِنْجِيلِ كِتَابِنَا ثُمَّ اَخْبِرْ كَمَا مِنْ اِحْتِقَ بِهَذَا الْاَمْرِ وَ خَشِيَ عَلَيَّ مَلِكُهُ نَبِعْتُ مَعَاوِيَةَ لَعْنَهُ اللهُ يَزِيدُ ابْنَهُ وَ بَعَثَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْحَسَنُ ابْنَهُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَلَمَّا دَخَلَ يَزِيدٌ عَلَيَّ الْمَلِكُ اَخَذَ بِيَدِهِ وَ قَبَّلَهَا ثُمَّ قَبَّلَ رَاسَهُ ثُمَّ دَخَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي يَهُودِيًّا وَ لَانصْرَانِيًّا وَ لَامَجُوسِيًّا وَ لَاعَابِدَ الشَّمْسَ وَ لَالْقَرَمَ وَ لَالصَّنَمَ وَ لَالْبَقْرَ وَ جَعَلْنِي حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ لَمْ يَجْعَلْنِي مِنَ الْمُشْرِكِينَ تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ ثُمَّ جَلَسَ وَ لَا يَرْفَعُ بَصْرَهُ فَلَمَّا نَظَرَ اِلَى الرَّجُلَيْنِ اَخْرَجَهُمَا ثُمَّ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا ثُمَّ بَعَثَ اِلَى يَزِيدٍ فَاحْضَرَهُ ثُمَّ اَخْرَجَ مِنْ خَزَائِنِهِ ثَلَاثِمِائَةَ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ صَنْدُوقًا فِيهَا تَمَاثِيلُ الْاَنْبِيَاءِ قَدْ زَيَّنَتْ بِزَيْنَتِهِ كُلِّ نَبِيٍّ مَرْسَلٍ فَاَخْرَجَ صِنْمًا فَعَرَضَهُ عَلَيَّ يَزِيدٌ فَلَمْ يَعْرِفْهُ ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْهِ صِنْمًا فَلَا يَعْرِفُ مِنْهَا شَيْئًا وَ لَا يَجِبُ مِنْهَا شَيْءٌ ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ اَرْزَاقِ الْخَلَائِقِ وَ عَنْ اَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ اَيْنَ تَجْتَمِعُ وَ عَنْ اَرْوَاحِ الْكُفَّارِ اَيْنَ تَكُونُ اِذَا مَاتُوا فَلَمْ يَعْرِفْ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا اَلْتَرَجِمَةُ فِي تَفْسِيرِ عَلِيِّ بْنِ اِبْرَاهِيمَ الْقُمِيِّ رَحِمَهُ اللهُ فِي سُورَةِ الشُّورَى اَنْ حُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ سَكِينِيٌّ اَنْ اَبِي سَعِيدِ الْبَجَلِيِّ اَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ پسر هارون از ابی‌عبدالله از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که خبر بامیرمؤمنان علیه السلام رسید که معاویه با صد هزار لشکر مهیا شده فرمود از کدام گروه گفتند از اهل شام و طول داده است

کلام را تا اینکه گفت خبر پادشاه روم رسید و باو خبر داده شد که دو نفر مرد خروج کرده‌اند و ملک را میطلبند پرسید که از کجا خروج کرده‌اند گفتند مردی از کوفه خروج کرده و مردی از شام گفت در این وقت ملک مال کدام یکست پس بوزراء خود فرمان داد و گفت کاوش کنید ببینید آیا میباید از بازرگانان عرب کسیرا که حالات ایندو نفر را وصف کند برای من دو نفر از بازرگانان شام و دو نفر از بازرگانان مکه را بنزد او آوردند از ایشان از صفت آندو مرد سؤال کرد حالات آن دو را برای او وصف کردند پس بخزینه‌دارهای خود گفت بتنهائی که در خزینه هست بیرون بیاورید آنها را بیرون آوردند بر آنها نگاهی کرد و گفت شامی گمراه است و کوفی هدایت کننده است پس نوشت بمعایه که بفرست بسوی من داناترین اهل بیت خود را و نوشت بامیرالمؤمنین علیه السلام که بفرست بسوی من داناترین اهل بیت خود را تا من سخنان آنها را بشوم و نظر کنم در انجیل که کتاب ما است و پس از آن خبر دهم شما را که کی سزاوارتر است باین امر یعنی خلافت و بر مملکت و پادشاهی خود ترسید پس فرستاد معاویه ملعون خدا پسر خود یزید را و فرستاد امیرالمؤمنین علیه السلام فرزند خود حسن علیه السلام را چون یزید بر

پادشاه روم وارد شد گرفت دست پادشاه را و بوسید آنرا و پادشاه سر او را بوسید و چن سن علیه السلام بر او وارد شد فرمود ستایش مخصوص خدائست که مرا یهودی و نصرانی و مجوسی قرار نداد و نه آفتاب پرست و نه ماه پرست و نه بت پرست و نه گاو پرست و قرار داد مرا متمسک بدین اسلام و مسلمانان قرار داد و از مشرکین قرار نداد مبارکست خدائی که پروردگار عرش بزرگست و ستایش مخصوص او است پس از آن نشست و چشم خود را بالا نکرد چون پادشاه بر این دو نگاه کرد آنها را بیرون کرد و در میان آنها جدائی انداخت پس فرستاد بطلب یزید و او را حاضر کرد و سیصد و سیزده صندوق از خزینهای خود بیرون آورد که در آنها بود تمثالهای پیغمبران که زینت یافته بود بزینت هر پیغمبر مرسلی پس بتی را بیرون آورد و بر یزید عرضه داشت یزید آنرا نشناخت پس بت دیگری را باو عرضه داشت هر یکی را پی در پی نیز نشناخت هیچیک از آنها را و از آنها چیز را جواب نگفت پس از روزیهای خلاق از او پرسید و از ارواح مؤمنین سؤال کرد که در کجا جمعند و از ارواح کفار پرسید که بعد از مردن در کجا هستند هیچیک از آنها را ندانست ثم دعا الملک الحسن بن علی فقال انما بدات بیزید بن معاویه کی يعلم انک تعلم مالا يعلم و يعلم بوک مالا يعلم ابوه فقد وصف ابوک و ابوه و نظرت فی الانجیل فرأیت فیه محمداً رسول الله و الوزير علیا و نظرت فی الاوصیاء فرأیت فیها اباک وصی محمد صلی الله علیه واله فقال الحسن علیه السلام سلنی عما بدالك مما تجده فی الانجیل و عما فی التورته و عما فی القرآن اخبرک به ان شاء الله فدعا الملک بالاصنام فاؤل صنم عرض علیه ی صفة القمر فقال الحسن هذه صفة ادم ابوالبشر ثم عرض لیه اخر فی صفة الشمس فقال الحسن هذه صفة حوا ام البشر ثم عرض علیه اخر فی صفة حسنه فقال هذه صفة شیث بن ادم و کان اول

بعث و بلغ عمره الف سنه و اربعین عاما ثم عرض علیه صنم اخر فقال هذه صفة نوح صاحب السفینة و كان عمره الفاو اربعة مائة سنه و لبث فی قومه الفاً الاً خمسين عاماً ثم عر علیه صنم اخر فقال هذه صفة ابراهیم علیه السّلام عریض الصدر طویل الجبهة ثم عرض علیه ثم اخر فقال هذه صفة اسرائیل و هو یعقوب ثم اخرج الیه صنم اخر فقال هذه صفة یوسف بن یعقوب بن اسحق ثم اخرج صنم اخر فقال هذه صفة موسی بن عمران و كان عمره مائتان و اربعون سنه و كان بینه و بین ابراهیم خمسماًة عام ثم اخر الیه صنم اخر فقال هذه صفة داود صاحب الحرب ثم اخرج الیه صنم اخر فقال هذه صفة شعیب ثم ذکر یاً ثم یحیی ثم عیسی بن مریم روح الله و کلمه و كان عمره فی الدنیا ثلاث و ثلاثون سنه ثم رفعه الله الی السّماء و یهبط الی الارض بدمشق و هو الذی یقتل الدجال ثم عرض علیه صنم صنم فیخبره باسم نبی نبی ثم عرض علیه الاوصیاء و الوزراء فكان یحبیه باسم وصی وصی و وزیر وزیر ثم عرض علیه اصنام بصفة الملوك فقال الحسن هذه اصنام لم نجد صفتها فی التورته ولا فی الانجیل و لافی الزبور و لافی القرآن فعلها من صفة الملوك فقال الملك الشهد علیکم یا اهل بیت

محمّد انکم قد اعطیتم علم الاولین و الاخرین و علم التورته و الانجیل و الزبور و صحف ابراهیم و الواح موسی علیهم السّلام ثم اعرض الیه صنم یلوح فلم یأراه الحسن بکی بکاء شديداً و فقال له الملك ما یبکیک فقال هذه صفة جدی رسول الله کث الحیة عریض الصّدر طویل العنق عریض الجبهة اقنى الانف ابلج الاسنان حسن الوجه ققط الشعر طیب الريح حسن الکلام فصیح اللسان کان یامر بالمعروف و ینهی عن المنکر بلغ عمر ثلاثا و ستین سنه و لم یخلف بعده الا خاتم مکتوب علیه لاله الله محمّد رسول الله و کان یتختم فی یمینه و خلف سیف ذی الفقار و قضیبه و جبه صوف و کساء صوف و کان یسترول به لم یقطعه و لم یخطه حتّی لحق بالله پس پادشاه حسن را بنزد خواند و گفت علت اینکه من در سؤال ابتداء بیزید کردم نیست جز اینکه خواستم بدانم که تو میدانی و او نمیداند آنچه را که تو میدانی و پدر تو میدانم آنچه را که پدر او نمیداند زیرا که پدر تو و پدر او وصف کرده شده اند نظر کردم در انجیل دیدم در آن که محمّد رسول خدا است و علی وزیر او است در میانه اوصیاء پس در آن پدرت را که وصی محمد است یافتم پس حسن گفت پرس از من آنچه را که بر تو ظاهر شده از آنچه که در انجیل

یافته‌ای و از آنچه که

ص: ۱۹۶

در توره است و از آنچه در قرآنست خبر میدهم تو را انشاء الله پس پادشاه بتها را خواست اول بتی را باو نمود بصفت ماه بود پس حسن گفت این صفت آدم پدر بشر است بت دیگر باو عرضه داشت به صفت آفتاب حسن گفت این حوّا مادر بشر است بت دیگری را باو نمود در صفت نیکوئی گفت این صفت شیث پسر آدم است و او اول کسی است که مبعوث شد و سال او بهزار و چهل سال رسید پس بت دیگر را باو نمود گفت این صفت نوح صاحب کشتی است که عمر او هزا و چهارصد سال بود و در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال زیست کرد پس نمود بر او بت دیگری را گفت این صفت ابراهیم علیه السلام است که سینه او پهن و پیشانی و جبهه او دراز بود پس نمود بر او بت دیگری را فرمود این صفت اسرائیل است که یعقوب باشد پس بت دیگری را بیرون آورد فرمود این صفت اسمعیل است پس بت دیگری را بیرون آورد فرمود این صفت یوسف بن یعقوب بن اسحق است پس بت دیگری را بیرون آورد گفت این صفت موسی بن عمران است که عمر او دویست و چهل سال بود و در میان او و میان ابراهیم پانصدسال فاصله بود پس بیرون آورد بت دیگری را بسوی او فرمود این صفت داود صاحب جنگ است پس بیرون آورد بسوی او بت دیگری را فرمود این صفت شعیب است پس از ان

زکریّا و پس از آن یحیی پس از آن عیسی بن مریم را روح خدا و کلمه خدا بود و عمر او در دنیا سی و سه ساله بود پس خدا بالابرد او را بسوی آسمان و فرمود میاید بر زمین دمشق و او است آنکسیکه دجال را میکشد پس هر بت دیگری را باو نمود او را خبر میداد بنام پیغمبری بعد از پیغمبری پس عرضه داشت بر او اوصیاء و وزراء را و او را جواب میداد بنام وصیّی و وصیّی و وزیری و وزیری پس نمود بر او بتهایی را بصفت پادشاهان و حسن فرمود اینها بتهایی هستند که نمیبایم صفت آنها را در توره و نه انجیل و نه در زبور و نه در قرآن شاید از صفت پادشاهان باشد پس پادشاه گفت گواهی میدهم بر شما ای اهل بیت محمد که شما عطا کرده شدید علم پیشینیان و پسینیان را و علم توره و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و الواح موسی علیهم السلام را پس عرضه داشت بر او بت درخشنده‌ایرا چون حسن آنرا دید گریست گریستن شدیدی پس پادشاه باو گفت چه چیز تو را بگریه درآورد فرمود این صفت جدّ من رسولخداست که ریش ابنود و سینه گشاده و گردن دراز و جبهه گشاده و دماغ کشیده و دندانهای گشاده و روی نیکو و موهای پیچیده و بوی خوش و کلام نیکو و صاحت زبان داشت و امر بمعروف و نهی از منکر میکرد و عمر او بشصت و سه سال رسید و از خود باقی نگذاشت مگر انگشتری که بر آن نوشته بود لاله الاالله محمّد رسول الله و آنرا در دست راست خود میکرد و باقی گذارد شمشیر ذوالفقار را و چوبدستی خود را و جبه پشمینه‌ای و کسای پشمینه‌ای که ردای او بود و آنرا نبریده بود و ندوخته بود تا آنکه بخدا ملحق شد فقال المکک انا نجد فی الانجیل انه یکون له ما يتصدّق به علی سبطیه فهل کان

ذلك فقال الحسن قد كان ذلك فقال الملك فبقى لكم ذلك فقال لافقال الملك لهذه اول فتنة هذه الاممظ غلبا اباكما و هما الاول و الثانى على ملك نبيكم و اختيار هذه الامية على ذرية نبيهم منكم القائم بالحق و الامر بالمعروف و الناهى عن المنكر قال ثم سئل الملك الحسن عليه السلام عن سبعة اشيا خلقه الله لم تركض فى رحم فقال الحسن اول هذا ادم ثم حوا ثم كبش ابراهيم ثم ناقة صالح ثم ابليس الملعون ثم الحية ثم الغرب الذى ذكره الله فى القرآن قال ثم سئله عن ارزاق الخلائق فقال الحسن عليه السلام ارزاق الخلائق فى السماء الزابعة تنزل بقدر و تبسط بقدر ثم سئله عن ارواح المؤمنين اين يكونون اذا ماتوا تجتمع عند صخرة بيت المقدس فى ليلة الجمعة و هو عرش الله الادنى منها يبسط الله الارض و فيها يطويها و منها المحشر و منها استوى ربنا الى السماء و الملائكة ثم سئله على ارواح الكفار اين تجتمع قال تجتمع فى وادى حضرموت وراء مدينة اليمن ثم يبعث الله نارا من المشرق و نارا من المغرب و يتبعهما بريحين شديدين فيحشر الناس عند صخرة بيت المقدس فيحشر اهل الجنة عن يمين الصخرة و يزلف الميعاد و يصير جهنم عن يسار الصخرة فى تخوم الارضين السابعة و فيها الفلق و السجين فيفرق الخلائق عند الصخرة فمن وجبت له الجنة دخلها و من وجبت له النار دخلها و ذلك قوله فريقتى فى الجنة و فريقتى فى السعير فلما اخبر الحسن بصفه ما عرض من الاصنام و تفسير ما سئله التفت الملك الى يزيد بن معاوية فقال اشعرت ان ذلك على لا يعلمه الا نبي مرسل او اوصى مواز قد اكرمه الله بموازة نبيه او عتره نبي مصطفى و غيره فقد طبع الله على قلبه و اثر ديناه على اخرته و هواه على دينه و هو من الظالمين قال فسكت يزيد و حمد قال فاحسن الملك جائزة الحسن و اكرمه و قال له ادع ربك ان يرزقنى دين نبيك فان حلاوة الملك قد حالت بينى و بين ذلك فاظنه شقامرديا و عذابا اليمما قال فرجع يزيد الى معاوية و كتب اليه الملك انه من اتاه الله العلم بعد نبيكم و حكم التورته و ما فيها و الانجيل و ما فيه و الزبور و ما فيه و القرآن و ما فيه فالحق و الخلافة له و كتب الى على عليه السلام ان الحق و الخلافة لك و بيت النبوة فيك و فى ولدك فقاتل من قاتل من قاتلك يعذبه الله بيدك ثم يخلصه نار جهنم فان من قاتلك نجده عندنا فى الانجيل ان عليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين و عليه

الْتَرَجْمَةُ پس پادشاه گفت که ما می‌یابیم در انجیل که بده است برای او چیزیکه تصدق کند بآن بر دو بسط خود آیا چنین بوده حسن گفت چنین بوده است پادشاه گفت آن برای شما باقیمانده است فرمود نه پادشاه گفت هر اینه این اول فتنه و امتحان این امت است اولی و دومی بر قدرت غلبه کردند بر ملک پیغمبر شما و اختیار کردن این است آنها را بر ذریه پیغمبر خود از شما است قائم بحق و امر کننده بمعروف و نهی کننده از منکر گفت راوی پس پرسید پادشاه از حسن علیه السلام از هفت چیزیکه آفرید آنها را خدا که در رحم پانزده پس حسن گفت اول از آنها آدم بود و پس از آن حوا بود و پس از آن گوسفند ابراهیم بود و پس از آن ناقه صالح بود و پس از آن شیطان ملعون بود و پس از آن مار بود پس از آن کلاغی بود که خدا آنرا در قرآن یاد کرده گفت پس پرسید از او از روزیهای خلایق حسن گفت که روزیهای خلایق در آسمان چهارم است که خدا فرومیفرستد آنها باندازه و گشایش میدهد باندازه پس سؤال کرد از او از ارواح مؤمنین که در کجا میباشند پس از اینکه مردند فرمود جمع میشوند در نزد صخره بیت المقدس در شب جمعه و آن عرش نزدیکتر خدا است که از آن میگستراند خدا زمین را و در آن میپیچد

آنها و از آنجاست محل حشر و از آنجا استیلا مییابد پروردگار ما بسوی آسمان و فرشتگان پس پرسید از آنحضرت از ارواح کفار که در کجا جمع میشوند فرمود جمع میشوند در وادی حضرموت پشت شهر یمن پس بر میانگیزاند خدا آتشی را از مشرق و آتشی را از مغرب و بدنبال آنها دو باد سختی از پس محشور میشوند مردمان نزد صخره بیت المقدس اهل بهشت از آنها از طرف راست صخره و نزدیک میشود وعدگاه یعنی قیامت و میگردد جهنم از طرف چپ صخره در منتهای عمق زمین‌های هفتگانه و در آنجا است فلق که نام چاهی است در قعر جهنم و سجین پس جدا میشوند خلایق از یکدیگر در نزد صخره و کسیکه بر او بهشت واجب شده داخل بهشت میشود و کسیکه آتش بر او واجب شده داخل آتش میشود و این معنی گفته خدا فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ پس چون حسن خرداد پادشاه را بصفت آنچه بر او عرضه داشت از بتها و تفسیر آنچه که از او پرسید رو کرد پادشاه بسوی یزید پسر معاویه و گفت آیا دانستی که این علمی است که کسی نمیداند آنها مگر پیغمبر مرسل یا وصیّتی که وزیر او است و خدا او را گرامی داشته بوزارت پیغمبر خود یا عترت پیغمبر برگزیده شده و غیر آنها خدا مهرزده بر دلش که دنیای خود را بر دین خود

اختیار کرده و هوای خود را بر دین خود اختیار کرده و او از ستمکارانست راوی گفت پس یزید ساکت و خاموش ماند و پادشاه جایزه نیکویی بحسن داد و او را گرامی داشت و باو گفت بخوان پروردگار خود را که روزی من کند دین پیغمبر تو را زیرا که شیرینی ملک و سلطنت حایل شده است در میان من و میان پذیرفتن دین او و گمان میکنم که این در اثر شقاوت و هلاکت کننده است و عذابی است دردناک راوی گفت پس یزید برگشت بسوی معاویه و پادشاه باو نوشت که آنکسی را که خدا علم داد بعد از پیغمبر شما و حکم میکند در توره و آنچه در آنست و انجیل و آنچه که در آنست و زبور و آنچه که در آن است و قرآن و آنچه که در آنست حق و خلافت با او است و نوشت بسوی

علی علیه السّلام که حق و خلافت مخصوص تست و خانه پیغمبری در تو و اولاد تست قتال کن با هر که با تو قتال کند زیرا که هر که با تو قتال کند عذاب میکند خدا او را بدست تو پس جاوید میدارد او را در آتش جهنّم و هر که با تو قتال کند ما نزد خود در انجیل چنین می‌یابیم که بر او است لعنت خدا و فرشتگان و همه مردمان و بر اوست لعنت اهل آسمانها و زمینها اقول قد نقل شرط من هذا الحديث في كتاب تحف العقول الا انه قال فيما سئله الملك قال سئله عن المجزّة و عن سبعة اشياء خلقها الله لم تخلق في رحم فضحك الحسن عليه السلام فقال له ما اضحكك فقال عليه السلام لانك سئلتني عن اشياء ماهي من منتهى العلم الا كالفدى في عرض البحر اما المجزّة فهي قوس الله و سبعة اشياء لم تخلق في رحم فاولها ادم ثم حوا و الغراب و كبش ابراهيم عليه السلام و ناقه الله و عصا موسى عليه السلام و الطير الذي خلقه عيسى بن مريم عليه السلام اترجمه ميگويم که پاره‌ای از این حدیث را در کتاب تحف العقول نقل کرده مگر اینکه در آنجا گفته در چیزهاییکه پادشاه از آنحضرت سؤال کرده است از کهکشان بوده و از هفت چیز دیگری خدا آنها را در رحم نیافریده پس حسن علیه السلام خندید

پادشاه گفت چه چیز تو را بخنده در آورد فرمود برای اینکه تو از من سؤال کردی از چیزهاییکه این ها از پایان علم نیستند و نیست اینها مگر مانند خاری که در پهناور دریا باشد اما کهکشان آن کمان خداست و هفت چیزی که در رحم آفریده نشده اول آن آدم است و پس از آن حوا و کلاغ و گوسفند ابراهیم علیه السّلام و ناقه خدا و عصای موسی علیه السّلام و مرغی است که عیسی علیه السّلام آنرا آفرید پس از آن باقی حدیث را نقل کرد و من کلامه علیه السّلام فی الاحتجاج عن الاعمش عن سالم بن ابی الجعد قال حدّثني رجل منّا قال اتيت الحسن بن علي عليهما السّلام فقلت يا بن رسول الله اذلت رقابنا و جلعتنا معشر الشيعة عبيدا ما بقى معك رجل قال و ممّ ذلك قال قلت بتسليمك الامر لهذا الطاغية قال و الله ما سلّمتُ الامرَ إليه اِلا ائني لم اجد أنصارا و لو و جدت أنصارا لقاتلته ليلى و نهاري حتى يحكم الله بيني و بينه ولكنني عرفت اهل الكوفة و بلوتهم ولا يصلح لي منهم من كان فاسداً

إِنَّهُمْ لَأَوْفَاءٌ لَهُمْ وَلَا ذِمَّةَ فِي قَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ إِنَّهُمْ لَمُخْتَلِفُونَ وَيَقُولُونَ لَنَا إِنْ قُلُوبُهُمْ مَعَنَا وَإِنْ سِيُوفُهُمْ لَمَشْهُورَةٌ عَلَيْنَا قَالَ وَهُوَ يَكْلِمُنِي
 اذْتَنَخَ الدَّمَّ فِدْعَا بَطَسَتْ فَحَمَلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مَمَّا خَرَجَ مِنْ جَوْفِهِ مِنَ الدَّمِّ فَقُلْتُ لَهُ مَا هَذَا يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنِّي
 لَا رَاكٍ وَجَعَا قَالَ أَجَلَ دَسِّ إِلَيَّ هَذَا الطَّاعِنِيَّةُ مِنْ سَيَقَانِي سَيِّمًا فَقَدَّ وَقَعَ عَلَيَّ كَبْدِي وَهُوَ يَخْرُجُ قِطْعًا كَمَا تَرَى قَالَ أَفَلَا تَتَدَاوَى قَالَ قَدْ
 سَقَانِي مَرَّتَيْنِ وَهَذِهِ الثَّلَاثَةُ لَا أَحِدٌ لَهَا دَوَاءٌ وَلَقَدْرُقِي إِلَيَّ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيَّ مَلِكُ الرُّومِ وَسَأَلَهُ أَنْ يُوجِّهَ إِلَيْهِ مِنَ السَّمِّ الْقِتَالِ شَرِبَهُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ
 مَلِكُ الرُّومِ أَنَّهُ لَا يَصْلُحُ لَنَا فِي دِينِنَا أَنْ نُعِينَ عَلَى قِتَالِ مَنْ لَا يُقَاتِلُنَا فَكَتَبَ إِلَيْهِ إِنَّ هَذَا ابْنُ الرَّجُلِ الَّذِي خَرَجَ بِأَرْضِ تَهَامَةَ وَقَدْ خَرَجَ
 يُطَلِّبُ مُلْكَ أَبِيهِ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَدُسَّ إِلَيْهِ مَنْ يَسْقِيهِ ذَلِكَ فَارِيحَ الْعِبَادِ وَالْبِلَادِ مِنْهُ وَوَجَّهَ إِلَيْهِ بِهَدَايَا وَالطَّافِ فَوَجَّهَ إِلَيْهِ مَلِكُ الرُّومِ بِهَذِهِ
 الشَّرْبِيَّةِ الَّتِي دَسَّ فِيهَا فَسَبَقِيهَا وَأَشْتَرَطَ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ شَرْوَطًا (الْتَرَجْمَةَ) فِي كِتَابِ احْتِجَاجِ اذْ اَعْمَشِ اذْ سَالِمِ بِنِ ابِي الْجَعْدِ رَوَا يَتَكَرَّرُ
 كُفْتُ حَدِيثُ كُرْدِ مَرَا مَرْدِي اذْ مَا كِهْ وَاَرَدَ شَدَمِ بَرِ حَسَنِ بِنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَكُفْتُمِ اذْ اِيْ سِرِّ رَسُوْلِ خُدَا ذَلِيْلٍ وَخُوَارِ كُرْدِي كُرْدِنَهَايِ
 مَا رَا وَ مَا شِيْعِيَانِ رَا بِنْدِ كَانِ قَرَارِ دَادِي بَاقِي

نمانده است با تو مردی فرمود از چه جهت این سخن را میگوئی گفت گفتیم این از جهت تسلیم شدن

و تسلیم کردن تو امر خلافت را باین طاغی یعنی معاویه فرمود بذات خدا قسم است که تسلیم نکردم امر را باو مگر برای اینکه یاوری برای خود نیافتم و اگر یاوری میافتم با او قتال میکردم شب و روز خود را تا حکم خدا میان من و او ولیکن شناختم اهل کوفه را و آزمودم ایشانرا و صلاحیت ندارد برای من از ایشان کسی که فاسد باشد ایشان وفادار نیستند و بدمه خود وفا نمیکنند نه در گفتار و نه در کرار و اختلاف رأی دارند بما میگویند که دل‌هایشان با ما است و حال آنکه شمشیرهایشان برای ما کشیده شده راوی گفت همینطور که آنحضرت با من سخن میگفت خون بالا آورد پس طشتی طلید در مقابل خود و پر شد از خونیکه از حلق او بالا آمد پس گفتم اینها چیست ای پسر رسولخدا صلی الله علیه و اله میبینم که دردی داری فرمود دو مرتبه مرا زهر داد یعنی معاویه و این دفعه سؤم است و روانی برای علاج آن نمی‌یابم و برای من نوشته شده که نامه‌ای نوشت پادشاه روم و از او خواست که زهری برای او بفرستد که شربت آن کشنده باشد و پادشاه روم در جواب او نوشت که درد دین ما برای ما شایستگی ندارد که اعانت کنیم بر کشتن کسی که با ما قتال نمکیند پس معاویه باو نوشت که اینشخص که میخوامم مسمومش کنم

پسر مردی است که در زمین تهامه خروج کرد و این خروج کرده مطالبه ملک پدرش را میکند و من میخوامم بدسیسه‌ای کسی را وادار کنم که او را مسموم کند و راحت کنم بندگان و شهرها را از او و هدایائی برای او فرستاد و لطفهائی نمود پس فرستاد پادشاه روم بسوی او این شربت را که دسیسه کرده بود بآن برای آشامانیدن بمن و با او شرطهائی کرد در فرستادن آن و مِن كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَام دلائل الامامه للطبری ص فی باب معجزاته الشعبی عن سفیان عن ابیه عن سلیمان بن مهران الاعمش عن ابی بریده عن محمد بن حجاره قال رايت الحسن بن علی علیهما السّلام قد مرّت به صریمة من الطباء و الطال الکلام الی ان قال فقال علیه السّلام نَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ وَ نَحْنُ النُّورُ بَيْنَ الرُّوحَانِيِّينَ نَتَوَرُّ بِنُورِ اللَّهِ وَ تَتَرَوُّحُ بِرُوحِهِ فِينَا مَسْكَنُهُ وَ إِلَيْنَا مَعْدَنُهُ الْآخِرُ مِنَّا كَالْأَوَّلِ وَ الْأَوَّلُ مِنَّا كَالْآخِرِ (الترجمه) در کتاب دلائل الامامه طبری در باب معجزات آنحضرت ارشعی از سفیان از پدرش از سلیمان پسر مهران اعمش از ابی بریده از محمد بن حجاره روایت کرده که گفت دیدم حسن بن علی علیهما السّلام را

که عده‌ای از آهوها بر او گذشتند و طول داده کلام خود را تا بجائیکه گفت آنحضرت فرمود مائیم نخستین کسان یعنی اول کسانیکه خدا آفریده و مائیم آخر کسانیکه بعد از فناء خلق خواهیم ماند ما نوری هستیم در میانه روحانیین که نورانی هستیم بنور خدا و روحانی هستیم بروح او که در ما است مسکن او و بسوی ما است معدن او آخرین ما مانند اولین ما است و اولین ما مانند آخرین ما است بَعْضُ مَوَاعِظِهِ وَ حِكْمِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَجْلَدُ السَّابِعُ عَشَرَ مِنَ الْبَحَارِ عَنِ الْاِخْبَارِ فِي بَابِ مَوَاعِظِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَعَ الطَّالِقَانِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ اِبْرَاهِيمِ بْنِ الْهَيْثَمِ عَنْ اَبِيهِ الْبَلَدِيِّ عَنْ اَبِيهِ عَنِ الْمَعَاذِ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ اسْرَائِيلَ عَنِ الْمَقْدَامِ بْنِ شَرِيحِ بْنِ هَانِي عَنِ اَبِي السَّرْدِ (ابی شرح) قَالَ سَأَلَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ يَا بُنَيَّ مَيَّا الْعَقْلُ قَالَ حِفْظُ قَلْبِكَ مَا اسْتَوَدَعَهُ قَالَ فَمَا الْحَزْمُ قَالَ اَنْ تَنْتَظِرَ فُرْصَةَ تَكَّ وَ تُعَاجِلَ مَا اَمَكَّنَكَ قَالَ فَمَا الْمَجْدُ قَالَ حَمْلُ الْغَارِمِ وَ ابْتِنَاءُ الْمَكَارِمِ قَالَ فَمَا السَّمَاخَةُ قَالَ اِجَابَةُ السَّائِلِ وَ بَدَلُ النَّائِلِ قَالَ فَمَا الشُّحُّ قَالَ اَنْ تَرَى الْقَلِيلَ شَرْفًا وَ مَا اَنْفَقْتَ تَلْفًا قَالَ فَمَا الرِّقَّةُ (الدَّنَائَةُ) قَالَ طَلَبُ الْيَسِيرِ وَ مَنَعُ الْحَقِيرِ قَالَ فَمَا الْكُلْفَةُ قَالَ التَّمَسُّكُ بِمَنْ لَا يُؤْمِنُكَ وَ النَّظَرُ فِيمَا لَا يُعِينُكَ قَالَ فَمَا الْجَهْلُ قَالَ سُرْعَةُ الْوُثُوبِ عَلَى الْفُرْصَةِ قَبْلَ الْاِسْتِمْكَانِ مِنْهَا وَ الْاِمْتِنَاعُ عَنِ الْجَوَابِ وَ نِعَمُ الْعَوْنِ الصَّمْتِ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ اِنْ كُنْتَ فَصِيحًا (الْتَّرْجُمَةُ) در جلد هفدهم بحار الانوار در باب موعظه‌های حسن علیه السلام از کتاب معانی

الاحبار از طالقانی از محمد بن سعید بن یحیی از ابراهیم بن هیشم از پدرش از معاف بن عمران از اسرائیل از مقدم بن شریح بن هانی (یا از پدرش شریح) از ابی سرد روایت کرده که گفت پرسید امیر مؤمنان علیه السلام از پسر خود سن بن علی علیهما السلام و فرمود ای پسرک من عقل چیست گفت حفظ کردن دل تست آنچه را که باو سپرده شده فرمود استحکام امر بچیت گفت بآن است که انتظار کشی فرصت خود را هر وقت تو را ممکن باشد شتاب کنی فرمود مجد و بزرگواری چیست گفت تحمل کردن آنچه را که لازم است ادای آن و بنای بزرگی و انصاف و جوانمردی گذاردن فرمود سماحت چیست عرضکرد اجابت کردن سائل و بذل کردن آنچه را که دسترس دارد فرمود بخل چیست گفت آن است که کم عطا کردن را شرف بدانی و آنچه را که انفاق کنی تلف مال بدانی فرمود پستی و دنائت چیست عرضکرد خواستن چیز کم و منع کردن چیز کم فرمود کلفت چیست عرضکرد چنگ زدن بدامن کشی که تو را امان ندهد و نظر داشتن بکسی که تو را کمک نکند فرمود جهل چیست عرضکرد شتاب در جست و خیز کردن برای فرصت بدست آوردن پیش از آنکه امکان داشته باشد و امتناع از جواب دادن و نیکو یاوریت سکوت کردن در جاهای بسیار هر چند بتوانی بفصاحت اداء سخن کنی

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَجْوِبَتِهِ عَنْ مَسَائِلِ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحْفَ الْعُقُولِ ص ۲۲۵ قَالَ هَذِهِ الْمَعَانِي فِي أَجْوِبَتِهِ عَنْ مَسَائِلِ سَأَلَهُ عَنْهَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ غَيْرِهِ فِي مَعَانٍ مُخْتَلِفَةٍ قِيلَ لَهُ مَا الزُّهْدُ قَالَ الرَّغْبَةُ فِي التَّقْوَى وَالزَّهَادَةُ فِي الدُّنْيَا قِيلَ فَمَا الْجِلْمُ قَالَ كَظْمُ الْغَيْظِ وَمَلَكُ النَّفْسِ قِيلَ مِمَّا السُّدَادُ قَالَ دَفْعُ الْمُنْكَرِ بِالْمَعْرُوفِ قِيلَ فَمَا الشَّرْفُ قَالَ اصْطِنَاعُ الْعَشِيرَةِ وَحَمْلُ الْجَرِيرَةِ قِيلَ فَمَا النَّجْدَةُ قَالَ الدَّبُّ عَنِ الْجَارِ وَالصَّبْرُ فِي الْمَوَاطِنِ وَالْإِقْدَامُ عِنْدَ الْكَرْهَةِ قِيلَ فَمَا الْمَجْدُ قَالَ أَنْ تُعْطَى فِي الْغُرْمِ وَأَنْ تَعْفُو عَنِ الْجُرْمِ قِيلَ فَمَا الْمُرُوَّةُ قَالَ حِفْظُ الدِّينِ وَإِعْزَازُ النَّفْسِ وَلِينُ الْكَنْفِ وَتَعَهُدُ الصَّنِيعَةِ وَأَدَاءُ الْحُقُوقِ وَالتَّجَبُّبُ

إِلَى النَّاسِ قِيلَ فَمَا الْكَرْمُ قَالَ الْإِبْتِدَاءُ بِالْعَطِيَّةِ قَبْلَ الْمَسْئَلَةِ وَإِطْعَامُ الطَّعَامِ فِي الْمَحَلِّ قِيلَ فَمَا الدَّيْنِيَّةُ قَالَ النَّظَرُ فِي الْيَسِيرِ وَمَنْعُ الْحَقِيرِ قِيلَ فَمَا اللَّوْمُ قَالَ قَلْبُهُ النَّدَى وَأَنْ يَنْطَلِقَ بِالْخِنْيِ قِيلَ فَمَا السَّمَّاحُ قَالَ الْبِذْلُ فِي الشَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ قِيلَ فَمَا الشُّحُّ قَالَ أَنْ تَرَى مَا فِي يَدَيْكَ شَرَفًا وَمَا أَنْفَقَهُ تَلَفًا قِيلَ فَمَا الْإِخَاءُ قَالَ الْإِخَاءُ فِي الشَّدَّةِ وَالرِّخَاءِ قِيلَ فَمَا الْجُبْنُ قَالَ الْجُرْنَةُ عَلَى الصَّدِيقِ وَالنُّكُولُ عَنِ الْعَدُوِّ قِيلَ فَمَا الْغِنَى قَالَ رَضِيَ النَّفْسَ بِمَا قُسِمَ لَهَا وَإِنْ قَلَّ قِيلَ فَمَا الْفَقْرُ قَالَ شَرَهُ النَّفْسَ إِلَى كُلِّ شَيْءٍ قِيلَ فَمَا الْجُودُ قَالَ بَذَلَ الْمَجْهُودِ قِيلَ فَمَا الْكَرْمُ قَالَ الْحِفَاطُ فِي الشَّدَّةِ وَالرِّخَاءِ قِيلَ فَمَا الْجُرْءُ قَالَ مُوَافَقَةُ الْأَقْرَانِ قِيلَ فَمَا الْمَنْعَةُ قَالَ شِدَّةُ الْبَاسِ وَمُنَازَعَةُ أَعَزِّ النَّاسِ قِيلَ فَمَا الذُّلُّ قَالَ الْفَرْقُ عِنْدَ الْمَصْدُوقَةِ قِيلَ فَمَا السَّنَاءُ قَالَ إِتْيَانُ الْجَمِيلِ وَتَرْكُ الْقَبِيحِ قِيلَ فَمَا الْحَرْمُ قَالَ طَوْلُ الْأَنَاةِ وَالرَّفْقُ بِالْوَلَاةِ وَالْإِحْتِرَاسُ مِنْ جَمِيعِ النَّاسِ

گفت برادری کردن در سختی و سستی گفت شد ترس چیست گفت جری شدن بر دوست و پشت کردن از دشمن گفته شد غنا و ثروت چیست گفت راضی بودن نفس بانچه روزی و قسمت او شده هرچند کم باشد گفته شد فقر چیست گفت شدت میل نفس بهر چیزی گفته شد جود چیست گفت بذل کردن هرچه بجهت بدست آورده گفته شد کرم چیست گفت نگاهداری از خود در سختی و سستی گفته شد جرأت چیست گفت موافقت با قرینهای خود بدفع محرمات و منع از آن و محافظت بر عهد و وفاء یا موافقت بتقدیم قاف بر فاء یعنی محاربه با قرینهای خود در جنگ گفته شد منعه یعنی عزت و قوت چیست گفت شدت جهاد و منازعه در راه خدا با عزیزترین مردم یعنی قوی‌ترین آنها گفته شد ذل یعنی خواری چیست گفت ترسیدن و فرع کردن هنگام راستی گفته شد خرق یعنی دهشت و ضعف رأی از چیست گفت دشمنی کردن با امیر خود کسیکه قادر است بر ضرر زدن بتو گفته شد رفعت مقام چیست گفت کار پاکیزه و پسندیده کردن و ترک کردن کارهای زشت گفته شد استواری و هوشیاری چیست گفت با وقار و حلم بودن و رفق و مدارا کردن با ولأه و حکام و پرهیز کردن از همه مردمان گفته شد شرف چیست گفت موافقت کردن با برادران و نگاهداری کردن از همسایگان گفته شد محرومی چیست گفت بهره‌ای که

بتو عرضه داشته آنرا ترک کنی گفته شد سفه چیست گفت دنباله مردمان پست را گرفتن و با گمراهان رفاقت کردن گفته شد عاجز بودن در سخن گفت چیست گفت با ریش بازی کردن و راه گلو صاف کردن در هنگام سخن گفتن گفته شد شجاعت چیست گفت برابر شدن و روبرو شدن با اقران و صبر کردن نزد شمشیر و نیزه بکار بردن گفته شد کلفت چیست گفت سخن گفتن تو در چیزی که معنی ندارد برای تو گفته شد سفاه یعنی نادان چیست گفت کسی است که در صرف مال خود احمق و نادانست و متهدان است در عرض و آبروی خود گفته شد لؤم چیست گفت آنتسکه مرد خویش را حفظ کند و زنش را تسلیم کند و من کلامه علیه السلام معانی الاخبار ص ۲۸۸ قال و سئل الحسن بن علی علیهما السیلام ما الموت الذی جهلوه قال اعظم سرور یرد علی المؤمنین اذ نقلوا (و فی بعض النسخ اذ انقلوا) عن دار النکید الی نعیم الاید و اعظم ثبور یرد علی الکافرین اذ نقلوا (اذا انقلوا) عن جنتهم الی نار لانیس و لاتنفد در معانی الاخبار است که گفت پرسیده شد از حسن بن علی علیهما السیلام که مرگی که مردم آنرا نمیدانند چیست فرمود بزرگتر شادیست که وارد میشود بر مؤمنین چون منتقل شوند از خانه سختی و ناخوشی بخانه‌ایکه دارای نعمت‌های ابدی

و همیشگی است و بزرگتر عذاب است که وارد میشود بر کافرهای چون منتقل شدند از بهشت دنیای خود بخانه‌ای که نابود نمیشود و تمام نمیشود و نیست نمیگردد و مِنْ قِصَادِ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ معانی الاخبار ص ۳۸۹ قال حدثنا محمد بن ابراهیم عن احمد بن یونس المعاذی قال حدثنا احمد بن محمد بن سعید الكوفی قال حدثنا محمد بن الأشعث عن موسى بن اسمعیل عن ابیه عن جدّه عن جعفر بن محمد علیهما السلام قال كان للحسن بن علی علیهما السلام صديق و كان ماجنا فتباطا علیه ایاماً فجاءه يوماً فقال له الحسن علیه السلام كيف اصبحت فقال یابن رسول الله اصبحت بخلاف ما احبّ و یحبّ الله و یحبّ الشیطان فضحك الحسن علیه السلام ثم قال و كيف ذلك قال لأنّ الله عزّوجلّ یحبّ ان اطیعه و لا اعصیه و لست كذلك و الشیطان یحبّ ان اعصی الله و لا اطیعه و لست كذلك و انا احبّ ان لا اموت و لست كذلك فقام الیه رجل فقال یابن رسول الله ما بالنا نكره الموت و لانحبّه قال فقال الحسن علیه السلام لِإِنَّكُمْ أَخْرَبْتُمْ أَخْرَبْتُمْ وَ عَمَرْتُمْ دُنْيَاكُمْ وَ أَنْتُمْ تَكْرَهُونَ الثَّقَلَيْنِ مِنَ الْعِمْرَانِ إِلَى الْخَرَابِ در کتاب معانی الاخبار بسند بالا روایت کرده از حضرت جعفر بن محمد

علیهما السلام که فرمود برای حسن بن علی علیهما السلام دوستی بود که او شوخ و مزاج بود چند روزی تاخیر انداخت ملاقات آنحضرت را تا آنکه روزی بنزد او آمد حسن علیه السلام باو فرمود شب را چگونه صبح کردی گفت ای پسر رسول خدا صبح کردم بخلاف آنچه که دوست میدارم و آنچه که خدا دوست میدارد و آنچه شیطان دوست میدارد پس حسن علیه السلام خندید و فرمود چگونه است این عرضکرد برای اینکه خدای عزّوجلّ دوست میدارد اطاعت کنم او را و معصیت نکنم او را و من چنین نیستم و شیطان دوست میدارد که معصیت کنم خدا را و او را اطاعت نکنم و من چنین نیستم و من دوست دارم که نمیرم و چنین نیستم پس مردی بپاخواست و عرضکرد ای پسر رسول خدا چه جهت دارد که مردن مکروه خاطر ماست و آنرا دوست نمیداریم حسن علیه السلام فرمود برای آنست که آخرت خود را خراب کرده‌ای و آباد کرده‌اید دنیای خود را و شما کراهت دارید از منتقل شدن از آبادانی بسوی خرابی تحف العُقُول ص ۳۳۳ قال و روی عنه علیه السلام فی فصار هذه المعانی قال علیه السلام ما تشاور قوم إلا هُتُوا إِلَى رُشْدِهِمْ یعنی مشورت نکردن گروهی مگر اینکه راه یافته میشوند بسوی رشد و هدایت ایشان قال علیه السلام

اللُّؤْمُ أَنْ لَا تَشْكُرَ النِّعْمَةَ لِثَمَاتِ أَيْنَسْتَ كَمَا شَكَرَ نِعْمَتَ رَا نَكُنِي

ص: ۲۰۸

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبَعْضِ وُلْدِهِ يَا بُنَيَّ لَا تُوَاخِ أَحَدًا حَتَّى تَعْرِفَ مَوَارِدَهُ فَإِذَا اسْتَبَبْتَ الْخَبْرَةَ وَرَضِيَتِ الْعِشْرَةَ وَالْمَوَاسَاةَ فِي الْعُسْرَةِ فَاحِخْهُ عَلَى إِقَالَةِ الْعِثْرَةِ وَالْمَوَاسَاةَ فِي الْعُسْرَةِ وَفَرَمُودَ بَعْضِي مِنْ فِرْزَنَدَانِ خُودِ اِي پسرک من برادری نکن با احدی تا اینکه بشناسی موردهای او را پس هرگاه استنباط کردی اختیار و علم و تجربه او را و راضی شدی معاشرت او را با او برادی کن بر اینکه ندیده بگیری لغزش او را و مواسات کنی با او در زبان شدت و قال علیه السلام لِأَتْجَاهِدِ الطَّلَبَ جِهَادَ الْغَالِبِ وَلَا تَتَّكِلْ عَلَى الْقَدْرِ إِنْ كَالَ الْمُسْتَسْلِمِ فَإِنَّ ابْتِغَاءَ الْفَضْلِ مِنَ الشُّنَّةِ وَالْإِجْمَالَ فِي الطَّلَبِ مِنَ الْعِفَّةِ وَكَسَبِ الْعِفَّةِ بِدِافِعِهِ رِزْقًا وَلَا الْحِرْصَ بِجَالِبِ فَضْلًا فَإِنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ وَاسْتِعْمَالَ الْحِرْصِ اسْتِعْمَالَ الْمَأْثِمِ وَفَرَمُودَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر طَلَبِ مَالِ جَدِّ وَجَهْدِ مَكْنٍ مَائِنْدِ جَدِّ وَجَهْدِ كَرْدَنِ شَخْصِيكِهْ غَلْبِهْ كُنْنْدِهْ بَاشْدِ وَوَاگْذَارِ نَكُنْدِ كَارِ رَا بِتَقْدِيرِ مَائِنْدِ وَوَاگْذَارِ كَرْدَنِ شَخْصِي كِهْ تَسْلِيمِ بَاشْدِ زِيْرَا كِهْ طَلَبِ زِيَادَتِي كَرْدَنِ اَز سَنَّتِ اسْتِ وَ اِجْمَالِ دَر طَلَبِ اَز عَفْتِ وَ پَاكْدَامِنِي اسْتِ وَ

نه چنین است که عفت دافع و جلوگیری از روزی باشد و نه حرص جلب کننده زیادتى باشد زیرا که روزی قسمت کرده شده است و بحرص کار کردن سبب کردن گناهان است و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقَرِيبُ مَنْ قَرَّبَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَإِنْ بَعَدَ نَسَبُهُ وَالْبَعِيدُ مَنْ بَاعَدَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَ اِنْ قَرَّبَ نَسَبُهُ لَاشَيْءٍ اَقْرَبُ مِنْ يَدِ اِلَى جَسَدٍ وَ اِنْ اَلْيَدَ تَفَلُّ فَتَقَطُّعُ وَ تَحْسِمُ وَ فَرَمُودَ نَزْدِيكِي كِسي اسْتِ كِهْ دُوسْتِي او رَا نَزْدِيكِ كَرْدِهْ بَاشْدِ هَرْچِنْدِ نَسَبِ او دُور بَاشْدِ وَ دُور كِسي اسْتِ كِهْ دُوسْتِي او رَا دُور كَرْدِهْ بَاشْدِ هَرْ چِنْدِ نَسَبِ او نَزْدِيكِ بَاشْدِ چِيْزِي بِجَسَدِ نَزْدِيكْتَرِ اَز دَسْتِ نَيْسْتِ وَ دَسْتِ چُونِ شَكْسْتِهْ شَدِ بَرِيْدِهْ مِيشُودِ وَ جَايِ اَنِ بَاتَشِ دَاغِ كَرْدِهْ مِيشُودِ وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ اَتَّكَلَ عَلَى حُسْنِ الْاِخْتِيَارِ مِنَ اللّٰهِ لَمْ يَتَمَنَّ أَنْهُ فِي غَيْرِ الْحَالِ الَّتِي اخْتَارَهَا اللّٰهُ لَهُ يَعْنِي كِسيكِهْ تَكِيهْ كَرْدِ بَرِ اَيْنَكِهْ نِيكُوْنِي اِخْتِيَارِ اَز جَانِبِ خُدا اسْتِ
ص: ۲۰۹

آرزو نمیکند غیر آنحالی را که خدا بری او اختیار کرده و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَيْرُ الَّذِي لِاشْرَفٍ فِيهِ الشُّكْرُ مَعَ النِّعْمَةِ وَالصَّبْرُ عَلَى النَّازِلَةِ و فرمود نیکوئی که هیچ بدی با آن نیست سپاسگذاری با نعمت است و شکیبائی بر بلاهائست که نازل میشود و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَجُلٍ أَبَلَ مِنْ عِلِّيٍّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَكَرَكَ فَذَكَرَهُ وَأَقَالَكَ فَاشْكُرْهُ و فرمود برای مردی که شفا یافته بود از مرضی که خدا تو را یاد کرده پس تو هم یاد کن او را و لغزشهای تو را ندیده گرفتن پس سپاسگذاری کن او را و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَارُ أَهْوَنُ مِنَ النَّارِ یعنی تحمل ننگ کردن آسان تر است از تحمل آتش جهنم کردن و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ صُلْحِهِ لِمَعَاوِيَةَ أَنَا وَاللَّهِ مَا تَنَاْنَا أَهْلُ الشَّامِ بِالسَّلَامِيَّةِ وَالصَّبْرِ فَتَبَّتِ السَّلَامِيَّةُ بِالْعِدَاوَةِ وَالصَّبْرُ بِالْجَزَعِ وَكُنْتُمْ فِي مَبَدِّكُمْ إِلَى صِفِّينَ وَدِينُكُمْ أَمَامَ دُنْيَاكُمْ وَقَدْ أَصَبَحْتُمْ الْيَوْمَ وَدُنْيَاكُمْ أَمَامَ دِينِكُمْ و فرمود زمان سازش کردن او با معاویه که ما بذات خدا قسم کسانی هستیم که ثنا نگفتند ما را اهل شام بسلامتی و بردباری پس ثابت شد سلامتی بدشمنی و بردباری بجزع و ناله و شما در اول برپا شدن جنگ صفین دینتان مقدم بر دنیاتان بود و صبح کرده‌اید امروز و حال آنکه دنیای شما مقدم بر دین شما است و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَعْرَفُ أَحَدًا إِلَّا وَهُوَ أَحَقُّ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَبِّهِ وَ فرمود نمیشناسم احدی را مگر اینکه او نادانست در آنچه میان او و میان پروردگار اوست وَقِيلَ لَهُ فَيَكُ عَظَمِيَّةٌ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلْ فِي عِزَّةٍ قَالَ اللَّهُ وَاللَّهِ الْعِزَّةُ وَكَرْسِيُّهُ وَاللِّمُؤْمِنِينَ وَگفته شد بآنحضرت که در تو عظمت و بزرگی ایست فرمود بلکه در من غلبه‌ایست خدا میفرماید و مخصوص خدا است غلبه و مخصوص پیغمبر او است و مخصوص مؤمنان است و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَدَامَ الْإِخْتِلَافَ إِلَى الْمَسْجِدِ أَصَابَ إِحْدَى ثَمَانِ آيَةٍ مُحْكَمَةٍ وَأَخَا مُسْتَفَادًا وَعِلْمًا مُسْتَطَرَفًا وَرَحْمَةً مُنْتَظَرَةً وَ

الشُّبُهَاتِ فرمود بینا‌ترین چشمها آنچشمی است که نفوذ کند روش او در نیکی و شنواترین گوشها گوشه‌ای است که حفظ کند یادآوری کردن را و از آن انتفاع ببرد و سالمترین دلها دلی است که پاک باشد از شبهه‌ها و سَائِلُهُ رَجُلٌ أَنْ يُخِيلَهُ (يَعْظُهُ) قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِيَّاكَ أَنْ تَمْدَحَنِي فَأَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْكَ أَوْ تَكْذِبَنِي فَإِنَّهُ لَأَرَأَى لِمَكْذُوبٍ أَوْ تَغْتَابَ عِنْدِي أَحَدًا فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَدْنِ لِي فِي الْإِنْصِرَافِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ إِذَا شِئْتَ وَ پرسید از او مردی که بخیاال بیندازد یا پند دهد او را فرمود علیه السلام بر تو باد که دوری کنی از مدح کردن من زیرا که من داناترین از تو بنفس خود یا اینکه دروغ بگوئی در حق من زیرا که کسی در حق او دروغ گفته شد رأیی ندارد یا عیبگوئی کنی نزد من کسی را پس آنمرد عرضکرد مرا اذن ده که منصرف شوم یعنی از نزد تو بروم فرمود آری اگر میخواهی برو و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ مَنْ طَلَبَ الْعِبَادَةَ تَزَكَّى لَهَا إِذَا أَضْرَبَتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرِيضَةِ فَارْفُضُوهَا الْيَقِينُ مَعَاذَ السَّلَامَةِ مَنْ تَدَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اعْتَدَّ وَلَا يَغِشُّ الْعَاقِلُ مَنْ اسْتَنْصَحَهُ

بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابُ الْعِزَّةِ قَطَعَ الْعِلْمُ عُذْرَ الْمُتَعَلِّمِينَ كُلُّ مُعَاجِلٍ يَسْتَلُّ النَّظْرَةَ وَ كُلُّ مُؤَخِّرٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِيفِ وَ فرمود علیه السلام کسیکه طلب کند عبادت و بندگی را باید خود را پاکیزه کند هرگاه بجا آوردن مستحب بواجب ضرر زند آن مستحب را ترک کنید یقین پناهگاه سلامتی است کسیکه متذکر سفر دور باشد تهیه ببیند عاقل غش و تغلب نمیکند با کسی از او نصیحت و پند خواسته میان شما و میان پند دادن پرده غلبه است بریدن علم عذر شاگردانست هر تعجیل کننده‌ای مهلت میطلبد و هر مدّت گذارنده‌ای بعقب انداختن تعلل میورزد و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا لَقِيَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيَقْبَلْ مَوْضِعَ النُّورِ مِنْ جِبْهَةِ

و فرمود علیه السّلام هرگاه ملاقات کند یکی از شما برادر خود را باید بوسد موضع نور جبهه و پیشانی او را فی المجلد السابع عشر من البحار ص ۱۴۶ عن کتاب کشف الغمّه روی عن الحسن بن علی علیهما السّلام قال لا أدب لمن لا عقل له ولا مؤزّه لمن لا همّه له ولا حیاء لمن لا دین له و رأس العقل معاشره الناس بالجمیل و بالعقل تُدرک الداران جمیعاً و من حرّم العقل حرّمهما جمیعاً در جلد هفدهم بحار الانوار از کتاب کشف الغمّه روایت کرده از حسن بن علی علیهما السّلام که فرمود هیچ ادبی ندارد کسیکه هیچ عقلی ندارد و مرّوت ندارد کسی که همت ندارد و حیا ندارد کسیکه دین ندارد و سر عقل معاشرت کردن با مردمانست پیاکیزه گی و بعقل درک میشود و خانه دنیا و آخرت با هم و کسیکه از عقل محروم شد از هر دو محروم است و قال علیه السّلام علم الناس علمیک و تعلم علم غیرک فیکون قد اتقنت علمک و علمت ما لم تعلم و فرمود بیاموز بمردمان علم خود را و یاد بگیر علم غیر خود را پس چنین باشد که علم خود را محکم کرده‌ای و دانسته‌ای آنچه را که نمیدانستی و سئل علیه السّلام

عن الصّمت فقال هو ستر العی و زین العرض و فاعله فی راحیه و جلیسه امن و سوال شد از آنحضرت از سکوت کردن فرمود آن یعنی سکوت کردن پرده کندی و خستگی در نطق است و زینت آبرو است و سکوت کننده در راحتی و آسایش است و همنشین او هم ایمن است و قال علیه السّلام هلاک الناس فی ثلاث الکبر و الحرص و الحسد فالكبر هلاک الدین و به لعن ابلیس و الحرص غدو النفس و به إخراج آدم عن الجنه و الحسد رائد السوء و منه قتل قایل هابیل و فرمود علیه السّلام هلاکت مردمان در سه چیز است کبر و حرص و حسد پس هلاکت دین بکبر است

ص: ۲۱۳

و سبب آنست که شیطان لعنت کرده شد و حرص دشمن نفس است و باینجهت آدم از بهشت بیرون شد و حسن کشاننده است بدی را و از اینراه قاییل هاییل را کشت و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَاتِ رَجُلًا إِلَّا أَنْ تَرُجُو نَوَالَهُ أَوْ تَخَافُ يَدَهُ أَوْ تَسْتَفِيدُ مِنْ عِلْمِهِ أَوْ تَرُجُو بَرَكَهَ دُعَائِهِ أَوْ تَصِلُ رَحِمًا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ وَفَرَمُودِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نِیَا دَر نَزْدِ مَرْدِی مَکْرَ اَیْنِکَهِ اَمِیدِ عَطَائِی اَز اَو دَاشْتَه باشی یا بترسی از دست او یا استفاده کنی از علم او یا امیدوار باشی ببرکت دعای او یا وصل کنی خویشاوندی‌ای را که در میان تو و او است و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلْتُ عَلٰی اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیهِ السَّلَامُ وَهُوَ یَجُودُ بِنَفْسِهِ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مَلْجَمٍ فَجَزَعْتُ لِتَذَلِّکَ فَقَالَ لِي اَتَجَزَعُ فَقُلْتُ وَ کَیْفَ لَا- اَجْزَعُ وَ اَنَا اَرَاکَ عَلٰی حَالِکَ هَذِهِ فَقَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ اَلَا اَعْلَمُکَ خِصَالًا اَرْبَعًا اِنْ اَنْتَ حَفَظْتَهُنَّ نِلْتَ بِهِنَّ النِّجَاةَ وَ اِنْ اَنْتَ ضَاعَتْهُنَّ فَاتَّکَ الدَّارَانِ یَا بُنَّی لَا- غِنٰی اَکْبَرُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَا فِقْرٌ مِثْلَ الْجَهْلِ وَ لَا وُحْشَةٌ اَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَا عِیْشٌ اَلَمُّ مِنَ حُسْنِ الْخُلُقِ وَ فَرَمُودِ بَرَاوَسْتِ سَلَامِ دَاخِلِ شَدَمِ بَرِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیهِ السَّلَامِ دَر حَالِکَیْکَهِ دَر حَالِ جَانْدَادِنِ بُوْدِ زَمَانِی کَهِ ضَرْبَتِ اِبْنِ مَلْجَمِ بَرِ اَوِ وَاَرْدِ شَدَه بُوْدِ پَسِ مَن بَی صَبْرِی مِیْکَرْدَمِ بَمَن فَرَمُودِ چَرَا بَی صَبْرِی مِیْکَنِی گُفْتَمِ چَکُونَه بَی صَبْرِی نَکَنَمِ وَ حَالِ اَنکَه تُو

را باین حال مبینم پس فرمود ایا تعلیم بدهم تو را بچهار خصلتی که اگر نگاهداری آنها را بسبب آن نجات یابی و اگر ضایع کنی آنها را هر دو خانه از تو فوت میشود یعنی دنیا و آخرت هر دو از دستت می‌رود ای پسرک من غنا و بینایی ای بزرگتر از عقل نیست و فقری مانند جهل نیست و وحشت‌آوری سخت تر از عجب و خودبینی نیست و زندگانی و عیشی با لذت تر از حسن خلق نیست و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا رَأَيْتَ ظَالِمًا أَشْبَهَ بِمَظْلُومٍ مِنْ حَاسِدٍ وَ فَرَمُودِ عَلَیهِ السَّلَامِ نَدِیدَمِ سَتْمَکَارِ وَ سَتْمِ پِیْشَه‌ای رَا شَبِیْهَ تَرِ بَسْتَمْدِیدَه اَز شَخْصِ رَشْکِ بَرْنَدَه

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اجْعَلْ مَا طَلَبْتَ مِنَ الدُّنْيَا فَلَمْ تَطْفُرْ بِهِ بِمَنْزَلِهِ مَا لَمْ يَخْطُرْ بِبَالِكَ وَاعْلَمْ أَنَّ مُرُوءَةَ الْفِنَاعَةِ وَالرِّضَا أَكْثَرُ مِنْ مُرُوءَةِ الْإِعْطَاءِ وَتَمَامُ الصَّنِيعَةِ خَيْرٌ مِنْ ابْتِدَائِهَا وَفَرَمُودُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْجَحَ رَأْسَهُ مِنْ دُنْيَا طَلْبِ كَرْدِي وَبَانَ ظَفَرُ نِيَاظِي قَرَارِ بَدَنِ بِمَنْزَلِهِ چیزی که بخاطرت خطور نکرده و بدانکه مرّوت قناعت و راضی بودن بیشتر است از مرّوت عطا کردن و تمام کردن نیکوئی بهتر است از ابتداء بآن و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَصَابِيحُ النُّورِ وَشِفَاءُ الصُّدُورِ فَلْيَجْلُ جَالِ بَصُوئِهِ وَ لِيَلْحَمِ الصِّفَةَ فَإِنَّ التَّلَقِينَ حَيَوَةُ الْقَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَيِّرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ وَفَرَمُودُ فِي هَذَا الْقُرْآنِ أَنَّ چَراغهای نوردهنده و شفا دردهائی که در سینهها است پس منفعت برنده منفعت برد بنور آن و باید بصفت آن راه یابد زیرا تلقین کردن آن زنده داشتن دل بینا است همچنانکه راه رود راه رونده در تاریکیها بروشنی نور و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا فَتَحَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيَّ أَحَدٍ بَابَ سَأَلِهِ فَخَزَنَ عَنْهُ بَابَ الْإِجَابَةِ وَلَا فَتَحَ الرَّجُلُ بَابَ عَمَلٍ فَخَزَنَ عَنْهُ بَابَ الْقَبُولِ وَلَا فَتَحَ لِعَبْدٍ بَابَ شُكْرِ فَخَزَنَ عَنْهُ بَابَ الْمَزِيدِ وَفَرَمُودُ نَمِیگشاید خدای عزوجل باب سؤال را بر روی کسی که ببندد بروی او باب اجابت را و نگشوده است مرد باب عمل را که ببندد بر روی او باب قبول را و نگشاده است خدا برای بنده باب سپاسگذاری را که ببندد بر روی او باب زیاد کردن نعمت را و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ عُدِدَ نِعْمُهُ مَحَقَّ كَرَمُهُ كَسِيكُهُ نِعْمَتِهَايِ او شمردن شد کرم او محو میشود و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَحْشَةُ مِنَ النَّاسِ عَلَيَّ قَدَرِ الْفِطْنَةِ بِهِمْ وَفَرَمُودُ وَحْشَتِ از مردمان بقدر دانائی بحال ایشان است و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَعْدُ مَرَضٌ فِي الْجُودِ وَالْإِنْجَازُ دَوَاءُهُ وَعده دادن مرضی

است در جود و بخشش و دوی آن وفا کردن بوعده است و قیل لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْبَحْتُ وَلى رَبِّ فَوْقِي وَ النَّارُ إِمَامِي وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُنِي وَ الْحِسَابُ مُحَدِّقٌ بِي وَ أَنَا مُرْتَهَنٌ بِعَمَلِي لَا أَجِدُ مَا أُحِبُّ وَ لَا أَدْفَعُ مَا أَكْرَهُ وَ الْأُمُورُ بِيَدِ غَيْرِي فَإِنْ شَاءَ عَذَّبَنِي وَ أَنْ شَاءَ عَفَى عَنِّي فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنِّي يَعْنِي وَ كَفْتَهُ شَدَّ بِأَنْحَضْرَتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا كَانَ مِنْهُ شَبَّ رَا صَبَحَ كَرْدِي أَي پسر رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود علیه السَّلَامُ صَبَحَ كَرْدَمُ دَر حَالْتِيكَه بَرَاي مَن پَرورْد كَارِي اسْت بَالَايِي مَن وَ آتَشْ دَر مَقَابِلِ مَن اسْت وَ مَرَكْ مَرَا مِيَطْلِبِدْ وَ حَسَابِ احِاطَه كُننده اسْت مَرَا وَ مَن دَر كَرُو عَمَلِ خُود هِسْتَم نَمِي يَابِم أَنچِه رَا دُوسْت مِي دَارَم وَ از خُود دَفْع نَمِي كُنِم أَنچِه رَا كَه مَكْرُوه خَا طَر مَن اسْت وَ كَارِهَا بَدَسْت غَيْر مَن اسْت پَس اَكْر بَخُوهَد مَرَا شَكْنَجِه مِي دَهَد وَ اَكْر بَخُوهَد دَر مِي كُنْدَرْد پَس كِدَام مَحْتَا جِي اسْت از مَن مَحْتَا جِ تَر بَاشَد وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَعْرُوفُ مَالَم يَتَقَدَّمَهُ مَطْلٌ وَ لَا يَتَّبِعُهُ مَنْ وَ الْإِعْطَاءُ قَبْلَ السُّؤَالِ مِنْ أَكْبَرِ السُّؤُودِ وَ فرمود كَار خُوب أَنچِي زِي اسْت كَه دَر نَكْ كَرْدَن بَر آن مَقْدَم نَشُود وَ دِنْبَالِه او مَنْتِي نَبَاشَد وَ عَطَا كَرْدَن پِي ش از سُّؤَال از بزرگترين بزرگيها اسْت وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْإِنْجَا زُ دَوَاءُ الْكِرَمِ وَ فرمود و فَا كَرْدَن بوعده دَوَاي كَرَم اسْت وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تُعَا جِلِ الذَّنْبَ بِالْعُقُوبَةِ وَ اجْعَلْ بَيْنَهُمَا لِإِعْتِذَارِ طَرِيقًا وَ فرمود شَتَاب نَكْن كَنَاه رَا بِشَكْنَجِه كَرْدَن وَ قَرَار بَدِه رَاه عَذْرِي دَر مِيَان اِينْدُو وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَزَا حُ يَا كُلُّ الْهَيْبَةِ وَ قَدْ أَكْثَرَ مِنَ الْهَيْبَةِ الصَّامِتِ وَ فرمود شُوخِي كَرْدَن هِيْت رَا مِي خُورْد وَ شَخْصِ سَكُوت كُننده زِيَاد مِي كُنْد هِيْت رَا بِسَكُوت خُود وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَصَائِبُ مَفَاتِيحُ الْأَجْرِ وَ فرمود مَصِيْبَتَهَا كَلِيْدَهَاي اَجْر وَ ثَوَابِسْت وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّعْمَةُ مِحْنَةٌ فَإِنْ شَكَرْتَ از دَارْت وَ أَنْ كَفَرْتَ صَارَتْ نِقْمَةً وَ فرمود نَعْمَت سَبَبِ امْتِحَانِ اسْت اَكْر شُكْر كَرْدِي زِيَاد مِي شُود وَ اَكْر كُفْرَان كَرْدِي عَذَابِ

میشود و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفُرْصَةُ سَرِيعَةُ الْقَوْتِ بَطِيئَةُ الْعَوْدِ و فرمود فرصت زود از دست میرود و بکندی برمیگردد و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يُعْرِفُ الرَّأْيَ إِلَّا عِنْدَ الْغَضَبِ شناخته نمیشود رای مگر هنگام خشم و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَلَّ ذَلَّ وَ خَيْرُ الْغِنَى الْقُنُوعُ وَ شَرُّ الْفَقْرِ الْخُضُوعُ و فرمود کسیکه کم بضاعت باشد خوار میشود و بهتر توانگری قناعت کرد است و بدتر احتیاج اظهار ذلت کردن است و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفَاكَ مِنْ لِسَانِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سَبِيلَ رُشْدِكَ مِنْ غَيْبِكَ و فرمود کفایت میکند تو را از زبان تو آنچه که واضح کند برای تو راه هدایت تو را از گمراهی تو و فِي الْبَحَارِ السَّابِعِ عَشَرَ عَنْ الدَّرَةِ الْبَاهِرَةِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْسَعُ مَا يَكُونُ الْكَرِيمُ بِالْمَغْفِرَةِ إِذَا ضَاقَتْ بِالْمِذْنَبِ الْمَعْدِرَةُ فرمود وسیعتر چیزیکه کریم را با مرزش میرساند وقتی است که راه عذر بر گناهکار تنگ شود و فِيهِ عَنْ أَعْلَامِ الدِّينِ وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَاحِبِ النَّاسِ مِثْلَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُصَاحِبُوكَ و فرمود علیه السلام رفاقت کن با مردمان مانند آنچه که دوست میداری با تو رفاقت کنند و كَانَ يَقُولُ

عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنِ آدَمَ إِنَّكَ لَمْ تَزَلْ فِي هَدْمِ عُمْرِكَ مِنْذُ سَقَطْتَ مِنْ بَطْنِ أُمِّكَ فَخُذْ مِمَّا فِي يَدِكَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَتَزَوَّدُ وَإِنَّ الْكَافِرَ يَتَمَتَّعُ وَ كَانَ يُنَادِي مَعَ هَذِهِ الْمُوعِظَةِ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ آنحضرت علیه السلام میفرمود پسر آدم را که تو همیشه در خراب کردن عمر خود هستی از آنوقتیکه از شکم مادر افتادی پس بگیر از آنچه در دست داری برای راهی که در پیش داری زیرا که مؤمن توشه بر میدارد و کافر بهره‌ای میرد و همیشه با این پند ندا میکرد که توشه بگیرد زیرا بهترین توشه‌ها پرهیزکاریست و مِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ص: ۲۱۷

و فی البحار ایضاً قال قال مولنا الحسن علیه السلام إن الله عزوجل أدب نبيه أحسن الأدب فقال أخذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین فلما و عی الندی أمره قال تعالی ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا فقال لجبرئیل و ما العفو قال ان تصل من قطعك و تعطى من حرمتك و تعفو عن ظلمك فلما فعل ذلك اوحى الله اليه انك لعلی خلق عظیم و در هفدهم بحار نیز روایت کرده که گفت فرمود مولای ما حسن علیه السلام که خدای عزوجل ادب کرد پیغمبر خود را به نیکوترین ادب پس فرمود پیش بگیر گذشت کردن گناه را و امر بنیکی کن و روبگردان از مردمان نادان پس چون نگهداری کرد آنچه را که خدا باو امر فرمود فرمود خدای تعالی آنچه را که این فرستاده شده برای شما آورد بگیرید یعنی اطاعت کنید و از آنچه شما را بازداشت بازداشتن او را بپذیرید پس آنحضرت بجبرئیل فرمود مراد از عفو چیست عرضکرد آنستکه وصل کنی با کسی که از تو برید و عطا کنی بکسی که تو را محروم کرد و بگذری از گناه کسی که بتو ظلم کرد پس چون ای کارها را کرد وحی

فرستاد خدا بسوی او که تو بر بالای خوی بزرگی و من کلامه علیه السلام کتاب صواعق المحرقة لاحمد بن حجرالهیتمی علیه ما يستحقه ص ۸۵ المطبوع بمصر فی الفصل الثالث من الباب العاشر فی خلافة الحسن علیه السلام و قال فی الفصل الاول منه و هو الی الحسن علیه السلام اخر الخلفاء الراشدين بنص جده صلی الله علیه (واله) و سلم قال و اخرج ابن عساکر انه قيل له ای للحسن علیه السلام ان اباذر يقول الفقرا حب الی من الغنی و السقیم احب من الصحة الی فقال (علیه السلام) رجم الله اباذر اما انا فاقول من اتكل الی حسن اختیار الله لم يتمن انه فی غیر الحاله الی اختار الله له از کلام آنحضرت علیه السلام است

که ابن حجر هیتمی (بر او باد آنچه را که مستحق آن است) در کتاب صواعق محرقة در فصل سوم از باب دهم آن کتاب که در بیان خلافت حسن علیه السلام است و در فصل اول از آن گفته که آنحضرت علیه السلام آخر خلفاء راشدین است بنص جدش رسولخدا صلی الله علیه واله (و در این کلام او است آنچه در آن است از انکار نص در خلافت امیرمؤمنان علیه السلام) گفت ابن حجر که بیرون آورده است ابن عساکر که گفته شد بحسن علیه السلام که اباذر میگوید فقر در نزد من محبوبتر است از توانگری و بیماری بنزد من محبوبتر است از تندرستی پس آنحضرت علیه السلام فرمود خدا رحمت کند اباذر را اما من میگویم کسیکه ا تکال او بنیکوئی اختیار خدا باشد آرزو نمیکند غیر آنحالی را که خدا برای او اختیار کرده و من کلامه علیه السلام و فی الصواعق الیضا ص ۸۵ قال ابن عساکر کان عطاءه کل سنه مائة الف فحسبها عنه معاویة فی بعض السنین فحصل له اضافة شديدة قال (علیه السلام) فَدَعَوْتُ بِدَوَاهٍ اَكْتُبْ اِلَيَّ مُعَاوِيَةَ لِادِّكْرِهِ نَفْسِي ثُمَّ اَمْسَكَتُ فَرَأَيْتَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ سَلَّمَ فَقَالَ كَيْفَ اَنْتَ يَا حَسَنُ فَقُلْتُ بِخَيْرٍ يَا اَبْتَ شَكُوْتُ

اَلَيْهِ تَاخَّرَ الْمَالُ عَنِّي فَقَالَ اَدْعَوْتَ بِدَوَاهٍ لِتَكْتُبَ اِلَيَّ مَخْلُوقٌ مِثْلَكَ تُذَكِّرُهُ بِذَلِكِ قُلْتُ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللهِ فَكَيْفَ اصْنَعُ فَقَالَ قُلِ اللّٰهُمَّ اقْدِفْ فِي قَلْبِي رَجَاءَكَ وَاَقْطَعْ رَجَائِي عَمَّنْ سِوَاكَ حَتَّى لَا اَرْجُوَ اَحَدًا غَيْرَكَ اللّٰهُمَّ وَ مَا ضَعَفْتَ عَنْهُ قُوَّتِي وَ قَصُرْتُ عَنْهُ عَمَلِي وَ لَمْ تَنْتَهْ اِلَيْهِ رَغْبَتِي وَ لَمْ تَبْلُغْهُ مَسْئَلَتِي وَ لَمْ يَجْرَ عَلَيَّ لِسَانِي مِمَّا اَعْطَيْتَ اَحَدًا مِنَ الْاَوَّلِيْنَ وَ الْاٰخِرِيْنَ مِنَ الْيَقِيْنِ فَخُصِّنِي بِهِ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ قَالَ فَوَاللّٰهِ مَا اَنْجَمَعْتُ فِيْهِ اُسْبُوْعًا حَتَّى بَعَثَ اِلَيَّ مُعَاوِيَةُ بِالْفِ اَلْفِ وَ حَمَسِمِائَةَ اَلْفِ فَقُلْتُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ

ص: ۲۱۹

الَّذِي لَا يَنْسَى مِنْ ذِكْرِهِ وَلَا يَخِيبُ مَنْ دَعَاهُ فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَالِهِ) وَ سَلَّمَ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ يَا حَسَنُ كَيْفَ أَنْتَ فَقُلْتُ بِخَيْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَحَدَّثَنِي بِحَدِيثِي فَقَالَ يَا بُنَيَّ هَكَذَا مِنْ رَجَا الْخَالِقَ وَ لَمْ يَرْجِ الْمَخْلُوقَ أَلْتَرْجُمَهُ فِي صَوَاعِقِ مَحْرَقَةٍ زَابِنِ عَسَاكِرِ رَوَايَتِ كَرْدِهْ كِهْ كَفْتِ عَطَايِ اَوْ دَرِ هَرِ سَالِي سَدَهْزَارِ دِينَارِ بُوْدِ پَسِ مَعَاوِيَهْ اَنْرَا اَزْ اَنْحَضْرَتِ مَنَعِ كَرْدِ دَرِ بَعْضِي اَزْ سَالِهَاتَا اَيْنَكِهْ اَضَافَهْ اِيْ بَرِ اَنِّ حَاصِلِ شَدِ اَضَافَهْ شَدِيدِي فَرَمُوْدِ پَسِ دَوَاتِي طَلِيْدِمِ كِهْ بَمَعَاوِيَهْ بَنُوْسِمِ وَ اَوْ رَا يَادْاَوْرِي كَنِمِ اَزْ خُوْدِمِ پَسِ اَمْسَاكِ اَزْ نُوْشْتَنِ كَرْدِمِ وَ رَسُوْلِ خُدَا صَلِي اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهْ وَ سَلَّمْ رَا دَرِ خَوَابِ دِيْدِمِ فَرَمُوْدِ يَا حَسَنُ چِگُوْنَهْ اِيْ كَفْتِمِ بَخِيْرِ وَ خُوْبِيْ اِيْ پَدْرِ وَ بَهْ اَوْ شَكَايَتِ كَرْدِمِ اَزْ تَاخِيْرِ مَالِيْ كِهْ اَزْ مَنِ شُدِهْ بُوْدِ فَرَمُوْدِ اَيَا دَوَاتِ طَلِيْدِيْ كِهْ بَمَخْلُوْقِيْ مَانِنْدِ خُوْدَتِ بَنُوْسِيْ وَ اَوْ رَا يَادْاَوْرِيْ كَنِيْ بَاَنْ كَفْتِمِ يَا رَسُوْلِ اَللّٰهُ پَسِ چِكَنِمِ فَرَمُوْدِ بِگُوْ خُدَا يَا دَرِ دَلِ مَنِ بِيْنِدَا زْ اَمِيْدُوَارِيْ بَخُوْدَتِ رَا وَ بِيْرِ اَمِيْدِ مَرَا اَزْ غَيْرِ خُوْدَتِ تَا اَمِيْدُوَارِ نِشُوْمِ بَا خُدَا يِ غَيْرِ اَزْ تُوْ خُدَا يَا وَ اَنِچِهْ كِهْ نَا تُوَانِ نِشُدِهْ اَسْتِ اَزْ اَنِّ تُوَانَائِيْ مَنِ وَ كُوْتَاهِيْ نِشُدِهْ اَسْتِ بَرِ اَنِّ كَارِ مَنِ وَ مَنْتَهِيْ نِشُدِهْ اَسْتِ بَسُوِيْ اَنِّ مِيْلِ مَنِ وَ بَاَنْ نَرَسِيْدِهْ اَسْتِ خَوَاهِشِ مَنِ وَ جَارِيْ نِشُدِهْ اَسْتِ بَرِ زَبَانِ مَنِ اَزْ چِيْزَهَائِيْ كِهْ عَطَا كَرْدِهْ اِيْ بِيْكِيْ اَزْ اَوَّلِيْنِ وَ اَخْرِيْنِ وَ يَقِيْنِ پَسِ مَخْصُوْصِ مَنِ قَرَارِ دَاْدِهْ اِيْ رَحْمِ كَنْنَدِهْ تَرِيْنِ رَحْمِ كَنْنَدِگَانِ فَرَمُوْدِ بَخُدَا قَسْمِ بَجَمْعَهْ اِيْ اَزْ اَيَامِ هَفْتِهْ نَرَسِيْدِ كِهْ فَرَسْتَادِ مَعَاوِيَهْ بَسُوِيْ مَنِ هَزَارِ هَزَارِ وَ پَانْصَدِ هَزَارِ دِينَارِ پَسِ كَفْتِمِ هَمِهْ حَمْدِ وَ سَتَايِشِ مَخْطِصِ خُدَائِيْ اَسْتِ كِهْ فَرَا مَوْشِ نَمِيْكَنْدِ كَسِيْ رَا كِهْ يَادِ كَنْدِ اَوْ رَا وَ نَا اَمِيْدِ نَمِيْكَدِ كَسِيْ رَا كِهْ بَخُوَانْدِ اَوْ رَا پَسِ پِيْغَمْبَرِ صَلِي اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهْ وَ سَلَّمْ رَا دَرِ خَوَابِ دِيْدِمِ كِهْ فَرَمُوْدِ يَا حَسَنُ چِگُوْنَهْ اِيْ تُوْ كَفْتِمِ بَخِيْرِ وَ خُوْبِيْ يَا رَسُوْلِ اَللّٰهُ وَ حَدِيْثِ خُوْدِ رَا بَرَا يِ اَوْ حَدِيْثِ كَرْدِمِ فَرَمُوْدِ پَسْرَكِ مَنِ هَمِچْنِيْنِ اَسْتِ كَسِيْ كِهْ اَمِيْدُوَارِ بَخَلْقِ بَاشْدِ وَ اَمِيْدُوَارِ بَهْ مَخْلُوْقِ نَبَاشْدِ وَ مَنِ حُطْبَهْ عَلَيْهِ السَّلَامِ رُوَا هَا اِبْنِ حَجْرِ الْهَيْتَمِي الْمَكِّيْ مَوْلَفِ الصَّوَاعِقِ الْمَحْرَقَهْ فِيْ كِتَابِ الْمَسْمِيْ بَتَطْهِيْرِ الْجَنَانِ وَ اللِّسَانِ الْمَطْبُوْعِ بِهَامِشِ كِتَابِهْ الصَّوَاعِقِ ص ۱۳۴ وَ اَنِهْ قَالِ اَنْ عَمْرُوْ اِيْ اِبْنِ الْعَاصِ صَعْدِ الْمَنْبَرِ وَ وَقَعِ فِيْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ثَمَّ فَعَلَ مِثْلَهْ الْمَغِيْرَهْ بِنِ شَعْبَهْ فَقِيْلِ لِلْحَسَنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اَصْعَدِ الْمَنْبَرَ لِتَرَدَّ عَلَيْهِمَا فَاَمْتَنَعَ اَلْمَا اَنْ يَعْطُوْهْ عَهْدَا اَنْهَمْ قُوِهْ اَنْ قَالِ حَقًّا وَ يَكْذُوبَهْ اَنْ قَالِ بَا طَلَا فَا عَطُوْهْ ذَلِكْ فَصَعَدَ الْمَنْبَرَ فَحَمَدَ اللّٰهُ وَ اَثِيْ عَلَيْهِ ثَمَّ قَالِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اَنْشُدْكَ اللّٰهُ يَا عَمْرُوْ وَ يَا مُغِيْرَهْ اَتَعْلَمَانِ اَنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

عَلَيْهِ (وَالِهِ) وَ سَلَّمَ لَعَنَ السَّائِقَ وَ الْقَائِدَ أَحَدُهُمَا فَلَانَ قَالَ بَلَى ثُمَّ قَالَ يَا مُعَاوِيَةَ يَا مُغِيرَةَ أَنْشُدْكَ بِاللَّهِ أَلَمْ تَعْلَمَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَالِهِ) وَ سَلَّمَ لَعَنَ عَمْرًا بِكُلِّ قَافِيَةٍ قَالَهَا لَعْنَةً قَالَ اللَّهُمَّ بَلَى ثُمَّ قَالَ أَنْشُدْكَ بِاللَّهِ يَا عَمْرُو يَا مُعَاوِيَةَ أَلَمْ تَعْلَمَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَالِهِ) وَ سَلَّمَ لَعَنَ قَوْمَ هَذَا قَالَا بَلَى قَالَ الْحَسَنُ فَإِنِّي أَحْمَدُ اللَّهَ الَّذِي جَعَلَكَم فِيمَنْ تَبَرَّءَ مِنْ هَذَا أَيْ عَلَيٍّ مَعَ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَالِهِ) وَ سَلَّمَ لَمْ يَسْبُهُ قَطُّ وَ إِنَّمَا كَانَ يَذْكُرُهُ بِغَايَةِ الْجَلَالَةِ وَ الْعَظَمَةِ مِنْ خُطْبَةِ هَيْبَةَ أَنْحَضْتُمْ عَلَيْهِ السَّلَامَ اسْتِ كِه رَوَايَتِكُرْدِه اسْتِ أَنْرَا بِنِ حَجْرِ هَيْتَمِي مَكِّي صَاَحِبِ كِتَابِ صَوَاعِقِ مَحْرَقَه دَر كِتَابِ دِيكِرِ خُودِ كِه أَنْرَا تَطْهِيْرِ الْجِنَانِ وَ اللِّسَانِ نَامِ نِهَادَه وَ دَرِ حَاشِيَه كِتَابِ صَوَاعِقِ دَرِ مَصْرِ چَاپِ شُدِه كِه كُفْتِه اسْتِ عَمْرُوبِنِ عَاَصِ بَرِ مَنْبَرِ بَالَا رَفْتِ وَ دَرِ حَقِّ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ بَدِ كُوْنِي كُرْدِ وَ نَاسِرَا كُفْتِ پَسِ اَزِ اَنْ مِغِيْرَه بِنِ شَعْبَه مَانَنْدِ اَوْ هَمِيْنِ كَارِ رَا كُرْدِ پَسِ بَحْضَرْتِ حَسَنْ عَلَيْهِ السَّلَامِ كُفْتِه شُدِ كِه بَرِ مَنْبَرِ بَالَا رُو بَرَايِ اَيْنِكِه رَدِّ كُنِي سَخْنَانِ اَنْهَا رَا اَنْحَضْرْتِ اَمْتِنَاعِ فَرْمُودِ اَزِ اَيْنِكِه بَرِ مَنْبَرِ بَالَا رُودِ مَكْرِ اَيْنِكِه عَهْدِ كَنْنَدِ كِه اَنْچِه مِيْفَرْمَايِدِ اَكْرِ رَاسْتِ اسْتِ تَصْدِيْقِ كَنْنَدِ وَ اَكْرِ بَاطِلِ اسْتِ تَكْذِيْبِ كَنْنَدِ پَسِ چِنِيْنِ عَهْدِي بَا اَوْ بَسْتَنْدِ وَ اَنْحَضْرْتِ بَرِ مَنْبَرِ بَالَا رَفْتِ وَ حَمْدِ وَ ثَنَائِي خُدا رَا بَجَا اَوْرِ وَ پَسِ اَزِ اَنْ فَرْمُودِ قَسْمِ مِيْدَهْمِ تُو رَا بَخْدا اِي عَمْرُو وَ اِي مِغِيْرَه اِيَا مِيْدَانِيْدِ كِه رَسُوْلِ خُدا صَلِي اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ وَ سَلَّمَ لَعْنِ كُرْدِ رَا نَنْدِه وَ جَلُو كَشِ رَا كِه يَكِي اَزِ اَنْهَا فَلَانِ يَعْني مِعاوِيَه بُوْدِ كُفْتَنْدِ چِرَا پَسِ فَرْمُودِ تُو رَا بَخْدا قَسْمِ مِيْدَهْمِ اِي مِعاوِيَه وَ اَيْنِ مِغِيْرَه اِيَا نَدَانَسْتِه اِيْدِ كِه پِيْغَمْبِرِ صَلِي اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ وَ سَلَّمَ لَعْنِ كُرْدِ عَمْرُو رَا بَهْرِ قَافِيَه شَعْرِي كِه كُفْتِه بُوْدِ لَعْنِ كُرْدِنِ مَخْصُوصِي كُفْتِ چِرَا خُدا رَا شَاهِدِ مِيْگِيْرِمِ پَسِ فَرْمُودِ تُو رَا قَسْمِ مِيْدَهْمِ بَخْدا اِي مِعاوِيَه وَ اَيْنِ عَمْرُو اِيَا نَدَانَسْتِه اِيْدِ كِه پِيْغَمْبِرِ صَلِي اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ وَ سَلَّمَ لَعْنِ فَرْمُودِ قَوْمِ اَيْنِ يَعْني اَلِ اَبِي الْعَاَصِ رَا هَرِ دُو كُفْتَنْدِ چِرَا پَسِ حَسَنْ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرْمُودِ كِه حَمْدِ مِيْكَنْمِ خُدا رَا كِه قَرَارِ دَادِ شَمَا رَا اَزِ كَسَانِيْكَه بِيْزَارِي جَسْتَنْدِ اَزِ اَوْ يَعْني اَزِ

علی (علیه السلام) با اینکه پیغمبر صلی الله علیه (واله) و سلم هرگز او را دشنام نداد و او را در نهایت جلالت و عظمت یاد میکرد و من کلامه علیه السلام فی الجزؤ الثالث من کتاب الکامل لابن اثیر الجزری (و هو ابوالحسین علی بن ابی الکریم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد الشیبانی الملقب بعزالدین) المطبوع بمصر ص ۱۹۲ قال قیل للحسن (علیه السلام) ما حملک علی ما فعلت (ای الصلیح مع معاویه) فقال ع کرهت الدنیا و رأیت اهل الکوفه قومًا لایثق بهم أحدٌ أبدًا إلا غلب لیس أحدٌ منهم یوافق آخر فی رأی و لا هواءٍ مُختلفین لایئنه لهم فی خیر و لاشر لقد لقی ابی منهم أمورًا عظامًا فلیت شعری لمن یصلحون بعدی و هی أسرع البلاد خرابًا در جزؤ سوم از کتاب تاریخ کامل ابن اثیر جزری که او ابوالحسین علی پسر ابی الکریم محمد پسر محمد پسر عبدالکریم پسر عبدالواحد شیبانی ملقب بعزالدین است و آن کتاب در مصر چاپ شده گفته است که گفته شد برای حسن علیه السلام که چه چیز وادار کرد تو را بر آنچه که کردی یعنی صلح با معاویه فرمد کراحت داشتیم از دنیا و اینکه دیدم اهل کوفه گروهی هستند که احدی بایشان وثوق ندارد مگر اینکه مغلوب شود یکی از آنها با دیگری موافق نیست در رأی و میل با یکدیگر اختلاف دارند در خیر و نه در شر هیچیک نیت و اراده‌ای ندارند پدرم کارهای بزرگی از ایشان دید پس کاش میدانستم که برای کی سازش میکنند بعد از من و کوفه با شتاب‌ترین شهرها است از جهت خرابشدن و من کلامه علیه السلام فی کتاب مطالب السؤل لابن طلحه الشافعی و فی کشف الغمه للاربلی قال روی ان رجلا جاء الیه ای الحسن علیه السلام فسئله حاجه فقال یا هذا حقُّ سؤالک یعظم لددی و معرفتی بما یجب لک عندی یکبر علی و یدی تعجز عن نیلک بما انت أهله و اکثر فی ذات الله قلیل و ما فی ملکی وفاء شکرک

ص: ۲۲۲

العاشر من البحار عن العدد القویه لعلی بن یوسف بن المطهر الحلّی اخ العلامه علی الله مقامهما قال حدث ابو یعقوب یوسف بن الجراح عن رجاله عن حذیفه بن الیمان قال بینا رسول الله صلی الله علیه واله فی جبل اظنه حرا او غیره و معه ابوبکر و عمرو عثمان و علی علیه السّلام و جماعظ من المهاجرین و الانصار و انس حاضر لهذا الحدیث و خذیفه یحدّث به اذ اقبل الحسن بن یمشی علی هدو و قار فنظر الیه رسول الله صلی الله علیه واله و قال جبرئیل یمدیه و میکائیل یسدده و لدی و لاظاهر من نفسی و ضلع من اضلاعی هذا سبطی و قره عینی بابی هو فقام رسول الله صلی الله علیه واله و قمننا معه و هو یقول انت تفاحتی و انت حبیبی و مهجه قلبی و اخذ یمشی معه و نحن نمشی حتی جلس و جلسنا حوله ننظر الی رسول الله صلی الله علیه واله و هو لا یرفع بصره عنه ثم قال اما انه سیكون بعدی هادیا مهدياً هذا هدیة من رب العالمین لی ینبئ عنی و یعرف الناس اثاری و یحیی سنتی و یتولّى امری فی فعله ینظر الله الیه فیرحمه رحم الله من عرف له ذلك و برّنی فیهِ و اکرمنی فیهِ فما قطع رسول الله صلی الله علیه و اله کلامه حتّی اقبل الینا اعرابی یجر هراوة له فلما نظر رسول الله صلی الله

علیه واله قال قد جاءکم رجل یکلمکم بکلام غلیظ تقشعر منه جلودکم فانه یسئلکم من امور الا انّ کلامه جفوة فجاء الاعرابی و لم یسلم و قال ایکم محمّد قلنا و ما ترید قال رسول الله صلی الله علیه واله مهلاً فقال یا محمد لقد كنت ابغضک و لم ارك و الآن فقد ازددت لک بغضاً قال فتبتسم رسول الله صلی الله علیه واله و غضبنا لذلك و اردنا بالاعرابی ارادة فاومی الینا رسول الله صلی الله علیه و اله ان اسکتوا فقال الاعرابی یا محمد انک ترعم انک نبی و انک قد کذبت علی الانبیاء و ما معک من برهانک شیء قال له یا اعرابی و ما یدریک قال فخبرنی برهنک قال ان احببت اخربک عضو من اعضائی فیکون ذلك او کد لبرهانی قال او یتکلم العضو قال نعم یا حسن قم فازدری الاعرابی نفسه فقال هو ما یاتی و یقیم صیناً لیکلمنی قال انک ستجده عالماً بما ترید فابتدره الحسن علیه السّلام فقال مهلاً یا اعرابی ما غیباً سیئلت و ابن غیبی بل فقیها اذاً و انت الجهول فان تک قد جهلت فان عندی شفاء الجهل ما سیئل السؤل و بحرّاً لا تقسمه الدوالی تراثاً کان اورثنا الرسول لقد بسطت لسانک و عددت طورک و خادعتک نفسک غیر انک لا

تَبْرُحُ حَتَّى تُؤْمِنَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَتَبَسْتُمْ الْأَعْرَابِيَّ وَقَالَ هِيَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ قَدْ اجْتَمَعْتُمْ فِي نَادِي قَوْمِكُمْ وَتَذَاكَرْتُمْ مَا جَرَى بَيْنَكُمْ عَلَى جَهْلٍ وَخَرَقَ مِنْكُمْ فَزَعَمْتُمْ أَنَّ مُحَمَّدًا الصُّبُورُ وَالْعَرَبُ قَاطِبُهُ تَبِعُضُهُ وَلا طَالِبٌ لَهُ بِنَارِهِ وَزَعَمْتَ أَنَّكَ قَاتِلُهُ وَكَافٍ قَوْمَكَ مَوْنَتُهُ فَحَمَلْتَ نَفْسَكَ عَلَى ذَلِكَ وَقَدْ أَخَذْتَ قِنَاتَكَ بِيَدِكَ تُؤْتِيهِ تَرِيدُ قَتْلَهُ فَعَسِرَ عَلَيْكَ مَسْلُكُكَ وَعَمِيَ عَلَيْكَ بَصِيرُكَ وَأَبَيْتَ إِلَّا ذَلِكَ فَاتَيْنَا خَوْفًا مِنْ أَنْ يَشْتَهَرَ وَأَنَّكَ إِنَّمَا جِئْتَ بِخَيْرٍ يُرَادُ بِكَ أَنْبُؤُكَ عَنْ سَفَرِكَ خَرَجْتَ فِي لَيْلِهِ ضَحِيَاءَ إِذْ عَصَيْتَ رِيحَ شَدِيدَةٍ أَشْتَدَّ مِنْهَا ظُلْمَاءُهَا وَأُظِلَّتْ سَمَاوُهَا وَأَعَصَرَهَا سَحَابُهَا فَبَقِيَتْ مُحَرَّنَجًا كَمَا الْأَشْفِرُ إِنْ تَقَدَّمَ تَحْيِيرٌ وَإِنْ تَوَخَّرَ عَقْرٌ لَا تَسْمَعُ لِرِوَاطِيٍّ حِسًّا وَلَا لِنَافِخِ نَارٍ

جَرَسِيًّا تَرَكَتْ عَلَيْكَ عُيُومُهَا وَتَوَارَتْ عَنْكَ نُجُومُهَا فَلَا تَهْتَدِي بِنَجْمٍ طَالِعٍ وَلَا بَعْلَمٍ لَامِعٍ تَقَطَّعَ مَحَجَّةً وَتَهَيَّطَ لُجَّةً فِي دِيْمُومِيَّةٍ فَقَرَّ بَعِيدُهُ الْقَعْرُ مُحَجَّفُهُ السَّفَرُ إِذَا عَلَوَتْ مَصْعَدًا أَرَادَتْ الرِّيحُ تَخْبِطُكَ فِي رِيحٍ عَاصِفٍ وَبَرْقٍ خَاطِفٍ قَمَدٌ أَوْ حَشْتِكَ فِقَارُهَا (اِكَامُهَا) وَ قَطَعْتَكَ سَلَامُهَا فَأَبْصَرْتَ فَإِذَا

ص: ۲۲۵

أَنْتَ عِنْدَنَا فَقَرَّتْ عَيْنُكَ وَظَهَرَ دِينُكَ وَذَهَبَ أَيْتُكَ قَالَ مِنْ أَيْنَ قَلْتَ يَا عَلَامَ هَذَا كَانُكَ كَشَفَ عَنْ سُوَيْدَا قَلْبِي وَ لَقَدْ كُنْتُ كَانُكَ شَاهِدْتَنِي وَ مَاخَفِي عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِي وَ كَانَهُ عِلْمَ الْغَيْبِ قَالَ لَهُ مَا الْإِسْلَامَ فَقَالَ الْحَسَنُ اللَّهُ أَكْبَرُ قَالَ أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ فَاسْلَمَ وَ حَسَنَ السَّلَامَةَ وَ عِلْمَهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ارْجِعْ إِلَى قَوْمِي فَأَعْرِفْهُمْ ذَلِكَ فَاذْنِ لَهُ فَانصَرَفَ وَ رَجَعَ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ قَوْمِهِ فَدَخَلُوا فِي الْإِسْلَامِ فَكَانَ النَّاسُ إِذَا نَظَرُوا إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا لَقَدْ أَعْطَى مَالِمٌ يَعْطَى أَحَدًا مِنَ النَّاسِ وَ نَقَلَ هَذَا الْحَدِيثَ أَيْضًا عَمَادُ الدِّينِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الطُّوسِيُّ الْمَشْهَدِيُّ قَدَسَ سِرَّهُ عَنِ الْبَاقِرِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ عَنِ حَازِمِ بْنِ عَدِيٍّ مِثْلَهُ بِأَيْسَرِ اخْتِلَافٍ لَفْظًا لِمَعْنَى التَّرْجُمَةِ فِي جُلْدِ دَهْمٍ بِحَارِ الْإِنْوَارِ مِنْ كِتَابِ عَدَدِ قَوِيهِ تَأَلِيفَ عَلِيِّ بْنِ يَوْسُفَ بْنِ مَطْهَرٍ حَلِيِّ بَرَادِرٍ عَلَامَهُ حَلِيٌّ أَعْلَى اللَّهُ مَقَامَهَا حَدِيثٌ كَرَّمَ مِنْ أَبِي يَعْقُوبَ يَوْسُفَ بْنِ جِرَاحٍ مِنْ رَجُلٍ أَوْ مِنْ حَازِمِ بْنِ الْيَمَانِ كَمَا كُنْتُ رَسُوْلُ خُدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي كَوْنِهِ كَمَا كُنْتُ مِنْ أَنْ حَرَا بُوْدَ يَا غَيْرَ أَنْ

نشسته بود و با او بود ابوبکر و عمرو عثمان و علی علیه السلام و جمعی از مهاجرین و انصار و انس حاضر بود که حذیفه حدیث میکرد آنرا که ناگاه حسن بن علی علیهما السلام با سنگینی و وقار راه میرفت و در سیر بود پس رسولخدا صلی الله علیه و آله بر او نگریست و فرمود جبرئیل او را هدایت میکند و میکائیل او را دوست میدارد و او پسر من است که از نفس من یعنی علی ظاهر شده و دنده ایست از دنده های من و ایست سبط من و سبب آرامش و سکون چشم من پدرم فدای او باد پس رسولخدا صلی الله علیه و آله از جابرخواست و ما هم با او برخواستیم و او فرمود توئی سبب من و توئی حبیب من و تو مهجته من و دست او را گرفتم و روانه شد ما هم با او روانه شدیم تا اینکه نشست و ما هم با او نشستیم در اطرافش و بر رسولخدا نظر میکردیم که آنحضرت دیده از او برنمیداشت پس از آن فرمود زود باشد که اینفرزند بعد از منم هادی و راهنما و راه یافته باشد و این هدیه ایست از جانب خدا برای من و خیر میدهد از من و میشناساند بمردمان آثار مرا و زنده میکند سنت مرا و متولی کارهای من است در کار خود و خدا بسوی او نظر میکند و بر او رحمت میفرستد خدا رحمت کنی کسی را که باین اوصاف او را بشناسد و بمن نیکی کند در حق او و مرا گرمی دارد درباره او پس قطع نکرده بود رسولخدا

صلی الله علیه واله کلام خود را تا اینکه روی بسوی ما آمد مردی اعرابی که میکشید چوب دستی خود را یا نیزه خود را چون پیغمبر بر او نظر کرد فرمود آمد بسوی شما مردی که با شما سخن گوید بدرستی و خشونت که از آن بدنهای شما بلرزد و از اموری از شما سؤال کند و سخنان او را از روی ستم باشد پس اعرابی وارد شد و سلام نکرد و گفت کدام یک از شما محمد هستید گفتیم میخواهی چکنی رسولخدا صلی الله علیه واله فرمود آهسته باشید پس گفت یا محمد من تو را ندیده کینهات را در دل داشتم اکنون که تو را دیدم کینه تو در دل من زیادتر شد پس رسولخدا صلی الله علیه واله تبسم فرمود و ما هم باین جهت غضبناک شدیم و اراده محکمی کردیم در حق او اشاره فرمود رسولخدا بسوی ما که ساکت باشید پس اعرابی گفت ای محمد تو گمان میکنی که پیغمبر هستی و دروغ میگوئی بر سایر پیغمبران و با تو نیست دلیلی فرمود ای اعرابی تو چه میدانی اعرابی گفت پس مرا از دلیل خود خبرده فرمود اگر دوست میداری عضوی از اعضای من تو را خبر میدهم تا تاکید زیادتری برای برهان و دلیل رسالت من باشد گفت از روی تعجب که آیا عضو هم سخن میگوید فرمود آری ای حسن برخیز و نفس اعرابی را از راه باطل برگردان اعرابی گفت خودش دلیل نمیآورد و کودکی را برپا میدارد که با من سخن گوید فرمود زود باشد که او را عالم خواهی یافت در آنچه که میخواهی پس حسن علیه السلام مبادرت کرد برای سخن گفتن با او و فرمود آهسته و آرام باش ای اعرابی از غافلوی و فرزند غافلوی سؤال نکردی بلکه از فقیه و دانشمندی سؤال کردی در حالیکه تو خود نادانی پس اگر تو نادانی شفاء نادانی تو نزد من است دریائی هستم که بدلوه نمیتوان آنرا قسمت کرد میراثی است که از این پیغمبر است و بمارث داده هر آینه زبان درازی کردی و از حد خود تجاوز نمودی و نس تو تو را فریب داده و غیر این نیست که از اینجا نخواهی رفت تا اینکه ایمان بیاوری اگر خدا بخواهد پس اعرابی تبسم کرد و گفت دور است یعنی من ایمان نمی آورم و یا اینکه مراد او اینست که زیادتر بگو از آنچه گفתי پس حضرت حسن علیه السلام فرمود آری شما جمع شدید در مجلس قوم خودت و همدیگر را یادآوری کردید در آنچه با یکدیگر از روی جهل و نادانی میگفتید و پیش خودتان گمان میکردید که محمد بسیار صبرکننده است و همه عرب کینه او را در دل دارند و اگر کشته شود کسی خونخواه او نیست و تو گمانت این بود که کشنده او تو خواهی بود و بقوم خود مؤنه کشتن او را کفایت خواهی کرد پس خودت را وادار باین کار کردی و نیزه خود را بدست گرفتی و برای کشتن او باینجا آمدی پس راه آمدن برای تو مشکل شد و چشمت نابینا شد و از هر چیزی ابا داشتی جز این نیست که آمدن تو در اینجا اراده خیری است که برای تو شده اکنون خبر میدهم تو را از سفر تو بیرون آمدی در شب بسیار روشنی که هیچ تیرگی در آن نبود ناگاه باد شدیدی وزیدن گرفت که شب بسیار تاریکی شد و سایه انداخت بر آسمان آن و درهم فشرده و متراکم شد ابرهای آن که تو در آن مانند اسب اشقری بودی که اگر تندرود پی شود و اگر عقب ماند نحر شود شنیده نمیشد از برای قدم گذارنده هیچ صدای آهسته‌ای و نه برای دمنده آتش هیچ احساسی طبقه طبقه بر یکدیگر متراکم بود ابرهای آن

وَ مِنْ حُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الشَّيْخِ فِي مَجَالِسِهِ رَوَاهَا الْعَلَامَةُ الْفَهَامَةُ الْمَحْدِي الْجَلِيلُ السَّيِّدُ هَاشِمُ الْبَحْرِينِي فِي كِتَابِهِ حَلِيَّةُ الْإِبْرَارِ طَبَعِ قَمِ الْمَقْدِسَةُ ص ٢٥٩ قَالَ أَنَّهُ قَالَ أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمَفْضَلِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَزْرَمِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمَارِ أَبِي الْيَقْظَانَ عَنْ أَبِي عَمْرٍ زَادَانَ قَالَ لَمَّا وَدَعَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَأَيْتُ لِلْخَلِيفَةِ أَهْلًا وَلَمْ يَرِنْفَسْ لَهَا أَهْلًا وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْفَلَ مِنْهُ بِمِرْقَاةٍ فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ كَلَامِهِ قَامَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَمِدَ اللَّهُ تَعَالَى بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ ذَكَرَ الْمَبَاهِلَةَ فَقَالَ فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْأَنْفُسِ بِأَبِي وَمِنَ الْأَبْنَاءِ بِأَخِي وَمِنَ النِّسَاءِ بِأُمِّي وَكُنَّا أَهْلُهُ وَنَحْنُ اللَّهُ وَهُوَ مِنَّا وَنَحْنُ مِنْهُ وَكَلَّمَا نَزَلَتْ آيَةُ التَّطْهِيرِ جَمَعْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي كِسَاءٍ لِأُمِّ سَيْلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا خَيْرِي ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَعِترَتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا وَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يَجْنُبُ فِي الْمَسْجِدِ وَيُؤَلِّدُ لَهُ فِيهِ إِلَّا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ

أَبِي تَكْرَمَةً مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِنَا وَتَفْضِيلًا مِنْهُ لَنَا وَقَدْ رَأَيْتُمْ مَكَانَ مَنَزَلِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَمَرَ بِسَدِّ الْأَبْوَابِ إِلَّا بَابَهُ فَسَدَّهَا إِلَّا بَابَنَا فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ أَمَا إِنِّي لَمْ

أَسَدَّهَا وَافْتَحَ بَابَهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أَسُدَّهَا وَافْتَحَ بَابَهُ وَأَنْ زَعَمَ لَكُمْ إِنِّي رَأَيْتُهُ لِلْخِلَافَةِ أَهْلًا وَلَمْ أَرَ نَفْسِي لَهَا أَهْلًا وَفَكَذَّبَ مُعَاوِيَةَ نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَعَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلَمْ نَزَلْ أَهْلَ الْبَيْتِ مَظْلُومِينَ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ تَعَالَى نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَنْ ظَلَمْنَا حَقًّا وَتَوَثَّبَ عَلَيَّ رِقَابِنَا وَحَمَلَ النَّاسَ عَلَيْنَا وَمَنَعَنَا سَهْمَنَا مِنَ الْفَيْ وَمَنَعَ أُمَّنَا مَا جَعَلَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَقْسَمُ بِاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّاسَ بَايَعُوا أَبِي حِينٍ فَارْقَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَأَعْطَتْهُمْ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَالْأَرْضُ بَرَكَتَهَا وَمَا طَمَعَتْ فِيهَا يَا مُعَاوِيَةَ فَلَمَّا خَرَجْتَ مِنْ مَعْدِنِهَا تَنَازَعَتْهَا قُرَيْشُ بَيْنَهَا فَطَمَعَتْ فِيهَا الطَّلَقَاءُ وَانْبَاءُ الطَّلَقَاءِ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سُفْلًا حَتَّى

يَرْجِعُوا إِلَىٰ مَا تَرَكُوا فَمَا تَرَكَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ هَرُونََ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ إِنَّهُ خَلِيفَةُ مُوسَىٰ فِيهِمْ وَ اتَّبَعُوا الشَّامِرِيَّ وَ قَدْ تَرَكَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَبِي وَ بَايَعُوا غَيْرَهُ وَ قَدْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَرُونََ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا التُّبَّؤَ وَ قَدْ رَأَوْا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ نَصَبَ أَبِي يَوْمَ الْعَمْدِيرِ (غدير خم) وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَبْلُغَ الشَّاهِدَ مِنْهُمْ الْغَائِبَ وَ قَدْ هَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ قَوْمِهِ وَ هُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى حَتَّى دَخَلَ الْغَارَ وَ لَوْ وَجَدَ أَعْوَانًا مَا هَرَبَ وَ قَدْ كَفَّ أَبِي حِينَ نَاشَدَهُمْ وَ اسْتَنَاحَتْ فَلَمْ يُعِثْ فَجَعَلَ اللَّهُ هَرُونََ فِي سَعَةِ حِينَ اسْتَضَعَّفُوهُ وَ كَادُوا يَقْتُلُونَهُ وَ جَعَلَ اللَّهُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فِي سَعَةِ حِينَ دَخَلَ الْغَارَ وَ لَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا وَ كَذَلِكَ أَبِي وَ أَنَا فِي سَعَةِ مِنَ اللَّهِ حِينَ خَذَلْتَنَا هَذِهِ الْأُمَّةُ وَ بَايَعُوكَ يَا مُعَاوِيَةَ وَ إِنَّمَا هِيَ السُّنَنُ وَ الْأَمْثَالُ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ لَوِ التَّمَسْتُمْ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ أَنْ تَجِدُوا رَجُلًا وَلَدَهُ نَبِيٌّ غَيْرِي

ص: ۲۳۰

وَ اَخی لَمْ تَجِدُوا وَاِنِّیْ قَدْ بَايَعْتُ هَذَا وَاِنْ اَدْرِی لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ لَّکُمْ وَ مَتَاعٌ اِلٰی حَیْنٍ تَرْجُمُهٗ اَز شَیْخِ رِهْ دَر کِتَابِ مَجَالِسِ رِوَايَتِ کَرْدِهٖ اَسْتِ اَنْرَا عَلَامَهٗ فَهَامَهٗ مَحْدَثِ جَلِیْلِ مَرْحُومِ سَیِّدِ هَاشِمِ بَحْرِیْنِیِّ دَر کِتَابِ حَلِیَۃِ الْاَبْرَارِ جَدَلِ اَوَّلِ صَفْحَهٗ ۲۵۹ چَپِ قَمِ مَقْدَسَهٗ اَز اَوْ کِهٖ گَفْتِ خَبْرِ دَادِ مَآ رَا جَمَاعَتِیَّ اَز اَبِی الْمَفْضَلِ کِهٖ گَفْتِ حَدِیْثِ کَرْدِ مَآ رَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَزْرَمِیَّ اَز پَدْرَشِ عِمَارِ اَبِی الْیَقْظَانَ اَز اَبِی عَمْرٍو زَاذَانَ کِهٖ گَفْتِ - چَوْنَ وَاگْذَارِ کَرْدِ حَسَنِ بْنِ عَلِیِّ عَلَیْهِ السَّلَامُ خِلَافَتِ رَا بِمَعَاوِیَهٗ مَعَاوِیَهٗ بِالْاَسِیِّ مَنْبَرِ رَفْتِ وَ مَرْدَمَانْرَا جَمْعِ کَرْدِ پَسِ خُطْبَهٗ خَوَانَدِ بَرَایِ اِیْشَانَ وَ گَفْتِ حَسَنِ بْنِ عَلِیِّ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ مَرَا سَزَاوَارِ خِلَافَتِ دِیْدِ وَ خُودَشِ رَا اَهْلِ خِلَافَتِ نَدِیْدِ وَ حَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَکِ پَلَهٗ پَایِیْنِ تَرَا اَز اَوْ بَرِ مَنْبَرِ بُوْدِ چَوْنَ تَمَامِ شَدِ سَخْنَانَشِ حَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ پِاْخُوسْتِ وَ حَمْدِ خُدَایِ تَعَالٰی رَا چِنَانْچِهٖ سَزَاوَارِ اَنِّ بُوْدِ بَجَا اَوْرَدِ پَسِ اَز اَنِّ قِصَهٗ مَبَاهِلَهٗ رَا ذَکَرِ فَرْمُودِ وَ فَرْمُودِ پَسِ رَسُوْلِ خُدَا صَلٰی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَمِ اَمَدِ وَ اَز نَفْسَهَا کَسِیِّ کِهٖ بَا اَوْ بُوْدِ پَدْرِ مَنِ بُوْدِ وَ اَز پَسْرَانَ مَنِ وَ بَرَادَرَمِ بُوْدِیْمِ وَ اَز زَنَهَا مَادْرِ مَنِ بُوْدِ وَ مَآ اَهْلِ وَ اَلِّ بُوْدِیْمِ وَ اَوْ اَز مَآ بُوْدِ وَ مَاهِمِ اَز اَوْ بُوْدِیْمِ پَسِ چَوْنَ اَیَهٗ تَطْهَیْرِ نَازِلِ شَدِ رَسُوْلِ خُدَا صَلٰی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَمِ دَر زَیْرِ کَسَائِیِّ مَخْصُوصِ اَمِّ سَلْمَهٗ بُوْدِ رَضِیَّ اللّٰهُ عَنْهَا وَ اَنِّ کَسَایِ خَیْرِیِّ بُوْدِ مَآ رَا دَر گَرْدِ خُودِ جَمْعِ کَرْدِ پَسِ گَفْتِ خُدَا یَا اِیْنَهَا اَهْلِ بَیْتِ مَنَنْدِ وَ عَتْرَتِ مَنَنْدِ بَیْرِ اَز اِیْشَانَ پَلِیْدِیْهَا رَا وَ پَاکِ گَرْدَانَ اَنْهَا رَا پَاکِ گَرْدَانِیْدَنِ مَخْصُوصِیِّ وَ نَبُوْدَهٗ اَسْتِ اَحْدِیِّ وَ کَسِیْکِهٖ زَاثِیْدَهٗ شُودِ دَر مَسْجِدِ مَکْرِ پِیْغَمْبَرِ وَ پَدْرِ مَنِ وَ اِیْنِ کِرَامَتِیِّ اَسْتِ اَز جَانِبِ خُدَایِ تَعَالٰی بَرَایِ مَآ وَ فَضِیْلَتِ دَادَنِیِّ اَسْتِ اَز اَوْ بَرَایِ مَآ وَ شَمَا مَکَانَ وَ مَنْزَلَتِ مَآ رَا دِیْدَهٗ وَ دَانَسْتَهْ اَیْدِ اَز رَسُوْلِ خُدَا صَلٰی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَمِ وَ فَرْمَانْدَادِ بَمَسْجُودِ کَرْدَنِ دَر هَآئِیْکِهٖ دَر مَسْجِدِ بَازِ مِیْشَدِ مَکْرِ دَرِبِ خَانَهٗ مَآ پَسِ بَاوَ گَفْتَهٗ شَدِ چَرَا اِیْنِ دَر مَانَنْدِ سَایْرِ دَر هَا مَسْجُودِ نَشَدِ فَرْمُودِ مَنِ اَنْرَا مَسْجُودِ نَکَرْدَمِ وَ بَازِ نَگْذَارْدَمِ اَنْرَا وَ لَیْکِنِ خُدَایِ عَزَّوَجَلَّ بَمَنِ اَمْرِ فَرْمُودِ کِهٖ اَنْرَا مَسْجُودِ نَکَنْمِ وَ بَازِ بَگْذَارْمِ - مَعَاوِیَهٗ چِنِیْنِ گَمَانَ کَرْدَهٗ اَسْتِ کِهٖ بَرَایِ شَمَا کِهٖ مَنِ اَوْ رَا سَزَاوَارِ دِیْدِمِ کِهٖ خَلِیْفَهٗ بَاشَدِ وَ خُودِمِ رَا سَزَاوَارِ اَنِّ نَدِیْدَهْ اَمِ دَرُوعِ گَفْتِ مَعَاوِیَهٗ مَآ سَزَاوَارِ تَرِیْنِ مَرْدَمَانَ هَسْتِیْمِ بِخِلَافَتِ بَرَایِ مَرْدَمَانَ چِنَانْچِهٖ دَر کِتَابِ خُدَا وَ زَبَانِ پِیْغَمْبَرِ گَفْتَهٗ شَدَهٗ وَ مَآ اَهْلِ بَیْتِ بَعْدِ اَز رَحْلَتِ پِیْغَمْبَرِ هَمِیْشَهٗ مَظْلُومِ بُوْدَهْ اَیْمِ پَسِ خُدَا مِیْآنِ مَآ وَ مِیْآنِ اَنْکَسِیْکِهٖ ظَلَمِ کَرْدَنْدِ دَر حَقِّ مَآ وَ بَرِ گَرْدَنَهَایِ مَآ سُوْرَا شَدَنْدِ وَ مَرْمَانَ رَا بَرِ مَآ شُورَانِیْدَنْدِ وَ حَمْلِ کَرْدَنْدِ وَ سَهْمِ مَآ رَا اَز غَنِیْمَتَهَا یَکِهٖ بَدُوْنَ جَنْگِ وَ قِتَالِ خَاصِّ رَسُوْلِ خُدَا بُوْدَهٗ وَ اَوْ بَمَا وَاگْذَارِ کَرْدَهٗ اَز مَآ مَنَعِ کَرْدَنْدِ وَ اَز مَادْرِ مَآ گَرَفْتَنْدِ اَنْچِهٖ رَا کِهٖ رَسُوْلِ خُدَا دَر زَمَانِ حَیَاتِ خُودِ بَا مَرِ خُدَا بَاوَ دَادَهٗ بُوْدِ حَکْمِ کَنْدِ وَ قَسْمِ یَاَدِ مِیْکَنْمِ بَذَاتِ خُدَا کِهٖ اَگَرِ مَرْدَمَانَ بَعْدِ اَز وَفَاتِ رَسُوْلِ خُدَا بَا پَدْرَمِ بَیْعَتِ کَرْدَهٗ

بودند زمانیکه مفارقت کرد از ایشان رسولخدا صلی الله علیه واله وسلم هر آینه آسمان باران خود را بر آنها میبارید و زمین برکات خود را بر آنها عطا میکرد و آنچه را که طمع آنها داشتند بآن میرسیدند ای معاویه چون خلافت از معدن خود خارج شد و قریش در آن طمع کردند و آزادشدگان و پسران آنها در وی طمع نمودند و تو و یارانت آنها را غصب کردید و حال آنکه رسولخدا صلی الله علیه واله وسلم فرمود ولی امر امت نشد مردی که دانتر از او در میان ایشان باشد مگر اینکه امرشان پست میشود تا برگردند بسوی آنچه که آنها ترک کردند- بنی اسرائیل هارون را ترک کردند و حال آنکه میدانستند که او خلیفه موسی است در میانشان و پیروی کردند سامری را و این امت هم ترک کردند پدرم را و بیعت کردند با غیر او حال آنکه شنیدند که رسولخدا صلی الله علیه واله در حق او میفرمود تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر در مقام نبوت و دیدند و دانستند که رسولخدا صلی الله علیه واله نصب فرمود پدرم را در روز غدیر خم و فرمان داد که حاضرین ایشان بغائبین برسانند هر آینه رسولخدا صلی الله علیه و اله از قوم خود فرار کرد و حال آنکه آنها را بسوی خدای تعالی دعوت میکرد تا اینکه داخل غار شد و اگر یآوری می یافت جنگ میکرد و کفایت کرد و بازداشت پدرم را زمانیکه قسم میداد ایشان را و استغاثه میکرد و کسی فریاد او نمیرسید- پس خدا هارون را در سعه و گشایش قرار داد زمانیکه او را ناتوان دید و خواستند او را بکشند و خدا رسولخدا را در سعه و گشایش قرار داد وقتیکه داخل غار شد و یاری کنندگانی برای او نبود و همچنین پدرم و مرا در سعه و گشایش قرار داد زمانی که این است مرا خوار کردند و با تو بیعت کردند ای معاویه و سنتها و مثلها بعضی در پی بعض دیگر است ای مردمان اگر شما بخواهید در میان مشرق و مغرب بیابید مردی را که پسر پیغمبر باشد غیر از من و برادرم نخواهید یافت و من با این معاویه بیعت کردم و نمیدانم شاید این آزمایشی باشد برای شما و بهره‌ای باشد تا زمانی و مِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الزَّامِ النَّاصِبِ لِلْفَقِيهِ الْجَلِيلِ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ الْبَارِعِيِّ الْيَزْدِيِّ الْحَائِرِيِّ رَهْ عَنْ الْارْبَعِينَ قَالَ لَمَّا صَالِحُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سَفْيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ السَّنَاسُ فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلِيٌّ بِيَعْتِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَحْكُمُ مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ وَ اللَّهُ الَّذِي عَمِلْتُ خَيْرٌ لِشَيْعَتِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ أَلَا تَعْلَمُونَ أَنِّي إِمَامُكُمْ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَدُ سَيِّدَتِي

شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بَنَصَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالُوا بَلَى قَالَ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْخِضْرَ لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ وَقَتَلَ الْغُلَامَ وَأَقَامَ الْجِدَارَ كَانَ ذَلِكَ سَخَطًا لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ إِذْ خَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهُ الْحِكْمِ فِيهِ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ حِكْمَةً وَصَوَابًا أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَيَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاعِيَتِهِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمَ الَّذِي يُصَلِّي رُوحُ اللَّهِ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلَفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُخْفِي وَلَا ذَنْتَهُ وَيَغِيبُ شَخْصِيَّتَهُ لِنَلَّا يَكُونُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ بْنِ سَيِّدِهِ إِلَّا مَاءً يُطِيلُ اللَّهُ عُمرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يَظْهَرُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍ دُونَ أَرْبَعِينَ سِنِينَ ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تَرْجَمَهُ فِي كِتَابِ الزَّامِ النَّاصِبِ فَقِيهِ بزرگوار شیخ علی پسر زین العابدین بارجینی یزدی حائری از کتاب اربعین نقل کرده که گفته است که چون حضرت حسن بن علیہ علیهما السلام صلح کرد با معاویه بن ابی سفیان مردمان بر آنحضرت وارد شدند و بعضی از ایشان آنحضرت را برای بیعت کردنش با معاویه ملامت کردند پس آنحضرت فرمود رحمت بر شما باد نمیدانید که من چه کردم بذات خدا قسم کاری کردم که برای شیعه من بهتر است از آنچه که آفتاب بر آن بتابد یا غروب کند آیا نمیدانید که من امام واجب الاطاعه‌ای هستم برای شما و یکی از دو سید جوانان اهل بهشت بنص رسول خدا صلی الله علیه واله - گفتند چرا فرمود آیا ندانستید که خضر قتی کشتی را سوراخ کرد و پسر را کشت و دیوار را پیاداشت موجب غضب موسی پسر عمران واقع شد زیرا که بر او مخفی بود وجه حکمتهائیکه داشت و در آن بود و آن کار نزد خدا

حکمت و صواب بود آیا ندانسته‌اید که احدی از ما نیست که در گردن او بیعت طاغیه زمانش نباشد مگر آنکه قائمی که روح الله عیسی بن مریم علیه السلام در عقب او نماز میگذارد زیرا که خدای عزوجل ولادت او را پنهان میکند و شخص او را مخفی میدارد که تا وقتیکه ظاهر میشود بیعتی در گردن او نباشد و او نهمین از فرزندان برادرم حسین است که فرزند سیده کنیزانست که خدا در زمان غیبتش عمر او را طولانی میکند پس ظاهر میکند قدرت او را ظاهر میکند در صورت جوانی که کمتر از چهل سال داشته باشد و این برای آنست که دانسته شود که خدا بر هر چیزی توانا است و مِنْ خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَذَكْرَةُ الْخَوَاصِّ لِلْعَلَامَةِ سَبْطِ ابْنِ الْجَوْزِيِّ الْمَطْبُوعِ فِي النَّجْفِ لِسَنَةِ ۱۳۶۹ ص ۲۰۶ قال انه خطب بالنخيلة قبل الصلح فقال أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي اخْتَلَفَ فِيهِ أَنَا وَمُعَاوِيَةُ إِنَّمَا هُوَ حَقٌّ أَتْرُكُهُ إِرَادَةً لِإِصْلَاحِ الْأُمَّةِ وَحَقًّا لِدِمَائِنَا وَإِنِ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ ثُمَّ سَارَ مُعَاوِيَةُ وَدَخَلَ الْكُوفَةَ فَأَشَارَ إِلَيْهِ عَمْرُوبُ بْنُ الْعَاصِ أَنَّ يَامِرَ الْحَسَنِ أَنْ يَخْطُبَ لِيُظْهِرَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ قُمْ فَاخْطُبْ فَقَامَ وَخَطَبَ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ هَدَاكُمْ بِأَوْلَانَا وَحَقَّنَ دِمَائِكُمْ بِأَخْرَانَا وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرَّجْسَ وَطَهَّرَنَا تَطْهِيرًا وَإِنِ لِهَذَا الْأَمْرِ مُدَّةٌ وَالدُّنْيَا دُولٌ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ وَإِنِ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ فَضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ فَالْتَفَتَ مُعَاوِيَةُ إِلَى عَمْرُو وَقال هَذَا رَايْتُ ثُمَّ قال لِلْحَسَنِ حَسْبُكَ يَا أبا مُحَمَّدٍ

وَ فِي رَوَايَةٍ أَنَّهُ قَالَ نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْمُفْلِحُونَ وَ عِتْرَةُ رَسُولِهِ الْمُطَهَّرُونَ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ الطَّاهِرُونَ وَ أَحَدَ الثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ خَلَقَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ سَلَّمَ فِيكُمْ وَ طَاعَتُنَا مَقْرُونَةٌ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ وَ مُعَاوِيَةَ دَعَانَا إِلَى أَمْرِ لَيْسَ فِيهِ عِزٌّ وَ لَا نُصْفَةٌ فَإِنْ وَافَقْتُمْ رَدَدْنَاهُ عَلَيْهِ وَ خَاصَمْنَاهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِطَبِيِّ السُّيُوفِ وَ إِنْ أَبَيْتُمْ قَبْلِنَاهُ تَرْجُمَهُ فِي كِتَابِ تَذْكَرَةِ الْخَوَاصِ ابْنِ جَوْزِيِّ كَقَوْلِهِ أَنَّ حَضْرَتَ إِمَامِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَخِيلِهِ بِيْتِشَ مِنْ صُلْحِ كَرْدَنَ بِمُعَاوِيَةَ بَعْدَ فَرْمُودِ الْيَكْرُوهِ مَرْدَمَانَ بَدْرَسْتِيكِهِ فِي أَمْرِيكِهِ فِي أَنَّ اِخْتِلَافَ شَدِيدَ مِيَانِ مِنْ وَ مُعَاوِيَةَ يَعْنِي خِلَافَتَ جِزْئِي نَيْسَتِ أَنَّ ثَابِتَ اسْتِ بَرَايَ مِنْ وَلِيِّ تَرْكِ مِيَكْنِمَ أَنْرَا بَرَايَ سَازَشَ دَادَنَ اَمْتِ وَ حَفْظَ خُونَهَايَ مَرْدَمَانَ وَ خُودَمَانَ وَ نَمِيدَانِمَ شَائِدَ آزْمَايشِي بَاشَدَ بَرَايَ شَمَا وَ بَهْرَهَايَ بَاشَدَ تَا زَمَانِي بَعْدَ مُعَاوِيَةَ سِيرَ كَرْدَ وَ دَاخِلَ كُوفَهَ شَدَ وَ اِشَارَهَايَ كَرْدَ بَعْمَرُوعَاصِ كِهَ اَمْرَ كَنْدَ تَا حَضْرَتِ اِمَامِ حَسَنِ خُطْبَهَايَ بِخَوَانَدَ تَا ظَاہِرَ كَنْدَ خُسْتَكِي اُو رَا وَ كَقَوْلِهِ بَانَحَضْرَتِ كِهَ بِيَاخِيْزَ وَ خُطْبَهَايَ بِخَوَانِ بَعْدَ اُو بِرُخَوَاسْتِ وَ خُطْبَهَايَ خَوَانَدَ وَ فَرْمُودِ اِيَكْرُوهِ مَرْدَمَانَ خُودَا رَاهِنَمَائِي كَرْدَ شَمَا رَا بِسَبَبِ اَوْلِ مَا يَعْنِي رَسُولِ خُودَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ حَفْظَ مِيَكْنِدَ خُونَهَايَ شَمَا رَا بَاخِرَ مَا وَ مَا اَهْلَ بَيْتِ بِيغْمَبِرِ شَمَائِمِ كِهَ بَرْدَهَ اسْتِ اَزَ مَا بَلِيدِيهَا رَا وَ طَاہِرَ كَرْدَانِيدَهَ اسْتِ مَا رَا طَاہِرَ كَرْدَانِيدَنِي كِهَ مَخْصُوصَ اسْتِ بَمَا وَ بَدْرَسْتِيكِهِ بَرَايَ اِيْنِ اَمْرِ مَدْتِي اسْتِ وَ دُنْيَا دَوْلَتِي اسْتِ وَ خُودَا تَعَالَى بِهَ نَبِيِّ خُودِ فَرْمُودَ وَ نَمِيدَانِمَ شَائِدَ آزْمَايشِي بَاشَدَ بَرَايَ شَمَا وَ بَهْرَهَايَ بَاشَدَ تَا زَمَانِي - بَعْدَ صَدَايَ شِيُونِ مَرْدَمَانَ بَلَنْدَ شَدَ بَكْرِيَهَ بَعْدَ مُعَاوِيَةَ رُوكَرْدَ بَعْمَرُو وَ كَقَوْلِهِ اِيْنَسْتِ كِهَ دِيدِي آنگَاہَ بِحَضْرَتِ اِمَامِ حَسَنِ عَرْضَ كَرْدَ بَسَ اسْتِ تُو رَا اِي اَبَا مُحَمَّدِ وَ دَرِ رَوَايَتِي اسْتِ

که فرمود مائیم حزب خدا که رستاگر شوند گانیم و عترت رسول خدا و پاک کرده شدگان اویم و اهل بیت طیبین و طاهرین اویم و یکی از دو متاع نفیس گران بهائی هستیم که رسول خدا صلی الله علیه واله او را بیادگار گذارد در میان شما پس طاعت ما مقرونست بطاعت خدا پس اگر نزاع کردید در چیزی رد کنید آنرا بسوی خدا و رسول خدا و بدرستیکه معاویه ما را خوانده است بامریکه عزتی در آن نیست و رعایت انصاف در آن نشده پس اگر موافقت کردید او را رد میکنیم برضرر او و دشمنی میکنیم با او بسوی خدای تعالی با دم شمشیرها و اگر ابا کردید او را می‌پذیریم و من خطبه علیه السلام فی المجلد الخامس عشر من البحار للعلامة المجلسی ره فی باب صفات خیار العباد طبع امین الضرب ص ۲۹۵ عن الکافی عن العده عن البرقی عن بعض اصحابه من العراقین رفعه قال خطب الناس الحسن بن علی علیهما السلام فقال أيتها الناس أخبركم من أخ لی كان من أعظم الناس فی عینی و كان رأس ما عظم به فی عینی صغر الدنيا فی عینه كان خارجا من سلطان بطنه فلا يشتهی ما لا یجد و لا یكثر اذا وجد كان خارجا من سلطان فرجه فلا یستخف له عقله و

لارایه كان خارجا من سلطان الجهالة فلا یمد یده الا علی ثقہ المنفعه كان لا یتشهی ولا یتسخط و لا یتبرم كان اکثر دهره ضمانا فاذا قال یذ القائلین كان لا یدخل فی مرء و لا یشارک فی دعوی و لا یدلی بحجة حتی یری قاضیا و كان لا یفعل عن اخوانه و لا یخص نفسه لشیء دونهم كان ضعیفا مستضعفا فاذا جاء الجد كان لیثا عادیا كان لا یلوم احدا

ص: ۲۳۶

فاذا جاء الجد كان ليثا عاديا زير که ابوذر بشجاعت و دليري معروف بود و بعضی گفته‌اند که مراد اشتاره برادر معینی نبوده ولكن خارج مخرج مثل است مانند اینکه گفته میشود بصاحب خود گفتم یا اینکه ایصاحب من و این اقوی وجوه است نزد من (تمام شد کلام محیی الدین) و بعید نیست که گفته شود فان جاء الجد كان يثا عاديا تا آخر مراد شجاعت و دلیری در حرب نباشد بلکه مراد وصف سخت بودن در ذات خدا و ترک مدهانه در امر دین و اظهار حق است و این مشهورتر است از آنچه که محتاج بیان است مؤلف حقیر گوید شاید این فرمایش از آنحضرت جواب از سؤال مقدر باشد مثلاً گفته شود که چه کسی لیاقت برادر بودن با شما را دارد جواب آن اینست که برادر من چنین کسی است که منصف باین اوصاف باشد ابن هيثم بنا بر آنچه از او حکایت شده گفته است که ذکر کرده است این فصل را بن مققع در ادب خود و نسبت داده است آنرا بحضرت حسن بن علی علیهما السلام و مشارالیه ابوذر غفاری است و گفته شده است او عثمان بن مظعونست انتهی علامه مجلسی ره فرموده میگویم دور نیست که مراد از کلمه اخ پدر او علیه السلام باشد برای مصلحتی تعبیر باخ فرموده باشد قوله و كان راس ما عظم به بعینی یعنی قوتی تر و بزرگتر

صفتی که اسباب عظمت و بزرگی است در چشم من زیرا که سر اشرف آنچیزی که در بدن انسان است و در قاموس است که بالاترین هرچیزی را رأس میگویند- صغر در مقابل کبر است بمعنای ذلت و خاری و آن خبر کان است و فاعل عظم ضمیر اخ است و ضمیر به عائد بموصول است و باء سببیه است قوله و كان خارجا من سلطان بطنه سلطنت در اینجا مراد از شدت میل و رغبت در خوردنی و آشامیدنی است کما و کیفا پس اما علیه السلام دو علامت برای آن ذکر فرموده فلايشتهی مالایجد ولایکثر اذا وجد یعنی آنچه را که نمی‌یابد میل بآن دارد و آنچه را هم که یافت زیادروی در خوردن نمیکند یعنی در خوردن و آشامیدن افراط و تفریط نمیکند بطور اقتصاد اسراف نمیکند و قوله کان خارجا من سلطان فرجه یعنی شهوت فرجش براو سلطنت نمیکند که او را در محرمات و شبهات و مکروهات بیندازد برای این هم نیز دو علامت قرار داده فلايستخف له عقله و لارأیه در قاموس است استخفه ضد استقله یعنی عقل و رأی او سبکی نمیکند در اینفقره وجوهی احتمال داده میشود اول آنکه ضمیر مستتر در فلايستخف راجع بفرج است و ضمیر در له راجع باخ و عقله رائه

هر دو منصوبند ای کان لایعجل متهوه الفرج عقله و رایه خفیفین مطیعین لها یعنی قرار نمیدهد شهوت فرج عقل و رای او را سبک و مطیع خود دوم آنکه ضمیر در یستخف راجع به اخ باشد و در له راجع بفرج ای لایجعل عقله و رایه یا آنکه لایجدهما خفیفین سریعین فی قضاء حوائج الفرج سوم اینکه یستخف بصیغه مجهول خوانده شود و عقله و رایه مرفوع باشد و ضمیر له یا راجع به اخ یا بفرج باشد قوله- کان خارجا من سلطان الجهالة بفتح جیم و آن خلاف علم است و غفل فلایمدیده یعنی دراز نمیکند دست خود را بمعنای اینکه چیزی را نمیگیرد کنایه از اینکه مرتکب کارها نمیشود مگر از روی وثوق و اعتماد باینکه نفع میدهد او را نفع بزرگی در آخرت یا در دنیا در صورتیکه ضرر بآخرت او نداشته باشد قوله- کان لایشتهی یعنی بسیار نمیشود شهوت او بچیزها چنانچه از پیش گفته شد قوله- ولایتسخط یعنی خشمناک نمیشود اگر آنچه را که میخواهد نیابد یا آنکه غضب نمیکند برای اینکه خلق را اذیت کند یا برای کمی عطاء ایشان قوله ولایتبرم یعنی ملول نمیشود و بدش نمیآید از اینکه مردمان از او چیزی بخواهند یا بسیار از او بپرسند یا از بدی معاشرت مردمان با او قوله- کان اکثر دهره یعنی اکثر عمره- و اکثر منصوب

است بنا بر ظرفیت صماتا بفتح صاد و تشدید میم و بضم صاد نیز خوانده شده و تخفیف میم که مصدر باشد و بنا بر اول حمل بر مبالغه میشود- قوله- بذ القائلین یعنی سبقت میگیرد و غلبه میکند بر گویندگان و ممکن است بذ بمعنای فصاحت باشد قوله- کان لایدخل فی مرء یعنی داخل نمیشود در مجادله در علوم برای غبه و اظهار کمال زیرا که مراد جز اعتراض اینست قوله- ولایشارک فی دعوی یعنی شریک در دعوی غیر نمیشود و اعانت نمیکند قوله- ولایدلی بالحجه حتی یری قاضیا یعنی از پیش خود اثبات حجتی نمیکند تا اینکه قاضی ای را ببیند که بین او و طرفش حکومت کند- و این از فضیلت عدل است در وضع شیء در موضع خود پس معنای اینجمله این میشود که از عادت آن برادر این نیست که اگر کسی باو ظلم کند پیش مردمان شکایت کند چنانچه عادت اکثر خلق بر این است بلکه میگردد تا حاکمی پیدا کند که میانه او و خصمش حکم کند و این در حقیقت بازداشتن او است از کلام زیادی گفتن و بی موقع سخن گفتن و یا اینکه مراد اینست که هرگاه بر او ظلم کنند مطالبه حق خود را تأخیر میندازد تا قیامت پس مراد از قاضی

حاکم مطلق است و او خدای تعالی است زیرا که با دشمنان نزاعی نیست مگر بعد از وال تقیه پس مراد از قاضی امام حق نافذ الحکم است و دیگر آنکه مراد نرفتن نزد قاضی است برای بازداشتن خود از نزاع و دعوا و صبر کردن بر ظلم ظالم که دعوائی بپا نشود و حجتی اقامه نکند که محتاج نرفتن نزد قاضی شود قوله- و کان لایغفل عن اخوانه یعنی غافل از تفقد و جستجوی حالات برادران خود نمیشود در جمیع حالات مانند تفقد کردن حالات اهل و عیال خود قوله- لایخص نفسه بشئ من الخیرات دونهم یعنی اختصاص نمیدهد نفس خود را بچیزی از نیکیها و نظر بغیر خود نداشته باشد بلکه واجب میدانند برای ایشان آنچه را که برای خود واجب میدانند و مکروه میدانند بر ایشان آنچه را که برای خود مکروه میدانند قوله- کان ضعیفا مستضعفا یعنی خود را ناتوان میدانند و بچشم ذلت و خواری بخود مینگرد و خود را از دیگران پست تر میگیرد یا در قوه بدنیه ضعیف و ناتوانست بواسطه کثرت طاعت و عبادت و از روی تواضع و فروتنی خود را ضعیف می شمارد هر چند قوی باشد قوله- و اذا جاء الجد کان لیثا عادیا در بیشتر نسخهها عادیا بعین بی نقطه است یعنی چون پای جد و کوشش در میان آمد از حد خود تجاوز میکند و مانند شیر درنده حمله میکند- و در بعضی از نسخهها عادیا بغین نقطه دار است یعنی آنحال تکبر کننده است- و بعضی از شارحین وصف کرده اند غادی را بگرسنه یعنی شب را صبح میکند در حال گرسنگی و در اینحال صولت او شدیدتر است قوله- کال لایلوم احدا فیما یقع العذر فی مثله حتی یری اعتذارا یعنی ملامت نمیکند احدی را در آنچه ممکن است در آن عذری باشد و در کلمه مثله اشعار است بر اینکه بعد از دانستن اینکه کننده کار معذور است زیرا که بسا میشود که فاعل آن کار معذور نباشد در اینصورت واجب است توقف کردن تا عذر را بشنود و حق ظاهر شود پس اگر عذر او مقبول نباشد با اینحال او را ملامت نمیکند بلکه تفحص میکند تا عذری برای او بیابد هر چند بر سبب احتمال باشد زیرا که در نیافتن عذر احتمال دهد که عذر دارد و الحال در نظرش نیست قوله- و کان یفعل ما یقول و یفعل ما لایقول در بعضی از نسخهها است که کان یقول ما یفعل و لایقول ما لایفعل یعنی مکرد آنچه را که بغیر امر میکرد از طاعات و اشاره است بآیه مبارکه ای که خدای تعالی فرموده یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لاتفعلون و نیز گفته شده است که معنای آن اینست لاتفعلون ماتقولون یعنی نمیکند

آنچه را که میگوئید زیرا که گوینده وقتی چیزی را گفت و نکرد بسیار زشت و قبیح است اما نه اینکه نگویید چیزی را و بکنند آنرا از خیرات و طاعات و نگفتن آن برای مصلحتی باشد از جهت تقیه یا نبودن فرصت گفتن یا نیافتن شخص قابلی که برای او بگویید بیشتر از اینطور فهمیده‌اند- و آنچه که خطوط میکند در ضمیر معنای آن اینست نیکی کند بغیر خود چه وعده نیکی کردن بکسی داده باشد یا نداده باشد چنانچه در آیه مبارکه‌ای که ذکر شد و در بسیاری از اخبار تفسیر شده بخلف وعده- و در نهج البلاغه است و کان یقول مایفعل و لایقول مالایفعل وقوله- کان اذا ابتزه امران در بیشتر از نسخه‌ها ابتزه بیا موحده است و زاء نقطه‌دار از باب افتعال بمعنای استتبه و غلبه و اخذه قهرا یعنی ربود و غالب شد و گرفت او را دو امر که نمیداند کدام یک از آنها افضل است نظر کند که کدام یک از این دو بهوی نزدیکتر است مخالفت آنرا کند بدانکه در این کلام دو وجه احتال می‌رود اول اینکه معنی این باشد که اگر در طاعت دو امر برای او پیش آمد اختیار میکند آن طاعتی را که مشتقش زیاده‌تر است بر نفس او زیرا که ثواب آن زیاده‌تر است چنانچه عمل حضرت امیر مؤمنان علیه السلام بر این بوده- دوم آنکه معیار در آن حسن و قبح چیزها باشد که چون بر او روی آورد نداند افضل بجای آوردن کدام یک از این دو است یا اینکه ترک کردن آنست پس پیش نفس خود نظر کند هر کدام یک از این دو مخالف با هوای نفس است آنرا اختیار کند قوله و کان لایشکو وجعا الا عند من عنده البرء مراد از من یرجو عنده البرء ممکن است خدای تعالی باشد حقیقه زیرا که اوست شفادهنده حقیقی یا مراد طیب حاذقی باشد که امید دارد که بواسطه او شفاء حاصل کند در اینصورت این شکایت نیست بلکه طلب علاج است و استثناء منقطع است قوله- ولایستشیر الا من یرجو عنده النصیحه یعنی و مراجعه نمیکنند و برای خود کار نمیکنند مگر با مراجعه بکسیکه خلوص رای دارد و کمال فهم و دانائی دارد و در مشورت خیانت نمیکنند و مشورت با او نیکو است قوله کان لایتبرم اعاده این لفظ با اینکه سابقا ذکر شد راجع بخصلتهایکه گفته شد برای تأکید است و شدت اهتمام بترک آنخصلتها و مراد باول میل داشتن بدنیا و خشمناک بودن از نبودن آن و بداخلاق شدن در مصیبتهای دنیا و شکایتکردن از درد و مراد از تبرم در اینجا ملول شدن از کثرت خواسته‌های مردمان و بدی اخلاقه‌اشان و خشمگین شدن ایشان که چرا نمیترسند بآنچه که شهوت آنرا دارند از لذتهای دنیا و متشکی بودن از احوال روزگار یا از برادرها و کسان خود و مردمان قوله- ولایتتقم ولایغفل عن العدو از دشمن انتقام نمیکشد تا اینکه خدا برای او انتقام کشد

و غافل از دشمنان ظاهری و باطنی مانند شیطان و نفس و هوی نیست و نمیشود قوله- فعلیکم بمثل هذه الاخلاق الکریمه یعنی بر شما باد که متخلق شوید بمانند این اخلاق کریمه- بدانکه واجب است بر شنوندگان و خوانندگان اینحدیث که متصف شوند بصفات برادری در فضائلی که ذکر شد و امر فرموده‌اند بملزم شدن بآن و فکر کردن و عمل کردن بان و اگر تمام آن عمل نکردند بیعضی از آن عمل کنند فاخذ القلیل خیر من ترک الكثير ترجمه شریفه راوی گفت خطبه شریفه خواند بر مردمان حسن بن علی علیهما السلام پس فرمود اینگروه مردمان جز این نیست که خبر میدهم شما را از برادری که برای من است و او از بزرگترین مردمانست بچشم من و سرآمد هر چیزی است که بسبب آن شخص بزرگلی شناخته شود در برابر چشم من- آن کسی است که دنیا در پیش چشم او کوچک است شکم او بر او مسلط نیست شهوت چیز را که نمیابد ندارد و اگر بیابد زیادروی نمیکند و فرج او بر او سلطنت نمیکند و عقل و رای خود را برای خواهش فرج سبک نمیکند و سر بسطنت جهل فرود نمیآورد پس دست خود را دراز نمیکند مگر بر چیزی که برفع آن وثوق دارد شهوت ران نیست و خشمگین نیست و ملول نمیشود بیشتر عمر خود را در قید ضمانت خود است یا صامت و

ساکت است فصیحترین گویندگان است در علم و سخن نیکو داخل در جدال نمیشود شریک دعوی نمیشود دست آویز بحجتی نمیشود تا برود قاضی را ببیند و غافل از برادرهای خود نمیشود چیزی را برای خود تخصیص نمیدهد که غیر او از آن محروم باشند خود را ناتوان میکرد و بچشم ذلت و خاری بر خود می‌نگرد و از دیگران پست تر میدانند یا در قوه بدنیه ضعیف و ناتوانست در اثر کثرت طاعات و عبادات و اگر پای جد و کوشش در مقابل دشمنان دین در کار بیاید مانند شیر درنده حمله میکند و اگر کسی در پیش او عذری بیاورد از او بپذیرد و در مقابل این و آن او را ملامت نمیکند و آنچه را که میگوید میکند و آنچه از کار خیری که میکند نمیگوید و اگر دو امر بر او پیش آمد کرد که میدانند کدام یک از آنها افضل است نظر میکند آنکه نزدیکتر است بهوای نفس خلاف آن میکند شکایت از درد نمیکند شهوت لذائد دنیا را ندارد و شکایت از درد نمیکند مگر در نزد کسی در معالجه امید بهبودی داشته باشد و با کسی مشورت نمیکند مگر با کسیکه امید نصیحت کردن و پند دادن او را داشته باشد ملول نمیشود غضب نمیکند شکایت نمیکند دنبال شهوتهای نفسانی نیست انتقام کشنده نیست غافل از دشمن نیست بر شما باد که متخلق شوید بمثل این اخلاق کریمه اگر طاقت تحمل همه آنها را دارید و اگر طاقت عمل کردن بهمه آنها راندارید پس بکمی از آن عملکردن بهتر است از ترک بسیار و لاحول و لا قوه الا بالله

وَ مِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَجْلَدُ الْخَامِسُ عَشْرَ مِنْ بَحَارِ الْأَنْوَارِ طَبَعَ امِينُ الضَّرْبِ بِأَبِ صِفَاتِ الشَّيْعَةِ ص ۱۴۳ عَنْ الْمُحَاسِنِ قَالَ قَالَ رَجُلٌ لِلْمُحْسِنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا مِنْ شِيعَتِكُمْ قَالَ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَدْعِينِ شَيْئًا يَقُولُ اللَّهُ لَكَ كَذِبَتْ وَ مَجَزَتْ فِي دَعْوَاكَ إِنَّ شِيعَتَنَا مَنْ سَلِمَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ كُلِّ غَشٍّ وَ غِثْلٍ وَ لَكِنْ قُلْنَا أَنَا مِنْ مَوَالِيكُمْ وَ مَجَرَّبِيكُمْ - يَعْنِي مَرْدِيٌّ بِحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَرْضَ كَرْدِ أَيْ پَسْرَ رَسُولِ خُدَا مِنْ أَزْ شِيعِيَانِ شَمَا هَسْتَمُ فَرَمُودَ پِرِهِيْزِ أَزْ خُدَا وَ اِدْعَا نَكْنَ چِيْزِيْرَا كِهْ خُدَا بَتُو مِيْگُوِيْدُ دِرُوعْ كُفْتِيْ وَ مَعْجَازْ كُفْتِيْ دَرِ اِدْعَايِ خُودِ بَدْرَسْتِيْكَهْ شِيعِهْ مَا كَسِيْ اسْتِ كِهْ دَلْ اَوْ سَالِمٌ بَاشَدُ اَزْ هَرِ غَشٍّ وَ غَلِيٍّ وَ لَكِنْ بَگُو بَمَنْ اَزْ غَلَامَانِ وَ دُوسْتَانِ شَمَايْمِ - وَ مِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَافِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ مَعْمَرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ سَمِعْتُ الْحَسَنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ مَنْ حَمِدَ اللَّهَ عَلَى النُّعْمَةِ فَقَدْ شَكَرَهُ وَ كَانَ الْحَمْدُ أَفْضَلَ مِنْ تِلْكَ النُّعْمَةِ يَعْنِي كَسِيْكَهْ سَتَايِشْ كَنْدُ خُدَا رَا بَرِ هَرِ نَعْمَتِيْ شُكْرُ اَوْ رَا بَجَايِ آوْرَدِهْ وَ سَتَايِشْ كَرْدَنِ اِفْضَلْ اَزْ هَرِ نَعْمَتِيْ اسْتِ يَعْنِي تَوْفِيْقْ يَافْتَنِ بِحَمْدِ خُدَا اِفْضَلْ اَزْ هَرِ نَعْمَتِيْ اسْتِ يَا اَزْ نَعْمَتِ

اولی و مستحق میشود بسبب آن شکر دیگر را پس از عهده شکر خدا ممکن نیست خارج شدن و منتهای شکر اعتراف بعجز است پس اصل

حمد افضل از نعمت است زیرا که ثمرات دنیویه و اخرویة در آن بزرگتر است وَ مِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَانِي الْأَخْبَارِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ عِيٍّ بْنِ حَفْصِ الْقُرَشِيِّ عَنِ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ قَالَ سَأَلَ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرْوَةِ فَقَالَ الْعَفَافُ فِي الدِّينِ وَ حُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ وَ الصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ

ص: ۲۴۳

یعنی سؤال کرده شد از حسن علیه السلام از مروت فرمود عفت داشتن در دین و حسن اندازه‌گیری در زندگانی و صبر در مصیبت
 ایضا عن الحسن بن علی علیهما السلام قال نِعِمَّ الْعَوْنُ الصَّمْتُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَأَنَا كُنْتُ فَصِيحًا يَعْنِي خُوبَ كَمَكِي اسْتَسْكُوتُ
 كَرْدَنَ فِي جَاهَايَ بَسِيَارَ هِرْچَنْدَ فَصِيحَ زَبَانِ بَاشِي وَ مِنْ خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنَابِيعَ الْمَوْدَةِ لِلشَّيْخِ سَلِيمَانَ الْحُسَيْنِي الْحَنَفِي النَّقْشَبَنْدِي
 الْقَنْدُوزِي الْبَلْخِي قَالَ أَخْرَجَ الْحَافِظُ جَمَالَ الدِّينِ الزَّرَنْدِي عَنِ أَبِي الطَّفِيلِ وَ جَعْفَرِ بْنِ حِيَانَ قَالَا خَطَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
 بَعْدَ وَفَاتِ أَبِيهِ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ وَأَنَا ابْنُ النَّذِيرِ وَأَنَا ابْنُ السَّرَاجِ الْمُنِيرِ وَأَنَا ابْنُ الَّذِي أُرْسِلَ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَأَنَا ابْنُ الدَّاعِي
 إِلَى اللَّهِ وَأَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا وَأَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الَّذِينَ كَانَ جَبْرِيْلُ يَنْزِلُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا مِنْ
 أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ فَقَالَ سُبْحَانَكَ وَ تَعَالَى قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مِنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزَدَلَهُ فِيهَا
 حُسْنًا وَ

اِقْتِرَافُ الْحَسَنَةِ مَوَدَّتُنَا وَ لَمَّا نَزَلَتْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ فَقَالَ قُولُوا اللَّهُمَّ
 صِدِّقْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ آلِ مُحَمَّدٍ فَحَقُّ عَلَيَّ كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْنَا فَرِيضَةً وَاجِبَةً وَ أَحَلَّ اللَّهُ خَمْسَ الْغَنِيمَةِ لَنَا كَمَا أَحَلَّ لَهُ وَ حَرَّمَ
 الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا كَمَا حَرَّمَ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَالْإِلهِ فَآخَرَ جَدِّي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَالْإِلهِ يَوْمَ الْمُبَاهَلَةِ مِنَ الْأَنْفُسِ أَبِي وَمِنَ الثَّنِينِ أَنَا وَآخِي وَمِنَ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ أُمِّي فَنَحْنُ أَهْلُهُ وَلَحْمُهُ
وَدَمُهُ وَنَحْنُ مِنْهُ وَهُوَ مِنَّا وَهُوَ يَاتِينَا كُلُّ يَوْمٍ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَيَقُولُ الصَّلَاةُ يَرْحَمُكُمْ اللهُ وَتَلَى إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ
أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا وَقَدْ قَالَ اللهُ تَعَالَى أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَآبِي الَّذِي يَتْلُوهُ وَهُوَ شَاهِدٌ مِنْهُ وَأَمَرَ اللهُ وَرَسُولُهُ أَنْ يُبَلِّغَ
أَبِي سُورَةَ الْبُرَاقَةِ فِي مَوْسَمِ الْحَجِّ وَقَالَ جَدِّي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَالْإِلهِ حِينَ قَضَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَخِيهِ جَعْفَرَ وَمَوْلَهُ زَيْدٍ فِي ابْنِهِ عَمَّهُ حَمْرَةَ أَمَا
أَنْتَ يَا عَلِيُّ فَمَنْ يَأْتِيكَ وَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي فَكَانَ أَبِي أَوْلَهُمْ إِيْمَانًا فَهُوَ سَابِقُ السَّابِقِينَ وَفَضَّلَ اللهُ السَّابِقِينَ عَلَى الْمُتَأَخِّرِينَ
كَذَلِكَ فَضَّلَ سَابِقِ السَّابِقِينَ عَلَى السَّابِقِينَ وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَى الْإِيْمَانِ أَحَدٌ غَيْرُ جَدِّتِنَا
حَدِيحُ عَلَيْهَا سَلَامُ اللهِ جَلَّ وَعَلَا وَأَنَّ اللهُ

عَزَّوَجَلَّ بِمَنَّةٍ وَرَحْمَتِهِ فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْفَرَائِضَ لِإِلْحَاقِيهِ مِنْهُ إِلَيْهَا يَلِ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ لِإِلَهِ إِلَّا هُوَ لِيَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ لِيُبَيِّنَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيَمَّحِصَ مَا فِي تَوْبِكُمْ وَ لِيَتَسَابَقُوا إِلَى رَحْمَتِهِ وَ لِيَتَغَاظَلُوا مَنَازِلَكُمْ فِي جَنَّتِهِ التَّرْجُمَةُ در کتاب ینابیع الموده طبع بمسئ صفحه ۷ بسند خود بنحو مذکور از ابی الطفیل و جعفر بن حیان روایت کرده که گفته خطبه خواند حسن بن علی علیهما السلام پس از وفات پدرش- فرمود منم ایگروه مردمان پسر بشارت دهنده و منم پسر بیم دهنده و منم پسر چراغ نوردهنده و منم پسر آنکسیکه فرستاده شد تا رحمت باشد برای همه جهانیان و منم پسر خواننده بسوی خدا و من از اهل خانه‌ایکه برد خدا از ایشان هر نجاست و پلیدی و پاک گردانید ایشان را پا گردانیدنی کامل و نیکو و منم پسر اهل خانه‌ایکه جبرئیل بر ایشان نازل میشد و منم پسر آن اهل خانه‌ای که واجب گردانید خدا دوستی ایشان را- پس فرمود منزه است آنخدای تعالی ای که فرمود بگو ای فرستاده من نمیخواهم از شما مزد اینکه شما را هدایت کردم مگر دوست داشتن شما و دوستی کردن در حق خویشاوندان نزدیک من و کسیکه نیکی کند در حق ایشان و مودت و دوستی ما را در دل گیرد و چون نازل شد آیه شریفه که که مفادش اینست ای کسانیکه گرویدند و میگردند و ایمان آورد و میاورند صلوات بر آن فرستاده‌ام بفرستید و او را تحیت و درود گوئید درود و تحیتی نیکو پس گفتند ای رسولخدا چگونه است صلوات و درود و تحیت گفتن بر تو فرمود بگوئید اللهم صلی علی محمد و آل محمد پس سزاوار است برای هر مسلمانی بر ما صلوات فرستد که آن فریضه‌ایست واجب و حلال کرد خدا پنج یک هر غنیمتی را بر ما و حرام کرد صدقه را بر ما همچنانکه بر او حرام فرمود صلی الله علیه و آله پس بیرون آورد جد من صلی الله علیه و آله با خود در روز مباحله از نفسها پدرم را و از پسران من و برادرم حسین را و از زنان فاطمه مادرم را پس مائیم اهل او و گوشت و خون او و مائیم از او و او است از ما و او هر روز نزد طلوع فجر میامد بسوی ما و میگفت وقت نماز است خدا رحمت کند شما را و میخواند انما یرید الله لیذهب عنکم

الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیرًا و فرموده است خدای تعالی آیا پس کسیکه بفضل خدا دلیل و صاحب عقل سلیم است از جانب پروردگار خود و میخواند آنرا شاهدیکه از او است و فرمان داد خدا رسول خود را پس جد من صلی الله علیه و اله بر بینه ایست از جانب پروردگار خود و پدرم آنکسی است که میخواند او را و شاهدهی است از او و امر فرمود خدا رسول خود را که پدرم سوره براءة را در موسم حج باهل مکه برساند- و جد من صلی الله علیه و اله فرمود زمانیکه حکم کرد میان او و برادرش جعفر و غلام اوزید در باب دختر عمویش حمزه که اما تو ای عملی از منی و من از توأم و تو ولی هستی بر هر مؤمنی بعد از من و پدر من اول کسی بود از مؤمنینی که باو ایمان آورد پس او از همه پیش قدمهای در ایمان پیشتر و پیش قدم تر است و خدا فضیلت داده است سابقین در ایمانرا از متأخرین آنها و فضیلت داده است پیش قدمتر از سابقین بر سابقین و آن چنانست که پیش قدم نشد در ایمان آوردن احدی غیر از جده ما خدیجه علیها سلام الله جل و علا و خدای عزوجل بمنت گذاردن و رحمت خود واجب کرد بر شما فرائض را نه از باب اینکه حاجت بآنها دارد بلکه از باب افاضه رحمت خود بر بندگان و نیست خدائی غیر از او و این

برای آنست که تمیز دهد خبیث و پلید را از طیب و پاکیزه و برای اینکه آزمایش کند خدا آنچه را که در سینهای شما است و امتحان فرماید در بازگشت شما تا پیشی گیرد بسوی رحمت او و پر شاخ و برگ شوید در منزلتهائی که در بهشت دارید و من خطبه علیه السلام ینابیع الموده صفحه ۱۸ قال و فی المناقب عن هشام بن حسان قال خطب الحسن بن علی علیهما السلام بعد بیعه الناس له بالامر فقال نحن حزب الله الغالبون و نحن عتره رسوله الاقربون و نحن اهل بيته الطيبون و نحن احد الثقلين الذين خلفهما جدی صلی الله علیه و اله فی أمته و نحن ثانی کتاب الله فیہ تفصیل کُلِّ شَیْءٍ لَا یَاتِیهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ فَالْمُعَوَّلُ عَلَیْنَا تَفْسِیرُهُ وَلَا اتَّظْنَا تَأْوِيلَهُ بَلْ یَقِئْنَا

حَقًّا ثِقَةً فَاطِيعُونَ فَإِنَّ طَاعَتَنَا مَفْرُوضَةٌ إِذَا كَانَتْ بِطَاعِيَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَطَاعِيَةِ رَسُولِهِ مَقْرُونَةً قَالَ جَلَّ شَأْنُهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ أُولِيَ الرَّسُولِ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ لَعَلَّكُمْ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ احْذَرُوا الْإِصْغَاءَ لِهُتَافِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ لَكُمْ عِدُوٌّ مُبِينٌ التَّرْجِمَهُ در کتاب ینابیع الموده از کتاب مناقب از هشام بن حسان روایت کرده که گفت خطبه خواند حسن بن علی علیهما السلام پس از بیعت کردن مردمان با آنحضرت بامارت فرمود ما ایم حزب خدا که غلبه کننده‌امی و ما ایم عترت رسول خدا که باو نزدیکتریم و ما ایم اهل بیت او که پاکان و پاکیزه‌گانیم و ما ایم یکی از آن دو باقی مانده نفیس گران بها قرآن و عترت که باقی گذارد آن دو را جدم صلی الله علیه واله در میان امت خود و ما ایم دوم کتاب خدا که در آنست تفصیل هر چیزی نمی‌آید در مقابل آن چیزی که باطل کننده آن باشد و نه بعد از آن ما ایم یاری کرده شده از خدا برای تفسیر آن و من بظن و گمان

تفسیر نمی‌کنم بلکه از روی یقین و حقیقت و ثوق بآن دارم پس اطاعت کنید ما را زیرا که طاعت ما فرض و واجب شده و طاعت ما طاعت خدای عزوجل و طاعت رسول او است که مقرون بطاعت ایشان است خدای عزوجل فرموده اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید آن رسول را و صاحبان امر از خودتان یعنی ائمه طاهرین علیهم السلام را و خدای عزوجل فرموده هرگاه نزاع کردید در چیزی رد کنید آن را بسوی خدا و بسوی رسول او و صاحبان امر از خودتان هر آینه میدانند آنرا آنهاییکه استنباط میکنند آنرا از ایشان و بترسید از گوش دادن بهاتفهای شیطان زیرا که او برای شما دشمنی است واضح و آشکار

ص: ۲۴۸

وَمِنْ كُتُبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَاشِرُ الْبَحَارِ عَنْ كَشْفِ ص ۱۱۵ طبع کمپانی قال و من کلامه علیه السلام کتاب کتبه الی معاویة بعد وفات امیرالمؤمنین علیه السلام و قد بایعه الناس بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ صَخْرٍ أَمْرًا بَعْدَ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا رَحِمَةً لِلْعَالَمِينَ فَأَظْهَرَ بِهِ الْحَقَّ وَرَفَعَ بِهِ الْبَاطِلَ وَأَدَّلَ بِهِ أَهْلَ الشُّرْكِ وَأَعَزَّ بِهِ الْعَرَبَ عَامَّةً وَشَرَّفَ بِهِ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ خَاصَّةً فَقَالَ تَعَالَى وَإِنَّهُ لَمَذْكُورٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ فَلَمَّا قَبِضَهُ اللَّهُ تَعَالَى تَنَازَعَتِ الْعَرَبُ الْأَمْرَ بَعْدَهُ فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ وَقَالَتِ قُرَيْشٌ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُهُ وَعَشِيرَتُهُ فَلَا تَنَازَعُوا سُلْطَانَهُ فَعَرَفَتِ الْعَرَبُ ذَلِكَ لِقُرَيْشٍ وَنَحْنُ الْآنَ أَوْلِيَاؤُهُ وَذُو الْقُرْبَى مِنْهُ وَلَاغْرَ وَ أَنْ مُنَازَعَتِكَ إِيَّانَا بَغَيْرِ حَقٍّ فِي الدِّينِ مَعْرُوفٌ وَلَا- أَرَفِيَ الْإِسْلَامَ مَحْمُودًا وَالْمَوْعِدَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ وَنَحْنُ نَسْتَلُّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ لَا يُؤْتِينَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا شَيْئًا يَنْقُصُنَا بِهِ فِي الْآخِرَةِ وَبَعْدَ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

ص: ۲۴۹

عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ وَ لَأَنِّي هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَاتَّقَ اللَّهُ يَا مُعَاوِيَةَ وَانظُرْ لَأُمَّةٍ مُّحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا تُحَقِّنُ بِهِ دِمَائَهُمْ وَ تُصَلِّحُ أُمُورَهُمْ وَ السَّلَامُ التَّرْجُمَةُ دَهْم كتاب بحار الانوار از كتاب كشف الغمه نقل فرموده كه از كلام آنحضرت عليه السلام است نامه‌ای كه نوشته است بمعاويه بعد از وفات امير مؤمنان عليه السلام پس از اينكه مردمان با آنحضرت بيعت كردند بنام خدای بخشنده مهربان از بنده خدا حسن پسر امير مؤمنان است بسوی معاويه پسر صخر اما بعد بدرستيكه خدای تعالی برانگيخت محمد را كه رحمت باشد بر تمام جهانيان پس بآنجناب حق را ظاهر كرد و باطل را برداشت و دليل و خوار كرد باو اهل شرك را و عرب را باو عزت و غلبه داد و باو شرافت و برتری داد از ايشان آنكه را ميخواست بخصوص پس فرمود كه آن ياد كردنی است برای تو و قومت پس چون خدای تعالی روح او را قبض كرد در ميا عرب در باب امارت نزاع واقع شد انصار گفتند اميري از ما باشد و اميري از شما قريش گفتند ما ايم اوليا و عشيره او و خویشاوندان نزديك او و جای تعجب نيست (ايمعاويه) اگر نزاع كنی با ما بدون حق پس در سلطنت او با ما نزاع مكن تو عرب را شناخته‌ای ما سزاوارتريم بامارت و سلطنت در امر دين بنزاع تو با ما بناحق شناخته شده و نزاع تو با ما در اسلام اثر پسندیده و خوبی ندارد وعده ما و تو در پيشگاه خدايتعالی است كه در ميان ما و تو داوری خواهد كرد و ما از خدای تبارك و تعالی ميخواهيم چيزيرا در اين دنيا كه سبب نقصان ثواب در آخرت نباشد- بعد از آنچه ذكر شد اينستكه چون بر امير مؤمنان علی بن ابیطالب آثار مرگ نازل شد مرا ولی اين امر قرار داد بعد از خودش پس ايمعاويه پرهيز از خشم و غضب خدا و نظر كن برای امت محمد صلی الله عليه واله چيزيرا كه بآن خونهای ايشان حفظ شود و كارهای ايشان اصلاح گردد والسلام وَ مِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَهْم بحار ص ۱۰۴ از رجال كشي از عی بن حسن طویل از علی بن نعمان از عبدالله بن مسكان از ابیحمزه از ابیجعفر علیهما السلام و در اختصاص سفید از جعفر بن حسين مؤتمن و جماعتی از مشايخ خود از محمد بن حسين بن احمد از صفار از ابن عیسی

از علی بن نعمان نیز از ابیجعفر علیه السلام روایت کرده که فرموده مردی از اصحاب امام حسن علیه السلام بنام سفین بن لیلی که در راحله آنحضرت بود داخل شد بر حسن علیه السلام در حالتیکه جامه‌های خود را جمع کرده بود در کنار دیوار خانه آنحضرت پس گفت سلام بر تو باد ای ذلیل کننده مؤمنان پس حضرت امام حسن علیه السلام باو فرمود فرود بیا و شتاب مکن پس راحله خود را عقال کرد در خانه و روانه شد بسوی حضرت آمد پس آنجناب فرمود چه گفتی عرض کرد گفتم السلام علیک یا مذل المؤمنین آنحضرت فرمود ما علمک بذلک قال عمدت الی امر الامه فجلته من عنق و تلذته هذه الطاغیه یحکم بغیر ما انزل الله- قال فقال له الحسن علیه السلام- سأخبرک لما فعلت ذلک قال سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَنْ تَذْهَبَ اللَّيَالِي وَالْآيَامُ حَتَّى يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ رَجُلٌ وَسِعَ الْخُلُقُومَ (البلغوم) رَجَبَ الصَّدْرِ يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ وَهُوَ مُعَاوِيَةُ فَلِذَلِكَ فَعَلْتُ مَا جَاءَ بِكَ قَالَ حُبُّكَ قَالَ اللَّهُ قَالَ اللَّهُ فَقَالَ الْحَسَنُ وَاللَّهِ لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ أَبَدًا وَلَوْ كَانَ أَسِيرًا فِي الدَّيْلَمِ إِلَّا نَفَعَهُ

حُبُّنَا وَانْ حُبُّنَا لَيْسَاقِطُ الذَّنُوبِ كَمَا يُسَاقِطُ الرِّيحُ الْوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ يَعْنِي سَفِينِ بْنِ لَيْلِي كَقَالَ امْرَأَتُهَا رَاحِلَةُ فِي حَقِّهِ وَانْ خَلَعَ خَلْعَ كَرْدِي وَانْ كَرَدَنَ خُودَ بَرْدَاشْتِي وَ بَرْدَنَ اَيْنِ سَرَكَشِ يَعْنِي مُعَاوِيَةَ اِنْدَاخْتِي كَقَالَ بَغِيْرَ اَنْچَه كَقَالَ خُدَا فَرُو فَرَسْتَادَه حَكَمَ كَقَالَ كَقَالَ پَسِ حَضْرَتِ اِمَا حَسَنِ عَلِيَه السَّلَامِ فَرَمُودَ زُودَ بَاشَدَ كَقَالَ بَتُو خَبِرَ مِيْدَهْمَ بَرَايَ چَه اَنْكَارَ رَا كَرْدَمَ فَرَمُودَ شَنِيدَمَ اَز پَدَرَمَ كَقَالَ مِيْفَرَمُودَ كَقَالَ رَسُوْلُ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُودَ هَر كَز شَبْنَهَا وَ رُوزهَا نَمِيْرُودَ تَا اَيْنَكَه وَآلِي اَمْرِ اَيْنِ اَمْتِ شُودَ مَرْدِي فَرَاخِ كَلُو يَا پَرخُورِ فَرَاخِ سِيْنَه كَقَالَ مِيخُورِدَ وَ سِيْرَ نَمِيْشُودَ وَ اُو مُعَاوِيَه اَسْتِ

ص: ۲۵۱

برای همین است که اینکار را کردم- چه چیز تو را اینا آورد گفت دوستی تو فرمود الله او هم گفت الله پس حسن علیه السلام فرمود بذات خدا قسم دوست نمیدارد ما را بنده‌ای هرگز و اگر چه اسیر باشد در دیلم مگر آنکه نفع می‌دهد او را دوستی ما و دوستی ما ساقط میکند گناهان را از فرزندان آدم همچنانکه فرو میریزد باد برگهای درخت را و مِنْ کَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَام دهم بحار ص ۱۰۷ از علل الشرایع نقل کرده که معاویه پنهانی با عمرو بن حرث و اشعث بن قیس و حجر بن حجر و شیب بن ربیع و با هر یک از آنها جدا جدا دسیسه‌ای کرد و جاسوسی برای هر یک قرار داد و گفت اگر کشتی حسن بن علی را برای تست دوست هزار درهم و لشکری از لشکرها شام و یکی از دخترهای من این خبر بحضرت حسن علیه السلام رسید لباس حرب در بر کرد و زره پوشید و آنها را مستور داشت و احتراز میکرد و برای نماز پیش نمی‌ایستاد مگر با اینحال پس در حال نماز یکی از آنها تیری بسوی او رها کرد چون لباس حرب پوشیده بود آن تیر ثابت و کارگر نشد و چون در ساباط رسید در تاریکی یکی از آنها خنجر مسمومی بر آنحضرت زد و آن خنجر کارگر شد پس آنحضرت امر فرمود تا او را برگردانیدند بسوی بطن جویحی که آن نام محلی است که عمومی مختار بن ابی عبیده ثقفی مسعود بن قیله در آنجا بود پس مختار بعموی خود گفت بیا حسن علیه السلام را بگیریم و او را تسلیم معاویه کنیم تا عراق را بما واگذارد پس چو شیعیان این کلام را که مختار بعموی خود گفت شنیدند همت بر این گماشتند که مختار را بکشند و این را از عمومی او خواستند و او از روی تلافی و مهربانی از شیعیان درخواست کرد که مختار را عفو کنند و آنها هم او را عفو کردند پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود وَيْلَكُمْ وَاللَّهِ إِنَّ مُعَاوِيَةَ لَا يَفِي لِأَحَدٍ مِنْكُمْ بِمَا ضَمِنَهُ فِي قَتْلِي وَإِنِّي أَظُنُّ أَنِّي أَنْ وَضَعْتُ يَدِي فِي يَدِهِ فَأَسْأَلُهُ لَمْ يَتْرُكْنِي أَدِينُ لِدِينِ جَدِّي وَإِنِّي أَقْدِرُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَحَدِي وَلَكِنِّي كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَبْنَاءِكُمْ وَأَقِفِينَ عَلَى أَبْوَابِ أَبْنَاءِهِمْ فَيَسْتَسْقُونَهُمْ وَيَسْتَطْعَمُونَهُمْ بِمَا جَعَلَ اللَّهُ لَهُمْ فَلَا يُسْقُونَ وَلَا يُطْعَمُونَ فَبَعْدًا وَسُحْقًا لِمَا كَسَبْتَهُ أَيْدِيهِمْ وَسَيَعْلَمُوا

ص: ۲۵۲

الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ فَجَعَلُوا يَعْتَدِرُونَ بِمَا لُاعَدَرُ لَهُمْ فِيهِ فَكَتَبَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَوَرَّةً ذَلِكَ إِلَى مُعَاوِيَةَ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ خَطْبِي
 انْتَهَى إِلَى الْيَاسِ مِنْ حَقِّ أُحْيِيَّةٍ وَبَاطِلِ أُمَيْيَّةٍ وَخَطْبِكَ خَطْبُ مَنْ انْتَهَى إِلَى مُرَادِهِ وَإِنِّي أَعْتَرُلُ هَذَا الْأَمْرَ وَأُخْلِيهِ لَكَ وَإِنْ كَانَ تَخْلِيَّتِي
 إِنِّي شَرًّا لَكَ فِي مَعَادِكَ وَلِي شُرُوطٌ أَشْتَرُهَا لِابْتِهَظَّنْكَ أَنْ وَفَيْتَ لِي بِهَا بِعَهْدٍ وَلَا تُخَفِّ انْ غَدَرْتَ (و کتب الشرط فی کتاب اخر
 فیما یمینه بالوفاء و ترک العذر) وَتَنْدِمُ يَا مُعَاوِيَةَ كَمَا نَدِمَ غَيْرُكَ مِمَّنْ نَهَضَ فِي الْبَاطِلِ أَوْ قَعَدَ عَنِ الْحَقِّ حِينَ لَمْ يَنْفَعِ النَّدْمُ وَالسَّلَامُ
 التَّرْجُمَةُ یعنی وای بر شما بذات خدا قسم که معاویه با احدی از شما وفا نمیکند آنچه را که ضامن آن شده در باب کشتن من و من
 گمان میکنم که اگر دست خود را هم در دست او گذاردم و با او مسالمت کردم نمیگذارد مرا که بدین جدم متدین شوم و من
 میتوانم که خدای عزوجل را بتنهائی عبادت کنم ولکن گویا میبینم که فرزندان شما ایستاده باشند بر درهای فرزندان آنها و از آنها
 بخواهند یا خوردی بخواهند بچیزهاییکه خدا بآنها داده آب داده نشود و طعام داده نشود پس دوری و هلاکت باد برایشان بعلت
 آنچه که آنرا کسب کرده است دستهایشان و زود باشد که بدانند آنهائیکه ستمکرده‌اند بازگشت آنها در کجا خواهد بود پس
 معتذر خواهند شد بچیزیکه عذر نیست برایشان در آن- پس فوراً آنحضرت بمعاویه نامه‌ای نوشت که اما بعد بدرستیکه کار من بنا
 امیدی منتهی شد از جهت حقی که زنده کنم آنرا و باطلی که بمیرانم آنرا و کار تو کار کسی است که بمنتهای مراد خود رسیده
 است و من گوشه‌گیری میکنم از این کار و برای تو آنرا

در روز معاد تو شر میدانم و برای من شرطهائست که با تو شرط میکنم آنها را که اگر انبار میکنی تو مرا اگر بآن وفا کنی بعهد و اگر غدر و مخالفت کنی غدر و مخالفت تو مخفی نمیماند- و آنحضرت شرطها را در نامه دیگر نوشت و تمنا کرد از او وفای آنها را و ترک غدر و مکر را فرمود ای معاویه اگر وفا بآنها نکنی و ترک غدر نکنی پشیمان خواهی شد همچنانکه پشیمان غیر از تو کسی که قیام بباطل کرد و کسی که در راه حق قیام نکرد و بنشست در این هنگام پشیمانی سودی ندارد و مِن کَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَام دهم بحار صفحه ۱۰۶ از سخنان آنحضرت است در جواب سلیمان بن صرد خزاعی و بعضی از خواص اصحاب خود که فرمود اَنْتُمْ شِيعَتُنَا وَ اَهْلُ مَوَدَّتِنَا فَلَوْ كُنْتُ بِالْحِزْمِ فِي اَمْرِ الدُّنْيَا اَعْمَلُ وَ لِيَسْلَطَنَّهَا اَرْكُضُ وَ اَنْصِبُ مَا كَانَ مُعَاوِيَةَ لَعْنَهُ اللهُ يَا بَاسُ مِنْي بَاسًا وَ لَا اَشَدَّ شَكِيمَةً وَ لَا اَمْضَى عَزِيمَةً وَ لَكِنِّي اَرَى غَيْرَ مَا رَأَيْتُمْ وَ مَا اَرَدْتُ بِمَا فَعَلْتُ اِلَّا حِقْنَ الدِّمَاءِ فَاَرْضُوا بِقَضَاءِ اللهِ وَ سَلِّمُوا الْاَمْرَهُ وَ اَلْزَمُوا بِيُوتِكُمْ وَ اَمْسِكُوا اَوْ قَالَ كُفُّوا اَيْدِيَكُمْ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرًّا وَ يَسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ يَعْنِي شِمَا شِيعِيَانِ وَ پيروان مائید و اهل دوستی مائید پس اگر در امر دنیا استوار بودم کار میکردم و برای سلطنت آن میدویدم و خود را بمشقت میانداختم معاویه خدا او را لعنت کند بیباک تر از من نیست در بیباکی و سخت تر از من نیست در سرباز زدن و نافذتر و استوارتر از من نیست در تصمیم اراده ولیکن من میدانم و یا مبینم چیزها که شما نمیدانید یا نمی بینید اراده نکردم از این کاری که کردم یعنی صلح با معاویه مگر برای حفظ کردن خونهای پس بقضای خدا راضی باشید و تسلیم امر او شوید و در خانه‌های خود ملازم باشید و خود را نگاه دارید- یا اینکه فرمود- دستهای خود را بازدارید تا نیکوکار راحت باشد و از زشتکردار شر او در استراحت بماند و مِن خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَام در مجلد سوم کامل ابن اثیر صفحه ۱۶۲ محثی بکتاب مروج الذهب طبع مصر چنین نقل کرده

و گفته است قیل إِنَّمَا سَلِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْأَمْرَ إِلَى مُعَاوِيَةَ لَمَّا رَاسِلَهُ مُعَاوِيَةُ فِي تَسْلِيمِ الْخِلَافَةِ إِلَيْهِ حَطَبَ النَّاسِ فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ إِنَّا وَ اللَّهُ مَا يَثِينُنَا عَنْ أَهْلِ الشَّامِ شَكٌّ وَ لَا نَدَمٌ وَ إِنَّمَا كُنَّا نُقَاتِلُ أَهْلَ الشَّامِ بِالسَّلَامَةِ وَ الصَّبْرِ فَشَيَّبَتِ السَّلَامَةُ بِالْعِدَاوَةِ وَ الصَّبْرُ بِالْجَزَعِ وَ كُنْتُمْ فِي مَسِيرِكُمْ إِلَى صَفِّينَ وَ دِينُكُمْ أَمَامَ دُنْيَاكُمْ وَ أَصَبَحْتُمْ الْيَوْمَ وَ دُنْيَاكُمْ أَمَامَ دِينِكُمْ أَلَا وَ قَدْ أَصَبَحْتُمْ بَيْنَ قَتِيلَيْنِ قَتِيلٌ بِصَفِّينَ تَبْكُونَ لَهُ وَ قَتِيلٌ بِالتَّهْرَوَانِ تَطْلُبُونَ بِنَارِهِ وَ أَمَّا الْبَاقِي فَخَاذِلٌ وَ أَمَّا الْبَاقِي فَتَاثِرٌ أَلَا وَ إِنِّ مُعَاوِيَةَ دَعَانَا بِأَمْرِ لَيْسَ فِيهِ عِزٌّ وَ لَا نَصْفَةٌ فَإِنْ أَرَدْتُمْ الْمَوْتَ رَدَدْنَاهُ عَلَيْهِ وَ حَاكَمْنَاهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِطَبَا السُّيُوفِ وَ إِنْ أَرَدْتُمْ الْحَيَاةَ قَبِلْنَاهُ وَ أَخَذْنَا كُمْ الرِّضَا فَنَادَاهُ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ الْبَقِيَّةَ الْبَقِيَّةَ التَّرْجَمَةَ يَعْنِي كَقَوْلِهِ حَسَنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَسْلِيمُ أَمْرِ مُعَاوِيَةَ شَدَّ بِسِوَاكَ رَدِّ وَ بَدَلُ شَدِّ فِي مِثْلِهَا وَ مُعَاوِيَةُ نَامَةٌ هَائِلَةٌ فِي مَوْضِعِ تَسْلِيمِ كَرْدِ أَنْحَضَتْ خِلَافَتَ رَا بَاوِ بِسِوَاكَ أَنْحَضَتْ خُطْبَةَ آيِ خَوَانِدِ وَ خُدَا رَا سِپَاسَ كَرْدِ وَ بَرِ اَوِ ثَنَا كَقَوْلِهِ فَرَمُودُ دَوَايِتِ فِي مِثْلِهَا مَا نَبِيْنِدَاخْتِ اَزِ تَجَاوُزِ كَرْدِ بَاهِلِ شَامِ شَكِّي وَ نَهْ بِشِيمَانِي آيِ وَ غَيْرِ اَزِ اَيْنِ نَبِيْسْتِ كِهْ مَا بُوْدِيْمِ بَا اِهْلِ شَامِ قِتَالِ مِيْكَرْدِيْمِ بِمَسَالْمَتِ

ص: ۲۵۵

و بردباری پس پیر شد مسالمت بسبب دشمنی و بردباری بسبب ناشکیبایی و حال آنکه شما در مسیرتان بصفین دینتان مقدم بر دنیایان بود و امروز صبح کرده‌اید در حالتیکه دنیایان مقدم بر دینتانست آگاه باشید صبح کرده‌اید در میان دو نحو کشته یکی کشته بصفین که برای او گریه میکنید و یکی کشته بنهروان که طلب میکنید خون آنرا اما باقیمانده ذلیل و خار شونده است و گریه کننده متاثر و اندوهناکست آگاه باشید معاویه ما را برای کاری خوانده است که در آن عزت و غلبه و انصافی نیست پس اگر مردن را میخواهید آنرا بضرر او برمیگردانیم و نزد خدای عزوجل با او محاکمه میکنیم بتیزی شمشیرها و اگر میخواهید زنده بمانید ما خواسته او را می‌پذیریم و از شما رضایت میگیریم پس از هر طرف مردمان بسوی آنحضرت صداها را بلند کردند باقی بودن را میخواهیم باقی بودن را میخواهیم پس آنحضرت صلح را امضا فرمود وَ مِنْ خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ تَسْلِيمَ الْأَمْرِ إِلَى مَعَاوِيَةَ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا نَحْنُ أُمَّرَائُكُمْ وَ ضَيْفَانُكُمْ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرُّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا وَ كَرَّرَ ذَلِكَ حَتَّى مَا بَقِيَ فِي الْمَجْلِسِ إِلَّا مَنْ بَكَى حَتَّى سَمِعَ نَشِيجَهُ يَعْنِي چُونِ عَازِمِ تَسْلِيمِ أَمْرٍ بِمَعَاوِيَةَ شَدَّ خُطَابَ كَرْدِ بَمَرْدَمَانَ وَ كَفَتْ أَيُّگروه مردمان خبر این نیست که ما امیرهای شمائیم و مهمانهای شمائیم و مائیم اهل بیت پیغمبر شمائیم آنچنان کسیکه برده است خدا نجاستها و پلیدیهای ظاهریه و باطنیه را از ایشان و پاک و پاکیزه گردانیده است ایشان پاک و پاکیزه گردانیدی و تکرار فرمود آنرا تا اینکه باقی نماند در مجلس کسی مگر اینکه همه بگریه درآمدند و صدای گریه از آنها شنیده میشد وَ مِنْ كُتُبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ارشاد المفید- قال لما بلغ معاوية بن ابي سفيان وفات امير المؤمنين و بيعت الناس ابنه الحسن عليهما السلام دس رجلا من حمير الى الكوفة و رجلا من بنى القين الى البصرة ليكتبا اليه بالاخبار و يفسدا على الحسن الامور فعرف ذلك الحسن

فامر باستخراج الحمیری من عند احجام بالكوفه فاخرج و امر بضرب عنقه و كتب الى البصره باستخراج القینی من بنی سلیم فاخرج و ضربت عنقه و كتب الحسن علیه السلام الى معاویه اما بعد فَاِنَّكَ دَسَيْتَ الرِّجَالَ لِلاِحتِیالِ وَ الْاِغتیالِ وَ ارْصَدْتَ الْعُیُونَ كَأَنَّكَ تُحِبُّ اللِّقَاءَ وَ مَا أَشْكُ فِي ذَلِكَ فَتَوَقَّعْهُ ان شاء الله وَ بَلَّغْنِي أَنَّكَ شَتَمْتَ بِمَا لَمْ يَشْمِتْ بِهِ ذُو حِجِّي وَ اِنَّمَا فِي ذَلِكَ كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ فَقُلْ لِلَّذِي يَبْغِي خِلَافَ الَّذِي مَضَى تَزُودُ لِأُخْرَى مِثْلَهَا فَكَأَنَّ قَدِ فَاْنَا وَ مَنْ قَدْ مَاتَ مِثًا فَكَأَنَّ الَّذِي يَزُوحُ فَيَمْسِي فِي الْمَبِيتِ لِيَعْتَدِيَ فَاجَابَهُ مَعَاوِيَةُ عَنِ كِتَابِهِ بِمَا لَاحِاجَهُ لِنَاذِرِهِ التَّرْجِمَةَ يَعْنِي چُونِ خَبَرِ وَفَاتِ اميرمؤمنان عليه السلام بمعاويه رسيد و اينكه مردمان با پسرش حسن عليه السلام بيعت کرده‌اند دسيسه کرد و مردی را از قبیله حمير بکوفه فرستاد و مردی را از بنی القين ببصره روانه کرد که باو بنویسند خبرها را باو و بر حسن عليه السلام فساد کنند آنحضرت چون اینمعنی را دانست امر فرمود که حمیری را از آنجا بیرون کنند پس او را گرفته از کوفه بیرون کردند و فرمانداد گردن او را زدند و نوشت ببصره و فرمان داد بخارج کردن مرد قینی که از قبیله بنی سلیم بود او را از آنجا خارج کرده و گردن او را زدند و آنحضرت نامه‌ای نوشت بمعاويه که مفادش این بود- اما بعد تو دسيسه کردی مردانی را برای حيله کردن و فریب دادن و جاسوسها برگماریدی گویا دوست میداری لقاء جنگ را و من شکی در آن ندارم پس منتظر آن باش اگر خدا بخواهد و بمن رسیده که تو دشنام داده‌ای بچیزیکه صاحب عقل بآن دشنام نمیدهد جز این نیست که شاعر در آن باب گفته است پس بگو بآنکسی که میل میکند برخلاف آنچه که گذشته است توشه بر میداری برای آخرت مثل توست یا توشه بر میداری برای دیگری مانند آن بس بدرستی و راستی که ما و آنکه مرد از ما مانند آنکسی است که روز را شام میکند در جایگاه بیتوته خود تا اینکه شب را صبح کند پس معاويه جواب نامه او را داد

بچیزی حاجتی برای ما بذکر آن نیست- قوله فکان قد بدانکه حذف مدخول قد در عرف علماء نحو شایع است و معنای آن چنین میشود فکان قدنزلت او جاءت یعنی گویا فرود آمده یا آمده است و مِنْ کلامه عَلَیْهِ السَّلَامُ مجلد دوم احتجاج طبرسی ره طبع نجف صفحه سوم در بیان احتجاج حضرت امام حسن علیه السلام بر معاویه در مسئله ما است و آنکه کی مستحق امانت است و سؤالات معاویه در مدینه طیبه از عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس و غیر آنها و از حضرت امام حسن علیه السلام بنا بر روایت سلیم بن قیس معاویه پس از سؤال کردن از آنها و جواب شنیدن از ایشان رو کرد بحضرت امام حسن و در آنمجلس حاضر بودند حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر و ابن عباس و برادرش فضل رحمهم الله و غیر از ایشان کسی نبود پس از هر یک از ایشان سؤال نمود و ابن ام سلمه و اسامه نیز حاضر بودند و بس پس هر یک از ایشان او را جواب گفتند آنگاه رو کرد بحضرت امام حسن علیه السلام و گفت ای حسن تو چه میگوئی آنحضرت فرمود یا مُعَاوِیَةَ قَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ وَ مَا قَالَ ابْنُ عَبَّاسِ الْعَجَبُ مِنْكَ يَا مُعَاوِیَةَ وَ مِنْ قَلَّةِ حِیَاءِكَ وَ مِنْ جُرْأَتِكَ عَلَی اللَّهِ حِينَ قُلْتَ قَدْ

قَتَلَ اللَّهُ طَاعِيَتَكُمْ وَ رَدَّ الْأَمْرَ إِلَى مَعِدِنِهِ وَ أَنْتَ يَا مُعَاوِیَةَ مَعِدِنُ الْخِلَافَةِ دُونَنَا وَ يَلُوكَ يَا مُعَاوِیَةَ وَ لِثَلَاثَةِ قَبْلِكَ الَّذِينَ أَجْلَسُوكَ هَذَا الْمَجْلِسَ وَ سَيُنَوِّا لَكَ هَذِهِ السُّنْبَةَ لِأَقْوَلَنَّ كَلَامًا مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ لِكُنِّي أَقُولُ لِيَسْمَعَهُ بَنُو أَبِي هُوَلَاءِ حَوْلِي- إِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَي أُمُورٍ كَثِيرَةٍ لَيْسَ بَيْنَهُمْ اخْتِلَافٌ فِيهَا وَ لَا تَنَازُعٌ وَ لَا فُرْقَةٌ عَلَي

ص: ۲۵۸

شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ عَبْدُهُ وَالصَّلَاةِ الْخَمْسِ وَالزَّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ وَصَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَحَجِّ الْبَيْتِ ثُمَّ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ طَاعِيَةِ اللَّهِ لَا يُحْصَى وَلَا يُعَدُّهَا إِلَّا اللَّهُ وَاجْتَمَعُوا عَلَى تَحْرِيمِ الزَّوْنِ وَالسَّرْقَةِ وَالْكَذْبِ وَالْقَطِيعَةِ وَالْخِيَانَةِ وَأَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ لَا يُحْصَى وَلَا يُعَدُّهَا إِلَّا اللَّهُ وَاخْتَلَفُوا فِي سُنَنِ اقْتَتَلُوا فِيهَا وَصَارُوا فِرْقًا يَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا أَيُّهُمْ أَحَقُّ وَأَوْلَى بِهَا وَهِيَ الْوَلَاةُ وَيَتَبَرَّءُ بَعْضُهُمْ عَنْ بَعْضٍ وَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا أَيُّهُمْ أَحَقُّ وَأَوْلَى بِهَا إِلَّا فِرْقَةً تَتَّبِعُ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمَنْ أَخَذَ بِمَا عَلَيْهِ أَهْلُ الْقِبْلَةِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ وَرَدَّ عِلْمَ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ إِلَى اللَّهِ سَلَّمَ وَنَجَا بِهِ مِنَ النَّارِ وَدَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ وُفِّقَهُ اللَّهُ وَمَنْ عَلَيْهِ وَاحتج عليه بان نور قلبه بمعرفة ولاية الامر من ائمتهم و معدن العلم اين هو فهو عند الله سعيد و لله ولي فقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله رحمه الله امره علم

حَقًّا فَقَالَ اَوْسَيْكَتَ - نَحْنُ نَقُولُ اَهْلُ الْبَيْتِ اِنَّ الْاَيْمَةَ مِنَّا وَ اَنَّ الْخِلَافَةَ لَا تَصْلُحُ اِلَّا فِينَا وَ اَنَّ اللّٰهَ جَعَلَنَا اَهْلَهَا فِي كِتَابِهِ وَ سُنَّهٖ نَبِيَّهٖ وَ اَنَّ الْعِلْمَ فِينَا وَ نَحْنُ اَهْلُهُ وَ هُوَ عِنْدَنَا مَجْمُوعٌ كُلُّهُ بِحِذَافِيرِهِ وَ اِنَّهٗ لَا يَحْدُثُ شَيْءٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ حَتَّى اَرشَ الْخَدَشِ اِلَّا وَ هُوَ عِنْدَنَا مَكْتُوبٌ بِاِمْلَاءِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ بَخَطِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ - وَ زَعَمَ قَوْمٌ اَنْهُمْ اَوْلَى بِذَلِكَ مِنَّا حَتَّى اَنْتَ يَا بَنَ هِنْدٍ تَدْعِي ذٰلِكَ وَ تَزْعُمُ اَنَّ عُمَرَ اَرْسَلَ اِلَى اَبِي اِنِّي اُرِيْدُ اَنْ اَكْتُبَ الْقُرْآنَ فِي مُصْحَفٍ فَاَبْعَثَ اِلَيَّ بِمَا كَتَبْتَ مِنَ الْقُرْآنِ فَاتَاهُ فَقَالَ اَتَضْرِبُ وَ اللّٰهُ عُنُقِي قَبْلَ اَنْ يَصِلَ اِلَيْكَ قَالَ وَ لَمْ قَالَ لِاَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى قَالَ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ اِيَّايَ عَنِي وَ لَمْ يَعْزِمَكَ وَ لَا اَصْحَابَكَ فَغَضِبَ عُمَرُ ثُمَّ قَالَ يَا بَنَ اَبِي طَالِبٍ تَحْسَبُ اَنْ اَحَدًا لَيْسَ عِنْدَهُ عِلْمٌ غَيْرُكَ مِنْ كَانَ يَقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْئًا فَلْيَاتِنِي بِهِ اِذَا جَاءَ فَقَرَأَ شَيْئًا مَعَهُ يُوَافِقُهُ فِيهِ اٰخَرَ كَتَبْتَهُ وَ اِلَّا لَمْ يَكْتُبُهُ - ثُمَّ قَالُوا قَدْ صَاغَ

ص: ۲۶۰

مِنْهُ قُرْآنٌ كَثِيرٌ بَلْ كَذَّبُوا وَاللَّهِ بَلْ هُوَ مَجْمُوعٌ مَّحْفُوظٌ عِنْدَ أَهْلِهِ ثُمَّ أَمَرَ عُمَرُ قُضَاتَهُ وَوُلَاتَهُ اجْتَهِدُوا أَرَاءَكُمْ وَأَقْضُوا بِمَا تَرَوْنَ أَنَّهُ الْحَقُّ فَلَا يَزَالُ هُوَ وَبَعْضُ وُلَاتِهِ قَدْ وَقَعُوا فِي عَظِيمَةٍ فَيُخْرِجُهُمْ مِنْهَا أَبِي لِيَحْتَجَّ عَلَيْهِمْ بِهَا فَتَجَمَعَ الْقُضَاءُ عِنْدَ خَلِيفَتِهِمْ وَقَدْ حَكَمُوا فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ بِقَضَايَا مُخْتَلِفَةٍ فَاجَازَهَا لَهُمْ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يُؤْتِهِ الْحِكْمَةَ وَفَصَلَ الْخِطَابِ وَزَعَمَ كُلُّ صِنْفٍ مِنْ مُخَالِفِينَا مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْقِبْلَةِ أَنَّهُمْ مَعْدِنُ الْخِلَافَةِ دُونَنَا فَانْسَتَعِينُ بِاللَّهِ عَلَى مَنْ ظَلَمْنَا وَجَحَدْنَا حَقًّا وَرَكِبَ رِقَابَنَا وَسَنَّ لِلنَّاسِ عَلَيْنَا مَا يَحْتَجُّ بِهِ مِثْلَكَ وَحَسَبْنَا اللَّهَ وَنَعَمَ الْوَكِيلُ - إِنَّمَا النَّاسُ ثَلَاثَةٌ مُؤْمِنٌ يَعْرِفُ حَقَّنَا وَيُسَلِّمُ لَنَا يَا تَمُّ بِنَا فَذَلِكَ نَاجٍ مَحِبُّ لِلَّهِ وَلِيٌّ - وَنَاصِبٌ لَنَا الْعَدَاوَةَ يَتَّبِرُ مِنَّا وَيَلْعَنُنَا وَ يَسْتَحِلُّ دِمَاءَنَا وَيَحْجِدُ حَقَّنَا وَيَدِينُ اللَّهَ بِالْبِرَائَةِ مِنَّا فَهَذَا كَافِرٌ مَشْرِكٌ وَإِنَّمَا كَفَرَ وَأَشْرَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ كَمَا يَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بَعِيرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ بَعِيرِ عِلْمٍ - وَرَجُلٌ أَخَذَ بِمَا لَا يَخْتَلِفُ

فیه وَ رَدُّ عِلْمٍ مَا اشْكَلْ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ مَعَ وَلَا يَتَنَا وَلَا يَاتَمَّ بِنَا وَلَا يُعَادِنَا وَلَا يَعْرِفُ حَقَّنَا فَتَحْنُ نَرْجُوا أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُ وَ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ فَهَذَا مُسَلِّمٌ ضَعِيفٌ فَلَمَّا سَمِعَ مَعَاوِيَةَ أَمْرَ لِكُلِّ مِنْهُمْ بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ غَيْرِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ ابْنِ جَعْفَرٍ فَانْهَى أَمْرَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ أَلْتَرَجْمِيَهُ يَعْنِي فَرَمُودَ ابْنِ مَعَاوِيَةَ شَنِيدِمَ آجَهَ رَا كَهَ تُو كَفْتِي وَ أَنْجَهَ رَا كَهَ ابْنِ عَبَّاسٍ كَفْتِ - عَجَبٌ اسْتِ از تُو اِيْمَعَاوِيَه وَ از كَمِي حِيَايِ تُو وَ از جَرِئِي كَهَ بَرِ خُدَا كَرْدِهَايِ (بَرْدُوغِ بَسْتَنِ بَرِ او) كَهَ كَفْتِي كَشْتِ خُدَا سَرَكَشِ شَمَا يَعْنِي عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا وَ رَدُّ كَرْدِ اَمْرِ خِلَافَتِ رَا بِمَعْدَنِ اَنْ يَعْنِي تُو پَسِ اِيْمَعَاوِيَه اَيَا تُو مَعْدَنِ خِلَافَتِي غَيْرِ از مَا وَ اِي بَرِ تُو اِيْمَعَاوِيَه وَ بَرِ اَنْ سَهَ نَفْرِي كَهَ پِيَشِ از تُو بُوْدِهَانْدِ اَنْكَسَانِيَكِهَ تُو رَا بَايِنِ مَجْلِسِ نَشَانْدَنْدِ وَ اِيْنِ سَنَتِ رَا بَتُو دَاْدَنْدِ هَرِ اَيِنِهَ مِيْگُوِيْمِ سَخْنِي رَا كَهَ تُو اِهْلِيَّتِ اَنْرَا نِدَاْرِي وَ لِيَكِنِ مِيْگُوِيْمِ تَا پَسْرَانِ پَدْرَمِ كَهَ دَرِ اطْرَافِ مَنَنْدِ بَشَنُوْدِ - بَدْرَسْتِيَكِهَ مَرْدَمَانِ جَمْعِ شَدْنْدِ دَرِ اَمْرَهَايِ بَسِيَاْرِي كَهَ دَرِ مِيَاْنَشَانِ اِخْتِلَافِي نَبُوْدِ دَرِ اَنْ اَمْرَهَا وَ بَا هَمِ نَزَاعِي نِدَاَشْتَنْدِ وَ دَرِ مِيَاْنَشَانِ تَفْرَقِهَايِ نَبُوْدِ وَ اَنْ كَفْتَنِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَقْرَارِ بِيْگَانْگِي خُدَا بُوْدِ وَ كَفْتَنِ مُحَمَّدُ رَسُوْلُ اللهِ بُوْدِ وَ اَقْرَارِ دَاَشْتَنِ بِنَمَازَهَايِ پَنْجْگَانِهَ وَ زَكُوْءِ وَاجِبِ شَدِهَ وَ رُوْزِهَ مَاهِ رَمَضَانَ وَ حِجِّ خَانِهِ خُدَا وَ پَسِ از اَنْ چِيْزَهَايِ بَسِيَاْرِ دِيْگَرِي از طَاعَتِ خُدَا كَهَ كَسِي نَمِيْتُوَانْدِ اَنْ رَا اِحْصَا كَنْدِ وَ بَشْمَارْدِ مَگَرِ خُدَا - وَ جَمْعِ شَدْنْدِ بَرِ حَرَامِ بُوْدَنِ زَنَا وَ دَزْدِي كَرْدَنِ وَ دَرُوغِ كَفْتَنِ وَ قَطْعِ رَحْمِ كَرْدَنِ وَ خِيَاْنَتْ كَرْدَنِ وَ چِيْزَهَايِ بَسِيَاْرِ دِيْگَرِي كَهَ از مَعْصِيَّتِهَا وَ نَافِرْمَانِي خُدَا اسْتِ وَ كَسِي اَنْهَا رَا اِحْصَاءِ وَ شَمَارِهَ نَمِيْتُوَانْدِ بَكَنْدِ مَگَرِ خُدَا - وَ اِخْتِلَافِ كَرْدَنْدِ دَرِ سَنْتَهَائِيَكِهَ دَرِ اَنْهَا بَا هَمْدِيْگَرِ قَتَالِ كَرْدَنْدِ دَرِ بَارِهَ اَنْهَا وَ فَرْقِهَ فَرْقِهَ شَدْنْدِ وَ بَعْضِي از اَنْهَا بَعْضِ دِيْگَرِ رَا لَعْنِ كَرْدَنْدِ كَهَ اَنْ عِبَارَتِ از وِلَايَتِ اسْتِ كَهَ بَعْضِي از بَعْضِ دِيْگَرِ دَرِ اَنْ از يَكْدِيْگَرِ بِيْزَاْرِي جَسْتَنْدِ وَ هَمْدِيْگَرِ رَا كَشْتَنْدِ اَيَا كَدَامِ يَكِي از اَنْهَا سَزَاوَاْرْتَرِ وَ اَوْلِيْ تَرَنْدِ بُوْلَايَتِ از فَرْقِهَايَكِهَ پِيْرُو وَ تَابِعِ كِتَابِ خُدَا وَ سَنَتِ پِيْغَمْبَرِ او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِيْبَاشَنْدِ پَسِ كَسِيَكِهَ پِيْشْگِيْرِدِ رَا هَلِ قَبْلِهَ رَا دَرِ اَنْ هِيْجِ اِخْتِلَافِي نِيْسْتِ وَ رَدُّ كَنْدِ اَنْجَهَ رَا كَهَ عِلْمِ بَاَنْ نِدَاْرْدِ بَسُوِي خُدَا سَالِمِ مِيْمَانْدِ وَ بَسَبَبِ اَنْ از آتَشِ نَجَاتِ مِيَاْبَدِ وَ دَاخِلِ بَهْشْتِ مِيْشُوْدِ - وَ كَسِي رَا كَهَ خُدَا بَاَنْ تُوْفِيْقِ دَاْدِ وَ بَرِ او مَنْتِ نِهَادِ وَ بَرِ او حِجْتِ آوَرْدِ بَايِنَكِهَ دَلِ او رَا بَنُوْرِ مَعْرِفْتِ صَاْحِبَانِ اَمْرِ از اِمَامَهَايِ خُوْدِ رُوْشَنِ كَرْدِ كَهَ مَعْدَنَهَايِ عِلْمَنْدِ كَجَا اسْتِ كَهَ او دَرِ

نزد خدا اهل سعادت و خوشبختی و دوست داشته

ص: ۲۶۲

شده خداست و محققا رسول خدا صلی الله علیه واله فرموده خدا رحمت کند مردی را که حق را بداند و بگوید و پس از آن فرمود یا اینکه ساکت باشد پس سالم میماند ما میگوئیم که مائیم اهل بیت و امامان از ما هستند و خلافت صلاحیت ندارد برای احدی مگر اینکه باید در ما باشد و خدا ما را سزاوار خلافت دانسته و اهل آن قرار داده در کتاب خودش و در سنت نبی خود و علم در ما است و مائیم اهل آن و آن در نزد ما است جمیع آن از هر جهت و حادث نمیشود چیزی تا روز قیامت حتی دیه خراشی مگر آنکه آن در نزد ما است و نوشته شده باملاء و دیکته کردن رسول خدا صلی الله علیه واله و بخط علی علیه السلام نوشته شده پس از آن و عده‌ای گمان کرده‌اند که آنها سزاوارترند بخلافت از ما حتی تو ای پسر هند ادعای آنرا میکنی و چنین گمان میکنی که عمر فرستاد بسوی پدر من که من میخواهم قرآنرا بنویسم در مصحفی که برای من بفرست آنچه از قرآنرا که نوشته‌ای پس نیاورد آنرا و فرمود بذات خدا قسم که اگر آنچه را که نوشته‌ام بتو برسد گردن مرا خواهی زد- گفت برای چه- فرمود برای اینکه خدا فرمود و الراسخون فی العلم و از آن مرا قصد کرده و تو را قصد نکرده و اصحاب تو را هم قصد نکرده پس عمر غضبناک و

خشمگین شد و گفت ای پسر ابی طالب گمان میکنی که احدی نیست غیر از تو که علم در نزد او باشد هر کسی که قرآن میخواند او را در نزد من بیاور که ناگاه مردی آمد و چیزی از قرآن را خواند اگر دیگری هم با او موافق بود آن را مینوشت و الا مینوشت پس گفتند که قرآن بسیاری از آن ضایع شده بلکه تکذیب کردند بذات خدا قسم همه قرآن جمع شده و محفوظ است و محفوظ خواهد بود همیشه در نزد اهل آن- پس عمر امر کرد قضاة و ولات خود را تا اجتهاد و کوشش کنید در رأیهای خود و حکم کنید بآنچه که حق است پس همیشه او و بعضی از کارگذاران او واقع در مسئله بزرگی و پدر من آنها را از آن بیرون میبرد تا همه بر آن اجماع کنند پس قاضیها در نزد خلیفه خود جمع شدند و در یکچیز حکمهای مختلفی کردند و او همه را اجازه داد برای ایشان زیرا که خدای تعالی حکمت و فصل خطاب را باو نداده و گمان کردند هر صنفی از مخالفین ما را از اهل قبله که ایشان معدن خلافت و علم اند غیر از ما پس طلب یاری میکنیم از خدا بر کسانیکه ظلم کردند در حق ما و انکار کردند حق ما را و برگردنهای ما سوار شدند و سنت گذاردند برای مردمان بر ضرر و آزار کردن بما آنچه را که حجت گرفته شده است بآن مانند تو و بس است ما را که خدا نیکو و کیلی است غیر از این نیست که مردمان سه دسته‌اند یکی از آن مؤمنی است که حق ما را بشناسد و تسلیم باشد برای ما و بما اقتدا کند پس چنین کسی ناجی و دوست دارنده خدا و ما است و دیگری ناصب و دشمن ما است و از ما بیزاری میجوید و این کافر و مشرکست و کافر و مشرک شده از جهت اینکه

نمیداند همچنانکه دشنام میدهد خدا را بدون دانستن و همچنین شریک قرار میدهد برای خدا از روی نادانی و دیگر مردی است که آنچه در آن اختلافی نیست آنرا میگیرد و آنچه که بر او مشکل شد علم آن را رد بخدا میکند با ولایت ما را داشتن و لکن بما اقتدا نمیکند و دشمن ما هم نیست و حق ما را نمی‌شناسد امید است ما را باینکه خدا او را بیمارزد و او داخل در بهشت کند پس او مسلمانی است ضعیف پس چون معاویه شنید اینسخنان را امر کرد بهر یک از هر حاضرین صد هزار درهم بدهند غیر از حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و عبدالله بن جعفر که بهر یک از ایشان امر کرد هزار هزار درهم بدهند و مِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 الاحتجاج للطبرسی ج ۲ طبع نجف ص ۱۰ عن زیدبن وهب الجهنی قال لما طعن الحسن بن علی علیهما السلام بالمدائن اتیته و هو متوجع فقلت ما تری یابن رسول الله فقال أری و الله إنَّ مُعَاوِيَةَ خَيْرٌ لِي مِنْ هُوَلَاءِ يَزْعَمُونَ أَنَّهُمْ لِي شِيعَةٌ ابْتَغَوْا قَتْلِي وَ انْتَهَبُوا ثَقْلِي وَ أَخْفُوا مَالِي وَ الله لئن أَخَذْتُ مِنْ مُعَاوِيَةَ عَهْدًا أَحَقُّنُ بِهِ دَمِي وَ أَوْ مَنْ بِهِ فِي أَهْلِي خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَقْتُلُونِي فَتَضِيعَ أَهْلُ بَيْتِي وَ أَهْلِي وَ الله لَوْ قَاتَلْتُ

مُعَاوِيَةَ لَأَخَذُوا بَعْنُوقِي حَتَّى يَدْفَعُونِي إِلَيْهِ سَلَمًا وَ الله لئن أَسَالِمَهُ وَ أَنَا عَزِيْزٌ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَقْتُلْنِي وَ أَنَا أَسِيْرٌ أَوْ يَمُنُّ عَلَيَّ فَيَكُونُ سُبَّهُ عَلَيَّ بَنِي هَاشِمٍ أَخْرَجَ الدَّهْرَ وَ لِمُعَاوِيَةَ لَا يَزَالُ يَمُنُّ بِهَا وَ عَقَّبَهُ عَلَيَّ الْحَيُّ مِنَّا وَ الْمَيِّتِ قَالَ قَلْتُ تَتْرَكَ يَا بِن

ص: ۲۶۴

رسول الله شيعتك كالغنم ليس له راع- قال وما أصنع يا أبا جهينة إني والله أعلم بامر قد أدى به الى ثقاته إن أمير المؤمنين عليه السلام قال لي ذات يوم وقد رأني فرحاً يا حسن أتفرح كيف بك إذا رأيت أباك قتيلاً كيف بك إذا ولي هذا الأمر بنو أمية وأميرها الرُّحْبُ البُلْعُوم الواسع الإعجاج يأكل ولا يشبع يموت وليس له في السماء ناصر ولا في الأرض عاذر ثم يستولى على شرقها وغربها يدين له العباد ويطول ملكه يستن بسين أهل البدع والضلال ويميت الحق وسين رسول الله صلى الله عليه وآله يقسم المال في أهل ولايته ويمنع من هو أحق به ويذل في ملكه المؤمن ويقوى في سلطانه الفاسق ويجعل المال بين أنصاره ذولاً ويتخذ عبداً لله خولاً ويُدْرَسُ في سلطانه الحق ويظهر الباطل ويقتل من ناواه على الحق ويدين من لاواه على الباطل فكذلك حتى يبعث الله رجلاً في

آخر

الزمان

ص: ۲۶۵

وَ كَلْبٍ مِنَ الدَّهْرِ وَ جَهْلٍ مِنَ النَّاسِ يُؤَيِّدُهُ اللَّهُ بِمَلَائِكَتِهِ وَ يَعَصِمُ أَنْصَارُهُ وَ يَضْمُرُهُ بَايَاتِهِ وَ يُظْهِرُهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ حَتَّى يَدِينُوا طَوْعًا وَ كَرْهًا يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا وَ نُورًا وَ بُرْهَانًا يَدِينُ لَهُ عَرْضُ الْبِلَادِ وَ طُولُهَا لَا يَبْقَى كَافِرٌ إِلَّا أَمِنَ بِهِ وَ لَا طَالِحٌ إِلَّا صَلِحَ وَ يَصْطَلِحُ فِي مُلْكِهِ الشُّبَاعُ وَ يُخْرِجُ الْأَرْضَ نَبْتَهَا وَ يُنْزِلُ السَّمَاءَ بَرَكَتَهَا وَ تَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ يَمْلِكُ مَا بَيْنَ الْخَافِقِينَ أَرْبَعِينَ عَامًا فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ أَيَّامَهُ وَ سَمِعَ كَلَامَهُ شَرَحَ الْغَاتِ قَوْلَهُ سَبُّهُ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ سَبُّهُ بِضَمِّ سَيْنٍ مَهْمَلَةٌ وَ تَشْدِيدُ بِمَعْنَى عَارٍ وَ نَنُوكٌ اسْتِ قَوْلُهُ اذَى بِهِ إِلَى عَنْ ثِقَاتِهِ كَقَوْلِهِ مِشْوَدٌ اِدَاهُ تَادِيَهُ يَعْنِي رَسَانِيدٌ اِنْرَا رَسَانِيدِنِي وَ قَوْلُهُ عَنْ ثِقَاتِهِ مُمْكِنٌ اسْتِ ضَمِيرٌ ثِقَاتِهِ يَا رَاجِعٌ بِأَمْرٍ بِأَشَدِّ يَا خُدَا الرَّحْبِ بِضَمِّ رَاءٍ بِمَعْنَى سَعَةٍ وَ كَشَائِشٍ اسْتِ وَ بَتْفَحٍ رَاءٍ بِمَعْنَى وَاسْتِ اسْتِ الْبَلْعُومُ بِضَمِّ بَا بِمَعْنَى مَجْرَايِ طَعَامٍ اسْتِ دَرِ حَلْقٍ كَقَوْلِهِ اِنْرَا مَرِي مِيْكَوِينِدُ اِعْفَاجٍ بِمَعْنَى كَرَشٍ يَعْنِي شَكْنَجَهٍ وَ اَمْعَا يَعْنِي رُودَةٍ اسْتِ قَوْلُهُ يَدِينُ بِمَعْنَى يَذِلُّ يَعْنِي دَانَهُ اِي اذَلَهُ وَ اسْتَعْبَدَهُ يَعْنِي ذَلِيلٌ وَ خَارٌ كَرْدٌ اُو رَا بِنْدَ كِي كَرَفْتِ اُو رَا وَ

دَانِ لَهُ بِمَعْنَى اطَاعَتِ وَ دِينَتِ الرَّجُلِ يَعْنِي وَ كَلْتَهُ اِلَى دِينِهِ كَلْتٌ بِمَعْنَى شِدَّتِ وَ سَخْتِ اسْتِ طَالِحٌ خِلَافٌ صَالِحٌ اسْتِ الْخَافِقَانِ اَفَقٌ شَرْقِيٌّ وَ اَفَقٌ غَرْبِيٌّ رَا كَوِينِدُ اَلْتَّرْجُمَةُ دَرِ كِتَابِ اِحْتِجَاجِ اَزِ زَيْدِ بِنِ وَ هَبِّ جَهْنِي رَوَايَتِ كَرْدَه كَقَوْلِهِ چُونِ بَرَحْسَنِ بِنِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ مَدَائِنِ جِرَاحَتِ وَاوَرْدِ شَدِّ مَنِ بَنَزْدِ اُو رَفْتَمِ وَ اَنْحَضْرَتِ اَزِ دَرْدِ مِينَالِيدِ پَسِ بَاوَ كَقَوْلِهِ اِي پَسِرِ رَسُوْلِ خُدَا چَه مِيْبِينِي مَرْدَمَانِ مَتَحِيرِ وَ سِرْگَرْدَانِنْدِ فَرْمُودِ مِيْبِينِمِ بَذَاتِ خُدَا قَسْمِ كَه مَعَاوِيَهَ بَرَايِ مَنِ بَهْتَرِ اسْتِ

از ایجماعت که گمان میکنند شیعه میل بکشن من کردند و اموالم را غارت نمودند و مال مرا گرفتند بذات خدا قسم هر آینه اگر از معاویه عهدی بگیرم حفظ میکنم بآن خون خود را و ایمن میگردانم بسبب آن هل خود را بهتر است برای من از اینکه مرا بکشند و ضایع شوند کسان من و اهل من بذات خدا قسم اگر با معاویه مقاتله کنم گردن مرا میگیرند تا اینکه مرا تسلیم معاویه کنند بذات خدا قسم اگر با او سازش کنم و عزیز باشم بهتر از آنست که مرا بکشند و یا اسیر کند یا اینکه منت بر من گذارد و این عار و ننگ برای بنی هاشم ابدالدهر باقی بماند و بازماندگان او بر زنده و مرده ما منت بگذارند- زید گفت گفتم ای پسر رسولخدا شیعیانت مانند گوسفند بیچوپان میشوند که برای ایشان چوپانی نباشد- فرمود چکنم ای برادر جهینه و الله امریکه پدرم بمن رسانیده و بکسانیکه محل وثوق آنند یا اینکه موثقینی که بآنها وصوق دارد روزی بمن فرمود در حالتیکه در آنروز فرحناک بودم و مرا خوشحال دید ای حسن آیا شادی و خوشحالی میکنی چگونه است حال تو هرگاه بینی که پدرت کشته شده باشد و بنی امیه والی امر خلافت شده باشند امیر آنها کسی باشد که مجرای طعام او گشاده و شکنبه و روده‌های او فراخ باشد چنانکه هرچه بخورد سیر نشود- و چون بمیرد در آسمان برای او یاوری نباشد و در زمین عذرخوای نداشته باشد پس او بر مشرق و مغرب زمین تسلط مییابد و بندگان خدا ذلیل و خار و بنده او میشوند و سلطنت او بدرازا کشد و روش او روش اهل بدعت و ظالمت باشد و او دون حق و سنت رسولخدا صلی الله علیه و اله را میمیراند و مال را در میان دوستان خود قسمت میکند و آنرا از صاحبان حق منع میکند و مؤمن را در مملکت خود ذلیل میکند و فاسق را در سلطنت خود تقویت میکند و مال را برای یاران خود دولت قرار میدهد و بندگان خدا را بغلامی و کنیزی و خدمتگذاری خود میگیرد و سلطنت حق را مندرس و از بین میبرد و باطل را آشکار میکند و میکشد کسانیرا که برای یاریکردن حق قصد او کنند و جزا میدهد کسی را که بباطل او را دوست بدارد و پس از او چنین خواهد بود تا وقتیکه خدا برانگیزاند مردی را در آخر زمان (مراد حضرت مهدی موعود است) هنگامیکه روزگار در شدت و سختی باشد و مردمان در جهل و نادانی باشند و خدای تعالی او را تایید میکند بفرشتگان خود و حفظ میکند یاران او را و یاری میکند ایشان را بآیات و نشانه‌های خود و ظاهر میگرداند او را بر اهل زمینی تا آنها را بطوع و رغبت و کره و اجبار بدین حق درآورد و پر میکند زمین را از عدل و داد و نور و برهان و عرض و طول شهرها را بدین حق در میآورد بنحویکه کافری در روی زمین باقی نماند و باقی نیمماند طالح و بدکاری مگر اینکه صالح و شایسته میشود و در سلطنت او درندگان با هم سازش کنند و بکسی آزار نرسانند و زمین روئیدنیهای خود را بیرون میآورد و آسمان برکات

خود را ظاهر میکند و گنجهای خود را آشکار میکند و آنمرد مالک میشود میان مشرق و مغرب را پس خوشا بحال کسی که درک کند روزهای او را و بشنود سخنان او را و او تا چهل سال سلطنت خواهد کرد- وَ مِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَارِيخُ الْيَعْقُوبِيِّ طَبَعُ بِيروت سَنَهُ ۱۳۷۵ الْجَزْءُ الثَّانِي قَالَ وَقَالَ معاويةٌ لِلْحَسَنِ يَا اَبَا مُحَمَّدٍ ثَلَاثَ ثَلَاثٍ مَا وَجَدْتُمْ مِنْ يَخْبِرُنِي عَنْهُنَّ - قَالَ وَمَا هُنَّ - قَالَ الْمَرْوَةُ وَالْكَرْمُ وَالنَّجْدَةُ - قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اَمَّا الْمَرْوَةُ اِصْلَاحُ الرَّجُلِ اَمْرٌ دِيْنَهُ وَحَسَنٌ قِيَامُهُ عَلٰى مَالِهِ وَلِيْنٌ الْكِفُّ وَ اِفْشَاءُ السَّلَامِ وَ التَّحَبُّبُ اِلَى النَّاسِ وَ الْكَرْمُ الْعَطِيَّةُ قَبْلَ السُّؤَالِ وَ التَّبَرُّعُ بِالْمَعْرُوفِ وَ الْاِطْعَامُ فِي الْمَحَلِّ ثُمَّ النَّجْدَةُ الذَّبُّ عَنِ الْجَارِ وَ الْمُحَامَاةُ فِي الْكَرْيَهَةِ وَ الصَّبْرُ عِنْدَ الشَّدَائِدِ يَعْنِي معاوية بحضرت حسن علیه السلام گفت ای با محمد سه خصلت است که نیافتم کسی را که بمن خبر دهد از آن حضرت فرمود که آنها کدام است مروت و کرم و نجدت در جواب او فرمود اما مروت سازش اذن مرد است امر دین خود را و نیکو ایستادگی او است بر مالش و نرم بودن عنی ریزش داشتن کف او است و آشکار درود گفتن و دوستی کردن با مردمانست و اما کرم عطا و بخشش کردنست پیش از سؤال و تبرع کردن باحسان و نیکی و سیر کردن گرسنه در محل خود و پس از آن نجدت است که مراد از آن دفع شر کردن از همسایه و حمایت از همدیگر کردن در روز کریهت و گرفتاری و تحمل و بردباری کردن در هنگام سختی و نیز در همان کتاب و همان جزو در صفحه ۶۴ است که گفته است که قال جابر سمعت من الحسن علیه السلام فيقول مَكَارِمُ الْاِخْلَاقِ عَشْرَةٌ صِدْقُ اللِّسَانِ وَ صِدْقُ الْبَاسِ وَ اِعْطَاءُ السَّائِلِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ الْمُكَافَاةُ

بِالصَّنَائِعِ وَصَلَهُ الرَّحِمَ وَالتَّدَمُّمَ عَلَى الْجَارِ وَمَعْرِفَةَ الْحَقِّ لِلصَّاحِبِ وَقَرَى الضَّيْفِ وَرَأْسَهُنَّ الْحَيَاءِ وَقِيلَ لِلْحَسَنِ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ عَيْشًا
 قَالَ مَنْ أَشْرَكَ النَّاسَ فِي عَيْشِهِ وَقِيلَ مَنْ أَشْرَ النَّاسَ عَيْشًا قَالَ مَنْ لَا يَعِيشُ فِي عَيْشِهِ أَحَدٌ وَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوْتُ الْحَاجِئِ خَيْرٌ
 مِنْ طَلِبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا وَأَشَدُّ مِنَ الْمُصِيبَةِ سُوءِ الْخُلُقِ وَالْعِبَادَةُ أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ - وَدَعَى الْحَسَنُ بِنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَنِيهِ وَبَنَى أَخِيهِ فَقَالَ
 يَا بَنِي وَيَا بَنِي أَخِي أَنْكُمْ صَغَارُ قَوْمٍ وَتَوْشِكُونَ أَنْ تَكُونُوا كِبَارُ قَوْمٍ آخَرِينَ فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ يَرْوِيهِ أَوْ يَحْفَظُهُ فَلْيَكْبَهُ
 وَلْيَجْعَلْهُ فِي بَيْتِهِ - وَقَالَ رَجُلٌ لِلْحَسَنِ إِنِّي أَخَافُ الْمَوْتَ قَالَ ذَاكَ إِنَّكَ أَخَرْتَ مَالِكَ وَلَوْ قَدَّمْتَهُ أَسْرَرَكَ أَنْ تَلَحَّقَ بِهِ وَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ
 يَوْمًا مَا يَجِبُ لَنَا فِي سُلْطَانِنَا قَالَ مَا قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُودَ قَالَ مُعَاوِيَةُ وَمَا قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُودَ قَالَ قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ أَتَدْرِي مَا
 يَجِبُ عَلَى الْمَلِكِ فِي مُلْكِهِ وَمَا لَا يَضُرُّهُ إِذَا أَدَّى الَّذِي عَلَيْهِ مِنْهُ وَإِذَا

خَافَ اللَّهُ فِي السَّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَعَدَلَ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا وَقَصَدَ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى وَلَمْ يَأْخُذِ الْأَمْوَالَ غَضَبًا وَلَمْ يَأْكُلْهَا إِسْرَاقًا وَبِدَارًا لَمْ يَضُرَّهُ مَا تَمَنَعُ بِهِ مِنْ دُنْيَاهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ خَلَّتِهِ يَعْنِي جَابِرٌ كَقَوْلِهِ شَنِيدِمُ حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِيفَرْمُودُ مَكَارِمِ اخْلَاقٍ دِهَ چِيزِ اسْتِ زَبَانِ رَاسْتِگُو وَ عَطَا كَرْدَنِ بَسَائِلِ وَ حَسَنِ خَلْقِ وَ مَكَافَاتِ دَرِ كَارِهَا وَ وَصَلِ رَحْمِ كَرْدَنِ وَ مَتَحَمَلِ مَذْمَتِ هِمْسَايِهْ شَدَنِ وَ حَقِّ شَنَاخْتَنِ بَرَايِ يَارِ وَ رَفِيقِ وَ مَهْمَانِ دَارِي كَرْدَنِ وَ سَرآمَدِ هِمِهْ أَنِهَا حِيَا دَاشْتَنِ وَ كَقَوْلِهِ شَدِ بَحْسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْسْتِ دَرِ زَنْدِگَانِي نِيكُوتَرِينِ مَرْدَمَانِ دَرِ تَعِيشِ وَ زَنْدِگَانِي فَرْمُودِ كَسِي كِهْ مَرْدَمَانِرَا بَا خُودِ دَرِ زَنْدِگَانِي شَرِيكِ كَنْدِ كَقَوْلِهِ بَدْتَرِينِ مَرْدَمِ كَيْسْتِ دَرِ زَنْدِگَانِي فَرْمُودِ كَسِي اسْتِ كِهْ دَرِ تَعِيشِ خُودِ شَرِيكِ نَكْرَدَانْدِ اَحْدِي رَا كِهْ زَنْدِگَانِي خُوشِي نَدَارْدِ- وَ فَرْمُودِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَاجَتِ نَخُوسْتَنِ بَهْتَرِ اسْتِ اَزِ اَيْنِكِهْ حَاجَتِ بَخُوهَدِ اَزِ كَسِيكِهْ اَهْلِيَتِ اَنْرَا نَدَارْدِ وَ سَخْتَرِ اَزِ هَرِ مَصِيبَتِي بَدخَلَقِ بُوْدَنِ اسْتِ وَ عِبَادَتِ اَنْتِظَارِ فَرَجِ دَاشْتَنِ اسْتِ وَ دَعْوَتِ كَرْدِ حَضْرَتِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَرْزَنْدَانِ خُودِ وَ فَرْزَنْدَانِ بَرَادَرِ خُودِ رَا وَ فَرْمُودِ اِي فَرْزَنْدَانِ مَنِ وَ فَرْزَنْدَانِ بَرَادَرِ مَنِ شَمَا كُوجَكْتَرِينِ قَوْمِ هَسْتِيدِ وَ نَزْدِيكَسْتِ كِهْ شَمَا

بزرگترهای قوم دیگر شوید پس علم و دانش فرا گیرید و کسی که از شماها استطاعت یاد گرفتن ندارد یا نمیتواند حفظ کند باید آنرا بنویسد و در خانه خود قرار دهد و مردی بآنحضرت گفت که من از مردن میترسم فرمود برای اینست که مال خود را باقی گذارده‌ای و اگر پیش از مردنت میفرستادی وقت مردن خوشحال میکرد تو را که بآن ملحق میشدی معاویه روزی بآنحضرت گفت برای مادر پادشاهی ما چه چیز واجب است فرمود آنچه را که سلیمان بن داود گفت عرضکرد سلیمان بن داود چه گفت فرمود بعضی از یاران خود آیا میدانی که بر پادشاه چه چیز واجب است در ملک خود و ضرر باو نمیرساند و قتیکه اداء کند آنچه را که در ذمه او است و قتیکه بترسد از خدا در آشکار و پنهان و عادل و دادخواه باشد در حالت خشم و خوشنودی و میانه‌ور باشد در حال فقر و غنا و مالها را بغصب نگیرد و از روی اسراف نخورد و بپذیرم نکند ضرر نمیرساند او را چیزی که بآن منع کرده شود از دنیای او مادامیکه این صفات را دارد وَ مِنْ مَوَاعِظِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لجنادة بن ابی امیه نقلها العالم الجلیل العلامة النبیل السید هاشم البحرینی فی معالم فی باب وفاة الحسن علیه السلام و العلامة المجلسی اعلی الله مقامهما ی عشر البحار مسنداً ص ۱۳۲ انه قال جناده فقل له عطنی یابن رسول الله قال نعم استعد لسفرک و حصّل زادک قبل حلول اجلک و اعلم انک تطلب الدنيا و الموت یطلبک و لاتحمل همّ یومک الذی لم یات علی یومک الذی أنت فیہ و اعلم انک لا تکسب من المال شیئاً فوق قوتک إلا کنت فیہ خازناً لغيرک و اعلم ان فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب و فی الشبهات عتاب فانزل الدنيا بمنزله المیتة خذ منها ما یکفیک فان کان ذلک حلالاً کنت قد زهدت فیها و ان کان حراماً لم یکن فیہ وزر فاخذت کما اخذت من المیتة و ان کان العتاب فان العتاب یسیر و اعمل لمدنیاک کأنک تعيش ایداً و اعمل لآخرتک کأنک تموت غداً و اذا أردت عزاً بلا عشیره و هیبة بلا سلطان فاخرج من ذلّ معصیة الله الی عز طاعة الله

عزوجل و اذا نازعتک الی صحبه الرجال حاجه فاصحب من اذا صحبه زانک و اذا خدمته صانک و اذا أردت معونه عانک و

ص: ۲۷۱

وَ اِنْ قُلْتَ صَدَقَ قَوْلُكَ وَ اِنْ صُيِلَتْ شَدَّ صَوْلُكَ وَ اِنْ مَدَدْتَ يَدًا يُفْضَلُ مَدَّهَا وَ اِنْ بَدَتَ مِنْكَ ثَلَمَةٌ سَدَّهَا وَ اِنْ رَأَى مِنْكَ حَسَنَةً عَدَّهَا وَ اِنْ سَأَلْتَهُ اَعْطَاكَ وَ اِنْ سَأَلْتَهُ عَنْهُ ابْتَدَاكَ وَ اِنْ نَزَلَتْ اِحْدَى الْمُلَمَّاتُ بِهٖ سَاءَ كَمْ مَنْ لَا تَأْتِيكَ مِنْهُ الْبَوَائِقُ وَ لَا يَخْتَلِفُ عَلَيْكَ مِنْهُ الطَّرَائِقُ وَ لَا يَخْذَلُكَ عِنْدَ الْحَقَائِقِ وَ اِنْ تَنَازَعْتُمَا مُنْقَسِمًا اَتْرَكَ تَرْجُمَهُ اَزْ مَوَاعِظِ اَنْحَضْرَتْ اَسْتِ بَجَنَادَةَ بِنِ ابِي اَمِيهٖ كِهٖ بَاَنْحَضْرَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرَضَهُ دَاشْتَهٗ دَرِ اَنْمَرْضِيكِهٖ اَنْ بَزْرگُوَارِ دَرِ اَنْ وِفَاتِ يَافَتْ جَنَادَهٗ كَفَتْ عَرَضُكِرْدَمِ مَرَا پَنْدِي دِهٖ اِي پَسَرِ رَسُوْلِخِدَا صَلِي اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهٖ فَرْمُوْدِ اَرِي مَسْتَعَدِّ سَفَرِ اَخْرَتِ خُوْدِ بَاشِ وَ تُوْشَهٗ سَفَرِ خُوْدِ رَا تَهِيهٖ كُنْ پِيْشِ اَزِ اَنْكِهٗ مَدْتِ رَفْتَنِ تُوْ بَرَسْدِ وَ بَدَانِكِهٖ تُوْ دُنْيَا رَا طَلَبِ مِيكُنِي وَ حَالِ اَنْكِهٖ مَرگِ دَرِ طَلَبِ تُوْ اَسْتِ وَ بَرِ خُوْدِ تَحْمِيْلِ نَكُنْ هَمِ رُوْزِيْرَا كِهٖ نِيَاْمَدَهٗ پِيْ اَزِ اِيْرُوْزِيكِهٖ دَرِ اَنْ هَسْتِي وَ بَدَانِكِهٖ تُوْ چِيْزِي رَا اَزِ مَالِ دُنْيَا كَسْبِ نَمِيكُنِي كِهٖ اَزِ قُوْتِ تُوْ بَالَا تَرِ بَاشْدِ مَگَرِ اِيْنِكِهٖ خَزِيْنَهٗ دَارِي بَرَايِ غَيْرِ خُوْدَتِ وَ بَدَانِكِهٖ اَنْچِهٖ رَا كِهٖ

اَزِ مَالِ دُنْيَا بَدَسْتِ مِيَاوَرِي دَرِ حَلَالِ اَنْ حَسَابَسْتِ وَ دَرِ حَرَامِ اَنْ عَقَابَسْتِ وَ دَرِ اَنْچِهٖ مَشْتَبِهٖ بَاشْدِ عِتَابِ اَسْتِ پَسِ دُنْيَا رَا بَمَنْزَلَهٗ مَرْدَارِي بَدَانِ وَ اَزِ اَنْ بَانْدَازَهٗ اِيْ بَخُوَاَهٗ كِهٖ تُوْ رَا كَفَايَتِ كَنْدِ پَسِ اِگَرِ اَنْچِهٖ رَا كِهٖ خُوَاَسْتَهٗ اِيْ حَلَالِ اَسْتِ تُوْ دَرِ دُنْيَا بَزْهَدِ گَرْدَانِيْدَهٗ اِيْ وَ اِگَرِ حَرَامِ بَاشْدِ بَرَايِ تُوْ دَرِ اَنْ گَنَاهِي نِيَسْتِ اَزِ اَنْ گَرَفْتَهٗ اِيْ هَمچِنَانِيكِهٖ دَرِ حَالِ اَضْطِرَارِ اَزِ مَرْدَارِ اسْتِفَادَهٗ مِيكُنِي وَ اِگَرِ مَوْرِدِ عِتَابِ هَمِ وَاَقَعِ شُوِي عِتَابِ اَنْ چِيْزِ كَمِي اَسْتِ وَ بَرَايِ دُنْيَا چِنَانِ عَمَلِ كُنْ كِهٖ گُوِيَا هَمِيْشَهٗ زَنْدَهٗ خُوَاَهِي مَانْدِ وَ بَرَايِ اَخْرَتِ چِنَانِ عَمَلِ كُنْ كِهٖ فَرْدَا گُوِيَا خُوَاَهِي مَرْدِ وَ اِگَرِ مِيخُوَاَهِي كِهٖ بَدُوْنِ عَشِيْرَهٗ وَ فَاْمِيْلِ عَزِيْزِ وَ غَالِبِ بَاشِي وَ خُوَاَهِي كِهٖ بَا نَدَاشْتَنِ سُلْطَنَتِ دَارَايِ هِيْبَتِ بِيْرُوْنِ رُوْ اَزِ ذَلْتِ گَنَاهِ وَ نَاْفَرْمَانِي خُدَا بَسُوِي عَزْتِ طَاعَتِ وَ فَرْمَانِبَرْدَارِي خُدَايِ عَزُوْجَلِ يِعْنِي دَرِ دُنْيَا گَنَاهِ نَكُنْ وَ اَهْلِ طَاعَتِ خُدَا بَاشِ وَ اِگَرِ نَفْسِ تُوْ بَا تُوْ نَزَاعِ كَنْدِ وَ تُوْ رَا وَاْدَارِ كَنْدِ بَدُوَسْتِي وَ مَصَاحِبَتِ بَا مَرْدَانِ پَسِ بَرَايِ خُوْدِ دُوَسْتِي بَگِيْرِ كِهٖ زِيْنَتِ تُوْ بَاشْدِ كِهٖ اِگَرِ خُدْمَتِي بَاوِ بَكُنِي تُوْ رَا حَفْظِ وَ نَگْهَدَارِي كَنْدِ وَ اِگَرِ اَزِ او كَمَكِ خُوَاَسْتِي تُوْ رَا كَمَكِ كَنْدَتِ

و اگر چیزی گفتم تو را تصدیق کند و اگر صولتی بخرج دادی با تو در صولت شدت و پشتیبانی کند و اگر دست خود را دراز کردی برای فضل و احسان کردن او هم دست خود را دراز کند و اگر رخنه‌ای در کارت پیدا شد آنرا ببندد و سد کند و اگر نیکی‌ای از تو دید آنرا بشمار بیاورد و اگر چیزی از او خواستی بتو عطا کند و اگر نخواستی و ساکت مادی او در عطا پیشی گیرد و اگر بلا- و سختی‌ای برای او پیش آید تو را بد آید زیرا که از او بتو بدی نرسیده و برای تو راه خلافتی پیش نیاورد و در حقیقت گوئیم تو را خار و خفیف نکند و اگر در قسمت کردن چیزی میانتان منازعه‌ای پیش بیاید او از خود گذشته‌ای نشان دهد و بتو ایثار کند

ص: ۲۷۳

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج‌رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
 وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

